

ولایت از دیدگاه قرآن

جلد اول

تألیف:

حجة الاسلام والمسلمین حاج میرزا عبد الرسول احقاقی

نام کتاب : ولایت از دیدگاه قرآن

نویسنده: حاج میرزا عبد الرسول احقاقی

ناشر:

نوبت چاپ:

تفسیر آیه مبارکه «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک...»

و ترجمه خطبه غدیر

قال الله تبارک و تعالی :

یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فیما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
أن الله لایهدی القوم الکافرین . سورة المائدة ، آیه ۶۶

یعنی : ای رسول ما ، آنچه که (در خصوص ولایت علی) بر تو نازل شده است به مردم برسان، و اگر (این امر مهم را در باره ولایت علی) نرسانی، گویا چیزی از امر رسالت و پیامبری را به مردم نرسانده ای و خدا تو را از شر و آزار مردم، حفظ خواهد فرمود، و خدا کرده کافران را هدایت نخواهد کرد.

به اتفاق مفسرین خاصه و عامه، این آیه مبارکه در روز غدیر، در خصوص ابلاغ ولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شده است و روایات و اخبار از فریقین در این باره به اندازه ایست که از حد تواترهم گذشته است و ما ذیلا به بعضی از آنها اشاره می کنیم .

۱- ثعلبی : در تفسیرش از ابی صالح از ابن عباس. وحموینی در فرائد السبطین. و مالکی در فصول مهمه ، با اسنادشان نقل کرده اند که : این آیه در روز غدیر، در خصوص تبلیغ ولایت امیر المؤمنین علی بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شده است

۲- ابوسعید مسعود سجستانی : و مسلم در صحیحش و بخاری و احمد بن حنبل در مسندشان با اسنادش از ابن عباس و عایشه نقل کرده اند که این آیه مبارکه روز غدیر در باره رساندن ولایت امیر المؤمنین علی (ع) به مردم، به رسول اکرم (ص) نازل شده است

۳- فقیه شافعی ابن مغزلی : در کتاب مناقب، و أبو بکر بن مردویه با اسنادش از ابی سعید خدری نقل کرده اند که این آیه مبارکه در خصوص ولایت علی (ع) و در روز غدیر بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شده است.

۴- محمد بن جریر طبری : صاحب تاریخ کبیر کتابی به نام (الرد علی الحرقوصیه) تألیف نموده و در آن کتاب حدیث غدیر را به هفتاد و پنج طریق از عامه و خاصه نقل نموده است که از آنها عمیره بن سعد و حذیفه بن یمان و ابوسعید خدری است .

۵- احمد بن عقده حافظ : کتابی به نام (الولایة) نوشته و حدیث ولایت را به یکصد و پنج طریق از رسول اکرم (ص) نقل نموده است.

۶- مرحوم علامه امینی اعلی اله مقامه ، در کتاب (الغدیر) سیصد و شصت تن از علمای سنت را نام برده که حدیث غدیر را روایت کرده اند.

۷- بیست و پنج نفر از علمای سنت مانند طبری ، دارقطنی ، سجستانی ، و دیگران در باره حدیث غدیر خم و ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) تألیف کتاب نموده اند .

۸- امام جوینی : که از علمای عامه است، بنا به نقل احقاق الحق می گوید : کتابی نزد صحاف دیدم در روایات غدیر . نوشته بود جلد بیست و هشتم است و جلد بیست و نهم آن بعد از این می آید.

حقیر اسناد فوق را محض نمونه و مثنی از خروار در این مختصر نقل نمودم که همگی از علمای عامه ، و در تأیید نزول آیه مبارکه «یا ایها الرسول بلغ...» در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و ولایت و خلافت بلافصل آن مولا نقل حدیث نموده اند و از طرق شیعه نیز روایات بی شماری در این زمینه نقل شده است که در اینجا فقط به نقل حدیث غدیر که مرحوم طبرسی در احتجاج نقل نموده اکتفا می کنم :

احتجاج شیخ طبرسی : با اسناد معتبرش از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر (ع) علیه السلام نقل شده است.

حضرت رسول اکرم (ص) از مدینه منوره عزم سفر حج فرمود، و تا آن تاریخ تمام احکام دین مبین اسلام را به غیر از فریضه حج و ولایت به مسلمین رسانده بود.

در آن موقع جبرئیل به خدمت آن بزرگوار رسید و عرض کرد: ای محمد (ص) : خدای متعال به تو سلام می رساند و می فرماید: من هیچیک از پیامبرانم را از دنیا نمی برم مگر پس از تکمیل دین و تأکید حجت ، و دو فریضه از دین اسلام باقی مانده است که لازم است آنها را نیز به مردم برسانی.

یکی فریضه حج ، و دیگری موضوع ولایت و جانشینی پس از تو است . من هرگز روی زمین را از حجت خالی نمی گذارم و تاکنون هم خالی نگذاشته ام (یعنی در هر عصری به فرمان و تعیین خدا حجتی در روی زمین به ارشاد و تبلیغ مردم مشغول بوده است).

خدا به تو فرمان می دهد : که موضوع حج را به مردم برسانی و خودت قصد سفر حج نمائی و هر کس از امت تو از شهر نشینان و صحرا نشینان استطاعت انجام این فریضه را داشته باشند با تو در سفر حج همراه باشند. و به طوری که مسائل نماز و زکوة و روزه را به آنان آموخته ای مناسک حج را نیز به ایشان بیاموزی. سپس، منادی رسول اکرم (ص) در میان مردم ندا در داد و گفت:

ای مردم ؛ رسول خدا قصد سفر حج دارد و اراده فرموده است: به طوری که سایر احکام دین را به شما آموخته، طریقه انجام فریضه حج را نیز به شما بیاموزد.

بعد از آن رسول اکرم، به قصد زیارت خانه خدا از مدینه خارج شد و مردم نیز با او بیرون آمدند و همگی مراقب آن بزرگوار بودند تا به بینند چه عملی انجام می دهد، تا آنها نیز همان عمل را به جا آورند

سپس پیغمبر اکرم (ص) با همراهی آنان عازم سفر حج شد، و از اهل مدینه و حومه و صحرائشینان در حدود هفتاد هزار نفر با بیشتر در رکاب رسول گرامی (ص) رهسپار این سفر مقدس شدند.

« این عده موافق و مطابق اصحاب جناب موسی بودند که از آنان برای برادرش هرون بیعت گرفت ولی آنان بیعت را شکستند و از سامری و گوساله اش پیروی نمودند».

همچنین رسول اکرم (ص) از این جمع هفتاد هزار نفری برای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بیعت گرفت ولی اینها نیز مانند قوم موسی بیعت را شکستند و تابع سامری و گوساله اش شدند.

از انبوه جمعیت، صدای لبیک گویان مابین مکه و مدینه را پر نموده بود، پس چون رسول اکرم (ص) به محل موعود رسید و در آنجا توقف فرمود، در این موقع جبرئیل به خدمتش رسید و از خدا فرمانی آورد و عرض کرد:

ای محمد (ص) ، خدای مهربان به تو سلام می رساند و می فرماید: زمان عمر تو به پایان رسیده و اجلت نزدیک شده است ، از تو می خواهیم به امر مهمی که از آن گریزی نیست اقدام کنی.

در این محل عهد و پیمان را با مردم استوار کن و وصیت را آماده نما و آنچه از علم و میراث انبیای گذشته و سلاح و تابوت و و هر چه که از آیات پیامبران در خدمت داری به وصی و جانشین خودت علی بن ابیطالب (ع) که حجت بالغه خداست تقدیم نما . و علی را به عنوان امام و راهنما در میان مردم بر پای

دار و پیمان بیعت او را با مردم تازه گردان و عهد و میثاقی را که (در خصوص ولایت علی) با آنان بسته ام به یادشان بیاور.

ولایت ولّیّ که سرور و آقای مردم و تمام ایمان آورندگان از مرد و زن است و آن ولی، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب می باشد.

من هیچ پیامبری را از دنیا نبرده ام مگر این که به وسیله دوستی با اولیائم و دشمنی با دشمنانم حجتّم را اتمام، و نعمتم را اعمال کرده ام. و توحید کامل من همین است.

و اینک : اتمام نعمتم بر مردم به واسطه پیروی از ولّیم (علی بن ابیطالب) می باشد. زیرا من لحظه ای جهان را بدون ولی و قیمّ باقی نمی گذارم، تا وجود او، حجت من، بر مخلوقاتم باشد.

و حالا : با ولایت سرور و مولای هر مرد و زن علی بن ابیطالب بنده خالص خودم و جانشین پیغمبر و خلیفه بعد از او، دینم را اکمال و نعمتم را اتمام نمودم.

اطاعت از علی، مساوی با اطاعت از رسول خداست و اطاعت از آن دو وجود بزرگوار، اطاعت از من است، هر که از علی پیروی کند در واقع از من اطاعت کرده است و هر کس از او سرپیچی نماید از من سرپیچی نموده است.

علی را علم و نشانه بین خود و بندگانم قرار داده ام. هر کس او را به حقیقت بشناسد مؤمن واقعی است و هر که او را انکار نماید کافر است و هر کسی در بیعت با او شرکت قرار دهد، مشرک است.

در روز رستاخیز هر کس با ولایت علی به آستان من بیاید، وارد بهشت خواهد شد. و هر که بادشمنی علی بیاید، داخل جهنم خواهد گردید.

ای رسول ما، علی را به عنوان علم و راهنما در میان مردم به پایدار و از آنان به ولایت علی بیعت بگیر و آن عهد و پیمانی را که در خصوص ولایت علی از همه آنان گرفته ام تجدید نما.

ای رسول : ما تو را به سوی خود خواهیم خواند و خواستار قدم تو هستیم.

رسول اکرم (ص) از این موضوع در اندیشه شد که مبدا قومش با تحریکات منافقین پراکنده شوند و دوباره به جاهلیت برگردند، چون از عداوتی که در دلهای اهل نفاق نسبت به علی وجود داشت آگاه بود و به همین

جهت از جبرئیل خواستار شد که خدای ذو الجلال در اجرای این امر مهم نگهدار آنان باشد، و سپس منتظر ماند که جبرئیل خبر نگهداری از شر منافقین را از جانب خدا بیاورد و امر تبلیغ ولایت و خلافت علی را به تأخیر انداخت.

چون حضرت، به مسجد خیف رسید، جبرئیل از طرف خدای متعال برای او پیامی آورد که مأمور است به عهد و میثاق عمل کند و موضوع ولایت علی را به مردم ابلاغ نماید و چون در این پیام به موضوع نگهداری خدا آنان را از شر منافقین اشاره ای نشده بود.

رسول اکرم در ابلاغ ولایت علی به مردم، تأخیر فرمود، تا به محل (کراع الغیم) رسید.

دوباره جبرئیل با همان پیام سابق نازل شد.

حضرت فرمود: من اندیشناکم که مبدا اتم در این موضوع مرا تکذیب نمایند و گفته ام را نپذیرند.

پس چون رسول الله به (غدیر خم) رسید. جبرئیل پنج ساعت از روز گذشته، نازل شد و از جانب خدا پیامی آورد: مبنی بر منع شدید از به تأخیر انداختن تبلیغ موضوع ولایت و خلافت بلافضل امیر المؤمنین علی علیه السلام، و نیز وعده عصمت و نگهداری از شرمناکان را به آن بزرگوار داده بود.

جبرئیل عرض کرد: ای محمد (ص): خدای عزوجل بر تو سلام می رساند و می فرماید:

ای رسول ما؛ موضوعی را که در باره ولایت علی بر تو نازل کرده ایم به مردم برسان و اگر نرسانی تبلیغ امر رسالت نکرده ای و خدا تو را از شر مردم حفظ خواهد فرمود.

در این موقع پیشاهنگان کاروان به نزدیک (جحفه^۱) رسیده بودند. پیغمبر فرمود: آنان را به غدیر خم باز گردانند و عقب ماندگان را نیز در آنجا نگهدارند و پیش رفتگان و آیندگان را در همانجا جمع کنند؛ تا موضوعی را که در خصوص ولایت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جانب خدا به او نازل شده است به همه مردم برساند.

^۱ نام منزلی است بین مکه و مدینه

^۲ منزلی است بین مکه و مدینه در سه میلی جحفه.

^۳ نام محلی است بین مدینه و مکه و یکی از میقات های ششگانه است که حاجیان برای انجام وظایف عمره از آنجا احرام می بندند

سپس منادی رسول الله ندا کرد که : نماز جماعت اقامه خواهد شد و رسول الله متوجه مسجد غدیر خم در طرف راست جاده گردید و امر داد تا زیر درختان (سملات) را تمیز کنند و هیأت منبری با چند قطعه سنگی در آنجا درست نمایند . به طوری که بر همه مردم مشرف باشد و مردم همگی در آن محل جمع شدند.

سپس رسول الله (ص) به بالای آن سنگها صعود کرد، و سر پا ایستاد و حمد و ثنای الهی را به جا آورده فرمود :

به بندگی خودم در پیشگاه با عظمت او اقرار می کنم، و شهادت می دهم که او پروردگار جهانیان است و موضوعی را که در باره ولایت علی بر من نازل شده است بر شما می رسانم چون اگر این موضوع را به شما نرسانم بیم دارم بر من از طرف خدا خطر کوبندهای فرود آید که هیچکس نتواند آن را دفع نماید....

چون خدا به من فرموده است که : اگر این موضوع را نرسالم رسالت او را به جا نیاورده ام و در مقابل رساندن این امر مهم، حفظ و نگهداری مرا از خطر اشرار و حيله منافقان تضمین کرده است . خدا به من وحی فرموده است که :

ای رسول ما ، موضوعی را که در باره ولایت علی علیه السلام بر تو نازل کرده ایم به مردم برسان و اگر نرسانی تبلیغ امر رسالت نکرده ای و خدا تو را از شر مردم حفظ خواهد فرمود .

ای مردم : در رسانیدن آنچه که از احکام خدا بر من نازل شده است کوتاهی نکرده ام ، و اینک سبب نزول این آیه شریفه را برای شما بیان می کنم .

جبرئیل سه مرتبه پی در پی پیش من آمد و فرمان خدا را به من رسانید که :

در این محل درنگ نمایم و به همه شما از سفید و سیاه ابلاغ کنم که :

علی بن ابیطالب (ع) برادر و وصی و جانشین من است ، و پس از من امام و پیشوای همه شماست، و مقام و منزلت علی نسبت به من چون منزلت هارون است نسبت به موسی ، جز اینکه پیغمبری بعد از من نیست (یعنی امر نبوت با وجود من خاتمه می پذیرد و کسی پس از من از طرف خدای متعال به نبوت برگزیده نخواهد شد و بعد از خدا و رسولش، ولی شما علی است، و خدای متعال در این خصوص آیه ای در قرآن

کریم برمن نازل فرموده است : « ولی امر شما تنها خدا و رسولش و آن مؤمنان خواهند بود که نماز به پا داشته و در حال رکوع زکوة بدهند »

(به اتفاق جمعی از مفسرین عامه و خاصه مراد از مؤمنان در این آیه مبارکه فقط وجود نازنین مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب می باشد، چنانکه حضرت رسول اکرم (ص) خود بلافاصله به این موضوع تصریح کرده ، چنین می فرماید :)

علی بود که نماز به پا داشت و در حال رکوع زکوة داد ، و در همه حال نظر علی فقط رضای خدا بود .
ای مردم : از جبرئیل خواستم که: مرا از انجام این امر معاف دارند، چون میدانستم عده پرهیزکاران اندک و عدد منافقان زیاد است، و از نیرنگ بازی کجروان و حيله گری استهزا کنندگان به اسلام خبر داشتم:
آنهايي که خدا در کتابش آنان را این طور توصیف فرموده است : این مردم منافق چیزی که هیچ به دل عقیده ندارند بر زبان می آورند و این عمل را سهل میانگارند، در صورتی که نزد خدا خطای بزرگی است.^۱
این منافقان بارها مرا اذیت و آزار نموده اند ، حتی مرا ساده و زودباور نامیده اند و چون صفت (حلم و بردباری) را همیشه ملازم من دیده اند گمان کرده اند که من واقعا ساده و زودباورم ، تا جایی که خدای متعال در این خصوص آیه نازل فرموده است :

بعضی از (منافقان) آنهایی هستند که همیشه پیغمبر را می آزارند (و چون پیغمبر غدر و دروغ آنان را به حلم و بردباری می پذیرد) می گویند : او خوب شخص ساده و زودباوری است ؛ ای رسول ما ، به آنان بگو :
زودباوری من، خود لطفی است و به نفع شماست ، او به خدا ایمان آورده و به مؤمنان اطمینان دارد ، و برای ایمان آورندگان از شما رحمت و جهت آنهایی که رسول را آزار می دهند عذاب دردناک است.^۲ و هرگاه بخواهم ، آن منافقان را نام ببرم و یا به یک یک آنها اشاره کنم و یا فرد فردشان را معرفی نمایم می توانم، ولی به خدا سوگند من در کارهای آنان ره بزرگواری و (چشم پوشی) می سپرم . باوجوداین :

خدا از من راضی نمی شود مگر آنچه را که در باره علی (ع) برمن نازل شده است به شما ابلاغ نمایم.

^۱ سورة المائدة - آیه ۶۰ ، تفصیل خاتم بخشی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تفاسیر معتبر آمده است که ما در فصل آینده تفصیلاً آن را نقل خواهیم نمود.

^۲ سورة النور آیه ۱۵

^۳ سورة التوبة آیه ۶۰

سپس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود:

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل قا بلغت رسالته وانه يعصمك من الناس
أن الله لا يهدي القوم الكافرين

یعنی: ای رسول ما؛ آنچه از طرف خدا (درباره علی) بر تو نازل شده است به مردم برسان، که اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکرده ای و خدا تو را از شرّ و آزار مردم حفظ خواهد فرمود.

ای مردم؛ بدانید که: خدا علی را بر شما ولی و امام قرارداده است و بر مهاجرین و انصار و تابعینشان اطاعت او واجب است، و بر غائب و حاضر، عجم و عرب، آزاد و برده، کوچک و بزرگ، سفید و سیاه، و بر هر یگانه پرست و موحد حکم او جاری و گفتارش روا و فرمانش نافذ است.

مخالف او ملعون، و تابعش مرحوم است، هر که او را تصدیق نماید مؤمن است و خدا به کسی که مطیع فرمان او باشد مغفرت خواهد فرمود.

ای مردم؛ اینجا آخرین محلی است که من در آن توقف نموده ام پس گوش فرا دارید، و گفته های مرا اطاعت کنید، و فرمانبردار امر پروردگارتان باشید:

خدای متعال مولا و آفریدگار شماست، و پس از او پیامبرش محمد (ص) که اکنون ایستاده و با شما صحبت می کند ولیّ شماست، و سپس، بعد از من، علی (ع) ولی و امام شماست و پس از او، امر امامت، تا روز قیامت در ذریّه من و از اولاد علی (ع) خواهد بود.

حلالی جز آنچه خدا حلال فرموده نیست، و حرامی جز آنچه خدا حرام نموده نمی باشد، خدا حلال و حرام را به من آموخت و من آنچه را که از قرآن و حلال و حرام آن تعلیم فرمود به شما رساندم.

ای مردم؛ هیچ علمی نیست مگر این که خدا آن را در وجود من قرار داده است و هر علمی را که من آموخته ام آن را در امام المتقین (علی بن ابیطالب) قرار داده ام و هیچ علمی نیست مگر این که آن را به علی (ع) آموخته ام، و اوست امام مبین.^۱

^۱ اشاره است به آیه مبارکه (وکل شيء احصیناه فی امام مبین) یعنی: و تمام علوم را در امام مبین قرار داده ایم. سورة یاسین آیه ۱۲. بنا به صریح فرمایش رسول اکرم در این خطبه و سایر روایات صحیحه و متواتره مراد از امام مبین در این آیه، ذات مقدس امیر المؤمنین علی (ع) است که خدا تمام علوم را در وجود نازنین او قرار داده است.

ای مردم ؛ درباره علی (ع) راه ضلال می‌پوئید و از وی روی مگردانید و در خصوص ولایت او کُبر مَورزید ، پس اوست که به سوی حق هدایت می کند و به حق عمل می نماید و باطل را از بین می برد و از آن نهی می کند ، و در راه اجرای فرامین حق ، ملامت احدی او را باز نمی دارد.

بدانید : علی است اولین کسی که به خدا و رسولش ایمان آورد و اوست کسی که جان عزیزش را در راه پیغمبر خدا فدا داد و اوست کسی که برای اولین مرتبه با رسول خدا بود . و هیچکس از مردها قبل از علی(ع) با پیغمبر عبادت خدا را نکرد .

ای مردم ؛ او را برتری دهید ، چون خدا او را برتری داده است و ولایت او را قبول کنید ، چون خدا او را به این مقام منصوب فرموده است .

ای مردم ؛ او از طرف خدا امام است و خدا تو به کسی را که ولایت او را انکار نماید هرگز قبول نخواهد فرمود و از او نخواهد گذشت . خدا بر خود حتم نموده است که مخالفان علی (ع) را دچار عذاب شدید همیشگی نماید ، پس برحذر باشید از مخالفت او ، چون دچار آتشی می گردید که هیزم آن مردم بدکار و سنگهای سوزان است که آن آتش سهمناک برای سوزاندن کافران مهیا شده است .

ای مردم ؛ به خدا سوگند، پیامبران گذشته مردم را به بعثت من بشارت داده اند و من آخرین پیامبران و حجت خدا بر همه آفریدگان زمین و آسمانم ، و هر که در این موضوع شک کند کافر است کفرعهد جاهلیت ، و هر که در گفتار من (در خصوص ولایت و خلافت بلافضل حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب) تردیدی نماید ، در واقع به تمام رسالت من شک آورده است ، و سزای چنین کسی آتش جهنم است.

ای مردم : خدا این فضیلت (مقام خاتمیت) را از روی مَنّت و احسان به من عنایت فرموده است و خدائی جز او نیست و همیشه شکر گزار درگاه باعظمت او هستم .

ای مردم ؛ علی (ع) را برتری دهید، زیرا پس از من او برترین مردم ، از زن و مرد است ، و خدا به وسیله ما بر مردم روزی نازل می فرماید ، و بقاء مخلوقات به یمن وجود ماست ، لعنت و غضب خدا بر کسی باد که این گفتار مرا ردّ نماید ، اگر چه خود موافق آن نباشد.

بدانید : جبرئیل از جانب خدا به من فرمان آورد که :

خدای متعال می فرماید: هر که با علی (ع) دشمنی ورزد و به ولایت او اعتراف نکند ، نفرین و خشم من بر او باد . پس هر فردی آماده باشد که فردا به نتیجه آنچه از اعمال پیش فرستاده است، خواهد رسید، از مخالفت امر خدا بترسید ، زیرا قدمهائتان پس از استواری متزلزل و سرنگون می شود و خدا به اعمال شما دانا است.

ای مردم : علی (ع) جنب الله است که در قرآن کریم ذکر شده است : در روز رستاخیز هر نفسی به خود آید و از روی حسرت و افسوس فریاد برآورد و گوید :

وای بر من، که در خصوص ولایت علی (ع) جانب امر خدا را فرو گذاشتم و از روی نادانی و غفلت وعده های خدا را مسخره و استهزاء نمودم^۱.

ای مردم : در قرآن کریم تدبّر کنید و آیات آن را خوب بفهمید و به محکّمات آن نظر نمائید و متشابهاتش را ترک کنید^۲.

به خدا سوگند : هیچکس اسرار و تفسیر قرآن را ، مگر کسی که اکنون من از دست او گرفته و بلندش کرده ام (یعنی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب) برای شما بیان نخواهد کرد.

به شما اعلام می کنم : هر که را من مولا بوده ام ، علی مولای اوست. و او علی بن ابیطالب (ع) برادر و وصی من است و خدا فرمان ولایت او را بر من نازل فرموده است.

ای مردم : علی و اولاد اطهارم (ائمه طاهرين) ثقل اصغر و قرآن ثقل اکبر است. و هر کدام از این دو، خبر دهنده و موافق دیگری است و تا روز رستاخیز و ملاقات با من بر سر حوض کوثر از هم جدا نمی شوند^۳.

علی و اولاد اطهارش (ائمه برحق شیعیان) امینان خدا در میان مردم وفرمانروایان خدا در روی زمین هستند .

آگاه باشید: من آنچه را که در خصوص ولایت علی برعهده داشتم ادا نمودم ، شاهد باشید : من آن را به بهترین روش به شما رساندم. آگاه باشید ، من حکم ولایت را به شما شنوادم. شاهد باشید و من این موضوع

^۱ سورة الزمر، آیه ۵۸

^۲ یعنی خودسرانه و بدون راهنمایی امام معصوم به متشابهات قرآن استدلال نکنید

^۳ اشاره به حدیث ثقلین است

را روشن نمودم. آگاه باشید خدای متعال به من فرمود؛ من هم آن را به شما گفتم ، بدانید : غیر از برادرم علی بن ابی طالب (ع) کسی امیر المؤمنین نیست . ولقب امیر المؤمنین پس از من به غیر از علی برای کسی روا نمی باشد.

سپس دست برد و بازوی علی (ع) را گرفت و او را بلند نمود به طوری که باهای علی (ع) بر زانوی پیغمبر(ص) قرار گرفت. سپس فرمود:

ای مردم: این علی بن ابیطالب برادر و وصی و گنجینه علوم من است و اوست خلیفه من بر امتم و بر تفسیر قرآن، و اوست دعوت کننده به سوی قرآن و عمل کننده به آنچه رضای حق در آن است ، اوست نبرد کننده با دشمنان قرآن و امرکننده به طاعت خدا، و باز دارنده از معصیت خدا ، جانشین رسول خدا و امیر المؤمنان و پیشوا و رهبر مردم، و کشنده پیمان شکنان و ستم کنندگان و از دین خارج شدگان اوست این سخنان را در باره علی (ع) به امر پروردگارم می گویم، و کلام خدا نزد من تغییر نمی یابد.

خدایا ! ، دوست داران علی را دوست بدار ، و دشمنان علی را دشمن بدار و بر منکران علی نفرین و بر انکارکنندگان حق علی، غضب بفرست.

خدایا ! ، خودت بر من وحی فرستادی که امر امامت پس از من مخصوص علی است و چون من علی را به ولایت و امامت جهت مردم تعیین نمودم ، با ولایت او دین را برای مردم اتمام و نعمت را اکمال فرمودی و راضی شدی که اسلام دین آنها باشد و در قرآن کریم فرمودی:

هر کس بجز اسلام از دین دیگری پیروی نماید از او قبول نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.^۱

خدایا ! ، من تو را شاهد می گیرم و شهادت تو کفایت است که این موضوع مهم (ولایت و خلافت بلافضل حضرت امیر المؤمنین علی) را به مردم رسانیدم.

ای مردم : خدا دین شما را با ولایت و امامت علی (ع) کامل فرمود. و کسانی که تا روز رستاخیز تابع او و جانشینان او از فرزندانم نباشند اعمالشان باطل و در آتش جهنم ، همیشگی و جاویدان باقی خواهند ماند و عذاب دوزخ از آنان کاسته نخواهد شد.

^۱ سورة آل عمران آیه ۷۹

ای مردم : این علی بن ابیطالب (ع) است ، که یاری کننده ترین و سزاوارترین شماها نسبت به من است ، او نزدیکترین شماها نزد من و عزیز ترین مردم در پیشگاه خدا و من است .

ما از علی راضی هستیم و آیه رضایتی در قرآن نازل نشده ، مگر این که علی را شامل است . و خدا مؤمنین را در جائی مخاطب قرار نداده ، جز این که علی اولین آنهاست . و در قرآن آیه مدحی نازل نشده ، مگر این که در شأن اوست . و خدا در سوره (هل اتی) شهادت بر دخول بهشت نداده ، مگر برای او . و آن سوره را نازل فرموده ، مگر در حق او . و در آن سوره به جز علی کسی را مدح نکرده است . (یعنی ممدوح واقعی خدا در سوره (هل اتی) فقط ذات مقدس علی (ع) می باشد)

ای مردم : علی (ع) باور دین خدا و مجاهد در راه حفظ حریم رسول خداست ، اوست پاک و پاکیزه و هادی به سوی خدا ، پیامبر شما بهترین پیامبران و وصی پیغمبر شما بهترین اوصیاء و فرزندان گرامیش بهترین اوصیاءاند.

ای مردم : فرزندان هر پیغمبری از صلب خودش ولی فرزندان من از صلب علی (ع) است.

ای مردم : ابلیس آدم را به علت حسد از بهشت خارج نمود . بنابراین شما هم به مقام و منزلت علی (ع) حسد نورزید ، زیرا اعمالتان تباه و بی نتیجه و قدم هایتان متزلزل می گردد ، آدم با اینکه برگزیده خدا بود به مناسبت یک خطا که از او سرزد به دنیا فرود آورده شد ، در این صورت حال شما چگونه خواهد بود در حالی که بعضی از شماها دشمن خداست.

آگاه باشید : دشمنی نمی کند با علی مگر سنگدلان و دوست نمی دارد علی را مگر پاک نهادان ، و ایمان نمی آورد به ولایت علی مگر یکرنگان.

به خدا سوگند ! سوره (والعصر) در حق علی نازل شده است : « به نام خداوند بخشنده مهربان ، قسم به عصر «نورانی رسول، یا دوران ظهور ولی عصر» که انسان همه در خسارت و زیان است ، مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکو کار شدند و به درستی و راستی و پایداری در دین . یکدیگر را سفارش کردند.»

ای مردم : خدا را شاهد گرفتم و رسالتم را در خصوص ولایت علی (ع) ، به شما رسانیدم و وظیفه رسول جز رساندن نیست.

ای مردم : از خدا چنانکه شایسته در گاه با عظمت و قدرت اوست بترسید و این جهان را ترک نکنید مگر با سرمایه اسلام^۱

ای مردم : به خدا و رسول خدا و نوری که با اوست ایمان آورید ، پیش از آن که به رویتان از اثر گمراهی خطّ محو و خذلان کشیم یا شما را به قهقرا برگردانیم.^۲

ای مردم : نوری که از جانب خداست در وجود من است و سپس در وجود علی قرار دارد ، و بعد از علی در نسل پاکیزه او مستقر است . تا برسد به **قائم مهدی (ع)** ، که حق خدا و تمام حقوق پایمال شده ما را او خواهد گرفت. نور الهی مخصوص ماست ، زیرا خدا ما را حجت بر کوتاه فکran و کجروان و مخالفان و خائنان و گناهکاران و ستمکاران در سراسر جهان هستی قرار داده است، «که البته این گروه همان گمراهانند که با نور آن بزرگواران باید راهنمایی شوند».

ای مردم : به شما اعلام می دارم که من فرستاده بر حق و رسول خدایم ، پیش از من هم پیامبرانی بوده اند که از این دنیا درگذشته اند و به «جهان باقی شتافته اند» ، اگر من نیز به وسیله مرگ یا شهادت درگذرم، باز شما به روش جاهلیت و قبل از اسلام خود بر خواهید گشت؟

و بدانید هر کس از دین خود برگردد و مرتدّ شود به دستگاه الهی ضرری متوجه نخواهد شد (بلکه ضرر به خودش خواهد رسانید) و هرکس شکر نعمت دین به جا آورد و در اسلام پایدار ماند ، البته خدای مهربان به شکرگزاران جزای نیکی عطا فرماید.^۳

آگاه باشید : علی است آن که در قرآن به صفت صبر و شکر توصیف شده است و پس از او این دو صفت مخصوص فرزندان من از صلب اوست.

ای مردم : برای اسلام آوردنتان به خدا منت نگذارید، چون در این صورت بر شما غضب می کند و عذابی از جانب خدا، شما را فرا می گیرد ، و خدا همیشه در کمین بدکاران است.

^۱ سورة آل عمران ۹۷

^۲ سورة النساء آیه ۴۷

^۳ سورة آل عمران آیه ۱۴۴ ، اشاره به ارتداد مردم در خصوص ولایت علی (ع) پس از وفات رسول اکرم (ص) است.

ای مردم : پس از من اشخاصی به عنوان پیشوائی ! مردم را به سوی آتش خواهند کشاند و آنان روز رستاخیز رستگار نخواهند شد.

ای مردم : خدا و من از آنها بری و بیزاریم .

ای مردم : آنان و یاورانشان و پیروانشان را در پست ترین درکات دوزخ، مکان است، و این بدترین اقامتگاهها برای گردنکشان می باشد.

آگاه باشید : آنان اصحاب صحیفه اند ، پس هر کدام از شما در صحیفه اش نظر کند ، گوید : بر همه مردم جز عده معدودی امر صحیفه مشتبه شد.

ای مردم : امر امامت و وراثت را پس از خود تا روز قیامت در علی قرار دادم . و آنچه را که از طرف خدا مأمور آن بودم به شما رساندم و این امر بر هر حاضر و غائب و بر هر که این اجتماع را می بیند یا نمی بیند و بر هر که به دنیا آمده یا پس از این به دنیا خواهد آمد حجت است . از امروز تا روز رستاخیز این موضوع را (در خصوص ولایت و امامت بلافصل علی (ع)) حاضر به غائب و پدر به فرزند برساند.

ولی، امر امامت را پس از من، غصب خواهند نمود و به امپراطوری و سلطنت تبدیل خواهند کرد . آگاه باشید که خدا غصب کنندگان را لعن فرموده است .

به جهت همین تجاوز و ستمکاری (در باره غصب حق مسلم علی) خدای متعال به زودی به حساب کار شما رسیدگی خواهد کرد. و بر سر شما شراره های آتش و مس گداخته فرو خواهد ریخت. تا هرگز رستگار نشوید و هیچ نصرت و نجاتی نیابید^۱.

ای مردم : خدای متعال شما را خودسر رها نکرده است (یعنی حتما شما را به امتحان خواهد کشید) تا حق از باطل امتیاز یابد ، و شما را از اسرار آگاه نخواهد فرمود.

ای مردم : هیچ آبادی نیست . جز این که خدا آنها را به واسطه تکذیب کردنشان پیامبران را هلاک فرموده است . و خدا فریدهاتی را که ستم روا داشته اند به هلاکت خواهد کشید ، و این است علی بن ابیطالب امام

^۱ ممکن است اشاره به حکومت ظالمانه بنی امیه و بنی عباس باشد

و ولی شما، و اوست وعده ای که خدا در قرآن داده است و خدا وعده اش را (با انجام دادن آن) تصدیق خواهد فرمود .

ای مردم : قبل از شما اغلب پیشینیان گمراه شده اند و خدا آنها را هلاک فرموده است ، و خدا آیندگان را نیز (به سبب گمراهیشان) هلاک خواهد فرمود. خدای متعال در قرآن کریم فرموده است: آیا پیشینیان را هلاک نکرده ایم؟ و آیندگان را نیز تابع آنها نخواهیم نمود ؟ و این چنین با گناهکاران معامله خواهیم کرد و در روز رستاخیز وای به حال تکذیب کنندگان.

ای مردم : خدا مرا امر و نهی فرمود (یعنی تمام اوامر و نواهی شرع را به من آموخت) . من نیز علی (ع) را امر و نهی کردم ، پس علم علی، بر اوامر و نواهی امور از جانب خداست.

بنابراین به فرمانهای علی (ع) گوش فرا دارید تا راه سلامت بپیمائید و از او اطاعت کنید تا رستگار شوید، و از آنچه علی (ع) نهی می کند دست بردارید تا سعادتمند شوید. و همیشه به سوی خواسته های علی (ع) روی آورید ، و سعی کنید تا راه شما از مسیر علی (ع) مجزا نگردد .

من راه راست و صراط مستقیم به سوی خدا هستم ، آن راهی که خدا شما را امر به پیروی از آن نموده است، بعد از من علی همان راه راست است و سپس فرزندان من از صلب علی، پیشوایان شما هستند که همیشه به سوی حق راهنمایی می کنند.

سپس رسول اکرم (ص) سورة (فاتحة الكتاب) را قرائت کرد ، و فرمود : این آیه در شأن من و ایشان (علی و فرزندان اطهارش) نازل شده است ، و عام و خاصش راجع به ایشان است و آنانند اولیای خدا که ترسی بر آنها نیست و روز رستاخیز محزون نخواهند شد.

آگاه باشید : حزب خدا همیشه پیروز است.^۱

آگاه باشید : دشمنان علی (ع) اهل شقاوت و نفاق و عداوت و برادران اهریمنانند. آنان که بعضی با برخی دیگر سخنان به ظاهر فریبنده اظهار کنند.

آگاه باشید : دوستان علی کسانی هستند که خدای متعال آنان را در قرآن کریم این طور یاد فرموده است:

^۱ سورة الأنعام، آیه ۱۱۲

ای رسول ما : هرگز نمی یابی فومی را که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده اند : با دشمنان خدا و رسول دوستی کنند، هرچند آنان ، پدران با فرزندان با برادران یا خویشان ایشان باشند . آنان هستند که خدا در دلهایشان ایمان را نگاشته و به روح قدس الهی آنان را مؤید و پیروز گردانیده است آنان را در (جهان پاینده) به بهشتی داخل فرماید که نه‌های زیر درختانش جاری است و در آنجا جودانه بهره مندند، خدا از آنان خشنود، آنان هم از خدا خشنودند. آنان به حقیقت حزب خدا هستند ، بدانید که تنها حزب خدا رستگارانند! آگاه باشید : دوستان علی و اولاد اطهارش، آنانند که خدای متعال آنها را در قرآن کریم چنین توصیف فرموده است:

آنان که به خدا ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده اند، ایمنی آنها راست و آنان رستگارانند.^۱
آگاه باشید : دوستان علی و فرزندان گرامی اش آنانی هستند که خدای متعال آنها را در قرآن کریم چنین ذکر فرموده است :

آنهایی که در حال امن و امان داخل بهشت می شوند و فرشتگان آنان را با درود و سلام استقبال می کنند (و به آنها می گویند) شما پاک و پاکیزه شده اید داخل بهشت شوید و در آنجا جاودان مانید .

آگاه باشید : دوستان علی و اولاد اطهارش، آنهایی هستند که خدای متعال در قرآن کریم در باره آنان می فرماید : آنان بدون حساب داخل بهشت خواهند شد.^۲

آگاه باشید : دشمنان علی آنهایی هستند که داخل دوزخ خواهند شد.

آگاه باشید : دشمنان علی کسانی هستند که در روز رستاخیز خروش جهنم را به گوش می شنوند در حالی که آتش آن فوران می کند و آن آتشفشان را نعره هائی مهیب است^۳ (در آن هنگام) هرگروهی از آنان که (به دوزخ) داخل شوند (گروه دیگر از هم کیشان خود را) لعن کنند . تا آنگاه که آتش دوزخ همه آنها را فراگرفت آخرین آنها طایفه مقدم را گفتند (تابعین ، پیشروان را) که بار خدایا اینان ما را گمراه کردند

^۱ سورة المجادلة ، آیه ۲۲

^۲ سورة الانعام ، آیه ۸۲.

^۳ سورة الملک - آیه ۷

^۴ سورة الاعراف - آیه ۳۸

پس عذابشان را در آتش افزون و شدیدتر گردان، از جانب خدا خطاب آید: همه را عذاب به استحقاق و به قدر گناه خود است، ولی شما بر آن آگاه نیستید ؟

آگاه باشید : دشمنان علی آنهایی هستند که خدای متعال درباره آنان فرموده است : و دوزخ از خشم کافران نزدیک است شکافته و قطعه قطعه شود ، هر زمان که فوجی در آتش افکنده شود خازنان جهنم، از آنان می پرسند: آیا ترساننده ای (پیغمبری) برای شما نیامده ؟ (آنان در جواب) گویند: آری، رسول حق آمد ولی ما او را تکذیب نمودیم و (از روی جهل و شقاوت) گفتیم که خدا چیزی نفرستاده است و جز این نیست که شما (رسولان به دعوی دروغ وحی) سخت به گمراهی و ضلالتید (یعنی در دعوی رسالت).

آگاه باشید : دوستان علی کسانی هستند که از خدای خود می ترسند و برای آنان از طرف خدا گذشت و پاداش بزرگی است.

ای مردم : فاصله بین بهشت و دوزخ خیلی زیاد است، دشمن ما کسی است که خدا او را مذمت و لعن فرموده و دوست ما کسی است که خدا او را تعریف نموده و دوستش داشته است.

ای مردم : من ترساننده و علی راهنمای شماست.

ای مردم : من پیامبر خدا و علی (ع) وصی من است است

آگاه باشید : آخرین امامان نیز از ما می باشد . و اوست **حضرت قائم مهدی (عج)**.

آگاه باشید : او برای پایداری دین ظهور خواهد فرمود.

آگاه باشید : او از ستمکاران انتقام خواهد کشید.

آگاه باشید : او فاتح کاخهای ستم و ویران کننده آنها خواهد بود.

آگاه باشید : او کشنده تمام قبائل شرک خواهد بود.

آگاه باشید : او انتقام خونهای به ناحق ریخته شده تمام اولیاء الهی را خواهد گرفت .

آگاه باشید : اوست مساعد و باور دین خدا.

آگاه باشید : اوست بردارنده از دریای عمیق^۱.

آگاه باشید: اوست که هر صاحب فضلی را به فضلش و هر صاحب جهلی را به جهلش علامت خواهد گذاشت.

آگاه باشید : اوست برگزیده خدا.

آگاه باشید : اوست وارث تمام علوم و احاطه کننده به آنها.

آگاه باشید : اوست خبر دهنده از جانب خدا ، و اوست رساننده امر ایمان به مردم .

آگاه باشید : اوست رشید سدید .

آگاه باشید : اوست کسی که خدا امور را به دست او سپرده است.

آگاه باشید : اوست کسی که تمام گذشتگان ظهور او را بشارت داده اند .

آگاه باشید : اوست حجت باقی حق و پس از او حجتی نخواهد بود و حقی نیست مگر با او و نوری نیست مگر نزد او.

آگاه باشید : هیچکس برا او پیروز نخواهد شد.

آگاه باشید : اوست ولیّ خدا در روی زمین ، و اوست حاکم از طرف خدا بین مردم ، و اوست امین خدا بر تمام پنهانی ها و آشکاری ها.

ای مردم : این امر مهم را برای شما روشن و آشکار نموده و به همه تان فهمانیدم . و پس از من، این علی بن ابیطالب (آنچه را لازم است) برای شما بیان خواهد نمود .

آماده باشید: که پس از پایان دادن خطبه ام از همه شما می خواهم که به عنوان بیعت با علی بن ابیطالب(ع) و اعتراف به تمام مقاماتی که برای او تعریف نموده ام با من و با او مصافحه کنید و دست به دست ما زنید.

آگاه باشید ؛ من با خدا بیعت نمودم و علی با من بیعت کرد و من از جانب خدای متعال بیعت او را از شما می گیرم که شما هم با او بیعت کنید، و هر که این بیعت الهی را بشکند و نقض پیمان کند، در واقع به هلاکت و زیان خود اقدام نموده است^۲.

^۱ اشاره است به دریای عمیق علم و قدرت الهی

^۲ سورة فتح - آیه ۱۰

ای مردم ؛ صفا و مروه از شعارهای دین خداست، پس هر که حجّ خانه خدا کرد با اعمال عمره به جا آورد ضرری ندارد که سعی بین صفا و مروه را نیز به جا آورد و هر که به راه خیر و نیکی برود خدا بآتش وی را خواهد داد و خدا به همه امور عالم و دانا است.^۱

ای مردم ؛ حج خانه خدا را به جا آورید و هیچ خانواده ای این فریضه مقدس را به جا نیاورده اند، مگر این که خدای متعال آنها را توانگر نموده است و کسی از این امر سرپیچی نکرده جز این که دچار نکبت فقر شده است.

ای مردم ؛ زائر خانه خدا در موقف حج توقف، نکند مگر این که خدای مهربان گناهان گذشته او را تا آن لحظه بیامرزد . و چون فریضه حج را به اتمام رساند و کامل کرد، عملش را از سر بگیرد (یعنی مثل کسی که تازه به حد تمیز و بلوغ رسیده و نامه اعمالش پاک و پاکیزه است از نو ، به انجام اعمال خود شروع کند و از گذشته بیمی نداشته باشد). «البته به شرط توبه و ردّ حقوق الناس»

ای مردم : حاجیان، مورد توجه خدا هستند و آنچه در آن راه خرج می کنند ذخیره آخرت خواهد بود و خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

ای مردم ؛ فریضه حج را به اکمال دین و معرفت مسائل آن به جا آورید و از هیچ موقعی باز نگردید، مگر این که در آنجا توبه نموده اید و برای قبول توبه ایستادگی کرده اید.

ای مردم ؛ نماز را به پای دارید و زکوة را ادا کنید، آن طوری که خدا به شما امر فرموده است ، و اگر اجل شما به طول انجامید و (پس از من) در انجام فرائض دینی تقصیری روا داشتید و یا مسأله ای را فراموش کردید ، علی بن ابیطالب ولیّ امر شما و روشن کننده احکام دین برای شماست. خدا علی را پس از من به رهبری شما تعیین فرموده است و خدا علی را از من و مرا از علی خلق کرده است، پس هر چه را از علی سؤال کنید او شما را جواب خواهد داد، و آنچه را که نمی دانید برای شما روشن خواهد نمود .

آگاه باشید : حلال و حرام بیشتر از آن است که همه آنها را به حساب آورم و آنها را به شما بشناسانم. و در یک جا شما را به تمام حلالها امر ، و از تمام حرامها نهی نمایم.

^۱ سورة البقرة - آیه ۱۵۹

خدای متعال، به من فرمان داد که از شما در قبول آنچه از طرف خدای متعال در باره علی آمده است (یعنی امر ولایت) بیعت بگیرم و همچنین امامان بعد از علی، امامانی که از من هستند، و مهدی قائم (ع) از آنهاست و با عدل و داد قضاوت خواهد فرمود.

ای مردم: هر حلال و هر حرامی را که به شما آموختم از آن رجوع نخواهم کرد (یعنی حکم آن تغییر نخواهد نمود) پس همه آنها را به خاطر داشته باشید و آنها را حفظ کنید و به دیگران توصیه نمائید و آنها را با رأی خود تغییر و تبدیل ندهید.

آگاه باشید: من سخنم را دوباره تکرار می کنم:

نماز به پای دارید و زکوة بدهید و امر به معروف و نهی از منکر نمائید و بدانید حقیقت امر به معروف و نهی از منکر این است که: به گفتار من (در خصوص امر ولایت) علی (ع) روی آورید و آن را به کسانی که در این محل حاضر نیستند برسانید و به قبول آن، امر، و از سرپیچی از آن، نهی نمائید. این فرمانی است از جانب خدای متعال و از طرف من و امر به معروف و نهی از منکری جز با وجود امام صورت نگیرد.

ای مردم: قرآن به شما می آموزد که پس از علی امامان فرزندان او هستند، و من هم به شما گفتم: که علی از من است و من هم از علی هستم، خدای متعال نیز می فرماید:

آن امر را (یعنی امر امامت را) کلمه باقیه در نسل علی (ع) قرار خواهد داد.^۱ و من هم به شما گفتم: که اگر به قرآن و اهل بیت (علی و اولاد اطهارش) چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد.

ای مردم: متقی و پرهیزکار باشید و از هول محشر بترسید چنان که خدای متعال می فرماید: زلزله روز قیامت امر بزرگی است.

همیشه مرگ و حساب و میزان و ثواب و عقاب را در برابر دستگاه عدل الهی در خاطر داشته باشید، پس هر کس در روز رستاخیز با اعمال نیک بیاید به او نیکی خواهد رسید و هر کس با کردار بد بیاید نصیبی از بهشت نخواهد داشت.

ای مردم: عده شما بیشتر از آن است که همه تان به عنوان بیعت با علی بن ابیطالب (ع) با من مصافحه نمائید و دست بدهید، خدا به من فرمان داد که در خصوص اقرار به ولایت و وصایت علی امیر المومنین و

^۱ تأویل آیه ۲۷ سورة زخرف

امامان برحق پس از او که از ذریه من و او هستند از شماها شفاهاً اقرار بگیرم، پس همگی با صدای رسا بگوئید: ما گفتار تو را در امر ولایت علی و اولاد بر حقّش شنیدیم، و مطیع و راضی و تابعیم به آنچه از طرف خدای بزرگ در این خصوص به ما رسانیدی و به این امر (ولایت و خلافت بلافصل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع)) با دلها و جانها و زبانها و دستهایمان با تو بیعت می کنیم. (پیمان می بندیم) با این عقیده زنده ایم و با این عقیده نیز زندگی را بدرود خواهیم گفت و با همین عقیده به عرصه محشر پای خواهیم گذاشت و این امر را تغییر و تبدیل نخواهیم داد و در این موضوع شکی و ریب نخواهیم نمود و از عهدی که با تو بسته ایم برنخواهیم گشت و پیمانمان را نخواهیم شکست و از خدا و رسولش و از علی امیرالمؤمنین و فرزندان اطهارش که از ذریه تو و از صلب علی خواهند بود و پس از امام حسن و امام حسین، امامت خواهند داشت پیروی خواهیم نمود.

مقام و منزلت اعلای حسن و حسین را نسبت به خودم و در پیشگاه الهی به شما شناساندم و به شما ادا نمودم که حسن و حسین سرور جوانان بهشتند و پس از پدر بزرگوارشان علی بن ابیطالب (ع) امامان برحق اند و قبل از علی، من پدر ایشانم.

بگوئید: خدای بزرگی در خصوص اقرار به ولایت تو و علی و حسن و حسین و امامان بزرگواری که ذکر نمودی به ما توفیق عهد و پیمان صحیح عطا فرماید. آن چنان عهد و پیمانی که برای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و از دلها و جانها و زبانها و دستهای ما گرفته شده باشد و در برابر این عهد و پیمان عوض و (پاداشی) نمی خواهیم، و از این امر مهم روی گردان نخواهیم شد.

خدای بزرگی را بر این موضوع شاهد می گیریم و تو را و هر که را که اطاعت این امر نماید از آشکار و پنهان و فرشتگان و لشکریان و تمام بندگان خدا را نیز گواه می گیریم، ولی خدای متعال بزرگترین شاهدان و گواهان است

ای مردم: هر چه بگوئید، خدا تمام صداها را می شنود و از همه اسرار آگاه است، پس هر کس (با قبول ولایت علی (ع)) ره رستگاری انتخاب نماید به خود نیکی کرده است و هر که با (ردّ ولایت علی (ع)) طریق گمراهی بپیماید به خود ستم نموده است و هر کس (باعلی) بیعت کند با خدا بیعت کرده است و دست (قدرت) خدا بالای دست آنهاست.

ای مردم : از خدا بترسید و با علی که امیرمؤمنان است و حسن و حسین و ائمه بر حق که کلمات پاک و جاویدان خدایند بیعت نمائید.

خدا کسی را که (در امر بیعت) حيله گری نماید هلاک خواهد نمود و به کسانی که در این پیمان وفادار بمانند رحمت خواهد کرد و هر که پیمان شکنی کند در واقع به زبان و هلاک خویش اقدام نموده است .

ای مردم : آنچه به شما (در خصوص ولایت علی (ع)) گفتم ، شما هم بگوئید و در برابر رتبه امیرمؤمنان بودن علی (که خدا به او عنایت فرموده است) سر تسلیم فرود آورید و بگوئید :

خدایا ! لطف و عنایت تو را شنیدیم و اطاعت نمودیم و برگشت همه مخلوقات به سوی توست .

بگوئید : شکر خدای را که ما را به این سعادت (ولایت امیر المؤمنین (ع)) هدایت فرمود و اگر خدا راهنمای ما نمی بود هرگز به این رستگاری نمی رسیدیم .

ای مردم : فضائل علی بن ابی طالب (ع) در نزد خدا که در قرآن نیز ذکر فرموده است بیشتر از آن است که در یک جا قابل شمارش باشد پس هر کس از این فضائل به شما رساند او را تصدیق کنید .

ای مردم : هر کس از خدا و رسولش و علی امیر المؤمنین (ع) و امامان بر حقی که از آنها نام بردم پیروی نماید به سعادت و خوشبختی بزرگی رسیده است.

ای مردم : آنان که در بیعت به علی و موالات او و تسلیم شدن به امیرمؤمنان بودنش پیشقدم باشند ، سعادتمندان واقعی آنانند و جایشان در بهشت نعیم خواهد بود.

ای مردم : همیشه سخنی بگوئید که موجب رضای خدا باشد و اگر شما و همه مردم کافر شوند ضرری به دستگاه الهی نمی رسد.

خدایا ! ایمان آورندگان را پیامرز و بر کافران خشم فرست، و ستایش خدائی را که پروردگار جهانیان است .

پس از پایان بیانات رسول اکرم (ص) ؛ از طرف انبوه مردم که در آن جا جمع شده بودند صداها بلند شد، که ندا کردند:

ای رسول خدا؛ فرمانت را شنیدیم . و به امر خدا و رسول، با دلها و زبانها و دستهایمان اطاعت داریم و فرمانبرداریم و به طرق رسول اکرم (ص) و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) روی آوردند و با ایشان دست دادند و مصافحه نمودند.

اولین اشخاصی که (دربارہ ولایت و خلافت بلا فصل علی امیر المؤمنین (ع)) دست دادند و پیمان بستند، اول و ثانی ثالث و رابع و خامس بودند و سپس بقیه مهاجرین و انصار و سایر طبقات مردم نسبت به مقام و شأنشان با پیغمبر و امیر المؤمنین (ع) مصافحه نمودند به طوری که نماز شام و خفتن در یک وقت ادا شد و امر بیعت و مصافحه را (جهت تأکید آن) سه مرتبه پی در پی انجام دادند.

هر وقت گروهی از مردم بیعت می کردند ، رسول اکرم (ص) می فرمود:

شکر خدا را که ما را بر همه جهانیان برتری و فضیلت داد. و از آن روز دست دادن و مصافحه کردن در اسلام رسم نیکوئی شد ولی این سنت را کسانی که شایستگی آن را نداشتند (یعنی غاصبین خلافت) استعمال نمودند .

(پایان حدیث غدیر از احتجاج طبرسی)

با مطالعه دقیق حدیث غدیر خم که ما آن را با وجود مفصل بودنش در این مختصر نقل کردیم و همچنین مطالعه آیات و روایات بی شمار دیگر در آن زمینه برای همه ثابت می شود که: اقرار به وحدانیت خدا و نبوت رسول اکرم (ص) با اعتراف به ولایت و امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام و اولاد اطهارش همبستگی کامل و ناگسستنی دارد. و این سه کلمه طیبه یعنی: « لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، علی ولی الله » با یکدیگر پیوند جاودانه دارند و غیرقابل انفکاک می باشند . و از روز نخست تا پایان عالم تکلیف ولایت مطلقه حضرت علی بن ابیطالب (ع) با رسالت رسول اکرم و وحدانیت خدای ذو الجلال همدوش بوده و خواهد بود.

و صریح آیه مبارکه : **یا ایها الرسول بلغ ... و انما ولیکم الله ..** و آیات و روایات بی شمار دیگر، ثابت می نماید که اقرار به توحید و نبوت بدون اعتراف به ولایت نفعی نخواهد داشت، بلکه کمال دین و تمام نعمت و قبول اعمال و دخول به بهشت و نجات از دوزخ و عبور از صراط همگی بستگی به اقرار و اعتراف به ولایت امیر المؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام دارد .

ذیلا به ذکر چند حدیث در این زمینه می پردازیم :

۱- رسول اکرم (ص) می فرماید: اسلام بر پنج اصل استقرار یافته است: نماز، زکوة، حج، روزه، ولایت، و روز رستاخیز، از هیچ چیز مانند ولایت (امیرالمؤمنین علی (ع)) بازخواست نخواهد شد. ولی مردم آن چهار اصل را قبول کردند و ولایت را ترک نمودند (اشاره است به منکرین ولایت که به نماز و زکوة و حج و روزه عمل می کنند، ولی از قبول و اقرار به ولایت سرپیچی می نمایند) ولی غافل از این که اگر کسی در تمام عمر روزها را روزه دارد و شب ها را نماز به جا آورد و بالاخره بدون اقرار به ولایت بمیرد، نه نماز او و نه روزه اش هیچکدام مقبول درگاه الهی نخواهد شد.

۲- مناقب ابن شاذان، حدیث هفدهم: با اسنادش روایت از رسول اکرم (ص) است. آن حضرت فرمود: در شب معراج خدای ذوالجلال به من فرمود: ولایت شما (چهارده معصوم (ع)) را بر ساکنین آسمان ها و زمین عرضه نموده ام، هر کس آن ولایت را قبول کرد و به آن اعتراف نمود. در درگاه من از جمله مؤمنان است و هر کس آن را انکار کرد از زمره کافران می باشد. ای محمد (ص) اگر بندهای از بندگان من آن چنان مرا عبادت کند که (از کثرت عبادت) چون خیک خشکیده ای شود، و روز قیامت بدون ولایت شما به درگاه من روی آورد هرگز او را نخواهم بخشید تا موقعی که به ولایت شما اعتراف نماید.

۳- مناقب ابن شاذان، حدیث پنجاهم، روایت با اسنادش از عبدالله بن مسعود است. او گفت: رسول اکرم (ص) فرمود: موقعی که خدای متعال جناب آدم را خلق فرمود و از روحش در آن دمید، آدم عطسه ای کرد و گفت (الحمد لله). از طرف خدا به آدم خطاب رسید، ای آدم: به درگاه من ستایش کردی ولی سوگند به عزت و جلالم، اگر خاطر دو بنده از بندگانم نبود، هرگز تو را نمی آفریدم.

آدم عرض کرد: پروردگارا، آیا این دو بنده از نسل من هستند؟

خطاب رسید: ای آدم سرت را بلند کن و نگاه کن.

آدم سرش را بلند کرد و دید در عرش خدا چنین نوشته شده است: لا اله الا الله، محمد (ص) نبی الرحمة، علی (ع) مقیم الحجة.

هر کس حق ولایت علی را شناخت پاک و پاکیزه شد و هر کس حق ولایت علی را انکار کرد ملعون و زیانکار گردید.

عیون اخبار الرضا : روایت با اسنادش از عبدالسلام بن صالح هروی است که حضرت امام رضا (ع) در ضمن آن روایت می فرماید: موقعی که، خدا جناب آدم را خلق فرمود و او را با سجده کردن ملائکه بر او، گرامی داشت.

آدم، با خود گفت: آیا خدا از من شریف تر مخلوقی آفریده است ؟

خدای متعال آنچه را که از قلب او گذشته بود ، دانست و او را ندا کرد و فرمود:

ای آدم سرت را بلند کن و بر ساق عرشم نظاره نما.

آدم سرش را بلند کرد و به ساق عرش ، نگاه کرد و دید در ساق عرش الهی نوشته شده است

«لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سيدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة»

آدم سؤال کرد : خدایا اینها کیستند؟

خطاب آمد : اینها از ذریه تو هستند و از او و از همه مخلوقات برترند. و اگر آنها نبودند ، تو را و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفریدم ... تا آخر حدیث .

۵- **مدینه المعاجز :** مرحوم سید هاشم بحرانی با اسنادش از جناب جابر بن عبدالله انصاری از حضرت رسول اکرم (ص) حدیث مفصلی نقل فرموده که خلاصه اش این است :

پس از این که خدای متعال قلم را آفرید (بدیهی است که در این حدیث مقصود از قلم، قلم معمولی نیست، بلکه اشاره است به قلم تکوینی که مقام اول مشیت الهی است)

و به قلم فرمود : بنویس .

قلم عرض کرد : خدایا چه بنویسم ؟

خطاب رسید : بنویس توحید مرا. قلم از هیبت خطابت الهی ده هزار سال مدهوش گردید ، چون دوباره به هوش آمد عرض کرد پروردگارا چه بنویسم ؟

خطاب آمد بنویس : «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله»

قلم پس از نوشتن این اسماء مبارک، به درگاه الهی عرض کرد: پرورگارا این بزرگوارن کیستند؟ از درگاه الهی جواب آمد: ای قلم. محمد (ص) پیغمبر من و خاتم پیامبران است و علی، ولی و خلیفه و حجت من است بر تمام بندگانم. اگر این بزرگواران نبودند ترا و لوح محفوظ را نمی آفریدم. سپس به قلم امر فرمود: بر همه برگهای درختان بهشت و بر آسمانها و زمین و کوهها و درختان بنویسد:

« لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله »

۶- کفایة الأثر : حدیث با اسنادش از انس بن مالک از رسول اکرم (ص) است. آن حضرت فرمود: در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته شده است:

« لا اله الا الله، محمد رسول الله، ایدته بعلی و نصرته به » (یعنی پیغمبر را به وسیله علی تأیید و پیروز گردانیدم)

سپس دیدم بر عرش خدا دوازده اسم مبارک با نور نوشته شده است. که عبارت بودند از اسماء علی بن ابیطالب و دو فرزندم حسن و حسین و بعد از آنها نه اسم دیگر به این ترتیب: علی، علی، علی، سه مرتبه، محمد، محمد، دو مرتبه و جعفر و موسی و حسن، و نام «حجة» در بین آن اسماء می درخشید. عرض کردم، خدایا، این اسماء نام های کیست؟

از طرف خدای ذوالجلال ندا رسید و جواب آمد:

اینها اوصیاء الهی از ذریه تو هستند که به وسیله آنها بندگانم را به ثواب و عقاب می رسانم. (یعنی اقرار و اعتراف به ولایت آن بزرگواران موجب نیل به سعادت و بهشت، و انکار ولایتشان سبب عقاب و غضب است).

۷- مدینة المعاجز : مرحوم سید هاشم بحرانی حدیث مفصلی از رسول اکرم (ص) نقل نموده که ما در اینجا خلاصه آن را نقل می کنیم؛ حضرت فرمود: در شب معراج دیدم که بر هشت در بهشت با نور نوشته شده است: « لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله »

و بر در پنجم علاوه بر آن نوشته شده است. هر کس می خواهد به ریسمان محکم خدا چنگ بزند، بگوید:

« لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله »

۸- **احتجاج طبرسی** : روایت از جناب علی بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق (ع) از پدران بزرگوارش از رسول اکرم (ص) است، آن حضرت فرمود:

جبرئیل از طرف خدای ذوالجلال مرا مخاطب قرار داده و گفت: هرکس اقرار و اعتراف کند : که نیست خدائی به جز من ، و این که : محمد (ص) بنده و رسول من است، و علی ابن ابی طالب خلیفه من است، و ائمه اطهار از اولاد علی حجت های من هستند. او را با رحمت خودم داخل بهشت می کنم و با عفوَم از عذاب دوزخ نجات می دهم . و در بهشت حورالعین را به او عطا می کنم، و کرامتم را بر او واجب می گردانم. و نعمتم را برای او به اتمام می رسانم، و او را از خاصگان درگاه خود قرار می دهم .

اگر مرا ندا کند، او را لبیک گویم ، و اگر مرا بخواند، او را جواب دهم . و هر چه از من بخواهد ، به او عطا می کنم . و اگر سکوت کرد ، من سر صحبت را با او باز می کنم ، و اگر گناهی نمود ، به او رحم می کنم، و اگر از پیشگاه من فرار کرد، او را باز می خوانم. و اگر به سوی من باز گشت، از او استقبال می نمایم. و اگر درِ درگاهِ مرا به صدا آورد ، آن در را به روی او باز می کنم.

ولی اگر، کسی . شهادت به یگانگی من ندهد، با به یگانگی من شهادت بدهد اما به رسالت بنده ام محمد(ص) گواهی ندهد ، یا به اینها اعتراف بکند ولی به خلافت و ولایت علی بن ابیطالب (ع) شهادت ندهد و یا به این جمله هم اقرار نماید، ولی بر اینکه ائمه اطهار از اولاد علی (ع) حجت های مَنَد ، شهادت ندهد ، (یعنی : هر کی شهادت بر ولایت امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) و اولاد اطهارش را با شهادت بر رسالت و شهادت بر توحید و مقرون بسازد و همه آنها را در یک جا ذکر نکند ، بلکه پس از شهادت بر توحید و رسالت ، از قرار بر ولایت امتناع ورزد و با سکوت نماید). این چنین شخصی همتم را انکار کرده است و عظمتم را تحقیر نموده است و به آیات و کتابهای آسمانی ام کافر شده است .

اگر مرا قصد کند ، او را منع نمایم . و اگر از من تقاضائی کند ، او را محروم گردانم. و اگر مرا ندا نماید، ندای او را نشنیده می گیرم. و اگر به درگاه من دعا کند، دعایش را مستجاب نمی کنم . و اگر به من امیدوار شود ، ناامیدش می گردانم. و این است سزای او از طرف من. و من به بندگانم ظلم و ستم روا نمیدارم.

سپس جناب جابر بن عبدالله انصاری به پا خواست و عرض کرد:

یا رسول الله ، ائمه اطهار از اولاد علی بن ابیطالب (ع) را به ما معرفی فرما.

حضرت فرمود ، آنان عبارتند از :

و حسن و حسین که آقا و سرور جوانان بهشت اند. وسید العابدین (در زمانش) علی بن الحسین ، سپس باقر محمد بن علی . وای جابر تو او را درک خواهی کرد . چون به خدمت او نائل شدی سلام مرا به او برسان . سپس صادق جعفر بن محمد ، سپس کاظم موسی بن جعفر ، سپس رضا علی بن موسی ، سپس تقی جواد محمد بن علی ، سپس نقی علی بن محمد ، سپس زکی حسن بن علی ، سپس فرزندش قائم. به حق مهدی امتم که روی زمین را از عدل و داد پر خواهد ساخت ، چنان که از جور و ستم پر شده است .

ای جابر، این بزرگواران خلفا و اوصیاء و اولاد و عترت منند، هرکس آنها را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است ، و هر کس همه آنها با یکی از آنها را انکار نماید مرا انکار کرده است. خدای متعال به وسیله آنان آسمانها را به پاداشته وزمین را از حرکت و تزلزل حفظ نموده است.

۹- مرحوم سید نعمت الله جزایری : از مرحوم علامه مجلسی با اسنادش از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که آن حضرت به امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) فرمود:

یاعلی از خدا خواسته ام که در هر جا نام من ذکر شود ، نام تو نیز ذکر گردد و خدا خواسته مرا در این خصوص مستجاب و قبول فرمود.

۱۰- غایة المرام : از علی بن بابویه از برفی از فیض بن مختار از حضرت امام باقر (ع) از پدران بزرگوارش از حضرت رسول اکرم (ص) . آن حضرت فرمود :

یاعلی ، خدا هیچ کرامتی به من عنایت نفرموده ، مگر این که آن کرامت را نیز به تو مرحمت فرموده است .

۱۱- الالفة فی امر الخلافة : شیخ عبدالله مراغی مصری که از اجله علمای اهل سنت است نقل کرده است : در عصر حضرت رسول اکرم (ص) جناب سلمان در اذان و اقامه بعد از شهادت به رسالت. شهادت بر ولایت علی (ع) را نیز ذکر می کرد. شخصی آن را از سلمان شنید و نزد رسول اکرم (ص) رفت و عرض کرد یا رسول الله از سلمان شنیدم که پس از شهادت بر رسالت شهادت بر ولایت علی می داد (یعنی بعد از اشهد ان محمداً رسول الله ، می گفت : اشهد ان علیاً ولی الله) .

پیغمبر فرمود: (سمعت خیراً) یعنی از سلمان سخن نیکویی شنیدی.

۱۲- **اللافة فی امر الخلافة:** از شیخ عبدالله مراغی مصری روایت شده، مردی به خدمت رسول اکرم (ص) رسید و عرض کرد: یا رسول الله، ابوذر در اذان پس از شهادت بر رسالت، شهادت برولایت، را ذکر می کند و می گوید : **اشهد ان علیا ولی الله .**

حضرت فرمود : حقیقت امر همانطور است که از ابوذر شنیدی. آیا گفتار مرا در غدیر خم فراموش کردید؟ که گفتم : هر که را من مولایم، علی هم مولای اوست . و هر کس این پیمان را بشکند خود را خوار و ذلیل نموده است.

۱۳- **احتجاج طبرسی :** قاسم بن معویه بن عمار حدیث مفصلی در ذکر شهادت ثالثه از امام صادق (ع) نقل نموده که مختصرش این است :

حضرت به او فرمود : که بر عرش خدا و بر کرسی و بر لوح و بر شهرهای جبرئیل و بر آسمانها و زمین و خورشید و ماه و کوهها و سرچشمه آنها نوشته شده است :

« لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله »

سپس فرمود: هر وقت یکی از شما بگوید : لا اله الا الله، محمد رسول الله ، حتما باید بگوید : **علی ولی الله.** بنابراین، می بینیم این اخبار که از حد تواتر گذشته، همگی دلالت صریح دارد بر این که به نام مبارک علی همیشه و در همه جا از عرش خدا گرفته تا در بهای بهشت تا شهرهای جبرئیل تا عبادتهای سلمان و ابوذر با نام خدا و رسول خدا مقرون بوده و در یک جا ذکر شده است ، و هر جا شهادت بر توحید و رسالت ذکر گردد ، حتماً اشهد ان علیا ولی الله متمم و مکمل آن دو شهادت می باشد .

پس در گفتن این کلمه مبارکه بعد از شهادت بر توحید و رسالت در هیچ جا نباید تردید و اشکال نمود . و بر مؤمن اثنا عشری و شیعه جعفری، ترک نام مبارک علی، در این گونه موارد سزاوار و شایسته نیست، بلکه مخالف با محبت و ولایت است و در برابر صریح گفتار امام که می فرماید: هر کدام از شما که لا اله الا الله، محمد رسول الله، حتما باید بگوید : **علی ولی الله.** باز هم اشکال کردن و وساوس شیطان را به دل، راه دادن ، اسائه ادب به پیشگاه مقدس امام و سرپیچی از فرموده ولی درگاه الهی است؛ که البته تکلیف چنین کسی معلوم است.

در اینجا کلامی از علامه اجلّ استاد بزرگوار آیت الله شیخ عبدالبنی عراقی که از مراجع عالیقدر قم و دارای تألیفات بسیار زیاد و پرارزش است نقل می نمایم:

در کتاب (الهدایة فی کون الشهادة بالولاية فی الأذان و الاقامة جزء کسائر الأجزاء) در صفحه ۳۷ از تقریرات ایشان نقل شده است که می فرماید: سوگند به جان خودم در مسائل فقه کمتر حکمی است که مدرک آن در قوت و متالت مانند مدرک شهادت ثالثه باشد.

زیرا فقهاء در اکثر مسائل به خبر واحد با یک اجماع منقول اکتفا می نمایند تا چه رسد به شهادت ثالثه (اشهد ان علیا ولی الله) که بیش از ده حدیث سند دارد. سپس می فرماید:

اختیار من در مشروعیت شهادت ثالثه در اذان و اقامه این است که این کلمه مبارکه جزء اذان و اقامه است. مرحوم سند الاعلام آقا شیخ محمد حسن، صاحب کتاب جواهر الکلام رحمه اله در همان کتاب در باب اذان و اقامه می فرماید: مانعی ندارد ذکر شهادت ثالثه در اذان و اقامه ولی نه به قصد جزئیت به جهت عمل به خبر مزبور و ذکر شهادت ثالثه ضرری به موالات و ترتیب اذان و اقامه نمی رساند، بلکه مثل صلوات بر محمد و آل محمد است.

و اگر مسالمت اصحاب نبود سزاوار بود که ادعای جزئیت شهادت ثالثه (اشهد ان علیا ولی الله) را در اذان و اقامه نمود.

البته معلوم است که مسالمت اصحاب این است که شهادت ثالثه را که اخبار و آیات وجوب آن را میرساند از باب تقیّه مستحب دانسته اند. در کتاب ندای شیعیان تألیف این ناچیز، نام بیش از نود و سه نفر از علمای اعلام و مجتهدین کرام را ذکر کرده ام که همگی متفقاً و بالاجماع ذکر شهادت ثالثه را در اذان و اقامه تأکید نموده اند و حتی بعضی از آن اعلام مانند مرحوم آیت الله شیخ مرتضی آل یاسین اعلی الله مقامه، که از مراجع طراز اول نجف اشرف بودند، اجازه داده اند که شهادت ثالثه حتی در نماز هم پس از شهادت به رسالت ذکر شود. و عین عبارت ایشان در تعلیقه ای که بر کتاب (صحیفة البیضاء عربی، تألیف حضرت خطیب شهیر السید عبداللطیف، چاپ بغداد) نوشته اند و عین مکتوب حضرتشان در کتاب نامبرده مندرج است راجع به شهادت ثالثه در اذان و اقامه چنین می فرمایند و عیناً ترجمه می شود:

اما حضرت والد و حضرت آخ قدس الله اسرار هم پس همه آنها متفق اند بر مشروعیت شهادت ثالثه در هریک از اذان و اقامه اگر به قصد جزئیت نباشد. و همین طور است رأی من در مسأله، بلکه ذکر شهادت ثالثه مستحب است حتی در نماز.

مرحوم فقیه فقید بزرگوار آیت الله آقا سید محسن حکیم قدس الله روحه الشریف در چاپ چهاردهم منتخب الرسائل می فرماید: مستحب است تکمیل نمودن شهادت به توحید و رسالت را با شهادت به ولایت علی علیه السلام و آن بزرگوار را با لقب امیر المؤمنین باد کردن و این تکمیل خواه در اذان باشد یا غیر آن استحباب دارد.

و این مبحث را با یک بیت از مرحوم بحر العلوم اعلی الله مقامه ختم می نمایم :

واكمل الشهادتین بالتی.....قد اكمل الدین بها فی الملة

یعنی کامل کن شهادتین را با چیزی که دین به وسیله آن کامل شده است (یعنی به وسیله اقرار به ولایت علی علیه السلام و گفتن اشهد ان علیا ولی الله پس از شهادتین) .

کلمه ای در توحید، از مرحوم شیخ احسانی (ره)

از کلمات حضرت شیخ اجل، الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی اعلی الله مقامه :

« در توحید »

فمن احب علیا نجا. ومن احبه لغير الله ولو لعلی نفسه من غیر ما یرجع الی الله هلک كما فی محبة الغلاة

(شرح الزیارة)

یعنی: هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد رستگار می شود. و هر کس علی (ع) را نه برای خاطر خدا،

اگر چه به خاطر خود علی، دوست داشته باشد. (یعنی در دوستی علی رضایت خدا مراعات نشده

باشد). هلاک می شود. مثل محبت غالیان نسبت به حضرت علی بن ابیطالب (ع) که رضایت الهی منظور

نظر آنان نیست.

عرض می کنم: اهل بصیرت منصفانه قضاوت فرمایند، و گفتار کسانی را که به این بزرگوار نسبت غلو داده

اند، باور نکنند

تفسیر آیه مبارکه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...»

و اکمال دین و اتمام نعمت استان

با ولایت امیر المؤمنین علی ابیطالب (ع)

قال الله تبارک و تعالی :

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» سورة المائدة، آیه ۳

یعنی : امروز (روز غدیر) دین شما را (با ولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع)) به حد کمال رسالیدم و بر شما تهنیت را تمام کردم و راضی شدم اسلام دین شما باشد .

شأن نزول آیه : به اتفاق جمهور مفسرین ، این آیه مبارکه در روز غدیر خم ، پس از این که حضرت رسول اکرم (ص) ولایت کلیه و مطلقه مولا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) را به امر الهی به جمیع مسلمین ابلاغ فرمود ، نازل شد.

معنای این آیه مبارکه چنین است که : خدای متعال ، خطاب به همه مسلمین می فرماید :

ای مردم ؛ امروز با ولایت علی بن ابیطالب (ع) دین شما را کامل نمودم، و نعمتم را بر شما تمام کردم ، و راضی شدم که اسلام دین شما باشد. یعنی اگر ، ولایت علی بن ابیطالب (ع) بر شما ابلاغ نمی شد و شما هم به آن اصل اساسی اسلام ، اعتراف نمی کردید و دین ناقص و نعمت ناتمام بود و به اسلام آوردن شما، بدون افراد به ولایت علی، راضی نبودم .

از مفهوم این آیه مبارکه نتیجه می گیریم : آنانی که پس از ابلاغ ولایت، نقض بیعت نمودند و از اقرار به ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام سرپیچی کردند، دینشان ناقص، و از نعمت بی منتهای حق که همان نعمت ولایت است بی بهره اند. و خداوند متعال، اسلام آوردن آنان را که بدون ولایت است قبول ندارد و به اسلام آنان راضی نیست، و در این زمینه روایات بی شماری داریم که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می شود :

۱- تفسیر مجمع البیان : روایت از حضرت امام باقر و امام صادق (ع) است ، آن دو بزرگوار فرمودند: این

آیه مبارکه «الیوم اکملت لکم دینکم...» در روز غدیر خم، بس از این که پیغمبر اکرم(ص)، امیرالمؤمنین علی (ع) را به ولایت مسلمانان برگزید نازل شده است .

سپس فرمودند : این آخرین فریضه ایست که خدای متعال بر رسول اکرم (ص) نازل کرده است.

۲- تفسیر مجمع البیان و تأویل الآیات : از جمهور مفسرین شیعه و سنی از ابو سعید خدری روایت شده است که ؛

روز غدیر خم، حضرت رسول اکرم (ص) جمیع مسلمانان را به ولایت امیر المؤمنین علی (ع) دعوت فرمود، و امر کرد زیر درختی را که آنجا بود ، جاروب و تمیز کردند سپس بازوی علی را گرفت و آن مولا را بلند کرد تا جایی که سفیدی زیر بغل حضرت نمودار شد، سپس فرمود:

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه» یعنی هر که را من مولا بودم علی هم مولای اوست.

« که البته به حکم آیه مبارکه **«النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم»** این اولویت به معنی اولویت رسول اکرم ، بر نفسهای مردم از خود آنان است ، و معنی چنین می شود :

کسی را که من ، اولی به تصرف در نفس و جان و مال اویم ، پس این علی بن ابیطالب که او را به روی دست بلند کرده ام و همه او را می بینید و شک بردار نیست ، مولای اوست ، و او نیز چون من، اولی به تصرف در نفس و جان و مال شماست» سپس فرمود:

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله .

یعنی : خدایا . دوست بدار کسی را که ، علی را دوست دارد . و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد . و یاری کن کسی را که ، علی را یاری کند و خوار گردان کسی را که ، علی را خوار گرداند . در این موقع آیه مبارکه **«الیوم اکملت لکم دینکم...»** نازل گردید.

سپس رسول اکرم (ص) فرمود: **«الله اکبر ، علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتی و ولایه علی بن ابیطالب (ع) من بعدی»**

یعنی : خدا بزرگ است بر کامل نمودن دین، و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابیطالب (ع) پس از من.

۳- اصول کافی ، تفسیر صافی : روایت از حضرت امام باقر (ع) است که فرمود: فرائض و واجبات اسلام یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین فریضه ای بود که نازل شد .

پس از ابلاغ ولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بر مردم، این آیه نازل گردید: «الیوم اکملت لکم دینکم...»

عرض می کنم : پس از بعثت رسول اکرم (ص) و انتشار دین مبین اسلام ، آنان که با قلبی پاک و ایمانی صحیح و راسخ، اسلام را قبول کردند جماعتی بسیار اندک و عده ای معدود بودند. و بقیه عربها مخصوصاً استعمارگران قریش چون ابوسفیان و صدها امثال او و مخصوصاً اعراب بادیه نشین، اعتقاد صحیحی به اسلام نداشتند. بلکه اسلام را سدّی بزرگ در برابر امیال غیر انسانی و شهوات نفسانی و چپاول و غارتها و تجاوزهای خود می دانستند.

اسلام با عدالتی ملکوتی ، دستهای ستمگر و چنگالهای ظالمانه آن پست فطرتان وحشی را از جان و مال و ناموس مردم کوتاه کرده بود و حکومتی آسمانی بر اساس عدل و تقوی ایجاد نموده بود که هیچکس را، اگرچه خیلی هم قوی باشد، حق تجاوز به حق دیگری نبود. و به همین جهت غارتگران عصر سیاه جاهلیت چون منافع نامشروع خود را در خطر می دیدند . هرگز به ادامه حکومت اسلام رضایت نداشتند و مترصد فرصت بودند که این نهال نورسته ملکوتی را از ریشه براندازند و دوباره به اعمال وحشیانه خود بپردازند و جان و مال و ناموس توده مردم را هدف امیال شهوانی خود قرار دهند. بنابراین اسلام آوردن آنان، یا از روی طمع و یا از ترس و زبونی بود و به همین جهت خدای متعال در باره آنان می فرماید: «و قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لما یدخل الإیمان فی قلوبکم...» سوره حجرات، آیه ۱۴

یعنی : (ای رسول ما) اعراب گفتند ما ایمان آوردیم. به آنها بگو شما ایمان نیاورده اید. ولی بگوئید که (از خوف جان به ناچار) تسلیم شده ایم ، و هنوز ایمان به قلب های شما داخل نشده (و هر چه بگوئید و دم از ایمان زنید از روی ترس است)

و در جای دیگر می فرماید: «الأعراب أشد کفرًا ونِفَاقًا وأَجْدَرُ أَلَّا یَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أنزَلَ اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ» سوره توبه . آیه ۹۷

یعنی : اعراب در کفر و نفاق سخت تر و به جهل و نادانی احکام خدا ، که بر رسولش نازل فرموده است ، سزاوارترند. و خدا دانا و حکیم است .

و در آیه دیگر می فرماید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» سوره توبه . آیه ۹۸ . یعنی: و برخی از اعراب مردمی منافقند که مخارجی را که در راه جهاد دین می کنند بر خود ضرر و جریمه می پندارند ، آنان برای شما مسلمانان مترصد حوادث و عواقب ناگوارند . و حال آن که عواقب و حوادث بد برای آنان خواهد بود و خدا شنوا و به نیت های پلید آنان آگاه است.

در خصوص نفاق و دو روئی آنان می فرماید: «وَمِنَ حَوْلِكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» سوره توبه: آیه ۱۰۱

یعنی : (ای مسلمانان آگاه باشید) بعضی از اعراب اطراف مدینه منافقند و با شما مسلمانان واقعی خدعه می کنند و به دروغ اظهار اسلام می نمایند، وعده ای از اهل شهر مدینه هم منافق و بر تفاق ماهر و ثابتند و شما از نفاقشان آگاه نیستید، ما بر باطن پلید آنان آگاهیم و آنان را دو بار عذاب می کنیم یعنی قبل از مرگ و پس از مرگ، و عاقبت هم به عذاب سخت ابدی دوزخ باز می گردند .

با تقل آیات مبارکه فوق و آیات زیاد دیگری که در همین زمینه در قرآن کریم موجود است، ثابت می شود که اسلام آوردن اغلب مسلمانان صدر اول اسلام ، از روی اعتقاد صحیح و خلوص نیت نبوده است. و این دسته بزرگ و خطرناک که همان منافقان مسلمانان بودند و در طرف اکثریت قرار داشتند. هرگز به قوانین دین واقعی نمی نهادند و به احکام مقدس اسلام علاقه ای نشان نمی دادند. بلکه همیشه برای محو و نابودی اساس اسلام پی فرصت مناسب می گشتند و بهترین فرصت برای آن منافقان وفات رسول اکرم(ص) بود، که پس از وی تخم نفاق بین مسلمانان بیفشاندند و زمام امور مسلمین را از دست صاحب ولایت کلیه به در آوردند و آنها همیشه در پی چنین فرصتی بودند و برای رسیدن به این هدف ناپاک روز شماری می کردند.

از طرف دیگر آن عده قلیل از مؤمنین را که واقعاً ایمان راسخ داشتند و از صمیم قلب و جان و دل، اسلام را قبول نموده بودند، چندان توانائی و حافظه و نباهت نبود که تفسیر آن همه آیات قرآن و احکام خدائی

را حفظ نمایند و به دیگران و مسلمانان دور دست و یا نسل های آینده برسانند. و در برابر دشمنان و مخالفان عنود و بی شمار اسلام برهان و مدرک آورند.

بنابراین از نظر لطف، لازم و واجب بود که خدای مهربان، برای حفظ و حمایت از گوهر دین، و اتمام نعمت بر مسلمین امامی معصوم و خلیفه ای دانا و توانا برگزیند، تا آن وجود مقدس پس از وفات رسول اکرم(ص) حافظ دین و شارح آیات قرآن کریم و مانع از ایجاد فتنه و بدعت در اسلام گردد.

و همچنین یک عده شخصیت های پاک و فداکار لازم بود که پس از جانشین بلافصل رسول اکرم (ص) حامل لوای امامت و حافظ وحی و علوم الهیه باشند. و نهال نورسته دین و شریعت را آبیاری فرمایند و بادشمنان دین خدا و جاهلان جامعه تا آنجا که می توانند کفاح و نبرد کنند تا جائی که محو آئین برحق اسلام برای بدخواهان ممتنع باشد.

خدای متعال چنانکه جانشینان انبیای گذشته را فقط به اراده خود معین فرموده بود، و در انتخاب هیچ وصیی از اوصیاء انبیاء گذشته، نظر افراد مداخلیت نداشت و نامی از شوری و رأی و اجماع وغیره ... در میان نبود. و نمی توانست هم باشد، همچنین وصی و جانشین و و خلیفه بلافصل پیغمبر اکرم را هم خود معین فرمود.

با این وصی عالی مقام که در واقع پس از رسول اکرم (ع) حافظ علوم و مجری وظایف بزرگ او بود، عقلاً لازم است دانا و توانا و مانند شخص پیغمبر اکرم(ص) قوی البرهان و قوی الایمان بوده و در جواب هیچ مسأله ای عاجز نماند و از برابر هیچ پیش آمدی روی گردان نباشد.

به ویژه در احاطه به علوم و اسرار قرآن و حفظ گوهر اسلام لازم است به غایت مقتدر و توانا باشد. تا نادانان و بدخواهان، شریعت خدا را به میل و هوای نفس خویش تغییر ندهند.

ما تاریخ اسلام را که مطالعه می کنیم می بینیم که: تنها شخصیت بزرگواری که به منزله نفس پیغمبر بود و تمام این شرایط را به طور کامل و دریکجا در بر داشت، فقط شخص شخیص مولای متقیان امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (ع) بود و این قبای روحانی و ردای ملکوتی فقط به اندام رشید او برازنده بود. و او بود که می توانست با دریای علوم، و تقوی و پرهیزکاری، و شهامت و رشادت بی منتهای خویش این وظیفه خطیر را عهده دار شود و امانت سنگین خدائی را از دستبرد اشار حفظ کند.

خدا و رسول خدا، کرسی ولایت و سریر خلافت را، به وجود نازنین حضرت امیر المؤمنین و اولاد اطهار آن بزرگوار اختصاص داده اند. و کسی را جز علی و اولاد اطهارش شایستگی احراز این مقام وجانشینی رسول اکرم (ص) نیست و برای کسی که کوچکترین ممارست و آشنائی با تاریخ اسلام داشته باشد صحت این موضوع روشن و آشکار است.

دوستان علی به جای خود، دشمنان علی نیز با وجود عنادی که در دل داشتند بارها، بی اختیار به مقام شامخ علی و اینکه پس از رسول اکرم (ص) فرد ممتاز اسلام و شخصیت بی نظیر بشریت بوده است، اعتراف نموده اند، که همه در کتاب های معتبر اسلام ثبت و ضبط شده است و ما را در این مختصر مجال نقل آنها نیست.

ولی بسیار مناسب است که در اینجا بعضی از نصّ ها در زمینه اینکه تنها ذات بی مثال علی (ع)، وارث علم پیغمبر و شایسته احراز مقام آن بزرگوار بوده است نقل شود و از باب «مجادله بالتی هی احسن» این نصّ ها را از طریق روّات اهل سنت می آورم تا اتمام حجت گردد.

۱- مسند احمد: با اسنادش از زید بن ابی اوفی، می گوید:

موقعی که رسول اکرم (ص) بین اصحابش صیغه برادری خواند و صحابه را با یکدیگر برادر کرد. امیر المؤمنین علی بن ابیطالب، عرض کرد:

یا رسول الله. بین أصحاب صیغه برادری جاری کردی و آنها را دو به دو با هم برادر نمودی، ولی مرا با کسی از اصحاب برادر نکردی. ان حضرت فرمود: یا علی، من تو را به تأخیر نینداختم مگر برای خود «یعنی صیغه برادری را بین تو و خودم اجرا خواهم نمود».

سپس فرمود: یا علی منزله تو نسبت به من مثل منزله هارون نسبت به موسی است جز این که پس از من پیغمبری نخواهد بود و تو برادر و وارث منی، و تو در قصر من در بهشت برین با من و دخترم فاطمه زهرا در یک جا خواهی بود، و تو برادر و رفیق من هستی.

سپس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود: «**اخواناً علی سرر متقابلین**» سوره حجر، آیه ۴۸

یعنی: آنها برادرانی هستند که بر سریرهای بهشت رو به روی هم نشسته اند.

۲- کتاب مناقب : از عطیة بن سعد عوفی ، از مخدوج بن یزید دهلی ، او می گوید؛ چون این آیه مبارکه نازل شد : « اصحاب الجنة هم الفائزون » سوره حشر ، آیه ۱۲ یعنی : اهل بهشت ، ایشانند کامیابان.

از رسول اکرم (ص) سؤال کردیم : اهل بهشت چه کسانی؟

حضرت فرمود: اهل بهشت آنانند که از من اطاعت کنند و پس از من از موالیان علی باشند .

سپس حضرت رسول اکرم (ص) دست علی را گرفت و فرمود : علی از من است و من از علی ام ، هر که او را دشمن دارد ، مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد ، خدای متعال بر او خشم خواهد گرفت.

سپس فرمود: یا علی دشمنی با تو، دشمنی با من است، و دوستی با تو ، دوستی با من است و تویی نشانه خدا ، میان من و امت من...

۳- زوائد مسند عبد الله بن احمد بن حنبل : با اسنادش روایت از ابن عباس است ، او می گوید :

رسول اکرم (ص) به ام سلمه فرمود: ای امّ سلمه ، علی از من است و من از علی ام، گوشت علی ، گوشت من و خون علی ، خون من است . و منزله علی نسبت به من مثل منزله هارون نسبت به موسی است. ای امّ سلمه ، بشنو و شهادت بده که : این علی بن ابیطالب سرور و آقای تمام مسلمانان است

۴- کتاب کبیر طبرانی : روایت از ابن عباس است . او می گوید:

رسول اکرم (ص) فرمود: « انا مدينة العلم و علی بابها، فمن اراد المدينة فلیأت الباب » یعنی : من شهر علم و علی شهر علم را در، است، پس هر کس طالب علم باشد از در درآید و به آن در، پناه آورد.

این حدیث در صفحه (۱۰۷) از جامع صغیر سیوطی مذکور است. و نیز حاکم در مناقب علی (ع) در جزء بیستم از صحیح خودش نقل نموده است و در المستدرک صفحه ۲۲۶ به دو سند صحیح روایت نموده است، یکی از ابن عباس از دو طریق صحیح و دیگری از جابر بن عبدالله انصاری، و به صحت طرق آن، دلیل های قاطعی اقامه نموده است. و امام احمد بن محمد بن الصدیق المغربي ، ساکن قاهره برای تصحیح این حدیث کتابی مخصوص نموده و آن کتاب را (فتح الملك العلی بصفة حدیث باب مدينة العلم علی) نام نهاده است و در مطبعة اسلامية ازهر مصر، به سال ۱۳۵۴ قمری به طبع رسیده است .

۵- صحیح ترمذی : و ابن جریر : از حضرت رسول اکرم (ص) روایت است که آن حضرت فرمود: « انا دار الحکمة و علی بابها » یعنی : من خانه حکمت هستم و علی در آن خانه است.

۶- کتاب کنز العمال دیلمی . جزء ششم ، صفحه ۱۵۶. روایت از حضرت رسول اکرم (ص) است که آن حضرت فرمود: «علی باب علمی و مبین من بعدی لامتی ما ارسلت به ، حبه ایمان و بغضه نفاق»
یعنی : علی باب علم من است و بیان کننده به امت من است بعد از من ، آنچه را که به آن ارسال شده ام .
مهر علی ایمان و بغض علی نفاق است .

۷- ینابیع المودة : ابن مغازلی شافعی و موفق بن احمد از مجاهد از ابن عباس از حضرت رسول اکرم (ص) روایت کرده اند، که آن : حضرت فرمود:

« علی منی مثل رأسی من بدنی » یعنی : علی از من است ، به منزله سر از بدنم.

۸- کتاب صواعق ابن حجر : در مقصد پنجم از مقاصد آیه ۱۴ از آیات باب یازدهم ، از ابن سما که ، از ابی بکر نقل نموده است ، که رسول اکرم (ص) فرمود : « علی منی بمنزلتی من ربی » : یعنی : علی از من چنان است که من از خدای خودم هستم .

۹- مستدرک حاکم: جزء سوم ، صفحه ۱۲۲ و کنز العمال جزء ششم صفحه ۱۵۶ ، و دیلمی از انس روایت کرده اند که رسول اکرم ، به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) فرمود:

«یا علی انت تبین لأمتی ما اختلفوا فیه من بعدی » یعنی : یا علی تو به امت من آنچه را که بعد از من در آن اختلاف خواهند کرد بیان خواهی نمود.

صاحب کتاب مراجعات در ذیل این حدیث می گوید: هر کس در این حدیث و امثال آن تدبّر نماید ، می داند که: علی (ع) از رسول خدا (ص) به منزله حضرت رسول اکرم (ص) از خدای متعال است

خدای متعال به پیغمبر خود می فرماید: « ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه وهدی ورحمة لقوم یؤمنون » یعنی : ما قرآن را بر تو نازل ننمودیم مگر این که بیان فرمائی برای آنان آنچه را که در آن اختلاف کرده اند.

و رسول اکرم (ص) هم به علی (ع) می فرماید: تو بیان می کنی و واضح می نمائی برای امت من آنچه را که در آن اختلاف نموده اند بعد از من ، ..

۱۰- کتاب کنز العمال: حدیث ۲۵۳۹ صفحه ۱۵۳ در حدیث ابوبکر از رسول اکرم (ص) مرویست که آن حضرت می فرماید: «کفی و کف علی فی العدل سواء» یعنی: دست من و علی در عدالت یکسان است .

۱۱- کتاب کنز العمال: حدیث ۲۶۳۱، صفحه ۱۵۷ از جزء ششم این حدیث را دیلمی از رسول اکرم (ص) نقل نموده است که آن حضرت فرمود:

«انا المنذر وعلی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون» یعنی : من منذر و ترساننده و علی هدایت کننده است و پا علی بعد از من هدایت شوندگان به وسیله تو هدایت می شوند .

۱۲- مسند احمد بن حنبل، صحیح بیهقی: از ابن عباس از حضرت رسول اکرم (ص) روایت است که آن حضرت فرمود:

« من اراد ان ينظر الی نوح فی عزمه والی آدم فی علمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده، فلینظر الی علی بن ابیطالب».

یعنی : هر کس بخواهد ، نظر کند، به نوح در عزمش و به آدم در علمش و به موسی در ذکاوتش و به عیسی در زهدش، پس به علی بن ابیطالب (ع) نظر نماید.

این روایت را ابن ابی الحدید در خبر چهارم از اخباری که در صفحه ۴۴۹ از مجلد دوم «تهج البلاغه» روایت کرده از ایشان نقل نموده است.

و امام فخر رازی در معنی آیه مباهله در تفسیر کبیرش صفحه ۲۸۸ از جزء دوم روایت کرده و آن را از مسلمات شمرده است . و ابن بطه این حدیث را از حدیث ابن عباس آورده. چنانکه در صفحه ۳۳ از کتاب «فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی» مذکور است و از آن کسانی که اعتراف نموده به این که حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) جامع اسرار همه پیغمبران می باشد. محیی الدین عربی است، در آنچه که عارف شعرانی در مبحث ۳۲ از کتاب «الیواقیت والجواهر» صفحه ۱۷۲ نقل نموده است.

۱۳- کتاب مناقب علی(ع) : احمد بن حنبل ، از زید بن ابی اوفی از رسول اکرم (ص) حدیثی طولانی نقل می کند که در آخر حدیث ، آن حضرت ، به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) می فرماید:

« و انت اخی و وارثی، قال و ما ارث منک؟ قال ما ورث الانبیاء من قبلی: کتاب ربهم و سنة نبیهم»

یعنی: (یا علی) ، و تو برادر و وارث من می باشی.

و امیر المؤمنین عرض می کند : از شما چه ارث می برم؟

رسول اکرم می فرماید : آنچه که پیغمبران قبل از من ، ارث گذاشته اند : از کتاب خدا و سنت پیغمبران.

این حدیث را ابن عساکر نیز در تاریخ خود و بغوی و طبرانی در دو معجم خودشان و بارودی در (المعرفه) و ابن عدی و دیگران روایت نموده اند .

۱۴- محمد بن حمید رازی ، از سلمه الابرش از اسحق از شریک از ابی ربیع از ابن بریده ، از بریده، از

رسول اکرم (ص) روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: « ولکل نبی وصی و وارث و ان وصیی و وارثی

علی بن ابیطالب(ع)» یعنی: هر پیغمبری را وصی و وارثی است و وصی و وارث من علی بن ابیطالب(ع) است

۱۵- ینابیع الموده: از کتاب مناقب ، روایت با اسنادش از علی بن حسن از حضرت علی بن موسی الرضا(ع)

از پدران بزرگوارش از حضرت رسول اکرم (ص) است که آن حضرت در ذیل حدیثی خطاب به امیرالمؤمنین

علی ابن ابیطالب (ع) می فرماید :

«یا علی من قتلک فقد قتلنی و من ابغضک فقد ابغضنی و من سبک فقد سبنی لآنک منی

کنفسی ، روحک من روحی و طینتک من طینتی و ان الله تبارک و تعالی خلقنی و خلک من

نوره ، و الصطفانی و اصطفاک ، فاختارنی للنبوۃ و اختار للامامة، فمن انکر امامتک فمن انکر نبوتی .

یا علی انت وصیی و وارثی و ابو ولدی و زوج ابنتی . امرک امری و نهیک نهیی . اقسام بالله الذی

بعثنی بالنبوۃ و جعلنی خیر البریة، انّ لحجّة الله علی خلقه و امینه علی سره و خلیفته علی

عباده»

یعنی رسول اکرم فرمود: یا علی هر که تو را بکشد مرا کشته است و هر که با تو دشمنی ورزد با من دشمنی

ورزیده است . و هر که به تو ناسزا گوید به من ناسزا گفته است . زیرا تو به منزله نفس من هستی . روح تو

از روح من است و طینت تو از طینت من است، و خدای تبارک و تعالی مرا و تو را از نور خودش آفریده است و خدا مرا و تو را برگزیده است . و مرا برای نبوت و تو را برای امامت اختیار کرده است. پس هر کس امامت تو را انکار نماید ، در واقع نبوت مرا انکار کرده است. یا علی تو وصی و وارث و پدر فرزندان و همسر دختر منی . امر تو ، امر من ، و نهی تو اپنی من است . به خدائی که مرا به نبوت برگزیده و مرا بهترین مردم قرار داده است سوگند می خورم که ؛ تو حجت خدا بر مردم و امین اسرار خدا، و امین خدا بر مخلوقاتش می باشی.

۱۶- **مسند احمد بن حنبل** : با اسنادش از سفینه غلام رسول اکرم (ص) روایت است که : بانوئی از انصار دو مرغ بریان میان دو قرص نان برای رسول اکرم (ص) به عنوان هدیه آورد . حضرت فرمود: «**اللهم ایتینی بأحب خلقک الیک والی رسولک فجاء علی فأکل معه الطیرین حتی کفیا**»

یعنی : خدایا محبوب ترین بندگان را نسبت به خودت و رسالت برسان. در این موقع امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام آمد و با رسول اکرم (ص) مشغول تناول آن دو مرغ شدند و تا این که دست کشیدند « یعنی از غذا خوردن فارغ شدند».

حدیث (طیر مشوی - مرغ بریان) را ترمذی از انس بن مالک و موفق ابن احمد با اسنادش از داود بن علی ابن عبدالله بن عباس روایت کرده اند و همچنین بیست و چهار شخص ، حدیث (طیرمشوی) را از انس روایت کرده اند که از آنها سعد بن مسیب و سدی و اسماعیل می باشند. و ابن مغازلی این حدیث را با بیست طریق روایت نموده است .

با نقل احادیث شانزده گانه فوق که در واقع یکی از هزار و مشتی از خروار است و همه آنها با اسناد معتبر از بزرگان اهل سنت نقل شد. برای کسی مجال انکار باقی نمی ماند. و برای اثبات هدف ما این که پس از حضرت رسول اکرم (ص) فقط ذات مقدس امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) شایسته احراز مقام خلافت بود. کافی است و جز معاند نادان ، در انکارش اصرار نمی کند.

موضوع دیگری که قابل توجه است و برای روشن شدن مطلب در اینجا ذکر می شود ، این است که : پس از وفات حضرت رسول اکرم(ص) در قضاوتها و فتواها غالباً امیرالمؤمنین علی(ع) بر خلفای ثلاثه ایراد می گرفت و خطای آنان را ثابت می فرمود و آنها نیز به خطای خود اعتراف و از رأی صائب امیر المؤمنین

متابعت می نمودند ، حتی خلیفه دوم بارها گفته بود، «لولا علی لهلك عمر» یعنی اگر علی نبود عمر هلاک می شد. و چه بسا خلفای ثلاثه برخلاف قرآن و سنت رسول اکرم(ص) رأی هایی از خود داده بودند که امیر المؤمنین آنان را به خطای خودشان متوجه و از اجرای رأی ناصوابشان منع فرموده بود.

ولی حضرت امیر المؤمنین در دوران خلافت خویش و با در موارد دیگر ، در هیچ حکم و قضاوتی ، برای و راهنمایی کسی نیازمند نبود و همیشه و همه جا به علم و رأی روشن خود عمل می نمود نه از کسی طلب یاری می کرد و نه احدی را حق مداخله در قضا و فتوای خود می داد.

امروز هم که چهارده قرن از زمان پرافتخار علی(ع) می گذرد . باز هم قضاوت‌های حیرت انگیز، و داوریهایی عادلانه ، و کلمات دُرّبار ، و خطبه های حکمت آمیز آن بزرگوار سرمشق متفکرین جهان است . و کسی هم جز فرزندان والامقامش که وارثان سریر امامت اند، نتوانسته نظیری بر کلمات علی بیابد بلکه آثار گرانبهائی وی در هر رشته ای الهام بخش بزرگان و نوابغ علم و ادب جهان بوده است و برای اثبات هدف ما، با وجود این دلیل روشن، به برهان دیگری احتیاج نیست .

بنابراین جانشین واقعی حضرت خاتم الانبیاء(ص) و وارث علوم و درجات آن بزرگوار، به شهادت و تقریر خلفای ثلاثه و اعتراف دانشمندان جهان ، حضرت مولای متقیان علی (ع) بوده است . و جز آن وجود ملکوتی و اولاد والامقامش کسی را شایستگی احراز مقام خلافت و جانشینی رسول اکرم(ص) نبوده و نخواهد بود.

پس ، اکمال دین و اتمام نعمت به وجود نازنین و ولایت مطلقه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(ع) بستگی دارد و اسلامی که بدون ولایت علی و فرزندان و الاتبارش ائمه اطهار (ع) باشد، از نظر خدا و رسول خدا، ناقص است و ارزشی ندارد.

والحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة علی امیر المؤمنین و اولاده المعصومین علیهم السلام

فرمایشی از امیرالمؤمنین (ع) در باره مؤمن و منافق

از کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

لوضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا، علی أن یبغضنی ما ابغضنی . ولو صببت الدنیا بجماتها
علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی، وذلك انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی (ص)
أنه قال: یا علی لا یبغضک مؤمن ، و لا یحبک منافق

(نهج البلاغه)

یعنی : اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم ، که با من دشمنی کند هرگز نخواهد کرد . و اگر همه
(کالای) دنیا را بر سر منافق بریزم که مرا (به راستی) دوست دارد ، دوست نخواهد داشت . و این برای
آن است که : (در حکم الهی) گذشته و به زبان پیغمبران (ص) جاری گشته که فرموده است: یا علی
مؤمن با تو دشمن نمی شود. و منافق ترا دوست نمی دارد .

تفسیر آیه مبارکه انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا ...

و مسأله ولایت کلیه و مطلقه چهارده معصوم (ع)

قال الله تبارک و تعالی :

انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الحلوۃ ویؤتون الزکوۃ و هم راکعون

(سورة المائدة. آیه ۵۵) یعنی: ولی امر و صاحب اختیار شما، خدا و رسول، و آن مؤمنان اند که نماز به با داشته و در حال رکوع زکوة بدهند.

«شأن نزول آیه»: جمهور علمای خاصه و اغلب علمای عامه از جمله: ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری ثعلبی، در تفسیر کبیر و ابوبکر رازی و در کتاب احکام القرآن و رمانی و طبری و غیر هم از جناب ابوذر غفاری شأن نزول این آیه کریمه را اینطور نقل کرده اند:

ابوذر می گوید: از رسول اکرم (ص) شنیدم و اگر خلاف گویم گوشه‌ایم کر باد. و رسول اکرم (ص) را دیدم و اگر خلاف گویم دیدگانم کور باد. سپس می گوید: پیغمبر گرامی فرمود: علی پیشوای ابرار و نیکان و کشنده کافران است. کسی که علی را یاری نماید، خدا یاور اوست.

ابوذر می گوید: نماز ظهر را در مسجد با رسول اکرم (ص) به جا آوردم، در این موقع، سائلی آمد و از مردم تقاضای کمک و مساعدت نمود. ولی کسی اعتنائی نکرد و حاجت آن سائل را اجابت ننمود. در این حال حضرت علی بن ابیطالب (ع) که مشغول ادای نماز و در حال رکوع بود. اشاره به انگشتی نمود که در دست داشت. سائل به اشاره آن حضرت آمد و انگشت از انگشت مبارکش خارج نمود.

رسول اکرم که ناظر این جریانات بود و بذل و سخای علی را حتی به هنگام نماز مشاهده می فرمود، در این موقع دست به دعا برداشت و به درگاه خدای کریم عرض نمود:

بارالها! برادرم موسی از تو خواست که به او شرح صدر (حوصله زیاد) عطا فرمائی (تا از جفا و آزار مردم نادان تنگدل نشود) و کارش را آسان گردانی و عقده از زبانش بکشائی تا مردم گفتارش را درک کرده بپذیرند و از خانواده اش یکی را وزیر و معاون او گردانی تا یار و مساعد او باشد و در امر رسالت با او شرکت جوید.

خدایا! تو دعای موسی را به اجابت رساندی و در جواب او فرمودی:

«سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا» (سوره قصص آیه ۳۵) یعنی: «به زودی بازو و قوتت را به وسیله برادرت هارون محکم گردانیم و در جهان به شما قدرت و حکومتی دهیم که بدخواهان هرگز به شما دست نیابند»

ای خدای من؟ اینک منم بنده و رسول تو، محمد، و از تو می خواهم که: به من وسعت صدر عطا فرمائی و امرم را آسان کنی و برادرم علی را خلیفه و وزیر من گردانی.

ابوذری می گوید: به خدا سوگند، هنوز کلام رسول خدا تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد و آیه شریفه «انما ولیکم الله...» را آورد.

این آیه مبارکه، خلافت بلافضل حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) را پس از پیغمبر اکرم (ص) و ولایت کلیه و مطلقه آن بزرگوار را بر جهانیان ثابت می نماید.

البته چون رسالت پیغمبر اکرم (ص) به نص صریح قرآن از جمله آیه مبارکه: «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً» سوره فرقان آیه ۱

یعنی: بزرگوار آن خداوندی است که قرآن را بر بنده خاص خود نازل فرمود تا راهنمای جهانیان باشد. بر همه عوالم و جهان هستی و به طور کلی و مطلق است. ولایت اوصیاء گرامی او نیز کلی و عمومی و بر همه خلائق و جهانیان خواهد بود.

تحقیق در معنی ولی

کلمه ولی از الفاظ مشترکه است، و در لغت و قرآن به معانی زیاد از جمله: هم سوگند، مالکی، بنده، آزادکننده، آزادشده، یاور و مساعد، آقا، امیر، سلطان، رفیق، دوست، وارث، و اولی به تصرف استعمال شده است.

بعضی بر آنند که کلمه ولی در آیه (انما ولیکم الله...) به معنی رفیق و دوست است، ولی این تعبیر اشتباه و بر خلاف مدلول آیه مبارکه و اخبار و احادیث می باشد.

کلمه حصر «انما» ثابت می نماید که منظور خدا از معنای ولی در این آیه، معنایی مهمتر از معنای دوست و رفیق است. اگرچه دوست بودن خود حائز اهمیت است، ولی موردی ندارد که خدا دوستی و

محبت را در خدا و پیغمبر و علی نسبت به مؤمنین منحصر نماید در صورتی که به نص آیه شریفه «انما المؤمنون اخوة» همه مؤمنین برادر و دوست یکدیگرند و محبت همه افراد مؤمنین بر همه لازم و واجب است و این دوستی در خدا و پیغمبر و علی انحصار ندارد .

پس نتیجه می گیریم که معنای ولی در آیه «انما ولیکم الله ..» همان ولایت کلیه الهی، و به معنی اولی به تصرف است ، که رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار حامل آن هستند و این ولایت منحصر در خدا و پیغمبر و علی و آل امجادش می باشد ، و در این زمینه آیات و روایات زیادی داریم که ذیلا به برخی از آنها اشاره می شود

۱- آیه کریمه : «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (سوره احزاب آیه ۵)

یعنی : پیغمبر به مؤمنان از خود آنان اولی و سزاوارتر است.

۲- تفسیر صافی ، اصول کافی: سلیم بن قیس روایت می کند : از عبدالله بن جعفر طیار شنیدم که می گفت: من و امام حسن و امام حسین و عبیدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید، نزد معاویه بودیم. بین من و معاویه گفتگو شد. من به معاویه گفتم:

از رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود: من بر مؤمنین از خودشان اولی ترم. بعد از من برادرم علی بن ابیطالب بر مؤمنین از نفسهایشان اولی تر است. پس از شهادت علی، فرزندش حسن بر مؤمنین از نفسهایشان اولی تر است. و بعد از او، فرزندم حسین بر مؤمنین از نفسهایشان اولی تر است... تا آخر حدیث؛ که رسول اکرم (ص) فرد ائمه اطهار علیهم السلام را تا امام دوازدهم نام برده و اولویت آنان را بر مؤمنین از نفسهایشان تصریح فرموده است.

عبدالله بن جعفر می گوید: پس از ذکر این حدیث ، امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید را بر صحت صدور این حدیث از رسول اکرم (ص) شاهد گرفتم و آنها نیز شهادت دادند.

سلیم بن قیس می گوید: من همین روایت را از سلمان و ابوذر و مقداد نیز شنیدم که به همین سیاق از پیغمبر گرامی (ص) نقل می نمودند.

۳- اصول کافی: در تفسیر آیه «انما ولیکم الله...» از حضرت امام صادق (ع) منقول است که فرمود: خدا و رسول خدا و علی بن ابیطالب از شما، به خود شما، و نفسهای شما و اموال شما، اولی و سزاوارترند.

۴- ابن اثیر در جلد پنجم اسدالغابه، صفحه ۹۴ و مناوی در کتاب مجمع خود، جلد نهم صفحه ۱۰۹ و متقی در کتاب کنز العمال، جلد ششم صفحه ۱۵۵.

اینها که همه از بزرگان و اجله علمای اهل سنتند بالاتفاق از رسول اکرم (ص) روایت می کنند، که: پیامبر اسلام در خصوص ولایت حضرت علی بن ابیطالب (ع)، مکرر به اصحاب خود می فرمود:

علی بعد از من از عموم مردم به شما اولی به تصرف و مقدم خواهد بود.

۵- احمد بن حنبل در کتاب مسند خود، جلد چهارم صفحه ۴۳۷ و جلد پنجم صفحه ۳۵۶ و ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیۃ الأولیاء، جلد ششم صفحه ۲۹۴ و دهها از بزرگان علمای اهل تسنن روایت میکنند: که، رسول اکرم (ص) در باره حضرت علی بن ابیطالب (ع) می فرمود:

ان علیاً ولیکم بعدی . یعنی : علی (ع) بعد از من ولی شما است.

و بدیهی است که منظور حضرت، از کلمه: ولی، اثبات مقام خلافت و امامت و اولویت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب، بر مردم است.

و آلا این معنی: که پیغمبر بفرماید: علی بعد از من دوست شما خواهد بود. معنائی بسیار سست و توضیح واضحات است، زیرا همه می دانند، که مؤمنان دوست یکدیگرند و دیگر احتیاج به توضیح و تأکید و تکرار نمی باشد، و آوردن این معنی از جانب پیغمبر اکرم قبیح است.

با ذکر دلائل فوق و صدها براهین دیگر ثابت می شود که مقصود خدا در آیه «انما ولیکم الله...» از کلمه ولی، عبارت از اولی بتصرف می باشد. و خدای متعال با ذکر کلمه «انما»، که از ادوات حصر است این اولویت را نسبت به کائنات در ذات مقدس خود و پیغمبر محبوب و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و اولاد اطهارش منحصر و محدود می فرماید. و کسی را جز آن بزرگواران حق اولویت و تصرف در امور تشریعی و تکوینی خلایق نیست.

و چون این اولویت و تصرف به نص آیه «انما ولیکم الله...» و آیه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» و سایر براهین و دلائل بر مؤمنین که اشرف مخلوقاتند ثابت شد، بر سایر انحاء وجود و مراتب خلقت به طریق اولی ثابت می گردد. پس همانطوری که خدای متعال در تمام عوالم امکان و جهان هستی بر همه موجودات تصرف و اولویت دارد همچنین رسول اکرم (ص) و علی و اولاد اطهارش با تعیین و اذن خدا، در تمام کائنات تصرف و اولویت دارند و ولایت آنان تام و تمام و کلی و عمومی می باشد و معنی ولایت کلیه همین است و ولیّ مطلق، یعنی کسی که به اذن خدا حق تصرف در کائنات را داشته باشد.

با توضیح این مطلب، اشکالاتی که به وسیله بعضی از ضعفا، در خصوص مقامات عالیه و ولایت کلیه و مطلقه محمد و آل محمد (ص) القا می شود، حل و تصحیح می گردد. مخصوصاً که در این زمینه روایات متواتری داریم که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می شود.

«ولایت چهارده معصوم بر فرشتگان»

۱ - کتاب مدینه المعاجز : روایت از ابن مسعود است . می گوید: به خدمت حضرت زهرا (ع) رسیدم و پرسیدم علی کجاست ؟

فرمود : با جبرئیل به آسمانها رفت . عرض کردم برای چه ؟

فرمود : جمعی از فرشتگان بر سر موضوعی اختلاف داشتند، از خدای متعال خواستند که حکمی از بنی آدم برای قضاوت جهت آنان تعیین فرماید. خدا به آنها وحی کرد که خودشان انتخاب نمایند. و آنان نیز علی بن ابیطالب (ع) را برگزیدند.

۲- اصول کافی: ابی الصباح کنانی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

در آسمان هفتاد صف از فرشتگان هست که اگر تمام اهل زمین برای شمارش یک صف آنها اجتماع کنند از عهده بر نخواهند آمد و تمام آن فرشتگان در زیر سلطه ولایت ما هستند.

۳- شرح الزیارة شیخ احسائی، اعلی الله مقامه: روایت از مقدار است، می گوید: روزی مولایم امیرالمؤمنین به من فرمود : شمشیر مرا بیاور ، من شمشیر را آوردم و حضرت آن را بر زانو نهاد و به آسمان عروج فرمود. من آن بزرگوار را می نگرستم تا این که از نظرم ناپدید شد.

نزدیک ظهر بود که دیدم از آسمان فرود آمد در حالیکه قطرات خون از شمشیرش می چکید .

عرض کردم ؛ ای آقای من کجا بودید؟

فرمود : جمعی در عالم بالا می جنگیدند ، رفتم و آنجا را از وجود آنان پاک کردم.

گفتم: ای مولای من، آیا رسیدگی به امور عالم بالا نیز با شماست؟

حضرت فرمود: ای پسر اسود . من حجت خدا بر همه مخلوقات او، در آسمانها و زمین و در آسمانها فرشته ای قدم از قدم بدون اجازه من بر نمی دارد و آنها که در باره ولایت من شک می کنند ، اهل باطلند.

۴- **بصائر الدرجات** ، حماد بن عیسی نقل می کند: مردی از حضرت امام صادق (ع) سؤال کرد ، آیا عده فرشتگان بیشتر است یا بنی آدم ؟ امام فرمود: سوگند به خدائی که جان من در دست اوست. عده فرشتگان آسمان از شماره ذرات خاک زمین بیشتر است و در آسمان محل قدمی نیست مگر این که، فرشته ای در آنجا مشغول تقدیس و تسبیح خداست. و در زمین درختی و محلی به قدر سوراخ سوزن وجود ندارد مگر این که در آنجا ملکی موکل به امر آنجاست و هر روز عمل آن را به نزد خدا می برد و خدا به آن داناتر است و همه فرشتگان هر روز به وسیله ولایت ما به درگاه خدا تقرب می جویند و از برای دوستان ما استغفار می کنند و به دشمنان ما لعنت می فرستند و از خدا می خواهند که بر آنها عذاب نازل فرماید.

۵- **بصائر الدرجات**: ابو محمد عبید بن ابی عبدالله فارسی و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود:

کروبیین گروهی از شیعیان ما و از خلق اولند ، خدا آنان را در عقب عرش مکان داده است . اگر نور یکی از آنها را به موجودات روی زمین تقسیم نمایند آنها را کفایت می کند .

سپس فرمود : موقعی که جناب موسی آنچه می خواست از خدا سؤال نمود . خدا به یکی از آن کروبیین امر فرمود که به کوه طور تجلی نماید و از شدت آن نور ، کوه متلاشی شد.

۶- **بصائر الدرجات**: ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

آیا نمی بینی که خدا برای امر ولایت ما از فرشتگان ، مقربین . و از پیامبران، مرسلین . و از مؤمنان ، ممتحنین. را انتخاب فرموده است؟

«ولایت چهارده معصوم بر انبیاء»

۷- **بصائر الدرجات** : باب دوم : روایت با اسنادش از ابی بصیر است. او گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ نبی و رسولی به نبوت و رسالت نرسیده مگر به وسیله اقرار به ولایت ما و برتریمان بر سایر مخلوقات

۸- **بصائر الدرجات** : باب دوم : با اسنادش جابر از امام باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود: ولایت ما همان ولایت الهی است. که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر به وسیله اقرار کردن به آن.

۹- **بصائر الدرجات** : نظیر روایت فوق را ابوبصیر و ابوحمزه ثمالی با همان سبک از امام باقر (ع) و محمد بن عبدالرحمن از امام صادق (ع) نقل کرده اند.

۱۰- **بصائر الدرجات** : محمد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: ولایت علی بن ابیطالب (ع) در کتابهای تمام پیغمبران نوشته شده است و هیچ پیغمبری برگزیده نمیشود مگر به وسیله اقرار به نبوت محمد (ص) و ولایت وصیش علی بن ابیطالب (ع).

۱۱- **بصائر الدرجات**: از ابوسعید خدری، گفت : پیغمبر اکرم (ص) را دیدم و شنیدم که می فرماید: یا علی، خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده است، مگر این که او را به ولایت تو دعوت فرموده است

۱۲- **بصائر الدرجات**: از ابن ابی عمیر از جمیل و حسن بن راشد از حضرت امام صادق علیه السلام : در تفسیر قول خدای متعال:

« **الم نشرح لك صدرك** » سوره انشراح، آیه ۱ - یعنی: ای رسول ما، آیا ما به تو شرح صدر عطا نکردیم؟

فرمود : یعنی به وسیله ولایت امیرالمؤمنین علی (ع)

۱۳- **بصائر الدرجات** : محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر شنیدم که می فرمود : خدای متعالی عهد و پیمان پیغمبران را با ولایت علی (ع) گرفت.

۱۴- **بصائر الدرجات** : حذیفه بن اسد الغفار از رسول اکرم (ص) نقل می نماید که حضرت فرمود:

نبوت هیچ پیغمبری به کمال نرسیده مگر این که ولایت من و اهل بیتم را بر آنها عرضه نمودند و آنها هم اقرار به اطاعت و ولایت ایشان نمودند.

۱۵- انوار نعمانیه : از کتاب مناقب ، نقل می کند: را موقعی که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) ضربت خورده بود، صعصعه بن صوحان به خدمت آن بزرگوار رسید و عرض کرد:

یا امیر المؤمنین آیا شما برترید یا آدم ابوالبشر؟...

حضرت فرمود: اگر چه تعریف کردن شخص از خودش خوب نیست، ولی (چون سؤال کردی جوابت را دریاب) خدای متعال به آدم و حوّا فرمود، داخل بهشت شوید و از نعمتهای فراوان بهشت هر چه می خواهید تناول کنید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود. ولی آن دو نفر از آن درخت خوردند. اما من با این که بسیاری از نعمتها برایم مباح بود ، از آنها نخوردم و نزدیک آنها هم نشدم.

سپس عرض کرد: یا امیر المؤمنین، آیا شما افضلید باجناب نوح؟

امام فرمود: نوح قوم خود را نفرین کرد، ولی من حتی ستمکارانی را که حَقِّم را غصب نمودند نفرین نکردم، و پسر نوح (کنعان) کافر شد ولی دو فرزند من (امام حسن و امام حسین) سرور جوانان اهل بهشتند.

سپس عرض کرد: آیا شما برترید، یا جناب موسی؟

حضرت فرمود: خدای متعال موسی را مأمور هدایت فرمون کرد موسی عرض کرد ، خدایا من می ترسم مرا بکشند ، از درگاه الهی خطاب آمد ، ای موسی، نترس پیامبران از من ترس ندارند، موسی گفت : من از آنها یک نفر را کشته ام، بیم دارم مرا به قصاص او بکشند.

ولی من آن شب را که در جای رسول الله خوابیدم نترسیدم و آن موقعی که پیغمبر اکرم (ص) در موسم حج مرا به جانب مکه فرستاد تا سوره براءت را بر مشرکین بخوانم خوف ننمودم با این که عده بی شماری از بزرگان قریش را کشته بودم. با اینهمه رفتم و سوره براءت را بر قریش خواندم و هیچ باک نکردم .

صعصعه گفت: یا امیر المؤمنین ، آیا شما افضلید با جناب عیسی (ع)؟

امام فرمود ، موقعی که مادر عیسی در بیت المقدس دچار وضع حمل شد، هاتفی براو بانگی زد: ای مریم، از این جا خارج شو که این جا خانه عبادت است نه محل ولادت .

ولی وقتی که موقع وضع حمل مادر من، فاطمه بنت اسد نزدیک شد و در بیت الله الحرام بود، دیوار خانه کعبه شکافته شد و ندائی آسمانی شنیده شد، که می گوید: ای فاطمه داخل شو، و مادرم قدم به داخل کعبه گذاشت و من در کعبه به دنیا آمدم و برای هیچکس قبل از من و پس از من این برتری و فضیلت نیست.

ولایت چهارده معصوم بر سایر مخلوقات

۱۶- **توحید صدوق:** از حضرت امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: خدا را دو شهر است. یکی در مغرب و دیگری در مشرق. که به جابلقا و جابلسا نامیده می شوند و طول هر شهر دوازده هزار فرسنگ است و در سر هر فرسنگی، دروازه ای قرار دارد که هر روز از هر یک از آن دروازه ها، هفتاد هزار نفر داخل و هفتاد هزار نفر خارج می شوند. که دیگر تا قیامت به جای خود بر نخواهند گشت و آنها را خبری از خلقت آدم و شیطان و ماه و خورشید ما نیست. به خدا سوگند، آنها بیشتر از شما مطیع ما هستند. میوه را در غیر فصلش برای ما می آورند.

۱۷- **بصائر الدرجات؛** حضرت امام حسن مجتبی (ع) فرمود: خدا را دو شهر، یکی در مشرق و دیگری در مغرب است، برگرد هر کدام، دیواری است از آهن و در هر دیواری، هفتاد هزار دروازه است. از هر دروازه ای، هفتاد هزار صنف از آدمیان داخل می شوند که هر صنف به لغتی غیر از لغت صنف دیگر سخن میگویند و تمام آن لغات را ما می دانیم و در آن دو شهر و بین آن دو شهر پیغمبرزاده ای جز من و برادرم حسین وجود ندارد و من حجت بر همه آنهایم.

۱۸- **جلد چهاردهم بحار و باب دوم بصائر الدرجات،** روایت شده: مردی بر حضرت سجاد علیه السلام وارد شد. امام به آن مرد فرمود: کیستی؟ عرض کرد: من منجم هستم. فرمود پس تو آشنا به امور آسمانها هستی، آیا به تو معرفی کنم کسی را که از وقتی که تو بر ما وارد شده ای از چهارده هزار عالم گذشته است که هر عالمی سه مرتبه بزرگتر از دنیا است، و در عین حال از جای خود تکان نخورده است؟

منجم عرض کرد: او کیست؟

امام فرمود: آن شخص منم. و اگر خواسته باشی علم مرا بیازمائی (یعنی اگر در این موضوع شک و تردید داری) به تو خبر بدهم از آنچه خورده و در خانه ات ذخیره کرده ای.

۱۹- سرائر ابن ادریس؛ از جامع بزنتی از سلیمان بن خالد منقول است که گفت :

از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: هیچ پیغمبری و بنی آدمی و انسانی و جنی و فرشته ای در آسمانها نیست مگر این که ما حجت خدا بر آنها هستیم و خدا هیچ مخلوقی نیافریده مگر این که ولایت ما را بر او عرضه فرموده است، و به وسیله ما بر او احتجاج فرموده است (یعنی به وسیله قبول یا رد ولایت ما آنها را به امتحان کشیده است) پس جمعی به ولایت ما ایمان آوردند و گروهی کافر شدند ، حتی آسمانها و زمینها و کوهها...

در این حدیث شریف اشاره است به مدلول آیه مبارکه ۷۲ از سوره احزاب و ذیلاً نقل می شود و ولایت کلیه معصومین را بر تمام عوالم حتی جمادات ثابت می نماید.

۲۰- قرآن کریم سوره احزاب: « اَنَا عَرْضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ». (سوره احزاب ، آیه ۷۲)

یعنی : ما بر آسمانها و زمین و کوههای عالم (قوای عالی و دانی ممکنات) عرض امانت کردیم (و مقام ولایت را عرضه نمودیم) همه از تحمل آن امتناع ورزیده (از آن بیمناک شدند) پس انسان (به ناحق) آن را به گردن گرفت و انسان بسیار ستمکار و نادان بود.

۲۱- عیون اخبار الرضا و معانی الاخبار: روایت از حضرت رضا (ع) است فرمود :

امانت (در آیه فوق) عبارت از ولایت است ، و هر کس آن را به ناحق ادعا کند کافر است

۲۲- اصول کافی ؛ روایت از امام صادق است. آن حضرت فرمود: امانت عبارت از ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.

۲۳- بصائر الدرجات ؛ امام باقر فرمود : امانت عبارت از ولایت است همه مخلوقات از حمل آن ابا و امتناع نمودند ، ولی انسان آن را حمل نمود . و انسان ابو فلان است.

۲۴- کتاب معانی الاخبار ؛ از حضرت امام صادق علیه السلام، آن حضرت فرمود : امانت عبارت از ولایت است و انسان ابوالشر منافق است.

۲۵- تفسیر صافی؛ از امام صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود:

خدای متعال ارواح مقدس ائمه اطهار را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمود. پس آن نور، آنها را خیره کرد. سپس خدای متعال در فضیلت آن نور آنچه لازم بود به آنها رسانید و سپس فرمود: ولایت اینها نزد مخلوقات من امانت است. پس چه کسی از شماها این امانت را با سنگینی اش حمل می کند و آن مقام را برای خود ادعا می نماید؟ پس به جهت عظمت مقام ولایت، همه آنها از ادعا و حمل آن مقام امتناع نمودند. و چون خدا، آدم و همسرش را در بهشت سکنی داد و آنچه را که لازم بود به آنها گفت، شیطان آنان را تشویق کرد که مقام ولایت را تمنی کنند و به دیده حسد به آنها نگریست. آدم و حوا در این موضوع مخدول شدند تا این که از شجره ممنوعه تناول نمودند.... تا آنجا که می فرماید: پس از آدم، پیامبران این امانت را حفظ می نمودند و آن را به اوصیاء و مخلصین امت خود عرضه می کردند ولی همه آنها از حمل آن مقام امتناع می کردند و از ادعای آن بیمناک بودند. تا عاقبت انسان که اساس ظلم تا روز قیامت از اوست آن را حمل کرد و به ناحق ادعا نمود!....

۲۶- تفسیر صافی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی؛ امانت عبارت از امامت و امر و نهی است و دلیل بر این که امانت عبارت از امامت است فرمایش خدای متعال به ائمه اطهار علیهم السلام است که:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ، یعنی خدا به شما امر می فرماید که : امانت (یعنی امامت) را به اهلش بسپارید. پس امانت همان امامت است که خدا آن را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمود و همگی از ادعا و تحمل و نصب کردن این مقام از صاحبانش ابا و امتناع کردند و از این عمل بیمناک شدند. ولی انسان یعنی (اول) آن را حمل نمود که بسیار ستمکار و نادان بود.

۲۷- ینابیع المودة ؛ موفق بن احمد خوارزمی که از اجله علمای اهل سنت است با اسنادش از مجاهد روایت کرده است که می گوید:

از ابن عباس پرسیدند که در خصوص مقام و منزلت علی بن ابی طالب (ع) چه می گوئی؟ گفت:

والله هو احد الثقلين سبق بالشهادتين و صلى القبلتين و تابع البيعتين وهو ابو السبطين الحسن والحسين وردت عليه الشمس مرتين فمثله في الأمة مثل ذی القرنين و هو مولای ومولی الثقلين.

یعنی : به خدا سوگند، علی یکی از دو امانت سنگین الهی (قرآن و عترت) است. از همه بر اسلام پیشی گرفته و به دو قبله (مسجد الاقصی و مسجد الحرام) نماز خوانده و دو بیعت به جا آورده است، علی پدر دو

سبط پیغمبر، امام حسن و امام حسین است و آفتاب دو مرتبه برای او برگشته است. مثل او در اسلام مثل ذی القرنین است، و علی است مولای من و مولای جهانیان.

۲۸- **فرائد السمطين؛** حموی با اسناد معتبرش روایت کرده که بارها خورشید به ولایت مطلقه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) اقرار نموده است و در برابر علی عرض کرده است: **ا لسلام علیک یا ا خا رسول الله و وصیه و حجة الله علی خلقه ...**

یعنی : سلام بر او باد، ای برادر و وصی رسول اکرم و ای حجت خدا بر مخلوقاتش، و معلوم است که لفظ « **علی خلقه** » عام است و جمیع عوالم خلقت را شامل می شود .

۲۹- **موفق بن احمد خوارزمی و ابن شیرویه دیلمی و عبدوس همدانی و خطیب خوارزمی همگی** در کتابهایشان و با اسناد معتبر ، روایت فوق را نقل می نمایند .

با ذکر آیات و روایات فوق جای اشکال برای کسی نمی ماند که ولایت چهارده معصوم ولایت کلی است ، و همه موجودات و مخلوقات را از انبیا و فرشتگان گرفته تا نباتات و جمادات شامل است و ما سِوایِ الله بطور کلی ، به اذن خدا ، تحت نظر و مراقبت آن بزرگواران قرار دارند و هیچ نقطه ای از انحاء وجود از این قانون کلی الهی مستثنی نیست.

چند توضیح در باره آیه (انما ولیکم الله ...)

قبلا توضیح دادیم که مقصود خدا در آیه « **انما ولیکم الله ...** » از « **و الذین آمنوا** » وجود مبارک حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.

ممکن است بعضی اشکال کنند :

اگر مقصود از « **والذین آمنوا ...** » علی بن ابیطالب (ع) است ، طبق قاعده می بایست لفظ موصول و کلمه « **آمنوا** » و کلمات بعد از آن به صیغه مفرد آیه نه صیغه جمع، در صورتی که در آیه مبارکه تمام آن کلمات به صیغه های جمع آورده شده است ؟

در جواب گوئیم: **اولا** ، در ادبیات عرب قاعده کلی است که در چند مقام جهت فصاحت و بلاغت کلام به جای لفظ مفرد از صیغه های جمع استفاده می نمایند و یکی از آن مقامات، در موقع تعظیم و احترام است

و در قرآن کریم و محاورات عرب نظائر بسیاری دارد. حتی در گفتگوهای روزمره و بین مردم عادی وقتی که با شخص محترمی روبرو هستیم جهت تفخیم و تعظیم، او را به جای (تو) که لفظ مفرد است به کلمه (شما) که ضمیر جمع است مخاطب قرار می دهیم و این سبک در اغلب زبانهای جهان معمول است.

خدای متعال نیز برای بزرگداشت و احترام به مقام شامخ صاحب سریر ولایت و ولی درگاه احدیت، حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام، در اینجا صیغه جمع را استعمال فرموده است، تا سرمشق دیگران هم بشود.

ثانیا: چون اولاد اطهار حضرت امیر المؤمنین (ع)، ائمه برحق اسلام، در مقام ولایت کلیه و مطلقه، با آن بزرگوار شرکت دارند، بلکه وارث مقامات و درجات آن مولی می باشند، جهت اشاره به این موضوع لفظ جمع استعمال شده است.

۲- **اختصاص آیه مبارکه «انما ولیکم الله...»** به حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرين (ع) در تمام کتابهای اخبار، و تفاسیر ذکر شده است و حتی در همه صحاح ست عامه که نزد اهل سنت و جماعت حجت کامل دارند ذکر گردیده است.

قوشچی، که از ائمه علمای اهل سنت است در این خصوص ادعای اجماع نموده و در شرح تجرید، در مبحث امامت، گفته است: در اینکه: آیه مبارکه «انما ولیکم الله...» در شأن حضرت علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است خلافی نیست و این موضوع مورد اجماع تمام مفسرین است.

بنابراین: اختصاص این آیه مبارکه به حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرين (ع) یک مسأله اجماعی بین فریقین می باشد و در این مورد کسی را مجال شک و تردید و یا انکار باقی نمی ماند.

جواب به ایرادات در خصوص ولایت کلیه معصومین (ع)

بعضی از ضعفا، برای نفی ولایت کلیه چهارده معصوم (ع) بر جهانیان، به دلائل بچه گانه ای متوسل شده اند و سفسطه های کودکانه ای برای خود جور کرده اند که گذشته از این که عناد و دشمنی و حسد آنان را نسبت به مقامات اهل بیت نبوت و طهارت اثبات می نماید. عدم اطلاعاتشان را نیز از آیات قرآن و آثار ائمه اطهار (ع) به ثبوت می رساند.

ما ، در این مختصر به اهمّ دلائل آنان اشاره نموده و به جواب یک یک آنها می پردازیم ،

و من الله التوفیق وعلیه التکلان.

ایراد اول

۱- می گویند : اگر رسول و امام ولایت بر تمام اشیاء دارند، باید در و دیوار و شمشیر و نیزه بدون اجازه او کار نکند. پس اگر شمشیری به بدن امام فرو رفت و یا سنگی به بدن رسول خدا خورد به اذن خودشان بوده ، پس به ایشان ظلمی نشده ، خود، به خود ، صدمه وارد کرده اند.

عرض می کنم : عین ایراد شما ، بر ولایت خدای متعال نیز وارد می شود، یعنی به قول شما ، اگر ولایت خدا بر تمام اشیاء بود ، باید در و دیوار و شمشیر و نیزه بدون اجازه او کار نکند . پس اگر شمشیری به بدن امام (ع) فرو رفت و یا سنگی به بدن رسول خدا (ص) خورد ، به اذن خدا بوده ، پس از طرف ستمگران به ایشان ظلمی نشده ، و خدا این صدمه را بر آنان وارد کرده است ، و به قول مشهور:

گرچه تیر از کمان همی گذرد *** از کماندار بیند اهل خرد

ولی، به این بینوایان که جهت پائین آوردن مقامات شامخ حضرات معصومین (ع) خود را به در و دیوار می زنند و به هر خس و خاشاکی متشبث می شوند باید گفت :

ای بی خبران ... ولایت کلیه مخصوص خداست ، و محمد و آل محمد (ص) بندگان خداوند ، ولی خدای مهربان به نص آیه مبارکه « **انما ولیکم الله...** » و سایر آیات و روایات متواتر، که نمونه هائی از آنها گذشت، آن بزرگواران را ولی امر و خلیفه خود در جمیع کائنات قرارداده و آنان را در بین بندگان خویش به این فضیلت امتیاز بخشیده و واسطه فیض و رحمت بین خود و مخلوقاتش قرار داده و به تاج ولایت کلیه و مطلقه مفتخر فرموده است. ولی چون این دنیا ، دار امتحان و اختبار و اختیار است ، خدای ذو الجلال بندگان را در این جا آزاد و مختار گذاشته است ، تا هر کس جوهره و باطن خود را به ظهور آورد و برای روز محشر حجت تمام شود .

البته خدای متعال قادر است که اراده خود را در موجودات اجرا نماید ، و جلو ستم و طغیان ستمگران و بدکاران را بگیرد ، ولی چند روزی در دنیا به آنان مهلت می دهد تا خبیث از طیب امتیاز یابد، به طوری

که در قرآن کریم می فرماید : « **ولا تحسبن الذين كفروا أنما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثماً و لهم عذاب مهين** » (سورة آل عمران آیه ۱۷۷)

یعنی : آنان که به راه کفر رفتند گمان نکنند که مهلت دادن ما به ایشان برای آنان بهتر خواهد بود، بلکه به آنها مهلت می دهیم تا بر گناه و سرکشی خود بیفزایند و به آنان عذابی رسد که به آن سخت خوار و ذلیل شوند.

در این آیه می بینیم که مهلت دادن خدای متعال به کار در کارهای زشتشان از روی عجز و ناتوانی نیست، بلکه این مهلت برای آن است که باطن و سریر؛ خبیث خود را با آوردن معاصی به ظهور آوردند و بالاخره به سزای اعمال خود برسند و در روز قیامت حجتی نداشته باشند.

همچنین متعاقب همین آیه مبارکه می فرماید :

« **ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب** »

یعنی ، خداوند هرگز مؤمنان را بدین حال کنونی که (مؤمن و منافق به یکدیگر مشتبهند) وا نگذارد . تا آنکه بدسرشت را از پاک گوهر (با آزمایش و امتحان) از یکدیگر جدا سازد.

بنابراین سکوت یا تسلیم اولیای الهی نیز در برابر ستمکاران از روی ناتوانی یا عدم علم و اطلاع نبوده بلکه فقط محض اجرا شدن مقدرات و جلب رضایت الهی انجام گرفته است .

به طوری که **حضرت ثامن الأولیاء علی بن موسی الرضا (ع)** در این خصوص موضوع را با بیانات خود روشن می فرماید و جوابی کافی و قانع کننده به بینوایانی که در این خصوص در شک و ریب هستند و با مردم را وسوسه می کنند، می دهد:

سائلی از **حضرت رضا (ع)** سؤال کرد : سیدی؛ با اینکه جدّ بزرگوارت امیرالمؤمنین به شهادت خود و روز و ساعت شهادت خویش و حتی قاتلش آگاه بود، پس چرا به این امر اقدام فرمود؛ زیرا چنین اقدامی، خود را به هلاکت انداختن است.....!

امام فرمود: جدّ بزرگوارم همه اینها را می دانست، ولی خودش این اختیار را فرمود تا مقدرات خداوند انجام پذیرد و اجرا گردد....

و در تأیید فرمایش امام (ع) داستان جناب ابراهیم است که در قرآن مفصلاً ذکر شده و می بینیم که آن بزرگوار برای اجرای فرمان الهی و جلب رضایت حق حتی به کشتن فرزند دلبندهش اقدام فرمود... در حالی که می توانست به این امر اقدام نکند، و مانند دیگران راه عصیان پیش گیرد، ولی چون رضای الهی در قربانی کردن فرزند دلبندهش بود، با وجود توانائیش بر عدم اطاعت و عصیان، راه فرمانبرداری اختیار و به قربانی کردن جگر گوشه اش اقدام نمود و همچنین ائمه طاهرین با این که می توانستند و با اذن الهی قادر بودند که تمام مصائب و بلاها را از خود دور سازند ولی چون در هر حال تسلیم رضای الهی بودند، برای اجرا شدن مقدرات خداوند به مصائب و بلاهایی که برای آنان مقدر شده بود تن می دادند.

عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون

خبری که ذیلاً نقل می شود، نیز دلیل روشن و واضحی بر این مطلب است:

عیون اخبار الرضا : روایت با اسنادش از هرثمه بن اعین است، می گوید: در دربار مأمون شایع شده بود که حضرت رضا (ع) وفات کرده است، سپس این خبر از طرف مأمون تکذیب گردید، جهت اطلاع از حقیقت موضوع، به طرف خانه امام (ع) رفتم و در مقابل خانه حضرت با یکی از غلامان مأمون، به نام صبیح دیلمی که قلباً از موالیان حضرت رضا (ع) بود، مواجه شدم.

صبیح به من گفت: ای هرثمه تو میدانی که من از غلامان مخصوص و صاحب اسرار مأمون هستم.

گفتم : صحیح است .

گفت : دیشب مأمون ؛ مرا با سی تن از غلامان خاصش احضار کرد، چون به خدمتش رسیدیم، مجلس خلوت بود و جز ما، کس دیگری در آنجا وجود نداشت. آن مجلس از زیادی شمع های برافروخته، چون روز، روشن بود و مأمون در صدر مجلس قرار داشت و در برابرش تعداد زیادی شمشیرهای بُرنده و زهرآگین گذاشته بودند.

مأمون ما را به حضور پذیرفت و از یک یک ما عهد و پیمان اکید گرفت که هر دستوری می دهد بدون چون و چرا اجرا کنیم و راز آن شب را از همه مخفی داریم.

ما به او قول دادیم که هرچه فرماید عمل کنیم و با هیچکس در آن باره صحبت نداریم. مأمون چون به ما اطمینان یافت، گفت :

امشب وظیفه شما این است که هر کدام شمشیری از این شمشیرها را بردارید و به طرف خانه حضرت رضا (ع) بروید و به طور ناگهانی وارد خانه او شود و او را در هر حال که باشد بدون رحم با این شمشیرها قطعه قطعه کنید و سپس جسدش را در بساطی پیچید، و پس از ختم عمل به نزد من بیائید تا از نتیجه کار شما مطلع شوم، و اگر این مأموریت را بخوبی انجام دهید و آن را از مردم مخفی دارید، به هر کدام از شما ده بدره پول و ده قطعه ملک آباد خواهم داد و نیز تا آخر عمر در دستگاه من متنعم و عزیز خواهید بود.

صبح می گوید: ناچار فرمان او را قبول کردیم و به سوی خانه امام روی آوردیم و داخل آن شدیم. امام در حال استراحت بود و کلماتی می فرمود که ما آن را نمی فهمیدیم.

غلام ها به سوی امام (ع) حمله آوردند و من در گوشه ای ایستاده و آن وضع را تماشا می کردم، با چشمان خود دیدم که غلامهای مأمون با شمشیرهای آخته به طرف امام حمله ور شدند و وجود نازنینش را قطعه قطعه کردند و جسد مبارکش را در بساطی پیچیده و در کنار منزل گذاشتند.

سپس از منزل امام خارج شدند و همگی به جانب در بار مأمون روی آوردیم، مأمون بی صبرانه منتظر آمدن ما بود و چون چشمش به ما افتاد به سوی ما آمد و گفت: چه کردید؟ آیا فرمان مرا اجرا نمودید؟ گفتند آنچه به ما دستور داده بودی اجرا کردیم و امام را به شهادت رساندیم.

مأمون گفت: از این موضوع با هیچکس گفتگو نکنید و سپس ما را مرخص کرد. چون صبح شد و ما به دربار آمدیم، دیدیم مأمون لباس عزا پوشیده و در حالی که چون عزاداران یقه سینه اش باز و سرش برهنه است، با مردم از وفات ناگهانی حضرت رضا صحبت می کند و ابراز تأثر و تأسف می نماید. سپس برپا خواست و مرا با خود همراه کرد و برای رسیدگی به جسد مطهر امام روانه منزل حضرت رضا (ع) شد.

چون داخل منزل امام شدیم، صدائی به گوش رسید.

مأمون ایستاد و با نهایت تعجب از من پرسید، آیا کسی در حجره امام است؟

من گفتم: نمی دانم! ...

مأمون گفت: برو و بین این صدا از کیست.

صبح می گوید : من رفتم و با کمال تعجب دیدم. مولایم حضرت رضا (ع) در محرابش نشسته و مشغول نماز و تسبیح است .

برگشتم و به مأمون گفتم : این صدا ، از خود حضرت رضا (ع) است و آن بزرگوار در محرابش مشغول دعا و مناجات است .

مأمون از شنیدن این خبر که هیچ انتظارش را نداشت بسیار مضطرب شد و با حال خشم و غضب گفت : خدا شما را لعنت کند که به من خیانت کردید و به من دورغ گفتید و سپس فوراً به طرف دربار خود مراجعت کرد .

صبح می گوید : من به نزد امام رفتم ، حضرت در حالی که در محراب نشسته بود مرا به نام صدا کرد و فرمود ، ای صبیح :

« یریدون لیطفنوا نورالله بافواهمم والله متم نوره ولو کره الکافرون »

یعنی : می خواهید نور خدا را خاموش کنند ولی خدا نورش را به اتمام خواهد رساند، اگر چه کفار آن را نمی خواهند.

می گوید : سپس به طرف مأمون مراجعت کردم ، دیدم مأمون، مضطرب و وحشت زده در اطاق خود نشسته و از شدت تشویش رویش چون شب تار سیاه شده است، تا مرا دید از من پرسید: ای صبیح در خانه حضرت رضا چه دیدی ؟

صبح می گوید : آنچه را که دیده و آنچه را که از مولایم شنیده بودم به مأمون بازگو کردم .

مأمون از شنیدن سخنان من سخت اندیشناک شد و سپس لباسهای عزارا از تن خارج کرد و به ما گفت : به مردم خبر دهید که حضرت رضا (ع) نمرده بلکه حالتضعفی بر او عارض شده بود که ما گمان کردیم وفات کرده است ولی اکنون حالش به جا آمده و بحمدالله خوب شده است.

هرثمه می گوید: از این پیشآمد و سلامتی مولایم شکر خدا را به جا آوردم و دوباره به خدمت امام رسیدم .

حضرت فرمود: ای هرثمه از آنچه که دیدی با هیچ کس مگر شیعیان خاص ما که خدا قلبهای آنان را با ایمان و موالات و محبت ما پر کرده است صحبت مدار.

عرض کردم: اطاعت می کنم، ای مولای من.

حضرت فرمود: ای هرثمه سوگند به خدا؛ مکر و حيله آنان ضرری به ما نمی رساند مگر این که خدا اراده فرموده باشد (که در آن موقع تسلیم حکم و اراده خدائیم).

با مطالعه این روایت صحیح که در کتب معتبر شیعه نقل شده است، جواب اشکال آنان از زبان مبارک حضرت رضا (ع) داده می شود و معلوم می گردد که آن بزرگواران چون صاحب ولایت کلیه الهیه هستند به اذن خدای متعال قادر به هر نوع تصرف و امر و نهی در موجودات می باشند.

در این زمینه اخبار متواتر، به حدی است که برای کسی مجال انکار باقی نگذاشته است و اگر شخصی دانا. دارای عناد نسبت به اهل بیت اطهار (ع) نباشد، در برابر این اسناد محکم و متین سر تسلیم فرو می آورد و مقام امام را آن طوری که خدا و رسول (ع) و ائمه طاهرین به ما وصف فرموده اند، می شناسد، و با آشنا شدن به مقامات و درجات عالیات مظاهر معرفت الهی، توحید خود را تکمیل می نماید و از وساوس شیطان نجات می یابد.

جهت توضیح مطلب و روشن شدن موضوع روایت مشهور ذیل نیز نقل می شود، تا بعضی ازضعفاء متوجه شوند که شیعیان و مخلصان اهل بیت عصمت (ع) خودسرانه این مقامات را برای آن بزرگواران اعتقاد نمیکنند، بلکه معلم این عقیده صحیح و پاک، خود حضرات معصومین هستند و این درس از آن بزرگواران به شیعیان رسیده است و در قبول این عقاید تابع پیشوایان مقدس دین می باشند و در واقع معاندان در انکار و ردّ این عقاید فقط با شیعیان عناد نمی ورزند بلکه عناد و لجاج آنان مستقیماً متوجه ائمه طاهرین است و هدف تیرهای مسمومشان نقطه مقدس توحید و ولایت می باشد. همانطوری که در زمانهای سابق و در عصر خود ائمه اطهار نیز، چنین عناصر معاند و بی خردی وجود داشتند که این مقامات را برای حضرات معصومین انکار می نمودند، و ای بسا به مقام اعتراض بر آمده و با ائمه اطهار به مجادله و مباحثه برمی خواسته اند، ولی همیشه جواب دندان شکن خود را از آن بزرگواران دریافت داشته و در دنیا و آخرت، روسیاه شده اند.

اینک به روایت مستند و مشهور ذیل توجه فرمائید و یا مطالعه آن ببینید که عقاید ضدّ مذهبی معاندان چگونه و از کجاها سرچشمه گرفته است، و چطور از همان زمان خلفای جور، خفاش صفتان در صدد خاموش کردن نور خدا بوده اند، ولی به آرزوی خود نرسیده اند و حقایق بیش از پیش روشن گردیده است .

مناقب ابن شهر آشوب: حمید بن مهران، حاجبِ مخصوص مأمون، که ذاتاً مردی بدنهاد و پست فطرت بود، همیشه نسبت به علوّ رتبهٔ حضرت رضا (ع) حسد و عناد می ورزید و دائماً در این صدد بود که ایرادی به امام وارد کند و آن بزرگوار را در انظار، خوار جلوه دهد .

مخصوصاً پس از این که آیات بینات و معجزات باهرات پی در پی از آن حضرت به ظهور می پیوست تاجائی که شهرت فضائل و مقامات امام حتی مأمون رائجت تأثیر قرار داد، ولی به حکم « و لا یزید الظالمین الا خساراً » این امر او را بیشتر به عناد و لجاج و اظهار عداوت وادار نمود، به طوری که از مأمون خواستار شد تا مجلسی ترتیب دهد و در آن مجلس با امام بحث و مجادله نماید و به اندیشه باطل خود نقص امام را به ثبوت رساند . مأمون که خود دست کمی از او نداشت و در آرزوی چنین کاری بود ، امر کرد جمعی از فضلا و دانشمندان در بار را در مجلسی وسیع گردآورند و خود نیز در آن مجلس حاضر شد و حضرت رضا(ع) را هم پهلوی خود در جایگاه مخصوصی که برای او آماده کرده بود نشانید.

پس از آماده شدن مجلس و استقرار حاضران، حمد بن مهران آغاز سخن کرد و حضرت رضا (ع) را مخاطب قرار داده و سخنانی گفت که خلاصه اش این است:

مردم از تو حکایات زیادی گفته اند و در وصف تو راه اسراف و زیاده روی بیهوده اند (یعنی در باره تو غلو کرده اند!) و لازم بود که تو اجازه ندهی تا این دروغگویان این همه دروغ در باره تو نشر کنند.

حضرت فرمود: من بندگان خدا را از حدیث نمودن به نعمتهائی که خدا به من داده مانع نمی شوم... و من کسی نیستم که شکر نعمت نکنم...

پس از صحبت های زیاد حمید بن مهران اشاره به عکس دو شیر که در پرده کشیده شده بود نمود و به حضرت عرض کرد:

اگر تو ، در گفتار و ادعای خود راست می گوئی، این در صورت شیر را زنده کن و آن دو را بر من مسلط نما و اگر این کار را کردی ، این مقامات را برای تو قبول خواهیم کرد.

« مطالعه کنندگان محترم ملاحظه می فرمایند که بحث آنان با امام (ع) در باره ولایت تکوینی است نه تشریعی ، زیرا حیات دادن به در تصویر و تبدیل آنها به دو شیر زنده و درنده از خصایص ولایت تکوینی است نه تشریعی »

حال آنانی که چون حمید بن مهران و امثالش در ولایت تکوینی ومطلقه حضرات معصومین (ع) در شک و تردیدند به دنباله این روایت که در اغلب کتب معتبره شیعه که در این زمینه نوشته شده است مذکور است توجه نمایند، و اگر خود شایستگی اقرار به این مقامات را ندارند، لامحاله از خدا حیا کنند و موالیان مخلص و حقیقی حضرات معصومین را اینقدر مورد طعن فرار ندهند. باری؛

می گوید : حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از کلام حمید به غضب در آمده و به آن دو صورت صیحه زده فرمود : « بگیری این مرد بدکار فاجر را و او را بدرید و از او اثری باقی نگذارد.»

آن دو صورت بی درنگ از جا جسته و تبدیل به دو شیر زنده و درنده گردیدند و به سوی حاجب حمله ور شدند ، او را گرفته در هم شکسته و خرد نموده و قطعات بدنش را بلع کردند و خون او را نیز لیسیدند .

عرض می کنم : چقدر شبیه است این جریان به اژدها شدن عصا در دست جناب موسی که در قرآن کریم به تفصیل ذکر شده است، و همانطور که خدای متعال آن قدرت را به جناب موسی عنایت فرموده بود که با یک اشاره، چوب خشکی را تبدیل به اژدهای دمانی می نمود.

همچنین همان قدرت را به طور اکمل و اتمّ به حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام عطا فرموده است، زیرا این اعتقاد همه مسلمین است که پیشوایان مقدس اسلام وارث تمام انبیا می باشند بلکه بعلاوه از طرف خدای ذو الجلال امتیازاتی به این بزرگواران عطا شده که در هیچکدام از پیامبران سابق نبوده است و ما شمه ای از آنها را در این مجموعه بیان نموده ایم که برای مطالعه کنندگان محترم مخفی نیست.

ولی عجب از بعضی ضعف است که آن مقام را برای جناب موسی بن عمران قبول می کنند و از آن هیچ تعجب و استبعاد ندارند. اما وقتی شبیه آن را در خصوص یکی از معصومین چهارده گانه اسلام که اقرار دارند مقامشان بالاتر از انبیای سلف بوده، می شنوند به شک و تردید می افتند و به مقام عناد و انکار می آیند.

آیا آنها در زیارت ائمه طاهرین نمی خوانند: السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله...؟ و آیا ائمه اطهار از جناب موسی را از سایر انبیاء، زمین و ملک و درهم و دینار به ارث برده اند؟ و با همین مقامات عالیات و معجزات باهرات را؟ البته معلوم است که شق دوم صحیح است. حال اگر ما با درجات ممتاز حضرات معصومین کاری نداشته باشیم و از آنها صرفنظر کنیم و فقط آنها را وارث انبیای سلف بدانیم. لازم است بی چون و چرا مقامات آنها را نیز برای این بزرگواران بپذیریم. در صورتی که همه آنها شاگرد مکتب محمد و آل محمد بوده اند و هر چه داشته اند از یمن برکات آن بزرگواران بوده است.

باری، به بقیه روایت توجه فرمائید:

مردم از دیدن آن ماجرا بر خود لرزیدند و از تماشای آن به وحشت و حیرت افتادند، پس از این که، آن دو شیر از کار حمید بن مهران فارغ شدند، در برابر حضرت رضا (ع) ایستاده و عرض کردند:

یا ولی الله فی ارضه؛ درباره این، به ما چه امر می فرمائی؟ و اشاره به مأمون کردند، آیا اجازه می دهی او را هم به رفیقش ملحق کنیم؟

مأمون از دیدن این پیش آمدها، به کلی خود را باخته و از هوش رفته بود حضرت به آن دو شیر فرمود آرام باشید. سپس به مأمورین دربار، دستور داد که مأمون را به هوش آورند.

شیرها دوباره از امام خواستند که به آنها اجازه دهد تا مأمون را نیز به حمید ملحق نمایند.

ولی حضرت اجازه نداد و فرمود: خدای ذوالجلال را در باره مأمون اراده و تدبیری است که اجراکننده آن، خود او خواهد بود.

سپس حضرت به آن دو شیر فرمود تا به حالت اولیه خود بازگردند.

مأمون گفت: خدا را شکر می کنم که مرا از شر حمید بن مهران کفایت داد، و بعد از آن به حضرت رضا(ع) عرض کرد: یا بن رسول الله این امر از برای جدّ شما رسول خدا (ص) است و بعد از او برای شماست...

حضرت فرمود: اگر می خواستم با تو مناظره می کردم و از تو نمی ترسیدم، زیرا خدای متعال مرا از اطاعت و فرمانبرداری سایر مخلوق خود آنقدر عطا فرموده که تو از فرمانبری و اطاعت این دو صورت دیدی، ولیکن جهال و نادانان بنی آدم اگر چه در حظوظ و بهره و نصیب خود زیان کار شده اند

ولی برای خدای ذوالجلال در آن تدبیری است و خدا مرا امر فرموده که به تو اعتراض نکنم و عملی را که تو در زیر دست خود، اظهار کنی آشکار سازم، چنانکه یوسف را امر فرمود که نسبت به عمل و کاری که از زیر دست فرعون بر می آید همین کار را کند.

بعد از آن همیشه مأمون پیش نفس خود زیون و پست بود تا این که در باره امام کرد، آنچه را که کرد.

ایراد دوم

می گویند: اگر رسول و امام بر هر چیزی ولایت دارد، چرا دفع شر از خود نمی کردند و با دعا از خدا می خواستند دفع آن را...

جواب: واقعا این استدلال غلط، عجب استدلال بچه گانه بلکه احمقانه ایست، که به طور وضوح بیگانگی آنان را از آثار اهلیت عصمت حتی از روش قرآن کریم به ثبوت می رساند:

اولاً: باید گفت، ولایت کلیه و مطلقه حضرات معصومین (ع) چه منافاتی با دعاهاى آن بزرگواران دارد. مگر ولایت کلیه، به معنی سلب احتیاج و انقطاع از درگاه الهی است. یعنی آنان انتظار دارند که چون ائمه اطهار (ع) صاحب ولایت کلیه هستند باید از درگاه خدای متعال قطع علاقه کنند و دیگر حاجتی از درگاه خدا نطلبند و العیاذ بالله ادعای استقلال و انا ربکم الأعلى بزنند ... زهی بی خردی، زهی بی منطقی!...

به عقیده شیعیان، حضرات معصومین اگر چه از طرف خدای ذو الجلال مفتخر به مقام ولایت مطلقه اند، ولی هیچ لحظه ای از درگاه الهی مستغنی نمی باشند و هر آن مدد جدیدی از مبدأ فیض به آنان می رسد و آن بزرگواران هرگز ادعای استقلال نکرده اند و هر کس آنان را در امور مستقل و مستغنی از درگاه خدا بداند، کافر و مشرک است.

عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بآمره یعملون .

ثانیاً: قسمتی از اعمال معصومین (ع) از باب تعلیم دادن به مردم و در واقع جنبه سرمشق به مسلمین داشته است، مثل دعاهاى که در صحیفه سجادیه مذکور است و حضرت امام سجاد (ع) در ضمن آن دعاها به درگاه خدا، ناله می کند و از گناهان خود توبه و استغفار می نماید. در صورتی که به نص صریح قرآن و به اجماع علمای شیعه و روایات صحیح و متواتر، وجود نازنین رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) از هر

نوع گناه و خطا ، بلکه نقص و اشتباهی منزّه و مبرا هستند. و چون پیغمبر و امام معصوم است لازم است از هر خطا و لغزشی دور باشد ...

بنابراین معلوم می شود که اغلب این دعاها، سرمشق برای بندگان گناهکار است و حضرات معصومین علیهم السلام چون از طرف خدای ذو الجلال موظف به راهنمایی و تربیت مردم هستند، با این طرز ، راه و روش استغاثه و استغفار از گناهان را به بندگان خدا می آموزند. نا غافلان از خواب غفلت بیدار شده و قبل از فرارسیدن مرگ، قولاً و عملاً از گناهان خود استغفار و توبه نمایند .

والّا چگونه می شود که خدای متعال وجودی را به عنوان پیغمبر یا امام در بین تمام خلایق انتخاب فرماید و او را به صفت عصمت به مردم معرفی کند و او خود مردم را به ترک گناه و دوری از عصیان تبلیغ نماید، ولی خود نیز مرتکب گناه و لغزش شود. این اندیشه غلط نه تنها با قرآن و اخبار وفق نمی دهد بلکه عقل سلیم نیز آن را نمی پذیرد، نه تنها به مقامات معصومین جسارت و بی ادبی می شود ، بلکه دستگاه الهی را نیز ناقص بی بند و بار جلوه می دهد.

ثالثاً: شما می گوئید، که اگر حضرات معصومین صاحب ولایت کلیه اند چرا به درگاه خدا التماس می کنند؟ گفتیم که التماس آنان به درگاه خدا هیچ منافاتی با مقام ولایت مطلقه شان ندارد ، زیرا آنان هرگز منفصل از درگاه الهی نیستند و التماسشان نه از برای گناه است بلکه جهت تقرب بیشتر می باشد و بعلاوه جنبه سرمشق به مخلوقات دارد .

همانطوری که خدای ذو الجلال که خالق و مالکی تمام موجودات است ، دست به سوی بندگان عاجز خود دراز نموده و می فرماید: « **من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً** » .

(سوره بقره، آیه ۲۴۴) یعنی چه کسی به خدا قرض الحسنه می دهد .

و یا می فرماید: « **واقترضوا الله قرضاً حسناً** » . (سوره مزمل، آیه ۲۰) یعنی به خدا قرض الحسنه بدهید .

و معلوم است قرض الحسنه را شخص محتاج از دیگران طلب می کند و می دانیم که خدای متعال غنی بالذات است و به هیچکس احتیاجی ندارد. بنابراین، این فرض طلبیدن خدا ، از مخلوقاتش ، فقط جنبه تعلیم و تربیت دارد، و برای تشویق مسلمانان است که در امور نیک اجتماعی و فردی به یکدیگر کمک و مساعدت نمایند .

یهودی ها ظاهر این آیه را مستمسک قرار داده و می گویند: قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء ، یعنی: خدا از روی احتیاج از ما طلب قرض می کند و خدا مستمند است و ما توانگریم. و البته معلوم است ظاهر آیات فوق را مانند قوم یهود حجت قرار دادن موجب کفر است .

همچنین ظاهر ادعیه را مستمسک قرار دادن و حضرات معصومین (ع) را گناهکار فرض کردن نوعی دیگر از کفر، و جسارت به اولیاء الهی است، بلکه آیات و روایات و ادعیه ای که به این سبک وارد شده همگی جنبه تعلیم و تربیت داشته و سرمشق و درسی مذهبی و عملی به مردم بوده است.

ایراد سوم

می گویند: قائلین بر ولایت مطلقه حضرات معصومین (ع) استدلال می کنند که : چگونه عزرائیل قبض روح همه می کند و اسرافیل ارواح را می دمد و چگونه خورشید منظومه شمسی را اداره می کند و چگونه ملائکه در رحم مادر، برای طفل، خلاق صورتند؛ همین طور پیغمبر و امام که مقام بالاتری دارند مانند آنها خلاق و ولی و مدبر جهان باشند. چگونه کار ملک و خورشید شرک نیست ، این هم شرک نباشد .

« سپس به تصور خودشان به استدلال های فوق این طور جواب می دهند : « جواب آن است که : عزرائیل خود به تنهایی قبض همه ارواح نمی کند، بلکه اعوان و زیردستانی از ملک دارد و همچنین است اسرافیل و بر خلاف رسول خدا و یا امام که یک فرد است .

عرض می کنم : متأسفانه خیلی در اشتباهید، حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرين (ع) آنقدرها هم که شما تصور می کنید تنها نیستند، بلکه به امر الهی در آسمانها و زمین خادمان بسیاری دارند که از آن جمله همان فرشتگانی است که شما نام بردید.

حضرت امام صادق می فرماید: «الملائكة خدامنا و خدام شیعینا». یعنی فرشتگان خادمان ما و شیعیان ما می باشند.

و **امیر المؤمنین علی علیه السلام** به مقداد بن اسود می فرماید:

یا ابن اسود، انا حجة الله على خلقه في سمواته و ارضه و ما في السماء ملك يخطو قدماً على قدمي
ألا يا ذني و في يرتاب المبتلون .

یعنی: ای پسر اسود، من حجت خدا بر مخلوقاتش در آسمانها و زمینم، و در آسمانها هیچ فرشته ای قدم از قدم بدون اجازه من برنمی دارد و آنان که در باره من شک می کنند (یعنی این مقامات را برای امام قبول ندارند) اهل باطلند.

و بعلاوه حضرات معصومین (ع) با تأییداتی که از درگاه خدای ذوالجلال دارند و چندان هم محتاج مساعدت ملائکه و غیره نمی باشند.

آصف برخیا که از اوصیای جناب سلیمان بود به نص صریح قرآن، بدون کمک و مساعدت کسی، تخت بلقیس را در یک طرفه‌العین از مملکت سبا (به روایتی یمن و به روایتی حبشه) به مدین (از شهرهای سابق فلسطین) آورد، چگونه این بی خردان، این موضوع حیرت انگیز را در باره آصف برخیا قبول دارند، ولی در خصوص حضرات معصومین (ع) که اشرف مخلوقاتند از قبول نظائر آن امتناع می کنند؟ این را به چیزی جز سلب توفیق و کوری باطن نمی توان حمل کرد.

می گویند: ثانیاً، قیاس در فروع دین باطل است، چه برسد به اصول دین و این مسأله از اصول دین است. عرض می کنم: قیاس در فروع دین باطل است، ولی در اصول دین لازم است. چون به اتفاق همه علما، اصول دین از علوم عقلیه است و علوم عقلیه احتیاج به استدلال دارد، و اساس استدلال قیاس است. بنابراین آوردن قیاس در اثبات موضوعات و مسائل اصول دین از واجبات است. این بی خبران اگر فقط یک مرتبه قرآن کریم را با بصیرت و تدبر قرائت می کردند، می دیدند که آیات قرآن در اثبات مسائل اصول دین پُر از قیاس ها و مثال های گوناگون است، و از اینجا معلوم می شود با این همه ادعا که دارند حتی از نازلترین موضوعات عقل و دین و ساده ترین استدلالات قرآن بی بهره اند. و تا حال ندانسته اند، قیاسی که باطل است مربوط به فروع دین است نه اصول دین، (زیرا فروع دین اموری تعبّدی است و احتیاج به استدلال ندارد)، بلکه چنانکه گفتیم اساس استدلالات در اصول دین بر پایه قیاس استوار است.

حال که از درجات عقل و دین بی بهره اند، لامحاله به کتابهای ابتدایی مطالعه کنند، در آنجا برای اثبات وجود خدا به کودکان چنین استدلال شده است: همانطوری که برای ساختن یک میز به نجّار احتیاج است و میز بدون دخالت صنعتگر به وجود نمی آید همچنین برای دستگاه آفرینش نیز صانع لازم است که موحدین این صانع کامل را خدا می گویند و این خود به نوعی از قیاس است.

و همچنین خدای متعال در قرآن می فرماید: «**افی الله شک فاطر السموات والارض**» یعنی: آیا در وجود خدا که آفریننده زمین و آسمان است شکی توان کرد؟ که این هم قیاس است و نظائر این آیات در قرآن کریم به قدری زیاد است که هر نو آموزی از آن اطلاع دارد.

می گویند: ثالثاً، باید دلیلی برسد بر صحت این مطلب که امام مانند فلان ملک همه کاره جهان است. **عرض می کنم:** در اینکه حضرات معصومین (ع) دارای ولایت مطلقه و کلیه هستند شک و تردیدی نیست و در این زمینه در قرآن کریم و آثار اسلام دلائل خیلی زیاد است.

ولی چشم بصیرت آنان از درک اینهمه دلائل عاجزتر است. «**و لهم اعین لایبصرون بها**». کتابهای مفصل علمای شیعه که مملو از این دلائل است به جای خود، آنان همین کتاب مختصر را که در دست دارند به دقت و بدون عناد مطالعه نمایند، البته دلائل بسیار کافی خواهند دید.

می گویند: رابعاً، قیاس ملک و خورشید با رسول و امام، قیاس مع الفارق است چون فعل ملائکه و خورشید منسوب به خدا است و فعل رسول و امام منسوب به خودش است.

عرض می کنم: اولاً قیاس ملک و خورشید به رسول اکرم و ائمه طاهرین، قیاس ناقص برکامل است، نه قیاس مع الفارق.

قیاس مع الفارق در جایی است که بین دو چیز تباین کلی بوده و هیچ نوع، وجه شبهی در بین نباشد. در صورتی که در اینجا مسأله کاملاً برعکس است. زیرا همه می دانند، آنان هم اعتراف دارند که ملک یا خورشید، هر یک، وسیله ای از وسائل دستگاه خلقت است. مثلاً اسرافیل وسیله نفخ صور و عزرائیل وسیله مرگ و خورشید وسیله نور و حرارت و غیره می باشد. و بنا به صریح قرآن و روایات متواتر و عقیده علمای شیعه حضرات معصومین وسیله اعظم و واسطه اکبر بین خدا و مخلوقات می باشند.^۱

بنابراین وجه شبه در این مساله همان موضوع وساطت بین حق و خلق است که در هر دو طرف موجود است، پس قیاس مع الفارق نشد، زیرا جامع مابین دوطرف و به اصطلاح منطقیین حدّ وسط موجود است. منتها

^۱ راجع به این موضوع در همین کتاب تحت عنوان آیه وسیله، بحث جداگانه ای داریم و جهت روشن شدن مطلب و مطالعه دلائل ما در باره آن، به همان قسمت مراجعه فرمائید.

چون فرشتگان و آفتاب وسائل ناقص، ولی، محمد و آل محمد(ص) وسیله اعظم و واسطه اکبر الهی هستند در اینجا قیاس بر کامل است.

و اما اینکه می گویند فعل ملاکه و خورشید منسوب به خدا است و فعل رسول و امام منسوب به خودش است، این هم غلط و اشتباه است.

اولاً تمام افعال ملائکه و آفتاب منسوب به خدا نیست. مثلاً در قرآن کریم می فرماید: «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس» (سوره بقره، آیه ۳۴)

یعنی: و چون به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس.

حال اگر فعل ملائکه را بنا به گفته آنان به خدا نسبت دهیم، لازم است بگوئیم که خدا به آدم سجده کرده و با این تعبیر نه فقط معنی آیه فاسد می شود بلکه موجب کفر می گردد و نیز در آیه مبارکه می فرماید: «والشمس تجري لمستقر لها» (سوره یاسین، آیه ۳۸)

یعنی: و خورشید بر مدار معین خود دائم بی هیچ اختلاف در گردش است. در اینجا هم از روی تعبیر و استدلال غلط آنان باید گفت: خدا در مدار معین خود در حرکت است. و این معنی هم غیر صحیح و برخلاف موازین شرع و عقل است، بنابراین باید گفت: در هر جا فرشتگان و یا سایر مظاهر وجود، واسطه رساندن اوامر الهی به مخلوق می باشند در آنجا فعل آنان منسوب به خدا است، مانند فعل عزرائیل در قبض ارواح که منسوب به خدا است زیرا عزرائیل فقط واسطه است و امر مهمات به دست خدای متعال می باشد و یا فعل جبرئیل در آوردن وحی و یا فعل اسرافیل در ایصال روح به جنین، که در این موارد چون فعل از طرف خداست و این فرشتگان فقط جنبه توسط دارند، احیا و اماته و وحی به خدا نسبت داده می شود. و همین طور است مسأله در حضرات معصومین علیهم السلام که چون واسطه اعظم بین خدا و مخلوقاتند، خدای متعال اقوال و افعال آن بزرگواران را به خود نسبت می دهد، مثلاً درباره گفتار رسول اکرم می فرماید: «و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى» (سوره نجم، آیه ۳ و ۴)

یعنی رسول اکرم هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید. هرچه گوید وحی خدا (یعنی کلام خداست).

در اینجا می بینیم که خدای متعال گفته های رسول اکرم (ص) را به خود نسبت می دهد و به مسلمانان اعلام می کند که حبیبم، رسول اکرم(ص) هر سخنی که بگوید وحی و کلام من است.

و در جای دیگر می بینیم که خدای متعال فعل رسول را به خود نسبت داده و می فرماید: «و ما رمیت از رمیت ولكن الله رمی...» (سوره انفال ، آیه ۱۷)

یعنی ای رسول ما، در روز جنگ بدر که به طرف مشرکان از ریگهای بیابان پرتاب کردی و موجب شکست مشرکان شدی، آن ریگ ها را تو نینداختی بلکه ما انداختیم .

در اینجا مشاهده می کنیم که خدای متعال فعل رسول اکرم (ص) را صراحتاً به خود نسبت می دهد. و در آیه دیگر می فرماید: «انّ الذین یبایعونک انما یبایعون الله...» (سوره فتح، آیه ۱۰)

یعنی: ای رسول ما، آنان که با تو بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت کردند. و در این آیه، خدای ذوالجلال بیعت با رسول اکرم (ص) را بیعت با خودش می خواند .

و در ذیل همان آیه می فرماید: «یدالله فوق ایدیهم...». یعنی دست خدا بالای دست آنهاست.

و معلوم است که خدای متعال جسم نیست که مانند مخلوقات دارای اعضا و دست و پا باشد، بلکه مقصود از (یدالله) در آیه مبارکه، دست حضرت رسول اکرم (ص) بود که با مردم بیعت می کرد و خدا دست آن بزرگوار را به خود نسبت داده است ، و نظائر این آیات که خدای متعال گفتار و کردار و بیعت و حتی دست محمد و آل محمد (ع) را به خود نسبت داده خیلی زیاد است و در این مختصر این چند مثال برای شاهد آورده شد.

و علت این نسبت دادن ها این است که خدای ذوالجلال، آن بزرگواران را در عالم خلقت، واسطه اعظم، بین خود و مخلوقات قرار داده و آنان را به منصب ولایت کلیه و مطلقه در جهانیان مفتخر فرموده است.

ایراد چهارم

می گویند: «النّبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» یعنی؛ این پیغمبر اولویت دارد بر نفوس مؤمنین. این آیه صریح است در ولایت رسول خدا بر مؤمنین و این همان ولایت تشریعی است و اگر مقصود ولایت تکوینی بود، می فرمود: «النّبی اولى بالسموات والارض» یا می فرمود: «النّبی ولیّ کلّ شیء».

عرض می کنم: اولاً طبق قاعده مسلم و مشهور: «اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند» یعنی: مثلاً اگر صفت یا حکمی را در خصوص شخص یا شیئی اثبات کنیم، لازم نمی آید که سایر صفات یا احکام از آن شخص یا شیء نفی گردد. مثلاً اگر صفت شجاعت را برای زید اثبات نموده بگوئیم: زید شجاع است، لازم نمی آید که سخی یا عالم نباشد...

این آقایان چون از قواعد علمی بی بهره اند و قرآن کریم را هم حتی برای یک مرتبه با بصیرت و تدبر تلاوت نکرده اند و اگر خوانده اند سرسری و مغرضانه بوده است لذا دچار چنین اشتباهات و خطاهای بزرگ گردیده و عده ای از جوانان معصوم را دچار لغزش و بی عقیده گی در اصول مذهبی نموده اند.

آنها می گویند: چون خدا ولایت پیغمبر را بر مؤمنین اثبات کرده، معنی اش این است که رسول اکرم (ص) بر سایر موجودات ولایت ندارد. این بی خبران نمی دانند که ثابت شدن ولایت مطلقه حضرات معصومین (ع) بر بشر که اشرف مخلوقات است با ولایت آن بزرگواران بر سایر انحاء خلقت که در درجات نازلتر قرار دارند هیچ منافاتی ندارد.

بلکه خود به خود و به طریق اولی ثابت می گردد و باز هم نمی دانند که اگر استدلال آنان صحیح باشد عین همین ایراد بر خدای ذوالجلال که مسلماً ولایت کلیه بر جمیع عوالم دارد، وارد می شود. زیرا نظیر همان آیه که مستمسک آنان بر نفی ولایت معصومین بر عوالم خلقت است درباره خدا نیز نازل شده است در آنجا که خدای ذوالجلال می فرماید:

«**الله ولی الذین آمنوا...**» (سوره بقره، آیه ۲۵۷) یعنی خدا ولی مؤمنان است.

پس بنا به استدلال آنان، چون خدا در این آیه ولایت خود را بر مؤمنان اثبات فرموده لازم می آید که: العیاذ بالله، بر سایر موجودات ولایتی نداشته باشد.

حال، این آقایان که ادعای فهم قرآن را دارند جواب نقضی خود را از قرآن دریافت دارند و متوجه شوند که در موقع اشکال تراشی بغض اهل بیت عصمت (ع) چنان دیدگان بی فروغشان را کور کرده که حتی آیه «**الله ولی الذین آمنوا**» را که جواب بر ایرادشان و از آیات بسیار مشهور قرآن است و هر پیرزنی آن را از حفظ دارد و در ضمن آیه الكرسي روزی چند مرتبه آنرا می خواند، فراموش کرده اند و ثانیاً اگر بگویند که: ولایت خدای متعال بر سموات و ارض با دلائل دیگر به ثبوت رسیده است: قبول می کنیم و صحیح است.

اما این را هم باید بدانند که : خدای متعال ولایت رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرين را نیز بر تمام کائنات یعنی عالمیان و جهانیان در آیات قرآن اثبات فرموده است و در این زمینه آیات زیادی داریم ، از آن جمله، می فرماید : « و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین » (سوره انبیاء ، آیه ۱۰۷)

یعنی : ای رسول ، ما تو را نفرستادیم مگر این که برای جهانیان رحمت باشی، در اینجا می بینیم که خدای متعال رحمت بودن رسول اکرم (ص) را نه تنها بر مؤمنین بلکه بر تمام عالمیان اعلام می فرماید ، و این رحمت خود از درجات ولایت بلکه نفس ولایت کلیه و مطلقه است. و چه دلیلی بهتر از این که خدای متعال در قرآن کریم همان ولایتی را که برای خود اثبات فرموده عیناً برای رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرين نیز اثبات کرده و گفته است : با « انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا... » که در این آیه، خدا، همان ولایتی را که برای خود اثبات می فرماید، عیناً برای محمد و آل محمد(ص) نیز اثبات می کند و مطابق قواعد ادبیات عرب ، واو عطف ، حکم ماقبل خود را عیناً به ما بعد نقل می کند و چون ولایت خدای ذوالجلال بر تمام مخلوقات، ولایت عامّه و مطلقه است، همچنین ولایت رسول اکرم(ص) و ائمه طاهرين(ع) بر همان منوال و اسلوب ، بر همه جهانیان و ولایت عامّه و مطلقه است، منتها این ولایت در خدای متعال بالذات و بالاصاله است و در حضرات معصومین (ع) بالتبع و به اذن و تعیین خداست.

ایراد پنجم

می گویند: به عرفان بافی می گویند، امام ولایت کلیه الهیه دارد، باید گفت مدرک این سخن چیست و چنین چیزی از شرع نرسیده است، اگر کسی در فروع دین از خود ببافد جلوگیری می کنند، اما در اصول دین هرچه ببافد مانعی ندارد.

عرض می کنم : چون نمی دانند و نمی خواهند هم بدانند، آن همه آیات و روایات را که در اثبات ولایت کلیه اهل بیت عصمت(ع) وارد شده است، با تمسخر و استهزا، عرفان بافی می گویند.

اولاً عرفان مثبت و حقیقی خود پایه و اساس معتقدات صحیح مذهبی است و به نص آیه مبارکه: «و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون». (سوره الذاریات، آیه ۵۶) و تفسیر ائمه طاهرين (ع)، علت غائی از خلقت جن و انس همان عرفان ، یعنی معرفت است . و عجیب تر این که برای ولایت کلیه محمد و آل محمد (ص) دلیل می طلبند و می گویند : « مدرک این سخن چیست ؟ »

نمی دانم، آنان هیچ با تفاسیر و اخبار اهل بیت عصمت (ع) ممارستی نداشته اند، هیچ به کتب علمای شیعه مراجعه نکرده اند، لامحاله هیچ در پای منبر محدثین شیعه ننشسته اند؟.. اگر آنها را ندیده اند، لامحاله بردارند و کتابهای منصفین اهل سنت را مطالعه کنند. ولایت کلیه آن بزرگواران مسأله ای نیست که با این همه آثار و دلائل برای کسی مخفی بماند، و احتیاج به دلیل داشته باشد، ولایت مطلقه و کلیه پیشوایان مقدس ما چون آفتاب عالم تاب روشن و آشکار و عالمگیر است، الان مدت یکهزار و چهارصد سال است که نام علی با ولایت کلیه مقارن است، دوست و دشمن علی را با ولایت شناخته اند و این بینوایان حالا مطالبه دلیل می کنند. معلوم نیست که خودشان را به نفهمی زده اند و یا واقعاً از این حقایق مسلم بی بهره اند، و یا این مدت چهارده قرن را در خواب غفلت بوده اند؟

این خود در عالم شهود است، و اما در عالم معنی وجود نازنین علی بن ابیطالب از همان اول خلقت و روز نخست از طرف خدای ذوالجلال به درجه ولایت کلیه مفتخر گردیده است.

می گویند: هر کس در فروع دین از خود بیافد جلوگیری می کنند، اما در اصول دین هر چه بیافد مانعی ندارد.

عرض می کنم: این استدلال غلط از ناحیه آنان است و مدعی آن فقط آنها هستند.

و اما به عقیده شیعیان: در احکام مقدس اسلام چه اصول و چه فروع هیچکس حق بافتن ندارد، تمام عقاید ما، مأخوذ از قرآن و آثار اساتید عالی مقام قرآن، یعنی حضرات محمد و آل محمد (ص) است. شیعیان علی هر چه گفته اند چه در اصول و چه در فروع همه را با اخذ و اقتباس از مکتب آن بزرگواران گفته اند و حتی نقطه ای از خود بر آن زیاده یا کم نکرده اند.

آنان کتابهای بزرگان شیعه را با دقت مطالعه بکنند و ببینند که علمای عالیقدر ما، در اخراج یک حکم جزئی تا چه اندازه دقت و سعی به خرج داده اند، ولی این بینوایان تبعیت از مکتب مقدس آل محمد (ص) را بافتن می گویند.

واقعاً این ایرادی که به نظر خود گرفته اند به خودشان برمی گردد، زیرا به اتفاق مراجع علمی اسلام، در فروع دین برای اثبات مسأله ای یک یا حداکثر دو خبر کافی است در صورتیکه اغلب اصحاب به خبر واحد هم اکتفا کرده اند. حال چطور شده است که در فروع دین برای اثبات حکم شرعی به خبر واحد هم عمل

می شود، ولی آنان در خصوص اثبات ولایت مطلقه حضرات معصومین (ع) صدها خبر متواتر و صحیح را نادیده می گیرند و با نهایت جسارت می گویند دلیلی نداریم.

عرض می کنم: اخبار بیشماری که در کتب معتبر شیعه و سنی به طور تواتر نقل شده است بجای خود، در همین مختصر که در دست دارید و در همین فصل متجاوز از سی روایت و خبر در خصوص ولایت کلیه محمد و آل محمد (ص) نقل شده است، آنان چطور اینها را نادیده گرفته و باز به مقام انکار می آیند، و میگویند در این خصوص دلیلی نداریم!..

اگر اسناد آنان در فروع دین ، خبر است ، اینها هم خبر است. اگر آنها از معصوم است اینها هم از معصوم است. اگر راویان آن احادیث اصحاب ائمه اطهارند ، راویان این احادیث هم از اصحاب و موثقین ائمه اطهارند . اگر آن روایات در کتب معتبر شیعه ذکر شده ، اینها هم در کتب معتبر شیعه ذکر گردیده است.

نمی دانم فرق میان این دو دسته خبر چیست که این بی خردان آنها را قبول و اینها را که در خصوص مقامات و فضائل اهل بیت عصمت (ع) است رد می نمایند .

«أَفْتَوْنُون بَبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ الْآخِرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (سوره بقره، آیه ۸۵)

آری در اینجا فقط یک نکته است و همان نکته موجب گردیده که آنان به این گروه از اخبار که در شرح درجات عالیات آل محمد (ص) وارد شده است به دیده بغض و عناد بنگرند، علت اصلی این است که آنان نمی خواهند مقامات اهل بیت عصمت (ع) در عالم نشر گردد.

آنان می خواهند: که مکتب مقدس شیعیان که ناشر فضائل و مقامات اهل بیت اطهار (ع) است ، و به اقرار خودشان ، بحمدالله روز به روز ، رو به توسعه و افزایش و نور افشانی است ، تعطیل شود، و به جای آن، یاوه سرائی های امثال آنها که مقتبس از وساوس الخناس است جایگزین گردد .

ولی هیئات، پیشینیان آنها با آن همه قدرت و سطوت و پشتیبانی های بنی امیه و بنی عباس کاری از پیش نبردند و به آرزوی خام خود نرسیدند و دکانشان در همان روزهای نخست تخته شد، تا چه رسد به این مساکین که امروز در جامعه اسلام محلی از اعراب ندارند و مطرود همه هستند .

آنان می خواهند: که کتب معتبر شیعه، که محتوی مقامات و فضائل اهل بیت عصمت (ع) است از بین برود، و آن احادیث نورانی که از افق لبهای پیشوایان مقدس ما طلوع نموده و جهان علم و معرفت را روشنی بخشیده، در ظلمات جهل آنان نابود گردد، ولی هرگز نور، مغلوب ظلمت نشده است و خوشبختانه در این عصر درخشان و دنیای نورانی دانش، روز به روز بر تیراژ کتب شیعه افزوده می گردد و روزانه صدها هزار نسخه از این کتاب های گرانبها در سراسر عالم به زبان های گوناگون و مختلف طبع و نشر می گردد و مورد استفاده همه جهانیان قرار می گیرد .

آنان می خواهند: کسی به زیارت مشاهد متبرکه نرود و شاید این خیال خام را هم در سر می پروراند که آن قباب مطهره خراب گردد، ولی می بینیم که روز به روز بر تعداد مشتاقان قبور ائمه و زائران مشاهده مقدسه شیعه افزوده می گردد ، و شاه و گدا ، عالی و دانی ، ثروتمند و مستمند، از هر طبقه ، هر روز متجاوز از صدها هزار در آستان آن اماکن مقدس الهی، با قلبهائی پر از اخلاص و دیدگانی اشکبار و روان هائی پاک و مشتاق، می ایستند و آن بزرگوران را به درگاه الهی شفیع و وسیله می آورند و با گرفتن حاجات خود مراجعت می نمایند...

آنان می خواهند: مجالس نشر فضائل محمد و آل محمد (ص) و عزاخانه های حضرت خامس آل عبا ، مظلوم کربلا ، ارواحناده ، تعطیل گردد . ولی روز به روز بر توسعه و اهمیت این مجالس در سراسر جهان افزوده می شود و شیعیان مخلص و وفادار علی (ع) بلکه دیگران هم ، با خرج ملیونها پول در انحاء مختلف عالم ، حسینیه های بزرگ و با عظمت بنا می کنند و در آن اماکن مقدس مذهبی به نشر فضائل اهل بیت عصمت (ع) و شرح ستم هائی که اسلاف نابکار این شیعه نمایان قلبی به دودمان رسول (ص) روا داشته اند می پردازند .

بالاخره آنان آرزوهای شیطانی بسیاری در سر دارند و نقشه کارهای منفی زیادی را می کشند ولی باید بدانند که خدای ذوالجلال در تمام ادوار تاریخ نقشه های آنان را نقش بر آب نموده و در همان صدر اول اسلام جواب امثال آنها را داده و با صدای بلند در قرآن کریم اعلام فرموده است: **« یریدون لیطفوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون »** (سوره صف ، آیه ۸)

یعنی کافران می خواهند نور خدا را به گفتار باطل خود خاموش کنند و البته خدا نور خود را هرچند کافران خوش ندارند تمام خواهد داشت.

ایراد ششم

می گویند: اگر ولایت مطلقه کلیه، مال امام است، پس برای خدا چیزی باقی نمی ماند .

عرض می کنیم: اولاً آنان از کجا به تمام قدرت بی منتهای خدا احاطه پیدا کردند، که باثبوت مقام ولایت مطلقه برای حضرات معصومین(ع) ، فوراً حکم کردند که دیگر برای خدا چیزی نماند. مگر آنها به تمام ذاتیات و مقامات خدای متعال احاطه دارند ؟ که از پیش خود چنین حکمی صادر می کنند؟ آنان گمان می کنند که با اعطای مقام ولایت، به محمد و آل محمد (ص) خزائن الهی ته می کشد و تمام می شود و دیگر برای خودش چیزی باقی نمی ماند . اگر توحید این بینوایان تا این درجه ضعیف است و دستگاه الهی را این قدر بی مایه می پندارند که با دادن یک مقام به اولیاءش خودش دست خالی می ماند ، باید این مباحث را کنار گذاشت و از سرشروع کرد و به این ضعفا ، از نو درس توحید و خدا شناسی آموخت.

آنان هنوز ندانسته اند که قدرت لایزال حق دستخوش احاطه و تصرف نیست تا عده ای بی مایه در آن دخل و تصرف نموده و برای آن حدّ و کم و کیف قائل شوند.

ثانیاً: حضرات محمد و آل محمد (ص) اگر چه از طرف خدای ذو الجلال دارای منصب پُرافتخار ولایتِ کلیّه می باشند و به امر الهی حق تصرف در کائنات را دارند، ولی هر چه باشند بازهم مخلوق و بندگان پاکِ خدایند ، و خدا را همین مقام والاست که چنین بندگان کامل و معصومی آفریده است.

ثالثاً: ایراد آنان موقعی صحیح است که قائل به تفویض باطل شویم و بگوئیم ، خدای ذو الجلال، محمد و آل محمد(ص) را آفرید و امر وجود و خلقت و رزق و غیره را به آنان واگذار نمود و مدبّر و فاعل مایشاء در عالم خلقت، آنانند، بدون اینکه خدا را در آن دخالتی باشد، البته چنین عقیده ای کفر و شرک و باطل است.

ولی قائلین به ولایت کلیه حضرات معصومین ، عکس این مطلب را می گویند: آنان معتقدند که فاعل علی الاطلاق و مدبّر بالاستقلال در عالم خلقت و جهان هستی خدای ذوالجلال است : «**لا مؤثر فی الوجود الاّ الله**». ولی خدای متعال، همان طوری که محمد و آل محمد (ص) را واسطه در تشریع یعنی ایصال علوم و احکام بین خود و مخلوقاتش قرار داده است. همچنین آن بزرگواران را واسطه در تکوین یعنی در ایصال رحمت و فیوضات خود ، به بندگان معین فرموده است. و این عقیده ایست که عقل و قرآن و اخبار اهل بیت

عصمت(ع) مصدّق و مؤیّد آنند. واحدی از مسلمین را در آن اشکال و تردیدی نمی باشد و برای اهل بصیرت و تحقیق مخفی نیست که توحید کامل نیز از همین راه میسر است .

ایراد هفتم

می گویند: « وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل » و آیه را چنین معنی می کنند: محمد هیچ عنوانی جز رسالت ندارد مانند رسولان گذشته و معلوم است رسولان گذشته ولایت داشتند در امور تشریعی نه تکوینی.

عرض می کنم: آنان آیه قرآن را به هوای نفس خود و بدون آوردن شأن نزول آن ، تفسیر به رأی کرده اند و برای اغوای مردم ، مقصود الهی را در این آیه به عکس جلوه داده اند.

بردارند تمام تفاسیر معتبر شیعه را از متقدمین و متأخرین بخوانند و ببینند که در هیچکدام از تفاسیر، معنای غلطی که آنان خودسرانه و بدون آوردن دلیل ذکر کرده اند وجود ندارد. آنان حتی در ترجمه آیه مبارکه نیز جانب امانت و ادب را مراعات ننموده و آیه را صحیح ترجمه نکرده اند.

ذیلاً آیه مبارکه با ترجمه و تفسیر صحیح آن از نظر مطالعه کنندگان محترم می گذرد تا حقیقت روشن گردد، و سیه روی شود هر که در او غش باشد.

آیه مبارکه این طور است: « وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً وسیجزی الله الشاکرین »

(سوره آل عمران، آیه ۱۴۳) یعنی : و محمد (ص) نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و از این جهان درگذشتند، آیا اگر او نیز به مرگ با شهادت درگذشت باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد. پس هر که مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید و خود را به زبان انداخته و هر کس شکر نعمت دین گذارد و در اسلام پایدار بماند البته خدا جزای نیکی به شکرگذاران عطا کند.

شأن نزول آیه

تمام مفسرین در علت نزول این آیه کریمه چنین نوشته اند :

در جنگ احد که بین مسلمانان و مشرکان مکه اتفاق افتاد و این جنگ به مناسبت طمع در غنائم و کوته فکری بعضی از ضعفای مسلمین ظاهراً به ضرر و شکست مسلمانان منجر شد. در اثنای جنگی در اثر صدمه ای که به وجود نازنین پیغمبر اکرم (ص) وارد آمد مشرکین شایع کردند که پیغمبر را به قتل رساندیم و این نیرنگ جنگی در روحیه سربازان اسلام اثری عمیق بخشید، عده ای از منافقین چون این خبر را شنیدند فریاد زدند، حال که پیغمبر کشته شد، باقی ماندن ما در دین اسلام و تعقیب نبرد با مشرکین چه سودی دارد و حتی بنا به نوشته دکتر محمد حسنین هیکل وزیر اسبق فرهنگ مصر و سایر مورخین شیعه و سنی، عده ای از ضعفا که ابوبکر و عمر نیز از آن جمله بودند به سوی کوه رفتند و از جنگی کناره گرفتند، و در پیرامون پیغمبر اکرم **جز حضرت اسدالله الغالب علی بن ابیطالب (ع)** و ابودجانه کسی باقی نماند. و به همین مناسبت این آیه مبارکه نازل شد و خدای متعال خطاب به بینوایانی که از دین خود مرتد شدند و از جنگ دست کشیدند، فرمود:

« رسول اکرم پیغمبری است که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و از این جهان در گذشتند، آیا اگر او نیز به مرگ با شهادت در گذشت باز شما به روش جاهلیت خود برگشته کافر خواهید شد؟!...»

حال ملاحظه کنید: علت نزول آیه، مسئله شایعه وفات یا شهادت رسول اکرم (ص) است، و چون عده ای از منافقین این شایعه را دستاویز قرار داده می خواستند دوباره مردم را به ارتداد و کفر سوق دهند، خدای متعال، جهت قطع دستاویز آنان می فرماید: «همانطوری که انبیای گذشته از دنیا در گذشتند و با رحلت آنان دینشان باطل نگردید و تابعینشان مرتد و کافر نشدند، به فرض اگر رسول اکرم هم به شهادت رسیده باشد باز هم لازمه اش این نیست که شما به قهقرا رجوع نموده و دوباره طریق جاهلیت و کفر درپیش گیرید بنابراین، نکته اصلی در آیه مبارکه مسأله تعیین وظیفه مسلمین پس از وفات رسول اکرم است.

یعنی: همان طوری که ادیان گذشته با وفات یا شهادت پیغمبرشان از بین نرفتند و تابعینشان دوباره مرتد و کافر نشدند، مسلمین نیز نباید با پیش آمد وفات رسول اکرم (ص) در دینشان متزلزل و اسلام را دینی منسوخ تصور نمایند، بلکه اگر روزی پیغمبر اکرم هم از بین آنان رفت دین مقدس اسلام در استحکام و پایداریش باقی خواهد بود.

نزول این آیه مبارکه دو نفع در برداشت، هم روحیه سربازان اسلام را در روز جنگ احد تقویت نمود و دهان منافقین را از تشویق مردم به ارتداد و کفر بست، و هم درسی شد برای آینده، که منافقان به بهانه

رحلت رسول الله (ص) مردم را دوباره به جاهلیت و شرک دعوت نکنند، حال منصفانه قضاوت فرمائید: از کجای این آیه، تفسیر رکیک و خصمانه این بی ادبان خارج می شود که با نهایت بی شرمی می گویند (محمد هیچ عنوانی جز رسالت ندارد مانند پیامبران گذشته)، در صورتیکه به اجماع مسلمین جهان، وجود نازنین رسول اکرم (ص) دارای امتیازات و عناوینهای بارزو مسلمی است که هیچیک از پیغمبران سلف دارای آن امتیازات نبوده اند.

اولاً : بنا به تصریح آیات و اخبار اسلامی رسول اکرم دارای عنوان خاتمیت است که انبیای سلف از این عنوان آسمانی بهره ای نداشتند، یعنی آن وجود مقدس خاتم تمام پیامبران است و تا روز قیامت پس از او پیغمبری مبعوث نخواهد شد. « محمد رسول الله و خاتم النبیین ».

ثانیاً : رسول اکرم اشرف انبیا و اکمل موجودات است ، و شیعه و سنی در این مسأله اجماع دارند که عنوان اشرف الأنبیاء و المرسلین فتمل مخصوص این وجود مقدس است و هیچ یک از انبیای گذشته را در آن شرکتی نیست .

ثالثاً : به اجماع مسلمین جهان رسالت حضرت ختمی مرتبت رسالت عامه و مطلقه است، یعنی این بزرگوار از طرف خدای متعال برگزیده شده تا رسول و پیشوا برای جهانیان باشد. در صورتیکه رسالت انبیای گذشته رسالت خاصه و محدود بود، مثلاً جناب ابراهیم برای عده معدودی مبعوث شده بوده ، و جناب موسی و عیسی فقط وظیفه ارشاد بنی اسرائیل را دارا بودند، و همچنین سایر پیامبران گذشته ، در صورتی که دائره رسالت پیغمبر عظیم الشان و بزرگوار اسلام نامحدود و بر همه جهانیان است. خدای متعال در قرآن کریم راجع به رسالت عامه رسول (اکرم) بر همه جهانیان می فرماید :

« تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً » (سوره فرقان، آیه ۲)

یعنی بزرگوار آن خداوندی است که قرآن را بر بنده خود (یعنی حضرت رسول اکرم (ص)) نازل فرمود تا راهنمای جهانیان باشد. « عالمین ، یعنی = جهانیان »

و یا در آیه دیگر می فرماید : « وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ». (سوره انبیا ، آیه ۱۰۷)

یعنی : ای رسول، ما تو را نفرستادیم مگر این که برای جهانیان رحمت باشی . رسول ، یا ، رحمت بودن رسول اکرم (ص) بر جهانیان ، رتبه و عنوانی است که ویژه و مخصوص این وجود نازنین است و هیچ

پیغمبری از پیامبران گذشته را در آن شرکتی نیست و معلوم است که عالمین با جهانیان ، بر همه ماسوی الله، و بر تمام انحاء خلقت و موجودات اطلاق می شود .

بنابراین پیغمبر بزرگوار اسلام دارای امتیازات ویژه ایست که احدی را از گذشتگان و آیندگان در آن شرکتی نیست و بعلاوه دارای مقام شامخ رسالت عامه و مطلقه است و شاهد ما در اثبات این موضوع آیات صریح قرآن کریم و اجماع مسلمین می باشد و یافه سرائی های این مسلمانان قلابی بر خلاف نص صریح قرآن، کمال جسارت و بی ادبی به رتبه والای وجود نازنین رسول اکرم (ص) است ، اگر چه :

بر دامن کبریا نشیند گردی داد

و اما اینکه : ادعا دارند نبوت انبیای گذشته فقط تشریعی بوده و فاقد رتبه ولایت تکوینی بوده اند، این هم ادعائی غلط و مردود و برخلاف صریح قرآن کریم و اخبار اهل بیت عصمت (ع) است.

عرض می کنم: اگر بنا به گفته آنان نبوت انبیای سلف فقط تشریعی بود و بهره ای از رسالت و ولایت تکوینی نداشتند هرگز آن همه تصرفات در امور تکوینی و خارق العادات شگفت انگیز از آنان به ظهور نمی پیوست، و خدای متعال تصرف و تسلط آنان را در بعضی از انحاء وجود و برخی از تکوینیات صریحاً در قرآن کریم ذکر نمی فرمود.

واقعاً جای بسی تأسف است و آنان با آن همه ادعاها که در فهم قرآن دارند و حتی خود را در تفسیر آیات آن کتاب مقدس آسمانی مستقل و از حضرات ائمه طاهرین که پس از رسول اکرم (ص) استادان واقعی قرآنند بی نیاز می پندارند و چون اسلافشان لاف «**کفانا کتاب الله**» می زنند . در مرحله آزمایش چنان از مفاهیم و معانی قرآن بی بهره و حتی از درکه ظواهر آن عاجزند که : برای شخص خبیر و مطلع این تصور پیش می آید که حتی برای یک مرتبه هم آن کتاب الهی را با تدبّر و تعقل و از روی فهم و شعور تلاوت نکرده اند! و الا اگر چنین نبود هرگز به این خطاهای بزرگی دچار نمی شدند و گذشته از خودشان عده ای ساده لوح و بی اطلاع را هم گمراه و به مقدسات دین بدبین نمی کردند.

آیا آنان داستان جناب سلیمان بن داود را در قرآن نخوانده اید؟ آیا نمی بینند که خدای مهربان چه قدرت فوق العاده و شگفت انگیزی به او عنایت فرموده بود که به نیروی آن ، که جزئی از ولایت کلیه بود در انحاء خلقت تصوف می فرمود و امرش در بسیاری از امور تکوینی نافذ و جاری بود. حال آیات مبارکه ذیل را از

قرآن کریم ملاحظه کنند و در عقیده خود تجدید نظر کرده و آن را با تطبیق با صریح آیات، تصحیح نمایند و از نشر اباطیل خود در خصوص پیشوایان دین که ان شاء الله از روی نادانی بوده نه از روی عمد و غرض، استغفار نمایند.

خدای متعال در قرآن کریم راجع به ولایت جناب سلیمان به بادهای و دیوها و شیاطین می فرماید: «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رِخَاءً حَيْثُ أَصَابَ، وَ الشَّيَاطِينَ . كُلُّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ ، وَ آخِرِينَ مَقْرِنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» (سوره ص)، آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸)

یعنی: و ما باد را مسخر فرمان او (سلیمان بن داود) کردیم تا به امر سلیمان هر جا او بخواهد به آرامی برود، و دیو و شیاطین را هم که بناهای عالی می ساختند و از دریا جواهرات گرانبها می آوردند نیز مسخر امر او کردیم و دیگران از شیاطین را به دست او در غل و زنجیر کشیدیم.

در آیات فوق ملاحظه می کنید که: خدای متعال باصراحت کامل می فرماید: ما بادهای و دیوها و شیاطین را مسخر امر و فرمان سلیمان بن داود قرار دادیم به طوری که جناب سلیمان به هر طرف اراده فرماید بادهای به آن سو بوزند و دیوها و شیاطین نیز در خشکی و دریا به فرمان او باشند و همگی در زیر تصرف و سلطه ولایت او قرار گیرند، یعنی تابع امر و فرمان او باشند. و مقصود شیعیان از ولایت تکوینی که آقایان منکر وجود آن در انبیا می باشند همین است.

و باز خدای متعال در همان سوره مبارکه راجع به ولایت جناب سلیمان به آفتاب می فرماید:

« اذ عرض عليه بالعشي الصافنات الجياد ، فقال اني اجيبك الخير عن ذكربي حتى توارت بالحجاب، ردوها على فطفق بالسوق والأعماق» (سوره ص)، آیات ۳۱ و ۳۲ و ۳۳)

یعنی: موقعی که اسب های تندرو و اصیل را بر سلیمان بن داود عرضه کردند، در آن حال که گفت (افسوس) که من از علاقه به (اسبهای نیکو) از ذکر خدای خود غافل شدم تا آن که آفتاب در حجاب شب رخ بنهفت، (آنگاه بر فرشتگان موکل آفتاب خطاب کرد و فرمود): آفتاب را برای من برگردانید، و شروع به دست کشیدن بر ساق و گردن اسبان کرد.

تفسیر مجمع البیان: در تفسیر این آیه مبارکه از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نقل شده است که ضمیر مؤنث در (ردّوها) راجع به شمس است، یعنی آفتاب را برای من برگردانید. سپس روایت را چنین نقل نموده است:

ابن عباس وزهری و ابن کیسان نقل نموده اند که: ابن عباس تفسیر آیه مذکور در فوق را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواستار شد.

حضرت فرمود: تو در تفسیر این آیه چه شنیده ای؟

ابن عباس عرض کرد: از کعب شنیدم که جناب سلیمان مشغول تماشای اسبانش شد تا جایی که نماز عصر از او فوت کردید، سپس امر کرد اسبها را که عده آنها چهارده هزار رأس بود برای او برگردانیدند و فرمان داد تا ساقها و گردن های اسبها را قطع کنند و خدای متعال به کناره این گناه چهارده روز سلطنت را از او بازستانند.

حضرت فرمود: کعب دروغ می گوید. ولی تفسیر صحیح این است که جناب سلیمان روزی جهت آمادگی برای جهاد دشمنان دین، اسبها را، سان دید تا جایی که آفتاب غروب کرد. سپس به امر خدای متعال به فرشتگان فرمان داد تا آفتاب را برای او برگردانند. پس آفتاب برگشت و جناب سلیمان نماز عصر را در وقتش ادا فرمود و پیامبران خدا نه خود ظلم می کنند و نه کسی را به ظلم کردن فرمان می دهند زیرا آنان پاک و پاکیزه و معصوم اند.

تفسیر صافی: ضمیر (ردّوها) راجع به شمس است، یعنی جناب سلیمان به ملائکه موکل بر آفتاب فرمان داد تا آفتاب را برای او برگردانند.

تفسیر رازی: طبع مصر، جلد ۱۶، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶، چنین می نویسد: خدای متعال آفتاب را برای سلیمان برگردانید.

ملاحظه کنید، که چگونه خدای ذوالجلال، آفتاب و فرشتگان موکل آن را در زیر فرمان و سلطه ولایت جناب سلیمان قرارداد و امر او را، هم در خود آفتاب و هم در فرشتگان موکل آن نافذ و جاری فرمود، و این است قسمتی از ولایت تکوینیه که آقایان منکر آنند.

و از این آیات مبارکه در خصوص ولایت انبیا، دو نتیجه به دست می آید:

اولاً: به اذن و تعیین خدا ، ولایت انبیا در آسمان ها هم مانند زمین جریان دارد به طوری که به فرمان سلیمان آفتاب از مغرب خود برمیگردد.

ثانیاً : فرشتگان نیز در تحت ولایت تکوینیه و امر انبیا قرار دارند.

عرض می کنم : این چند آیه در خصوص جناب سلیمان که از انبیای اولوالعزم هم نبود و در درجه پائینتر قرار داشت از نظرتان گذشت و ولایت تکوینیه او را در آسمان و زمین و آفتاب و فرشتگان و شیاطین ملاحظه کردید .

حال ضعفائی که منکر این مقامات برای پیامبران و ائمه اطهارند، بروند و داستانهای شگفت انگیز انبیای اولوالعزم را در قرآن کریم بخوانند و ولایت تکوینیه آنان را در انحاء موجودات مشاهده نمایند ، و در برابر عظمتی که خدای ذوالجلال به آن بزرگوران که برگزیدگان عالم خلقتند، عنایت فرموده است سرخجلت و شرمساری فرود آورند و از گفته های بی اساس و ضد قرآن خودشان استغفار نمایند و لامحاله بدون توبه از دنیا بروند که به عذاب الهی دچار خواهند شد.

آیا ، آنان در قرآن کریم داستان اعجاب انگیز جناب عیسی (ع) را نخوانده اند و آیا خدای متعال قدرت احیا به آن بزرگوار عنایت نفرموده بود؟ آیا جناب عیسی بیماران لاعلاج را شفا نمی داد؟ آیا کوران مادرزاد را بینائی نمی بخشید ؟ آیا مردگان چند هزار ساله را زنده نمی کرد ؟

آیا جناب موسی به امر الهی و به وسیله نیروئی که خدا به او عنایت فرموده بود، چوب خشک را بارها تبدیل به اژدهای دمان نکرد؟ آیا او آب های مصر را به خون مبدل ننمود ؟ آیا او بارها در انحاء مختلف موجودات در نباتات در جمادات در دریاها و غیره نفوذ نکرد؟ و تصرف تکوینی ننمود ؟

آیا خدای متعال به جناب داود نیروئی عنایت نکرده بود ، که با آن قدرت، آهن، چون موم در دست وی نرم می شد و او با ولایتی که داشت آهن را به هر شکل که می خواست در می آورد و بدون کمک و مساعدت کوره و چکش و سندان، با همان انگشتان خود، از آهن زره می بافت ؟

آیا این امور تصرف در امور تکوینیه نیست؟ آیا آنان این واقعیات را در قرآن کریم ندیده اند؟ اگر ندیده اند پس با چه جرأتی ولایت تکوینیه انبیا را نادیده گرفته و آیات قرآن کریم را انکار می کنند؟

اگر بگویند : که اینها معجزه است و به امر خداست ؛ عرض می کنم : ما هم تصدیق می کنیم همه چیز در کائنات به امر و فرمان خداست «لاحول و لا قوة الا بالله العظیم»

ولی همان خدای قادر متعال، این قدرت را هم دارد که به خلفا و برگزیدگان خود ، نیروی ولایت تکوینیه را هم بدهد ، و امر آنان را در تکوینیات جاری و نافذ بفرماید : همان طوری که دیدید و در آیات قرآن کریم مشاهده نمودید که چگونه آن بزرگواران به امر الهی ، صاحب ولایت تکوینیه بوده اند و حکمشان بر آسمان و زمین و خشکی و دریا و فرشته و جن و شیاطین جاری و ساری بوده است.

حال آنان اسمش را هرچه می خواهند بگذارند، معجزه ، کرامت، خارق العادت، یا ولایت ، مناقشه در الفاظ نداریم ، منکر اصل موضوع و حقیقت مطلب نباشند.

در برابر این مسأله که طبق صریح قرآن، انبیای الهی از یک مشیت گل مرغی زیبا خلق می کردند. مرده زنده می کردند، آفتاب را از مغرب برمی گرداندند ، بادها و فرشتگان و شیاطین را مسخر فرمان داشتند ، سر تسلیم فرود بیاورند و به این مطلب اذعان بکنند و اسمش را هرچه می خواهند بگذارند.

ولی اگر با اصطلاحات معصومین (ع) آشنائی داشته باشند پیشوایان دین ما ، این معجزات و کرامات را به ولایت تکوینیه تعبیر و تفسیر فرموده اند، منتها چون انبیای گذشته دارای رسالت خاصه و ولایت جزئیه بودند، تصرفشان در امور تکوینیه محدود و معجزاتشان محدود بود. ولی چون رسالت پیامبر عظیم الشان ما رسالت عامه و ولایت آن بزرگواران یعنی محمد و آل محمد (ص) ولایت کلیه و مطلقه بود ، به امر خدای متعال اوامرشان در انحاء کائنات نافذ ، و در هر چه از طرف خدای خودشان مجاز بودند ولایت و تصرف تکوینیه داشتند و ولایت آن بزرگواران از ازل تا ابد به امر الهی جاری و ساری بوده و خواهد بود .

حال ، شاید آنان حوصله و ظرفیت در این مقامات را نداشته باشند، یک قدم پائینتر می گذاریم و درباره یکی از زیر دستان و شاگردان جناب سلیمان که او خود شاگرد مکتب محمدی (ص) است صحبت می داریم. و از کتاب اول ولایت درسی مختصر می خوانیم و آن وقت مشاهده می کنیم حتی کسانی که در جه نبوت هم نداشتند به اذن الهی قادر بودند ولایت تکوینیه داشته و در امور تکوینیه تصرف نمایند، و مدرک ما هم در این مساله قرآن است.

آصف برخیا پیغمبر نبود و درجه نبوت هم نداشت ، به روایتی وصی جناب سلیمان بود، حال ببینیم قرآن کریم در خصوص نیروی نفوذ او در تکوینیات چه می فرماید :

داستانی از جناب سلیمان و بلقیس

در زمان جناب سلیمان، بر کشور پهناور سبا (حبشه یا یمن امروزی) بانویی به نام بلقیس حکومت میکرد، این بانو برای خود جلال و شکوه و سلطنت عظیمی داشت ولی خود و ملتش به جای خدای متعال خورشید را می پرستیدند.

جناب سلیمان برای هدایت آنان به توحید و یگانه پرستی ابتدا هدهد را به جانب بلقیس روانه کرد و نامه ای مبنی بر دعوت او به خداشناسی برایش نوشت ، بلقیس نامه را که دریافت داشت در باریان و مشاوران خود را احضار و در خصوص نامه جناب سلیمان چنین گفت :

« قالت يا ايها الملاء انى القى الى كتاب كريم ، انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم، اَلَا تَعْلَمُوْا عَلٰى وَاَتُوْنِىْ مُسْلِمِيْنَ، قالت يا ايها الملاء اُفْتُوْنِىْ فِىْ اَمْرِىْ مَا كُنْتُ قَاطِعَةً اَمْرًا حَتّٰى تَشْهَدُوْنَ، قالوا نحن اَوْ لَوْ قُوَّةٌ وَاَوَّلُوْا بِاَسْ شَدِيْدٍ وَاَلَامِرِ الْيَك فَاَنْظُرِىْ مَاذَا تَأْمُرِيْنَ، قالت ان الملوک اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك يفعلون ، انى مرسله اليهم بهدية فناظرة بم يرجع المرسلون » (سوره نمل آیات ، ۲۹ تا ۳۵)

یعنی : « چون هدهد نامه جناب سلیمان را از منقار در بر بلقیس افکند ، بلقیس به شگفت آمد و مهر از نامه بر داشت، به دقت آن را مطالعه کرد و آن را بسیار مهم یافت، (بلقیس) در آن مجمع رو به رجال دربارش کرده، و گفت نامه مهمی به من رسیده است، این نامه از جانب سلیمان و عنوانش به نام خداوند بخشنده مهربان است و بعد چنان نوشته که: از فرمانم سر میپچید و تسلیم امر من شوید و به توحید و یگانه پرستی گرائید، سپس از راه مشورت گفت: ای رجال کشور، شما به کار من رأی دهید که من تاکنون بی حضور شما به هیچ کار تصمیم نگرفته ام. بزرگان قوم اظهار داشتند که ما دارای نیروی کامل و مردان جنگجوی مقتدری هستیم لکن اختیار با شماست (تا به صلح و تسلیم یا به جنگ و مقابله) چه دستور فرمائی . بلقیس گفت : پادشاهان چون به دیاری حمله آرند آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اشخاص

مملکت را خوارترین افراد می گرداند و رسم و سیاستشان همیشه براین منوال است ، حال من هدیه ای برای آنان می فرستم تا ببینیم فرستادگانم از جانب سلیمان چه پاسخی می آورند. »

پس از تصویب این موضوع، بلقیس هدایای گرانبهائی که شامل غلامان و کنیزان و اسبان و سایر اصناف قیمتی بود به دربار سلیمان فرستاد.

« فلما جاء سلیمان قال أتمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون . ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم و لنخرجنهم منها أذلة و هم صاغرون »

(سوره نمل ، آیه ۳۶ و ۳۷) : « چون فرستادگان بلقیس با هدایا به خدمت سلیمان رسیدند، گفت: آیا شما می خواهید مرا به مال دنیا مدد کنید؟ آنچه خدای متعال به من، از ملک و مال بی شمار عطا فرموده بسیار بهتر از این مختصر هدیه شما است ، آری شما مردم دنیا خود بدین هدایا شاد می شوید. ای فرستاده بلقیسیان با هدایا به سوی آنان مراجعت کن و من لشکری بی شمار که هیچ نیروئی تاب مقاومت با آن را ندارد بر آنها می فرستم و آنان را با ذلت و خواری از آن ملک بیرون می کنم . »

چون سفیر بلقیس از خدمت سلیمان برگشت و او را ، از نیرو و قدرت و مخصوصاً از نبوت جناب سلیمان مستحضر نمود، بلقیس دانست که جز تسلیم چاره ای ندارد ، ناچار با جمع انبوهی از درباریان و فرمانروایان و لشکریان خود ، به قصد زیارت سلیمان از سبا خارج شد و روانه مدین گردید .

بلقیس تختی داشت بسیار با عظمت که مرصع به انواع جواهرات بود و در دربار سلطنت خود بر آن جلوس می کرد و به آن تخت سلطنتی بسیار علاقه مند بود. لذا درموقع ترک پایتخت آن سریر را در محل محفوظی قرارداد و به بازماندگان، سفارش اکید کرد که از آن تخت محافظت زیاد بنمایند .

بلقیس شب و روز به جانب مدین ، پایتخت سلیمان طی طریق کرد تا این که به مقر سلیمان نزدیک شد، و در این موقع سلیمان از نزدیک شدن بلقیس و اطرافیانش مطلع گردید و برای این که علاوه بر شوکت ظاهری، نیروی معنوی و تسلطش را بر امور تکوینی به بلقیس و همراهانش ارائه دهد ، تصمیم گرفت با استفاده از قدرت ولایت خود، تخت بلقیس را در یک لحظه از سبا به مدین که در حدود چند ماه طی طریق از هم فاصله داشتند احضار نماید، و با این که خود به انجام این عمل قادر بود ولی برای این که به بلقیس بفهماند که فضل و تأیید خدای متعال در تصرف در امور تکوینی حتی شامل زیر دستان او نیز میباشد و

نیز مقام وصایت آصف بن برخیا را پس از خود به سایرین به ثبوت رساند، رو به درباریان خود کرده فرمود: **قال يا ايها الملاء ايكم يأتيني بعرشها قبل ان يأتوني مسلمين، قال عفريت من الجن أنا آتيك به قبل ان تقوم من مقامك و انى عليه لقوى امين ، قال الذى عنده علم من الكتاب أنا آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك فلما رآه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربى»**

(سوره نمل آیات ۳۸ تا ۴۰) یعنی: «کدام یک از شما تخت بلقیس را پیش از این که به اینجا بیایند و تسلیم امر من شوند (در این مجلس) حاضر می تواند کرد. عفريتی از طایفه جن گفت: من چنان بر آوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آن که تو از جایگاه خود برخیزی آن را به حضور آرم؛ و آن کس که علمی از کتاب داشت (آصف برخیا) گفت که من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا می آورم، چون سلیمان سریر را در برابر خود مشاهده کرد و گفت این از فضل پروردگار من است»

حال مشاهده می فرمائید که آصف برخیا که یکی از زیردستان جناب سلیمان بود، چنان نیروی در تصرف در تکوینیات داشت و خدای ذوالجلال آن چنان قدرتی به او بخشیده بود که در یک چشم به هم زدن، تخت بلقیس را از سبا، به مدین آورد و در مجلس سلیمان حاضر نمود، تا چه رسد به حضرات محمد و آل محمد (ص) که سرچشمه این فیوضات و گنجینه این علوم اند، و تمام انبیا و از جمله سلیمان و اطرافیانش هر چه دارند از یمن برکت و وجود آن بزرگواران دارند.

و در تفسیر آیه مبارکه فوق چند روایت ذیل از ائمه اطهار (ع) نقل می شود:

۱- اصول کافی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است، و در نزد آصف بن برخیا یک حرف از آن هفتاد و سه حرف بود ولی نزد ما اهل بیت هفتاد و دو حرف از اسم اعظم است و یک حرف هم مخصوص خدای متعال است که کسی را در آن شرکتی نیست.

۲- اصول کافی: سدید در ضمن روایت مفصلی از حضرت امام صادق (ع) روایت می کند که آن بزرگوار فرمود: ای سدید میزان علم آصف بن برخیا از علم کتاب به اندازه یک قطره از دریای اخضر بود، ولی به خدا سوگند، تمام علم کتاب نزد ما است و این فرمایش را دو بار تکرار نمود.

۳- تفسیر عیاشی: روایت از حضرت امام علی النقی (ع) است که فرمود: آنکه علمی از کتاب داشت آصف بن برخیا بود، و سلیمان هم از انجام آن کار عاجز نبود، بلکه آصف هم هرچه داشت از تعلیمات

سلیمان داشت ولی چون سلیمان می خواست جن و انس بدانند که آصف وصی و حجت خدا بعد از او میباشد و در باب امامت آصف اختلافی نکنند ، این وظیفه را به عهده او گذاشت .

با ذکر دلائل فوق که ریشه همه آنها از متن قرآن کریم است دیگر جای شبهه ای باقی نمی ماند و ثابت می شود که انبیا و ائمه اطهار علاوه بر ولایت تشریعی ، ولایت تکوینی هم بر مخلوقات دارند، و منکر این موضوع، در واقع منکر صریح قرآن و ضرورت دین است .

منتها چنان که قبلاً هم اشاره شد ، ولایت در انبیای گذشته ولایت جزئی، ولی ولایت محمد و آل محمد، ولایت کلیه و مطلقه است، و این ولایت در همه آن بزرگواران به اذن و تعیین خدای متعال می باشد. چنانکه در قرآن کریم می فرماید :

« قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدک الخير انک علی کل شیء قدیر » (سورة آل عمران، آیه ۲۶)

یعنی: بگو، ای خدائی که مالک ملک و سلطنت بر همه جهانیانی، تو ملک و سلطنت را به هر که خواهی می بخشی و از هر که خواهی می گیری، و هر کس را بخواهی عزیز و هر که را اراده فرمائی ذلیل می کنی، تمام خبرها و نیکویی ها به دست تو است و تو بر انجام هر کاری توانائی .

ملاحظه می فرمائید: که آیه مبارکه صراحت دارد بر اینکه خدای متعال به اشخاص شایسته، ملک و سلطنت بر تمام ممکنات که عبارت از همان ولایت تکوینیه است عطا می فرماید و آنان را به تاج ولایت کلیه و مطلقه عزیز می دارد و بدیهی است که مقصود از این سلطنت و ملک، فقط سلطنت ظاهری و دنیوی نیست، بلکه بعلاوه، مقصود همان سلطنت واقعی و تصرف در امور تکوینیه به اذن خدا می باشد.

حال کمی هم به مذاق آقایان منکران ولایت تکوینیه از حضرات معصومین علیهم السلام، صحبت و بحث کنیم و ببینیم چه مفاسدی در بردارد.

آنان می گویند که: تمام انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام وحتى حضرت رسول اکرم(ص) هم، فقط دارای ولایت تشریعی بوده اند و از ولایت تکوینی آنان را بهره و نصیبی نبوده است . یعنی آنان وظیفه داشته اند که احکام و شرایع دین را از جبرئیل بگیرند و مانند یک مبلّغ مذهبی به مردم بیاموزند. زیرا ولایت تشریعی عبارت از آموختن مسائل دین و تعلیم دادن احکام شرع از جهت صحت و بطلان و از نظر واجب و حرام و

مستحب و مکروه و مباح بودن، می باشد و به عقیده آنان، پیغمبر و امام را به جز این وظیفه، هیچ عنوان دیگری نیست.

عرض می کنم: همه می دانند که حضرات مجتهدین و مراجع تقلید شیعه و حتی مفتیان سنی نیز همین وظیفه را دارا می باشند و به طور کامل اجرا می نمایند و این سؤال پیش می آید: حال که به عقیده آنان پیغمبر و امام را جز مسأله آموزی وظیفه و عنوان دیگری نیست؛... پس فرق بین انبیای الهی و این مجتهدین و مراجع تقلید چیست؟.. و اگر کمی دقت نمائیم می بینیم که به عقیده آنان در این خصوص بین انبیا و ائمه اطهار، و مجتهدین هیچ فرقی باقی نمی ماند. مگر این که بگویند حضرات انبیا و ائمه طاهرین در رساندن احکام الهی به مردم دست اول و مجتهدین دست دوم هستند. و بدیهی است که این امتیاز قابل توجهی نمی باشد و فقط جنبه تقدم و تأخر دارد. پس آنان امتیازی که برای انبیا و ائمه دین نسبت به سایرین قائلند فقط از نظر تقدم و تأخر است و بس ...

به عقیده آنان : پیغمبر اکرم (ص) مسأله ای را از جبرئیل می گیرد، ابتدا خودش آن مسأله را می آموزد و سپس به دیگران تعلیم می دهد، و پس از آموختن آنها، دیگر فرقی بین رسول اکرم (ص) و آنان باقی نمی ماند و همچنین سایر مسائل و احکام دین ...!

بنابراین : آنان مقام شامخ نبوت و امامت را به یک وظیفه مسئله دانی و مسأله آموزی تعبیر می کنند و تمام مزایای نبوت و امامت را به غیر از مسأله آموزی که آن هم در یک آخوند ده یا محله، موجود است از آن بزرگواران نفی می نمایند. منتها به عقیده آنان پیغمبران مسائل را از جبرئیل می آموزند و علما از پیغمبران.

مطالعه کنندگان محترم ملاحظه فرمایند: که این عقیده باطل تمام مزایای نبوت را از پیشوایان دین و مخصوصاً رسول اکرم (ص) نفی می نماید، و بنا به این عقیده باید قلم سرخ بر اغلب آیات قرآن و هزاران روایت صحیح اسلامی که امتیازات حضرات معصومین را بر سایر خلق، حتی ملائکه و فرشتگان ثابت مینماید کشیده شود، واقعاً هیچ امتی حتی یهود و نصاری ... و حتی برادران اهل سنت نیز مقام نبوت و امامت را تا به این درجه تنزل نداده و آنان را همدوش بک فقیه و مسأله دان نکرده اند و این یک عقیده تازه ایست که مخصوصاً جهت عناد و عداوت با پیشوایان دین و پائین آوردن مقام ملکوتی آنان و در نتیجه لطمه وارد کردن به اساس اسلام و قرآن کریم به وجود آمده است، و اهل بصیرت می دانند که: آبشخور این عقیده

فاسد از کجاست، و روی چه منظور خائنانه ای به نشر این اباطیل در بین مسلمین مخصوصاً ملت مسلمان و شیعه ایران اقدام شده است.

حال به این آقایان می گوئیم: شما که پیغمبر و امام (ع) را یک مبلّغ ساده دین می دانید و جز این وظیفه ای برای آن بزرگواران نمی شناسید و با نهایت جسارت و بی ادبی، اعلام می دارید: که ای محمد(ص) تو را جز تبلیغ مسائل دین هیچ عنوان دیگری نیست! ..

آیا به وجود حضرت امام دوازدهم **حجت ابن الحسن العسکری** ارواحنا فداه و اینکه حیّ و حاضر است، عقیده دارید یا نه؟ حتماً ولو برای حفظ ظاهر هم باشد خواهید گفت که به وجود و زنده بودن امام زمان معتقدیم حالا که به این اصل، یعنی لزوم وجود و زنده بودن حضرت ولی عصر اذعان کردید ...

از شما سوال می کنیم: حال که به قول شما، پیغمبر و امام را جز تبلیغ مسائل، وظیفه و عنوان دیگری نیست، در این زمان که عصر غیبت کبری است و وظیفه تبلیغ احکام را فقهای اسلامی و مجتهدین والامقام انجام می دهند، و هیچ کس را هم راهی به حریم حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نیست تا از او مسأله بیاموزد، بلکه به امر خدا و ائمه دین(ع) این وظیفه در این عصر غیبت، بعهدہ مراجع و مجتهدین عالیقدر شیعه سپرده شده است و احدی هم ادعا نکرده که من فلان مسئله دینی ام را حضوراً از حضرت امام زمان گرفته ام.

و اگر کسی هم چنین ادعائی بکند از او قبول نخواهد شد، بلکه به اجماع مسلمین و امر صریح ولی عصر ارواحنا فداه، در زمان غیبت کبری، مسلمین موظفند که شرایع دین خود را مستقیماً از مجتهدین و مراجع بزرگوار، که عادل و عامل و حائز شرایط اجتهاد باشند بگیرند و از آنان تقلید نمایند.

حال که به عقیده شما، پیغمبر و امام ولایت تکوینی ندارند، در اینجا هم می بینیم که پس از غیبت کبری ولایت تشریعی نیز به عهده مجتهدین عظام است، پس حال وظیفه امام زمان (ع) چیست؟

حضرت امام زمان (ع) به عقیده شما ولایت تکوینی ندارد. ولایت تشریعی هم در عصر غیبت کبری به عهده مجتهدین است و مسائل دین را مجتهدین به مردم می آموزند، پس در این میان وظیفه امام زمان(عج) چیست؟

و این وجود مقدس که به اندیشه باطل شما انجام دهنده هیچ وظیفه ای در جهان نیست وجودش به چه درد می خورد و چرا متجاوز از هزار سال است که خدای مهربان او را زنده نگه داشته و اعتقاد به زنده بودن و امامت او از ضروریات مذهب شیعه اثنا عشری می باشد ؟

آخر، وجودی که به زعم شما نه ولایت تکوینی و نه ولایت تشریعی دارد و هیچ وظیفه و عنوانی برای او نیست، چرا باید برخلاف عادت اینقدر زنده بماند و اعتقاد به زنده بودن اونیز واجب و از ضروریات دین باشد؟ آخر، خدای متعال این امام را که به اعتقاد فاسد شما، وجودش از هر لحاظ عاطل و باطل و حالا جز خوردن و خوابیدن کاری ندارد، چرا باید این قدر زنده نگه دارد.

آخر، این خلاف عقل و حکمت نیست ؟ آخر، این ایراد به دستگاه الهی نمی باشد ؟

شما در اینجا ناچارید این موضوع را که ناشی از عقیده باطل شما در اصل نبوت و امامت است حل کنید. و چاره ای ندارید جز این که یا منکر وجود امام زمان شوید و یا اصل توحید و حکمت الهی را انکار نمائید، و این هر دو راه، بن بست و منتهی به کفر است.

پس اذعان نمائید که راه باطلی رفته اید و نفهمیده و نسنجیده تیشه بر ریشه دین و اعتقادات اسلامی زده اید، شما باید بدانید که انکار ولایت تکوینی برای انبیا و ائمه اطهار، کفرآمیز است و فسادهای بیشماری در بردارد و عقاید باطل زیادی را موجب می شود که ما در اینجا فقط به یکی از آنها اشاره نمودیم. و خودتان هم تصدیق می نمائید که در جواب آن تا چه اندازه در بن بست علمی و مذهبی قرار گرفته اید و جز اعتراف به ولایت تکوینی درباره حضرات معصومین علیهم السلام و مخصوصاً ا در خصوص وجود نازنین امام دوازدهم چاره ای ندارید.

آری وظیفه پیغمبر و امام فقط مسأله آموزی نیست. امام علاوه بر ولایت تشریعی که درجه سافل امامت است دارای ولایت تکوینی نیز می باشد. زنده بودن امام زمان فقط برای تعلیم مسائل نیست. بلکه به امر خدا وجود جهانیان بستگی به وجود او دارد.

لولا الحجة لساخت الارض باهلها یعنی: اگر یک لحظه حضرت ولی عصر وجود نداشته باشد زمین و ساکنینش منهدم و فنا می گردد.

و معنی ولایت تکوینی و کلیه و مطلقه همین است که شما بینوایان از آن غافل هستید.

در دعای عدیله که از ادعیه مشهور بین علمای اعلام است و حتی مرحوم شیخ عباس قمی نیز در مفاتیح آن را نقل نموده است در خصوص حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مذکور است :

۱- الذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء...

یعنی : به وسیله بقای حضرت صاحب الزمان جهان باقی مانده و به یمن و برکت او، به مخلوقات روزی داده شده و به وسیله وجود او زمین و آسمان ثابت مانده است .

۲- درزیارت رجبیه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه اشاره به مقام ولایت ائمه طاهرین چنین فرموده است: اناسائلکم و آملکم فیما الیکم التفویض و علیکم التعویض ، فبکم یجبر المهیض و یشفی المریض و ما تزداد الارحام و ما تغیض ...

یعنی : ای محمد و آل محمد (ص) از آستان شما می خواهم و به شما امیدوارم در آنچه که (از طرف خدای متعال) به شما سپرده شده است، و بر شما است عوض دادن . به وسیله شما استخوان در هم شکسته جوش داده شود و مریض بهبودی یابد و آنچه در رحم ها افزوده یا کاسته شود .

دعای پنجم رجبیه : شیخ طوسی از شیخ کبیر ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید رضی الله عنه که از نواب خاص حضرت ولی عصر امام زمان (ع) می باشد نقل کرده است ، که از ناحیه مقدس امام عصر این توفیق شریف صادر شده است : اللهم انی اسألك بمعانی جمیع ما یدعوک به ولایة أمرک المأمونون علی سرک المستبشرون بأمرک الواصفون لقدرتک المعلنون لعظمتک أسألك بما نطق فیهم من مشیتک فجعلتہم معادناً لکلماتک و ارکاناً لتوحیدک و آیاتک و مقاماتک التی لاتعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک لافرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلق فتقها و رتقها بیدک بدءاً منک وعودها الیک؛ اعضاء و اشهاد و مناة و اذواد و حفظة و رواد فبهم ملأت سماءک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت

یعنی : خدایا از درگاه تو می خواهم به حق معانی همه آن دعاهائی که متولیان امرت (محمد و آل محمد(ص)) تو را با آنها خوانند که آنها (یعنی متولیان امر الهی حضرات محمد و آل محمد(ص) امینهای سرّ تو و بشارت یافتگان به امر تو و وصف کنندگان قدرت تو و اعلام کنندگان عظمت تو می باشند. خدایا، از تو می خواهم بحق آنچه درباره آنها از مشیت تو گویا شد، پس ایشان (محمد و آل محمد(ص) را گنجینه

های کلمات و پایه های توحیدت قرار دادی و آن نشانه های برجسته و مقامات تو ، که برای آنها در هیچ جا تعطیلی نیست. هر که تو را شناسد به وسیله آنان شناسد. فرقی بین تو و آنها نیست جز این که آنها بندگان و مخلوقات تواند و فتق و رتقشان به دست توست. آغاز آنان از نو و انجامشان به سوی توست. آنان (محمد و آل محمد) بازوان و گواهان و میزانهان و مدافعان و نگهبانان و پیشروان از طرف خدایند . خدایا تو به وسیله (انوار آنان یعنی محمد و آل محمد) آسمان و زمینت را پر کردی تا این که کلمه توحید (لا اله الا انت) نمایان و آشکار شد.

این دعا را مرحوم شیخ عباس قمی رضوان الله علیه نیز در کتاب مفاتیح الجنان در ضمن دعا های هر روز ماه رجب نقل نموده است و کلیه بزرگان و علما و مجتهدین شیعه در هر روز ماه رجب با اخلاص کامل آن را خوانده اند و به وسیله خواندن این دعای شریف که از ناحیه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه صادر شده است، و اعتقاد قلبی به مضامین عالیّه آن به درگاه الهی تقرب جسته اند .

حال، شما مطالعه کنندگان محترم در فقرات این دعا که از لبهای نازنین حضرت امام زمان ارواحنا فداه بیرون آمده و حضرت شیخ کبیر ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید رضوان الله علیه نائب خاص آن بزرگوار و جناب شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه و سایر مشایخ عظام آن را نقل نموده اند و متجاوز از یک هزار سال است که در کتب ادعیه موجود است و تمام علما و فقهای شیعه آن را دیده و تصدیق نموده و خوانده اند دقت فرمائید و متوجه شوید که چگونه ولایت تکوینی و عامه و مطلقه را برای حضرات معصومین علیهم السلام اثبات می نماید ، و در حقیقت انکار کردن مضامین این دعا، انکار کردن حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و علما و مراجع عالی قدر شیعه است و تکلیف چنین شخصی از نظر عقل و شرع معلوم است ...

الراد علیهم کالراد علی الله. یعنی هر که امام را رد کند خدا را رد نموده، و در نتیجه کافر است.

۴- **اکمال الدین شیخ صدوق(ره):** از اسحق بن یعقوب در توقیعی که از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در خصوص انتفاع مردم از وجود آن بزرگوار در ایام غیبت صادر شده است : حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به تصرف و ولایت عامه و مطلقه خودش چنین اشاره فرموده است:

واما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب وانی لاهل الارض کما أن النجوم أمان لأهل السماء.

یعنی : و اما کیفیت بهره مند شدن مردم از من در ایام غیبتم مثل بهره مند شدن مخلوقات است از آفتاب، وقتی که در پشت ابرها پنهان باشد

(یعنی با این که آفتاب گاهی در زیر ابرها پنهان می شود ولی تأثیرات حیاتی خود را از کره زمین قطع نمی کند و ذرات حیات بخش آفتاب از همان پشت ابرها در زندگی کره زمین اثر خود را می نماید)، همان طور وجود مقدس حضرت ولی عصر، اگرچه در پس پرده غیبت پنهان است و مردم از دیدار او محرومند ولی آن بزرگوار به امر الهی همه را می بیند و وجود مقدسش در همان پشت پرده غیبت موجب ایصال رحمت و فیض و برکت خدای متعال به بندگان و مخلوقات می باشد).

سپس می فرماید: وجود من مایه امان اهل زمین است همان طوری که ستارگان سبب امان اهل آسمانند.

۵- **احتجاج شیخ طبرسی:** در توقیعی که از ناحیه مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا فداء بر شیخ مفید رضوان الله علیه و اردشده چنین مذکور است: حضرت ولی عصر می فرماید:

نحن و ان کنا ثاوين بمكاننا النائي عن مساكن الظالمين حسب الذی ارانا الله تعالی لنا من الصلاح و لشیعتنا المؤمنین فی ذلک مادامت دولة الدنيا للفاستقین فانا نحیط علماً بانباؤکم و لا یعزب عنا شیء من اخبارکم الی أن قال (ع) آنا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذلک لنزل بکم اللأواء و اصطلمتکم الاعداء ...

یعنی : ما اگر چه در محل خودمان که از اقامتگاه ستمگران دور است اقامت گزیده ایم و این امر هم به جهت صلاح دید خدای متعال برای ما و شیعیان ما است. مادامی که دولت دنیا در دست ستمگران است، ولی ما در هر حال به تمام حالات و اخبار شما احاطه داریم، و هیچ خبری از خبرهای شما از دید ما غائب نیست، (تا آنجا که می فرماید) : ما هرگز از محافظت شماها دست نکشیده ایم و شما را فراموش نکرده ایم و اگر چنین نبود از هر طرف شرها بر شما نازل می شد و دشمنان، شما را نابود می کردند.^۱

^۱ واقعا فرمایش حضرت ولی عصر در خصوص کشور شیعه ایران صادق است در عصری که دنیا در آتش نفاق و کشت و کشتار میسوزد خدای مهربان کشور عزیز ما را به یمن خاطر حضرت ولی عصر ارواحنا فداء در امن و امان خود حفظ فرموده است

در این حدیث می بینیم که حضرت ولی عصر صراحتاً می فرماید که من بر تمام حالات شما احاطه علمی دارم و هیچ خبری از اخبار شما از من مخفی نیست . یعنی شما را در هر جا باشید، می بینم و بر حالات شما حاضر و ناظرم. و حال شما را از شر دشمنان مراعات می کنم و شما را در حفظ و حمایت خود نگه میدارم.

حال، آقایان منکرین ولایت کلیه و حاضر و ناظر بودن امام به این حدیث صحیح که کلام صریح حضرت ولی عصر است دقت نموده و در عقیده ضعیف خود تجدید نظر کرده و آن را در باره ولایت کلیه امام تکمیل نمایند.

۶- **کتاب مناقب :** با اسنادش از رسول اکرم (ص) روایت است که حضرت فرمود:

ستارگان امان اهل آسمان اند ، پس اگر ستارگان از بین بروند اهل آسمان هم نابود می شوند و اهل بیت من نیز امان اهل زمین اند و اگر اهلبیت من از بین بروند اهل زمین نابود می شوند.

این روایت را احمد در زیادات المسند و حموی در فرائد السمطين و حاکم در مسند خودش نیز نقل نموده اند .

۷- **احمد از انس** از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که فرمود: ستارگان امان اهل آسمان و اهلبیت من امان اهل زمین اند و اگر اهلبیت من در زمین نباشند آیات عذابی که خدا وعده داده است براهل زمین نازل می شود و خدای متعال دوام جهان را به دوام اهلبیت من هبوط کرده است .

۸- **کتاب نوادر الأصول :** از سلمه بن اکوع و حموی از سلمه بن اکوع و از ابی سعید خدری و حاکم از قتاده از عطا از ابن عباس ، وایضا حاکم از جابر بن عبدالله انصاری و از ابی موسی اشعری و ابن عباس همگی از رسول اکرم (ص) روایت کرده اند که آن حضرت فرمود :

ستارگان امان اهل آسمان ، و اهلبیت من ، امان اهل زمین اند، پس وقتی که ستارگان از بین بروند اهل آسمان نابود می شوند و اگر اهلبیت من نباشند اهل زمین نابود می گردند .

۱۰- **حموی :** با اسنادش از رسول اکرم (ص) روایت کرده است که حضرت به امیر المؤمنین فرمود: این کلمات را بنویس:

حضرت امیر المؤمنین (ع) عرض کرد: یا رسول الله آیا فکر می کنید که کلمات شما را فراموش کنم؟ پیغمبر فرمود: یا علی، نه، من از خدا خواسته ام که تو را حافظ نماید (یعنی از سهو و نسیان محفوظ دارد) ولی اینها را درباره شریکان خودت در امر امامت بنویس:

بهم تسقى امتی الغیث و بهم یستجاب دعائهم و بهم یصرف الله عن الناس البلاء و بهم تنزل الرحمة من السماء و هذا اولهم و اشار الى الحسن ثم قال و هذا ثانيهم و اشار الى الحسين (ع) ثم قال و الائمة من ولده ، رضی الله عنهم.

یعنی پیغمبر فرمود: به یمن برکت (ائمه اطهار) بر امت من باران نازل می گردد و به وسیله آنها دعاهاى امت من مستجاب می شود و به وسیله آنان، خدا بلاها را از مردم دور می کند و به وسیله ایشان رحمت از آسمان بر مردم نازل می شود. اولین آنها این است، و اشاره به امام حسن کرد. و دومین آنها، اوست، و اشاره به امام حسین نمود: سپس فرمود: و امامان از ذریه حسین اند و خدا از آنها راضی است.

۱۱- **کتاب مناقب**: روایت با اسنادش از امام مجتبی از رسول اکرم است آن حضرت در ضمن خطبه ای فرمود: **لا تخلو الارض منهم ولو خلت لانساخت بأهلها ...**

یعنی روی زمین از امام برحق خالی نمی ماند و اگر روزی خالی بماند زمین با ساکنینش فرو می ریزد.

۱۲- **حموینی**: با اسنادش از امام زین العابدین (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

مائیم امامان مسلمانان و حجت‌های خدا بر جهانیان و آقای مؤمنان و پیشوای سفید رویان (اهل ایمان) و سرور مسلمانان، و مائیم امان‌های اهل زمین، همانطوری که ستارگان امان‌های اهل آسمانند و مائیم آنهایی که به وسیله ما خدا آسمان را از فرو ریختن بر زمین نگه داشته است و به وسیله ما برکتهای زمین خارج می شود و اگر یکی از ما در روی زمین نباشد زمین با ساکنینش فرو می ریزد.

سپس فرمود از ابتدای خلقت آدم تاکنون روی زمین از حجتی ظاهر و آشکار یا غائب و پنهان، خالی نشده است و تا روز قیامت هم خالی نخواهد بود، و اگر چنین نباشد کسی خدا را عبادت نمی کند.

۱۳- کتاب تنزیلات موصلیه: شیخ اکبر و کتاب سفیه راغب الصدر الأعظم . روایت با اسنادش از حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که آن حضرت فرمود: نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم و نحن عیبة علمه و تراجمة و حیه و نحن ارکان توحیده و موضع سره ...

یعنی : مائیم درب های (رحمت) خدا و مائیم راه راست و مائیم گنجینه علم خدا و رسانندگان وحی خدا و مائیم پایه های توحید خدا و محلهای اسرار خدا ...

۱۴- فرائد السمطین: با اسنادش از ابی بصیر از خیثمة الجفی از امام محمدباقر(ع)، منقول است که آن حضرت در ضمن روایت مفصلی فرمود: بنا ينزل الله الرحمة على عباده و بنا يسقون الغيث و بنا يصرف عنكم العذاب فمن عرفنا و نصرنا و عرف حقنا و اخذ بأمرنا فهو منا والينا...

یعنی : به وسیله ما ، خدا رحمتش را بر مردم نازل می فرماید و به وسیله ما از باران سیراب می شوند و به وسیله ما خدا عذاب را از شما دور می کند . پس هر که ما را بشناسد و یاری کند و حق ما را بداند و به امر ما عمل کند از ماست و بازگشتش نیز به سوی ماست ..

با ذکر دلائل و احادیث معتبر فوق برای شخص بصیر و منصف هیچگونه تردیدی باقی نمی ماند ، که حضرات معصومین علیهم السلام . گذشته از مقام ولایت تشریعی ، دارای ولایت کلیه و مطلقه و تکوینی نیز می باشند. و به امر خدای متعال، قادرند که در انحاء وجود و طبقات خلقت تصرف نمایند.

بلکه بنا به صریح روایات متواتر و صحیح ، که نمونه ای از آنها نقل شد ، خدای متعال ، زمین و آسمان و کون و مکان را به یمن وجود آنان نگه داشته و فیوضات و برکات خود را به وسیله آن بزرگواران به مخلوقات خود ارزانی کرده است و آنان بندگان محبوب درگاه احدیت اند که خدای ذوالجلال، بقای جهان را به بقای آنان منوط فرموده است و در عین حال بندگان مطیع و پاکیزه خدا می باشند که لحظه ای از وظیفه بندگی خویش به درگاه معبود یکتا غافل نیستند و این مقامات هم ، جنبه شرکت با خدا و با استقلال از خدا ندارد، بلکه موهبتی است از درگاه احدیت که به بندگان شایسته خود عنایت فرموده است : «ذلک

فضل الله یؤتیه من یشاء ... »

ایراد هشتم

می گویند : پیغمبر هم مانند ما بشری ساده بوده است ، منتها بیشتر از ما خدا را عبادت می کرده و تقوی را مراعات می نموده است .

آنان معتقدند که چون رسول اکرم (ص) مانند یکی از مردم ، بشری عادی بوده، هیچ امتیاز دیگری ، جز رساندن احکام و مسائل دین، بر سایر افراد بشر نداشته است ، و همچنین ائمه طاهرين عليهم السلام .

آنان برای اثبات اندیشه غلط خود ، آیه مبارکه ذیل را شاهد می آورند :

« قل انما انا بشر مثلکم ... » و یعنی ای رسول ما ، بگو منم بشری مثل شما هستم.

و با تمسک به ظاهر این آیه ، راه منفی می پیمایند ، و نواقص زیادی از جمله، ارتکاب معاصی، که بامقام شامخ رسالت و عصمت منافات دارد ، برای رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرين می شمارند . و در واقع، پیغمبر و امام (ع) در نظر قاصر آنان یک فرد معمولی است که فقط علم و عبادتش بر سایرین ترجیح دارد و بس !..

عرض می کنم: در فصل گذشته در ضمن جواب به ایرادهفتم، جواب این ایراد هم داده شد ، و ثابت کردید که چون این بینوایان با نظر قاصر و ظاهری خود به مقامات شامخ حضرات معصومین عليهم السلام می نگرند و از عالم معنوی و درجات ملکوتی آن بزرگواران بی خبراند ، دچار این اشتباهات بزرگ و اندیشه های کفرآمیز شده اند .

آنها ، در این خصوص نه فقط از کلمات پیشوایان دین و آیات قرآن کریم بی اطلاعند، بلکه از قضاوت صحیح و عقل سلیم نیز بی بهره اند.

اینک : برای توضیح بیشتر، خواستم جواب این ایراد را از کتاب « نامه آدمیت » تألیف حضرت والد ماجد، استاد و پدر بزرگوارم، آیه الله احقاقی روحی فداه ، تیمناً و تبرکاً ، در این مجموعه نقل نمایم . تا هم جواب وسوس این ضعفا با منطق و استدلال قوی و قلم توانای ایشان داده شود، و هم صفحات این کتاب با درج یک مقاله از کتاب مزین نامه آدمیت، مزین و متبرک گردد . ایشان در صفحه ۷۶ جلد دوم کتاب نامه آدمیت ، چاپ تبریز ، مهر ماه ۱۳۴۹ . تحت عنوان « معراج » مبحث را این طور شروع می کنند :

معراج

قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیّ انما الہکم الہ واحد فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادۃ ربہ احداً.^۱

بگو (ای پیغمبر من) به درستی که جز این نیست که من بشری مانند شمایم

پس هر کس آرزوی لقای رب خویش را داشته باشد ...

مهمترین کلماتی که در این آیه شریفه به شرح و تفصیل احتیاج دارد همان دو جمله ای است که ما آن را ترجمه کردیم .

یعنی ، یکی : قل انما انا بشر مثلکم ... و دیگری: فمن کان یرجو لقاء ربہ ... می باشد.

ما نخست حقیقت بشر و قدرت جسمانی او را باید بیان کنیم و در برابر خوش مجسم نمائیم و سپس ببینیم که پیغمبر اکرم (ص) چگونه بشری بوده است .

طینت و حقیقت جسمانی بشر برطبق صریح آیات قرآینه از خاک و گل آفریده شده است و مجال گفتگو و شک و تردیدی در آن نیست چنان که آفریدگار یکتا در قرآن خود می فرماید :

« انی خالق بشر من طین فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی فقعو له ساجدین »

و اما قدرت و استعداد بشر : این مخلوق ترابی فقط در عالم ملک و جهان ناسوت می تواند عرض اندام کند، و هرگاه تمام قوای خدادادی را بتواند به کار اندازد فعالیتش از عالم اجسام بالاتر، کارگر نیست. میدان عمل این هیکل بشری و آفریده خاکی ، و حدود پرواز او همین فضای ناسوتی است و بس. فقط می تواند با وسائل مادی به ماه و مریخ و مشتری مثلاً پرواز کند.

^۱ سوره کهف، آیه ۱۱۰ ، یعنی : بگو (ای پیغمبر من) که من مانند شما بشری هستم که به من وحی می رسد که خدای شما خدای یکتاست و هر کس به لقای (رحمت) او امیدوار باشد باید نیکو کار شود و در پرستش خدا هرگز احدی را با او شریک نگرداند
^۲ سوره (ص) آیه ۷۱ و ۷۲ . یعنی : من بشری را از گل می آفرینم، پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیارستم و از روح خود در او بدمیدم همه «به امر من» برای او به سجده درافتید.

آری لیاقت آن را دارد که با عوالم بالا آشنا گردد و در آن به مقامات عالیّه خودنمائی کند، اما نه با این جسم و جسد بلکه در عالم جبروت با مجرد عقل و در جهان ملکوت با مجرد روح و نفس قدسیه. ولی این کالبد ترابی در آن اماکن محلی ندارد، و بالاخره آن است طینت بشر، و این است قدرت و قابلیت او.

و اما ذات مقدس و حقیقت والای حضرت خیر البشر، بدون اختلاف در عقیده عام مسلمانان از نور خدا آفریده شده است. و قبل از آدم ابو البشر هم موجود بوده بلکه پیغمبر هم بوده است، به دلیل حدیث: «کنت نبیا و آدم بین الماء والطین»^۱. که متفق علیه میان شیعه و سنی است. و آن نور پاک و انوار سایر معصومین علیهم السلام به عنوان ودیعه در اصلاب طاهره و ارحام مطهره گردش نموده تا اینکه در لباس بشری برای هدایت بشر ظاهر گشتند:

«اشهد انی کنت نوره فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره لم تنجس الجاهلیه بانجاسها ولم تلبس من مدهامات ثیابها»^۲.

پس در این که وجود مبارک محمد و آل اطهارش علیهم السلام قبل از همه موجودات به اراده خداوند متعال آفریده شده است قابل انکار نیست. و احادیث بی شمار از طرف عامه و خاصه وارده شده و کتب و مؤلفات علمای اسلام را مملو ساخته و منکر این همه روایات، منکر حقایق و مسلمات است.

بنابراین، حقیقت نورانی پیغمبر در واقع غیر از طینت بشر است. و اما قدرت خدادادی این پیغمبر و استعداد و قابلیت آن سرور: من از آن همه کرامات و معجزات و خوارق عادات مصداق: «لولاک لما خلقت الافلاک»^۳ را که به طریق صحیح در کتاب های معتبر می خوانیم نامی نمی برم، مبادا تا قاصری بگویند که این ساخته شیعیان است و یا مقصری بنویسد که این از مجعولات غالیان است، بلکه فقط قصه معراج او را انتخاب می نمایم که صریح قرآن مجید است و منکرش از دائره اسلام بیرون است و ما هم روی سخنمان با مسلمانان است.

^۱ یعنی: من پیغمبر بودم در حالی که آدم هنوز میان آب و گل بود.

^۲ زیارت وارث، خطاب به حضرت خامس آل عبا (ع). یعنی: وشهادت می دهم که تو در صلیبهای شامخ و رحمهای پاکیزه نور بودی.

جاهلیت با نجاستهای تو را آلوده نکرده است و از لباسهای کثیف و سیاهش تو را نپوشانده است.

^۳ حدیث قدسی. یعنی اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.

بسم الله الرحمن الرحيم « سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه کان سمیعاً بصیراً »

« بسم الله الرحمن الرحيم والنجم اذا هوی ، ماضلٌ صاحبکم و ماغوی ، و ما ینطق عن الهوی ، ان هو الا وحی یوحی ، علمه شدیدالقوی، ذومرة فاستوی، و هو بالافق الاعلی، ثم دنی فتدلی ، فکان قاب قوسین او ادنی، فاوحی الی عبده ما اوحی، ماکذب الفؤاد ما رأى، أفتمارونه علی ما یری، و لقد رآه نزلةً أخرى، عند سدرۃ المنتهی، عندها جنة المأوی ، اذ یغشی السدرۃ ما یغشی ، ما زاغ البصر و ما طغی ، لقد رأى من آیات ربه الکبریٰ.۱»

به عقیده ما ، حضرت رسول اکرم (ص) با همین جسد مبارک و لباسی که در تن و عمامه ای که بر سر و نعلینی که در پا، داشت معراج فرمود . و عالم امکان را به دعوت خالق امکان و قدرت و اراده او به پیمود و طبق مضمون صریح آیات شریفه در یک شب از مکه مکرمه به مسجد الاقصی و از آن جا به آسمانها و فلک الافلاک رفته و از محدّد الجهات عالم ملک هم عبور نموده و جهان ملکوت و جبروت را هم زیر پا نهاده در عالم لاهوت، در قاب قوسین او ادنی ، بدون واسطه جبرئیل و میکائیل و یا اسرافیل ، با حضرت ربّ الارباب هم صحبت گشته است .

« علمه شدیدالقوی ، ذومرة فاستوی ، و هو بالافق الاعلی»

شاید تا این جا با فرشتگان و امین وحی هم سفر بوده . (بر طبق برخی از تفاسیر که شدیدالقوی جبرئیل است . و به تفسیر صحیح تر و مناسب تر شدیدالقوی خداوند توانا که ذو القوة المتین است).

^۱ سوره اسری، آیه ۱ . یعنی : پاک و منزّه است خدائی که (در مبارک) شبی بنده خود (محمد ص) را از مسجد الحرام (مکه معظمه) به مسجد اقصی که پیرامونش را (به قدم خاصان خود) مبارک ساخت ، سبرداد تا آیات و اسرار خود را به او بنماید که خدا به حقیقت امور غیب و شهود عالم ، شنوا و بینا است.

^۲ سوره نجم ، آیه ۱ تا ۱۸ . یعنی : به نام خداوند بخشنده مهربان . قسم به ستاره (ثریای نبوت) چون « از عالم قدس به جهان خاک فرود آید . که صاحب شما (رسول اکرم) هرگز در گمراهی و ضلالت نبوده است . و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید . سخن او غیروحی خدا چیزی نیست، او را شدیدالقوی علم آموخته است . مقتدری که با خلقت کامل جلوه کرد، و آن رسول در افق اعلاّی کمال بود . آنگاه نزدیک آمد و باز هم نزدیک آمد . تا با او به قدر دو کمان یا نزدیک تر از آن شد . پس خدا به بنده خود وحی فرمود ، آن چه که هیچ کس درک آن نتواند کرد . آن چه دید دلش هم به حقیقت یافت و کذب و خیال نه پنداشته آیا کافران بر آن چه رسول در شب معراج به چشم مشاهده کرد انکار می کنند ؟ . و يك بار دیگر هم او را رسول مشاهده کرد در نزد (مقام) سدرۃ المنتهی . بهشتی که مسکن متقیان است در همان جایگاه سدره است . چون سدره می پوشاند آنچه را که احدی از آن آگه نیست، «چشم جهان بین محمد ص» از حقایق آن عالم آن چه را که باید بنگرد بی هیچ کم و کاست مشاهده کرد. آنجا بزرگترین آیات حیرت انگیز پروردگار را به حقیقت دید

و علی ای حال : « ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی ». اینجا از مرز ملائکه مقربین هم تجاوز فرموده و به خلوتگاه جانانه قدم نهاده است .

آنجا که از ماسوی الله، نام و نشانی نمی توان پیدا کرد، حتی حمله عرش در این طرف حدودمات و مبهوت مانده اند. و از حصار نور نتوانسته اند گذر نمایند . گفته جبرئیل است که : **لو دنوت انملة لاحترقت^۱**

پس حضرت حبیب با تن تنها با جناب محبوب هم صحبت شد و کلمات جانانه را بدون واسطه فرشتگان استماع فرمود: **« فاوحی الی عبده ما أوحی... »**

در آن فضای مشعشع و اقیانوس نور ، چه دید و چه شنید؟ فقط خدا داند و پیغمبر ؛ و نفس پیغمبر و حامل علمش علی امیر المؤمنین (ع) هم حتما شاهد حال بوده است : **« لقد رای من آیات ربه الکبری... »** البته آیتی از ذات پاک علی (ع) بزرگتر نبود تا در حریم کبریا بتواند جلوه گر شود، دیده دل پیغمبر(ص) کاملاً حق بین و حقیقت بین است: **« ما کذب الفؤاد ما رای... »**.

این قفس تنگ و سینه سیاه منکر و اطلاعات محدود معاند است که شک و تردید دارد : **« أفتمارونه بما یری... »**

بلکه دیده او سالم و واقع بین است : **« ما زاغ البصر و ما طغی ، لقد رای من آیات ربه الکبری... »** و بالاخره این موجود لاهوتی ، در اثنای یک شب با چند ساعت یا چند دقیقه (علی اختلاف الروایات) کلیه عوالم امکانی را با همین جسم و جسد بشری طی فرموده و موضعی در جهان هستی نمانده مگر این که بر فراز آن قدم نهاده است .

آیا کدام فیلسوف ، کدام فلکی ، کدام محاسب توانا ، می تواند سرعت سیرو طرز سلوک و مسافتی راکه (این وجود مقدس در سفر معراج) طی فرموده است تخمین نماید ، یا تصور کند ؟ البته جواب منفی است . هیچ فیلسوف، هیچ فلکی، هیچ حسابدان، هیچ مغز الکترونیکی، بلکه هیچ پیغمبر مرسل و هیچ ملک مقرب را این توانائی نیست .

^۱ اگر به اندازه يك سر انگشت نزدیک تر شده بودم، می سوختم.

این حساب و حل این مسأله از قدرت ماسوی الله بیرون است . « الله اعلم ورسوله و اولیائه »

اکنون ای خواننده عزیز شما تصور بنمائید ، فضائی را که نور با آن سرعت بهت آور در هزاران هزار سال نمی تواند طی نماید . این موجود عجیب در مدت بسیار قلیل همه را پیموده است . بلکه هزاران هزار بار هم از این فضای جسمانی وسیعتر را هم طی نموده است.

قابلیت را نگر، استعداد را به بین، سرعت را مشاهده کن. عظمت را تماشا بنما . به قدرت خدادادی اعتراف کن. در این صورت، ای مسلمان منطقی، جای بشر کجاو مقام خیر البشر کجا...

آری از آن مقام و منزل ، طینت پاکش آفریده شده بود ، و به همان جا سیر و سلوکش انتها یافت . . .

طینتی که هیچ آفریده ای جز علی و فاطمه و بازده فرزند ایشان در آن شرکت نداشت .

همان نور خدا بود و با خدا هم صحبت شد . نه خدا را دید و نه باذات حق صحبت نمود . بلکه به مهد نخستین خود رسید و آیه کبری مشاهده فرمود. آنجا که ملائکه مقربین و حمله عرش را هم راهی نیست. در آن خلوتگاه جانانه رموز و اسراری است که ، تنها محبوب می داند و حبیب او ، **ومن عنده علم الکتاب** . فقط صاحب خانه و مهمان عزیز و مهمان نواز، یعنی غلام خانه زاد حق برآن ناموس خلوت مطلعند، لاغیر . بعد از همه این مقدمات روشن گشت که حقیقت پاک پیغمبر مافوق طینت بشر است ، بلکه قابل مقایسه هم نیست. و هرگاه بخواهیم واقعا مقایسه کنیم باید بگوئیم :

مقام پیغمبر، مقام آفتاب و مؤثر و شاخص است ، ومقام عالی ترین فرد بشر ، مقام نور و اثر و صورت در آئینه است .

پس موجود لاهوتی بوده که به اراده خدا لباس بشری پوشیده و برای رهبری و راهنمایی ناسوتیان بدین هیكل ظاهر گشته است. چنانکه جبرئیل امین هم گاه گاه لباس بشر می پوشید و در صورت **دحیة کلبی**، ظاهر می شد .

«و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلاً وللبسنا علیه ما یلبسون».

^۱ سوره انعام، آیه ۹. یعنی : و چنانچه فرشته ای نیز به رسالت فرستیم، هم او را به صورت بشری در آوریم (که امت او را دیده و با او سخن توانند گفت) و بر آنان بپوشانیم آنچه ایشان می پوشند.

پس هر آن چه درباره آن حضرت و سایر معصومین علیهم السلام از معجزات و خوارق عادات در احادیث و روایات آمده ، نسبت به مقام معراج بسیار ناچیز است. چون مسأله معراج مافوق همه معاجز و خوارق عادات است .

برای منکر فضائل ایشان، جز اعتراف به این رتبه والای نامتناهی چاره ای نیست ، مگر این که معراج را انکار کند، و قرآن کریم را «نعوذ بالله» تکذیب نماید. حتی اگر به معراج روحانی هم معتقد شود باز هم باید به مقام منبع ایشان خاضع گردد، چون که سایر ارواح را در مقام «او ادنی» محلی بلکه نامی و یادی هم نیست .

در صورتی که معراج جسمانی از ضروریات اسلام است و منکر آن به منزله کافر است ، اگر چه ادعای اسلامیت نماید .

قصه معراج ، احاطه علم پیغمبر و هیمنت آن سرور را بر کلیه عوالم امکانیه و برتری او را بر همه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین ثابت می کند و در عین حال بنده فرمانبردار و عبد مسکین و محتاج حضرت ذوالجلال و نمونه قدرت ، و قدرت نمائی خالق متعال است . بنابراین ، آنجا که می فرماید: « **نزهو ناعن الربوبية و قولوا فی فضلنا ماشئتم و لن تبلغوا** » به جا است و شک و تردیدی در آن نیست ، ما درباره ایشان در برابر این مقام منبع چه می توانیم بگوئیم.

آری ، بزرگترین گفتار ما در حق حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین این است که: عالم به غیب هستند و علمشان حضوری و احاطی است ، که در این خصوص میان معتقدین و منکرین، جرّ و بحث فراوانی شده است.

مسأله معراج در این موضوع جواب قطعی است. چرا؟ برای این که صاحب معراج با این دو دیده روشن خود همه زوایای عالم امکان را بازدید فرموده است و برای علم ارادی موضوعی نمانده است . در این سفر پر برکت برای آن سرور جائی نمانده که در حالت غیب بماند ، تا بگوئیم آن را می داند یا نمی داند. از همه

^۱ فرمایش حضرت امیر المؤمنین است، در حدیث نورانیت یعنی : به ما خدا نگوئید، و هر چه در فضائل ما می خواهید بگوئید و به کنه فضائل ما نخواهید رسید.

دیده ها غائب تر برای مخلوقات دنیوی ، بهشت و جهنم آخرت است که آن دو راهم رؤیت فرموده است و شمه ای هم از احوال آن دو برای اصحاب تعریف نموده است .

حتی بودن بعضی از اشخاص را در جهنم خبر داده ، در صورتی که زنده بوده اند و در واقع علاوه بر طی مکان طی زمان هم فرموده است . دیگر کجا ماند که از نظر دوربین و ذره بین او غائب گردد .

ما در باره مقامات ایشان چه می توانیم بگوئیم ؟ «و لن تبلغوا»...در واقع «لن تبلغوا» کلمه ای است که واقع رابیان می کند. آری...

« و لن تبلغوا »

آیا ناموس معراج و سرعت سیر و سلوک و چگونگی صحبت و اوضاع آن خلوتگاه و هزاران اسرار دیگر را که مافوق وهم و خیال و تخمین است می توانیم تصور نمائیم ؟

جواب منفی است !^۱

آری فقط این را باید بگوئیم که خدا نیستند ، و شریک خدا هم نیستند ، و بدون اراده خدا هم کاری نتوانند ، و هرچه هستند بنده مقرب و مظهر صفات ربوبی و سفیر و ترجمان شرعی و تکوینی خالق کائنات و از خود هیچ گونه رأیی و استقلالی ندارند.

« بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامرہ یعملون »

این است عقیده صحیح و نمط اوسط ، دور از عقاید غالیان و قالبان : « و شیعتنا النمط الاوسط »^۲

بگذار منکرین در عقیده خود حیران و آواره بمانند . و در حقیقت ، این اشخاص کوتاه نظر و جامد و لالایی بر سادات عالم امکان و شهriاران جهان هستی رشک می برند و قدرت ، و قدرت نمائی آفریدگار توانا را درباره بندگان مقربش انکار می کنند .

^۱ مرحوم وفائی می گوید:

به هر صفت که خوانش بود مقام پست او *** نظر به لامکان نما به بین مقام حیدرا
^۲ یعنی: بندگان گرامی خداوند، که به امر او پیش نمی گیرند و به فرمانش عمل می کنند
^۳ یعنی و شیعیان ما در حد وسط قرار دارند

بگذار تا با این مغز کوچک و پوسیده و سینه تنگ و دل سیاه بمانند و جان به مالک دوزخ بسپارند. »
بگذار تا بمانند در عین خود پرستی.

به طور اختصار و فشرده : حضرات معصومین علیهم السلام را سه مقام است :

اول ، مقام حقی : که فرشتگان و ماسوی الله در این مقام خدمتگذار و تحت اطاعت آن بزرگواران هستند. علم و اراده آنان ، اراده خداوند دانا، و قدرت ایشان، قدرت پروردگار توانا است. هیچ موجودی از دایره سلطنت کبری و ولایت عظمای آنان بیرون نیست. و در این مرحله حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از عظمت مراتب معنویه شان بی خبراند .

چنان که می فرماید: «لنا مع الله حالات لا یحتملها ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان» و در این مقام سلیمی می گوید :

شهنشهی که نیست در جهانیان مثال وی***مثال ایزدی بود بدون شک جمال وی

کمال او ، کمال حق، کمال حق کمال وی***نمی توان نظر کنی آلا ، تو بر جمال وی

ز چشم پرغبار خود، تو پاک کن غبارها

دوم ، مقام ملکی : در این مقام ، مانند فرشتگان در لطافت و سبکباری به آسمانها پرواز می کنند و طی الارض می فرمایند و در اجسام سخت نفوذ می نمایند و از درهای بسته و حصارهای آهنین می گذرند، بدون این که خرق و التیامی پدید آید.

سوم، مقام بشری: که مانند بشر می خوردند و می آشامیدند، و ازدواج می نمودند، و استراحت میفرمودند . و زهر و حربه در بدن مبارکشان اثر می کرد، بر طبق مضمون آیه شریفه: «قل انما انا بشر مثلکم ...». با گروه بشر و توده انسان زندگی و زندگانی می نمودند .

فرمایش حضرت صاحب ولایت کبری است در نامه ای که به معاویه می نویسد: «ولولا ما نهی الله عنه من تزکیة المرء نفسه لذكر ذاکر فضائل جمعة، تعرفها قلوب المؤمنین ، و لا تمجها أذان السامعین،

^۱ یعنی : ما را با خدا حالاتی است ، که تاب تحمل آن را هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که خدا قلبش را با ایمان آزمایش فرموده است، ندارد.

فدع عنک من مالت به الرمیة ، فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا، لم یمنعنا قدیم عزنا و لاعادی طولنا علی قوم ان خلطناکم بانفسنا فنکحنا وانکحنا فعل الکفاء، ولستم هنا!...» .

خواننده محترم ، این جمله کوتاه را با دیده دقیق مطالعه نماید و ببیند که امیر المؤمنین علیه السلام، شخصی که از مبالغه و گزاف دور است ، چگونه عقیده ما را به طور روشن بیان می فرماید.

و البته امام (ع) در همین مقام بشری ، جامع مقام حقی و مقام ملکی نیز می باشد. بالاخره، خداوند عظیم در این معراج، عظمت خلقت و اسرار آفریده خود و غیب عالم امکان را به حبیب و پیغمبر برگزیده اش ارائه داد ، و رتبه والای عین الیقین و حق الیقین او را ثابت فرمود.

چنانکه در کتاب عزیز می فرماید :

« وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولكن الله یجتبی من رسله من یشاء^۱ »

و نیز می فرماید : « عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدًا الا من ارتضی من رسول^۲ ».

البته حضرت محبوب در همان اول ایجاد آنچه در پس پرده بود، به جناب حبیب خود نشان داده است و قصه معراج آئینه و مرآت مقام نخست اوست .

و اما تفسیر «لقاء رب».

در تفسیر «لقاء رب» لقاء رحمت رب آمده است. به حذف مضاف که در کلام عرب کثیر الاستعمال است و مخصوصاً در قرآن کریم فراوان است.

مانند : « وجاء ربک و الملك صفاً صفاً^۳ » یعنی : و جاء (امر) ربک .

^۱ از نامه های امیر المؤمنین (ع) است در پاسخ نامه معاویه:

یعنی : و اگر خدا مرد را از ستودن خود نهی نفرموده بود ، گوینده (امام علیه السلام) فضائل و بزرگواریهای بی شماری را یادآوری می کرد که دلهای مؤمنین با آنها آشنا بوده گوشهای شنوندگان رد نکند ، پس دور کن از خود کسی را که شکار او را از راه برگردانیده است (پیروی از آنها مکن و به سخنانشان گوش مده) که ما صنایع پروردگار مان هستیم و مردم پس از آن صنایع ما هستند . شرف کهن و بزرگی دیرین ما را با خویشاوندان تو منع نکرد از این که شما را با خود خلط نموده بیامیختیم و (از شما) زن گرفتیم و (به شما) زن دادیم، چنان که اقران و مانند آن انجام میدهند در حالتی که شما در آن پایه نبودید ! . قسمت پنجم نهج البلاغه : خطبه ۲۸

^۲ سورة آل عمران ، آیه ۷۹ . یعنی : و خدا همه شما را ، از سر غیب آگاه نسازد و لیکن برای این مقام از پیغمبران خود هر که را مشیت ازلی او تعلق گرفت برگزیند.

^۳ سورة جن ، آیه ۲۷ . یعنی : او (خدا) عالم غیب است، و هیچ کس را بر غیب خود مطلع نمی سازد ، مگر پیغمبری را که برگزیده باشد

^۴ سورة فجر ، آیه ۲۲ . یعنی : و در آن هنگام ، امر خدا ، و فرشتگان صف در صف به عرصه محشر آیند.

و هرگاه بگوئیم: «لقاء رب». یعنی: لقاء حضرت رسول اکرم (ص)، بسیار مناسب مقام است، چرا؟ که این سرور، رحمت خداوند رحیم و رحمة للعالمین، و وجه الله الباقی است.

البته ملاقات با شخص، ملاقات با وجه اوست نه با ذات و حقیقت او، لقاء رب نیز، لقاء وجه اوست. و پیغمبر هم وجه باقی حضرت ذوالجلال است.

چنان که خود می فرماید: «من رأی فقد رأى الحق»^۱

و در حدیث صحیح آمده است: هرکس روز عاشورا حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را در کربلا زیارت کند، چنان است که خدا را بر عرشش زیارت نموده است. «فقد زار الله فوق عرشه»^۲

درباره زیارت حضرت مولا امیر المؤمنین (ع) نیز چنین روایتی وارد شده است. بنابراین، هرکس بخواهد در بهشت برین کنار حوض کوثر، حضرت پیغمبر و ساقی کوثر امیر المؤمنین حیدر را ملاقات نماید.

«فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه أحداً»

البته لقای ذات بی مثال حضرت رب الارباب برای مخلوق محال و ممتنع است.

(پایان مقاله نامه آدمیت)

با نقل این مقاله علمی و مذهبی از (کتاب نامه آدمیت) تألیف حضرت آیت الله قبله گاهی معظم روحی فداه و مخصوصاً شرح و تفسیر دو جمله «قل انما بشر مثلکم...» و «فمن کان یرجو لقاء ربه...» که با استناد به آیات قرآن و احادیث حضرات معصومین به طور مستدل بیان شده است، دیگر جای هیچ گونه اشکال و ایراد باقی نمی ماند و ثابت می شود که حضرات محمد و آل محمد (ص) با وجود ملبس بودن به لباس بشریت، حائز کلیه مقامات ولایت مطلقه می باشند و به امر الهی تمام کائنات و ماسوی الله در زیر سلطه ولایت ایشان قرار دارد، و در عین حال مخلوقهای پاک و بندگان مطیع حضرت رب الارباب هستند. و بینوایانی که منکر این مقامات برای آن بزرگواران هستند چون در این زمینه مطالعاتی ندارند و میزان اطلاعاتشان بسیار محدود می باشد و بعلاوه سطح فکر و میدان بینش آنان ابتدائی و در درجات پائین قرار

^۱ یعنی: هر که مرا به بیند، خدا را دیده است.

^۲ یعنی: خدا را بر عرشش زیارت کرده است.

^۳ سوره کهف، آیه ۱۱. یعنی: باید نیکو کار شود و در پرستش خدا، هرگز احدی را با او شریک نگرداند.

دارد، از درک چنین مقاماتی عاجزاند، و چون خود نمی دانند و محضر استاد پدیده اند، می خواهند تمام جهان آفرینش و مخصوص مقامات عالی اولیاء درگاه احدیت را به خود قیاس نموده و همه چیز را با دیدگاه ناقص خود بنگرند، آری آنها نیز اگر قدیمی پیش گذارند و از زندان تار عنکبوتی خود خارج شوند و میدان دید خود را وسعت دهند و اگر خدا توفیقشان دهد آنگاه باجهان بسیار وسیع و با فضیلتی آشنا خواهند شد و درک خواهند کرد که: تازه این درجات که برای حضرات معصومین شمرده شد قطره ای از دریا و مشتی از خروار است و الا در حقیقت ولایت کلیه برای احدی جز خود آن بزرگواران مقدور و متصور نیست.

کلام حضرت رسول اکرم (ص) است که فرمود:

«یا علی ماعرفک الا الله و انا». یا علی تو را جز خدا و من، کسی به حقیقت نشناخت.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «ظاهری امامه و باطنی غیب منیع لایدرک»

یعنی: ظاهر من امامت است و اما حقیقت و باطن من غیب منعی است که برای احدی قابل درک نمیباشد که در هر دو روایت، اشاره به حقیقت ولایت کلیه و مطلقه آن بزرگواران است که حتی انبیای سلف و فرشتگان از درک آن مقام عاجزاند و خدای متعال این مقام و درک آن را مخصوص خود آن بزرگواران فرموده است.

و اما، ما، موظفیم که: به اندازه بینش و درجه معلومات خود و به قدر توانائی علمی و ایمانی خویش، به آن مقامات ایمان و یقین حاصل نمائیم و آنچه را که از درکش عاجزیم انکار نکنیم بلکه حمل بر عجز و ناتوانی خود نمائیم، زیرا مجهولات ما در هر رشته خیلی بیشتر از معلوماتمان می باشد بلکه اصلاً قابل قیاس هم نیست.

تا بدانجا رسید دانش من*** که بدانستم این که نادانم

ما که از در حقیقت ابتدائی ترین مخلوقات الهی عاجزیم و حتی فلاسفه و دانشمندانمان در این مقام اظهار عجز و ناتوانی نموده اند، چگونه و با چه جسارتی می خواهیم، قدم به شامخ ترین مقام خلقت نهاده و به آن مقام ملکوتی و اسرار آمیز احاطه پیدا کنیم و در جایی که جبرئیل امین نیروی پیشروی نداشته باشد تکلیف ما بندگان عاجز خدا معلوم است.

و در این جاست که مولای عالمیان حضرت امیر المؤمنان علیه السلام در حدیث نورانیت ، می فرماید: لا تجعلونا ارباباً و قولوا فی فضلنا ماشئتم فانکم لا تبلغوا کنه ما فینا لانهاینه فان الله عزوجل قد اعطانا اکبر و اعلم مما یصفه و اصفکم او یخطر علی قلب احدکم ...

یعنی : نسبت ربوبیت و خدائی به ما ندهید (چون ما بندگان خدا هستیم) و در فضل ما آنچه بخواهید، بگوئید. و البته شما به حقیقت و نهایت آنچه در ماست نمی رسید و خدای متعال به ما مقاماتی عطا فرموده که خیلی بیشتر و بزرگتر است از آنچه که آن را وصف کننده شما وصف کند و یا برقلب یکی از شماها خطور نماید.

و در این جا با نقل این جمله نورانی از حدیث نورانیت حضرت صاحب ولایت مولا امیرالمؤمنین علی (ع)، مبحث خود را در این زمینه خاتمه می دهیم و از خدای متعال مسألت می نمایم که قلب های ما را با نور مقدس ولایت صفا و روشنی بخشد ، و از تیرگی های انکار و عناد بر کنار دارد.

بحق محمد و آل الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.

قال رسول الله (ص)

من مات على حب آل محمد ، مات شهيداً . الأومن مات على حب آل محمد ، مات مغفوراً .
الأومن مات على حب آل محمد ، مات مؤمناً مستكمل الايمان . الاومن مات على حب آل محمد
بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير . الأومن مات على حب آل محمد تزف الى الجنة كما
تزف العروس الى بيت زوجها... الأومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوباً بين
عينيه آيس من رحمة الله . الأومن مات على بغض آل محمد مات كافراً. الأومن مات على بغض
آل محمد لايشم رائحة الجنة

«کامل بهائی ، صفحه ۸۷» یعنی . حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

هر کس با محبت آل محمد بمیرد ، شهید مرده است . آگاه باشید ، و هر کس با محبت آل محمد بمیرد،
آمرزیده مرده است . آگاه باشید ، و هر کس با محبت آل محمد بمیرد ، مؤمن کامل الايمان مرده است.
آگاه باشید، و هر کس با محبت آل محمد بمیرد، ملک الموت و منکر و نكير او را به بهشت بشارت
میدهند. آگاه باشید، و هر کس با محبت آل محمد بمیرد داخل بهشت می گردد همانند عروسی که
وارد خانه داماد می شود ... آگاه باشید، و هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت می آید در
حالی که بر پیشانی اش نوشته شده است : مأیوس از رحمت خدا . آگاه باشید، و هر کس با دشمنی آل
محمد بمیرد، کافر می میرد . آگاه باشید و هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد، عطر بهشت را استشمام
نمی کند.

محبت با آل محمد (ص) اقرار به فضائل و مقامات آن بزرگواران و تبعیت از روش آنان است. و دشمنی
با آل محمد (ص) انکار و رد مقامات عالیه ایشان است .

تفسیر آیه مبارکه قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم ...

و اینکه تمام علم قرآن فقط نزد حضرات معصومین (ع) است

قال الله تبارک و تعالی :

ويقول الذين كفروا لست مرسلًا قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب

(سوره رعد، آیه ۲۴) یعنی: «و کافران بر تو اعتراض کنند، و گویند که رسول خدا نیستی، بگو: بین من و شما، گواهی دادن خدا و کسی که عالم به کتاب خداست، کفایت می کند.»

مفسرین عامه و خاصه اتفاق دارند که آیه مبارکه: (من عنده علم الكتاب)، یعنی کسی که علم قرآن نزد اوست. در شأن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده است. و ما ذیلاً به چند حدیث از طرفین اشاره می کنیم.

۱- **ینابیع المودة**: ثعلبی وابن مغزلی از عبدالله بن عطا نقل کرده اند؛ او گفت: در خدمت امام باقر علیه السلام بودم، از عبدالله بن سلام پرسیدم:

آیا او (اشاره به امام باقر علیه السلام کردم) فرزند کسی است که کتاب نزد اوست؟

عبدالله گفت: کسی که علم کتاب نزد اوست علی بن ابیطالب (ع) است.

۲- **ثعلبی و ابونعیم** با اسنادشان از ذاذان از محمد بن حنفیه نقل کرده اند که فرمود: کسی که علم کتاب نزد اوست حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است.

۳- **کتاب مناقب**: از محمد بن مسلم و ابوحمزه ثمالی و جابر بن مزید از امام باقر علیه السلام و در همان کتاب از علی بن فضال و فضیل بن یسار و ابی بصیر از امام صادق (ع) و نیز در همان کتاب از احمد بن محمد حلبی و محمد بن فضیل از حضرت رضا (ع) و نیز از حضرت موسی بن جعفر (ع) و زید بن علی (ع) و محمد بن حنفیه و سلمان فارسی و ابوسعید خدری و اسماعیل السدی، همه نامبردگان به اتفاق در تفسیر آیه فوق گفته اند: این آیه مبارکه (قل کفی ...) در شأن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است.

۴- ینابیع المودة: از سعید بن جبیر سؤال شد : آیا آیه (قل کفی بالله ...) در باره عبدالله بن سلام نازل شده است ؟

وگفت خیر ! چگونه این آیه در باره عبدالله نازل می شود در صورتی که این آیه در مکه نازل شده است و در آن موقع عبدالله هنوز اسلام را قبول نکرده بود. (عبدالله بن سلام پس از هجرت به مدینه مسلمان شد).

۵- در همان کتاب از جناب عبدالله بن عباس نقل شده است که : آیه (قل کفی ...) در شأن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است و علی به ناسخ و منسوخ و تفسیر و تأویل قرآن، عالم بود .

۶- ینابیع المودة: سلیم بن قیس هلالی در کتابش، از قیس بن سعد بن عبادہ نقل کرده است که گفت: در مجلس معاویه گفتم : مقصود از « من عنده علم الكتاب » در آیه « قل کفی بالله » حضرت علی بن ابیطالب (ع) است ، معاویه به عنوان اعتراض گفت : بلکه مقصود عبدالله بن سلام است. در جواب گفتم : خدای متعال در قرآن می فرماید :

«انما انت منذر ولكل قوم هاد» (سوره رعد، آیه ۷)

یعنی : وظیفه تو اندرز و ترسانیدن (از نافرمانی خدا) است و هر قومی را از جانب الهی راهنمایی است . و نیز می فرماید : « أ فمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه..» (سوره هود، آیه ۱۷)

یعنی آیا کسی که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد و با گواهی صادق (چون علی (ع)) باشد... پس از تلاوت این دو آیه گفتم : مقصود از هادی در آیه اول و منظور از شاهد در آیه دوم به اتفاق همه ، علی است ، زیرا در روز غدیر به امر خدا ، رسول اکرم ، آن حضرت را به خلافت و ولایت مسلمین انتخاب فرمود : و گفت : هر که را من مولا بودم علی مولای است . و فرمود : یا علی نسبت تو به من چون نسبت هارون به موسی است با این تفاوت که پس از من پیغمبری نیست.

معاویه چون این دلائل را شنید سکوت کرد و چاره ای جز تسلیم ندید.

۷- تفسیر مجمع البیان : در ذیل تفسیر همین آیه، امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند : مقصود از « من عنده علم الكتاب...» حضرت علی بن ابیطالب (ع) است.

۸- تفسیر مجمع البیان : روایت از امام صادق (ع) است ، آن حضرت فرمود : مقصود در آیه « قل کفی بالله... » ما هستیم و خدا ما را قصد فرموده است و حضرت علی بن ابیطالب (ع) بعد از پیغمبر اکرم، اولین و برترین و بهترین ماست .

۹- تفسیر مجمع البیان : عبدالله بن کثیر روایت کرده که حضرت امام صادق (ع) دست بر سینه مبارک گذاشت و فرمود : به خدا سوگند علم تمام قرآن به طور کامل نزد ما اهل بیت است.

در تأیید این روایت خبری است که شعبی نقل کرده و گفته است : بعد از رسول اکرم (ص) کسی به غیر از علی و اولاد اطهارش داناتر بر علوم قرآن نیست .

۱۰- تفسیر صافی : از اصول کافی و خرائج و عیاشی از امام باقر(ع) روایت است که آن حضرت فرمود : در آیه « قل کفی بالله ... » مقصود مائیم و علی (ع) پس از پیغمبر اکرم (ص) اولین و برترین و بهترین ماست .

۱۱- احتجاج طبرسی : شخصی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال نمود :

بزرگترین فضیلت شما چیست ؟

امام ، آیه « قل کفی بالله... » را تلاوت کرد و فرمود: خدای متعال در این آیه از « من عنده علم الكتاب » ما را قصد کرده است.

۱۲- کتاب مجالس : از رسول اکرم (ص) سؤال شد که مقصود از « من عنده علم الكتاب » در آیه قل کفی بالله... کیست ؟

حضرت فرمود: مقصود علی بن ابیطالب است .

با نقل احادیث مسلم و متواتر بالا از طریق خاصه و عامه ثابت می شود که علم قرآن منحصرأ نزد حضرت رسول اکرم (ص) و وصی بر حقش امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و اولاد اطهارشان ائمه برحق می باشد. و آن بزرگواران اساتید عالی مقام این کتاب مقدس و معجزه آسای آسمانی هستند ، که به تمام رموز و حقایق و اسرار و دقائق ، و تنزیل و تفسیر و تأویل و ظاهر و باطن و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و سایر مراتب و بواطن و امتیازات آن احاطه کامل دارند ، و احدی را جز آنان که تربیت یافتگان دانشگاه ازلی و

شاگردان مکتب الهی و صاحبان علوم لدنی هستند حق ادّعا و احراز این رتبه و مقام نیست ، و هرچه از این علوم در نزد سایر اشخاص بوده باشد از تراوشات سرچشمه فضل و از امواج دریای علم آن استادان ملکوتی می باشد .

با ذکر این مقدمه، آیات و روایات متواتر دیگر داریم بر اینکه تمام علوم اولین و آخرین مندرج در قرآن کریم است و این کتاب معجز آسا و حیرت انگیز ، که بزرگترین معجزه حضرت رسول اکرم (ص) بلکه تنها معجزه ثابته و باقیه جهان هستی است ، گنجینه تمام معارف و علوم، و کلید همه اسرار و رموز، و سرچشمه کلیه دانش ها می باشد. و هر چه هست در این مجموعه نفیس آسمانی جمع شده است .

برای نمونه به چند آیه و روایت ذیل اشاره می کنیم :

۱- « **و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین** » (سوره انعام، آیه ۵۹)

یعنی : هیچ تر و خشکی نیست ، مگر در کتاب روشن خدا « قرآن کریم » است .

۲- « **و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین** » . (سوره نمل ، آیه ۷۷)

یعنی : و هیچ امر غائبی در آسمان و زمین نیست مگر این که علم آن در کتاب خدا (قرآن کریم) است.

۳- « **و ما کان حدیثاً یفتری و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون** » . (سوره یوسف ، آیه ۱۱۱)

یعنی : این قرآن نه سخنی است که فرا توان بافت ، لکن کتب آسمانی مانند خود را تصدیق کرده و هر چیزی را (راجع به سعادت دنیا و آخرت خلق) به طور مفصل بیان می کند ، و برای اهل ایمان هدایت و رحمت است.

۴- « **و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین** » (سوره نحل، آیه ۸۹)

یعنی : و ما این قرآن عظیم را بر تو فرستادیم تا حقیقت همه چیز را روشن کند و برای مسلمین راهنما و رحمت و بشارت باشد.

۵- **اصول کافی** : روایت از حضرت امام صادق (ع) است که فرمود:

خدای متعال بیان همه چیز را در قرآن قرار داده است ، حنی به خدا سوگند هیچ چیز را که مخلوقات به آن نیازمندند ترک نکرده و همه را در قرآن بیان و روشن فرموده است، تا جایی که احدی نمی تواند ادعا کند که اگر این نکته هم در قرآن ذکر می شد ، بهتر بود .

۶- **اصول کافی** : روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که فرمود :

خدای مهربان هرچه را که مردم به آن نیازمندند ترک نکرده و همه را در قرآن کریم بیان و روشن فرموده است .

۷- **اصول کافی** : معلی بن خنیس با اسنادش از حضرت امام صادق (ع) نقل نموده که آن حضرت فرمود: هیچ امری که مورد اختلاف دو نفر باشد وجود ندارد ، مگر این که اصلی در قرآن برای آن موجود است، ولی عقلهای اشخاص از درک آن عاجز است . (ذیل این روایت دلالت صریح دارد براینکه ، مردم عادی ، بدون رهبری امام (ع) و به طور استقلال از درک و فهم مطالب و رموز قرآن عاجزند).

با در نظر گرفتن دو مقدمه فوق :

« علوم اولین و آخرین مندرج در قرآن کریم است و علم قرآن نزد محمد و آل محمد است، نتیجه میگیریم : که محمد و آل محمد (ص) دارای علوم اولین و آخرینند و به جمیع علوم و معارف و اسرار جهان و جهانیان احاطه کامل دارند . و هیچ چیز از دیده حقیقت بین آنان که عین الله الناظره است مخفی و مستور نمی باشد و البته تمام این علوم و همه این درجات را از لطف خدای متعال و اعطای آن کریم لایزال دارند، و لحظه ای هم این فیض و رحمت الهی از آنها قطع نمی گردد ، بلکه هر لحظه بیشتر و دائره اش وسیعتر می شود ، و قل ربی زدنی علما ...

در تأیید مطالب بالا مناسب دیدم که به چند روایت از خود آن بزرگواران اشاره کنم :

۱- **بصائر الدرجات** : با اسنادش از جابر از حضرت امام صادق (ع) که آن حضرت فرمود : خبر گذشتگان و آیندگان و تفصیل آنچه با او روبرو هستید همه در قرآن است ، و ما (ائمه اطهار) آن علوم را می دانیم.

۲- **اصول کافی** : کتاب الحجة : از حضرت امام صادق (ع) آن حضرت فرمود:

به خدا سوگند ، من علوم قرآن را از اول تا به آخر میدانم و اخبار آسمان ها و اخبار زمین و هر چه تا به امروز بوده و هر چه پس از این خواهد شد، همه را می دانم ، گویا همه آن علوم در کف دستم است. سپس فرمود: « در قرآن است بیان هر چیزی ».

۳- اصول کافی : روایت از حضرت امام صادق علیه السلام است، فرمود :

من علوم کتاب خدا (قرآن) را می دانم ، و در قرآن است اخبار ابتدای خلقت و آنچه تا روز رستاخیز به وقوع خواهد پیوست ، همه آن علوم و اخبار را می دانم ، چنان که به کف دستم نگاه می کنم. سپس فرمود: « در قرآن است بیان تمام امور ».

در خبر ۲ و ۳ از تصریح امام (ع) که می فرماید: همه آن علوم را میدانم به طوری که به کف دستم نگاه می کنم، نتیجه می گیریم که علم آن بزرگوار به تمام علوم اولین و آخرین علم حضوری و به طور احاطه است.

۴- اصول کافی : کتاب الحجة: روایت از حضرت امام صادق علیه السلام است که آن حضرت فرمود:

هیچ کس ادعا نمی کند که قرآن را آن طوری که نازل شده است جمع نموده مگر این که کذاب و دروغگو باشد، قرآن را آن طوری که نازل شده است جمع نکرد و حفظ ننمود، مگر حضرت علی بن ابیطالب (ع) و امامان بعد از او (علیهم السلام) .

۵- اصول کافی : روایت از حضرت امام باقر علیه السلام است که آن حضرت فرمود : هیچ کس به غیر از اوصیاء (ائمہ اطهار) نمی تواند ادعا کند که همه قرآن از ظاهر و باطن نزد اوست .

۶- اصول کافی ، کتاب الحجة: روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که فرمود:

از جمله علوم بزرگی که خدا به ما عنایت فرموده ، علم تفسیر و ضبط قرآن است چنان که نازل شده است، و علم تفسیر زمان است مثل انقراض دولتی و روی کار آمدن دولتی دیگر. و علم حوادث و رویدادهای زمان است .

سپس فرمود : اگر خدای مهربان به قومی اراده خیر کند، آنها را می شنواند. ولی اگر کسانی را که گوش شنوا ندارند بشنواند ، آنها روی برمی تابند گویا که نمی شنوند . « یعنی اگر به مردم نادان و عنود حقایق آشکارا هم گفته شود باز هم گوش شنوا و دیده بینا نخواهند داشت، صمُّ بکم عُمی .. »

سپس امام اندکی تأمل فرمود و گفت : اگر ظرف یا محلی برای علوم خود می یافتیم می گفتیم، و خدا مساعد حقیقی است.

۷- اصول کافی ، کتاب الحجة : روایت از حارث بن مغیره و عده ای از اصحاب از حضرت امام صادق است که فرمود: من آنچه را که در آسمانها و زمین است و آنچه را که در بهشت و جهنم است و آنچه را که تا به امروز شده و تا روز قیامت خواهد شد، همه را می دانم . امام ، اندکی سکوت کرد و ملاحظه فرمود که این سخن بر بعضی از ضعفا گران آمده است . سپس فرمود : من همه این علوم را از قرآن می دانم . خدا فرموده است « بیان هر چیزی در قرآن است ».

۸- اصول کافی ، کتاب الحجة : حضرت امام محمد باقر(ع) در موقع قرائت این آیه مبارکه : « بل هو آیات بینات فی صدور الذین أوتوا العلم » . (سوره عنکبوت ، آیه ۴۸)

یعنی : بلکه این قرآن آیات روشن الهی است در سینه آنان که از خدا نور علم و دانش یافته اند .
و اشاره به سینه مبارک خود کرد.

۹- اصول کافی ، کتاب الحجة : حضرت امام صادق (ع) در تفسیر آیه « بل هو آیات بینات... » فرمود: آنها ائمه اطهار علیهم السلام اند.

۱۰- خرائج راوندی : روایت از حضرت امام صادق (ع) است ، که آن حضرت فرمود:

خداوند پیامبران اولوالعزم را بر سایر انبیا برتری داد. و ما ائمه نیز ، علوم انبیای اولوالعزم را به وراثت برده و بر سایر پیامبران فضیلت و برتری یافتیم، و حضرت رسول اکرم (ص) علومی می دانست که پیامبران گذشته آن را نمی دانستند و همه آن علوم به ما آموخته شده است و ما نیز آنها را برای شیعیان خود روایت کردیم . پس هریک از شیعیان ما، که دارای آن علوم باشند از آنها برترند. و ما در هر مقام باشیم، شیعیان ما نیز با ما خواهند بود. و خداوند جمیع علوم پیامبران را به حضرت رسول اکرم (ص) وحی کرد و علومی نیز بر آن افزود که آنان نمی دانستند. و حضرت محمد (ص) تمام آن علوم را در سینه امیرالمؤمنین علی(ع) به ودیعت نهاد، پس علی از تمام پیامبران گذشته عالمتر است .

سپس امام ، آیه « قال الذی عنده علم من الکتاب ... » را قرائت فرمود ، و انگشتان خود را باز کرده بر سینه مبارک نهاد ، و فرمود: به خدا سوگند، تمام علوم کتاب نزد ما ، ائمه می باشد.

۱۱- اصول کافی : سدید روایت می کند که :

من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس حضرت امام صادق علیه السلام بودیم . در این اثنا امام در حال غضب وارد مجلس شد و فرمود:

عجب دارم از اشخاصی که گمان می کنند ما غیب را می دانیم در صورتی که به جز خدا کسی را از غیب خبری نیست ، من امروز اراده کردم که فلان کنیز را تأدیب نمایم، ولی وی فرار کرد و ندانستم در کدام اطاق مخفی شد.

سدیر می گوید : چون امام (ع) از مجلس خارج شد و به اندرون رفت

من و ابو بصیر و میسر وارد اندرون شدیم و عرض کردیم : فدایت شویم ، درباره کنیز بیاناتتان را شنیدیم، ولی ما شما را عالم به غیب می دانیم و معتقدیم که علوم زیادی نزد شما است .

امام فرمود: ای سدید آیا قرآن نمی خوانی ؟

عرض کردم : بلی می خوانم.

فرمود : در آیاتی که خوانده ای، آیا این آیه را هم تلاوت نموده ای؟

« قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک ». (سوره نمل آیه ۴۰)

یعنی و آن کس که علمی از کتاب داشت (آصف برخیا) گفت ، من پیش از این که چشم بر هم زنی تخت (بلقیس) را در اینجا حاضر می کنم.

عرض کردم : فدایت شوم این آیه را خوانده ام .

امام فرمود : آیا آن شخص را شناختی و دانستی که چه اندازه از علم کتاب در نزد او بود ؟

عرض کردم ، شما بفرمائید.

امام فرمود: به اندازه یک قطره آب ، از دریای اخضر. پس این اندازه از علم کتاب چقدر می شود ؟

عرض کردم : خیلی کم است این مقدار .

امام فرمود: ای سدید؛ این مقدار خیلی زیاد است، اگر نسبت داشته باشد به علمی که تو را از آن خبر میدهم. سپس فرمود : آیا در بین آیاتی که خوانده ای ، این آیه را هم تلاوت نموده ای ؟ «**قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب**»

عرض کردم ، فدایت شوم ، این آیه را هم خوانده ام .

امام فرمود: آیا دانش کسی که تمام علم کتاب را بداند بیشتر است یا علم کسی که بعضی از علم کتاب را بداند ؟

عرض کردم : البته کسی که علم تمام کتاب را دارد، دانشش بیشتر است . در این موقع امام اشاره به سینه مبارک کرد و فرمود: به خدا سوگند تمام علم کتاب نزد ما است. و این فرمایش را دو بار تکرار نمود.

اخبار متواتر و مسلمی که در بالا ذکر شد صراحت کامل دارد بر این که تمام علم قرآن فقط نزد ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. و چون قرآن کریم به تصریح آیات و روایات بیشمار حاوی جمیع علوم اولین و آخرین است، ثابت می گردد که آن بزرگواران به جمیع علوم اولین و آخرین آشنائی واحاطه کامل دارند و علمشان به تمام آن علوم، حضوری است ، همان طوری که از مضمون روایت دوم و سوم این مطلب روشن می گردد. در آن دو روایت امام می فرماید: همه آنها را می دانم به طوری که به کف دستم نگاه می کنم . یعنی علم من به ابتدا و انتهای آفرینش تا روز قیامت و اخبار آسمانها و زمین و آنچه بوده و خواهد بود مثل این است که به کف دستم نگاه می کنم . و به عبارت دیگر: همان طوری که نگاه آدمی بر کف دست و آنچه در اوست به طور احاطه است و همه کف دست جزئی از دایره دید چشم است . همان طور علم امام به علوم جهانیان به طور احاطه و حضور است . و هر چه هست جزئی از دایره وسیع دیدگاه امام می باشد ، البته دقت و امعان نظر در این گونه اخبار که خوشبختانه در کتب معتبر شیعه بلکه اهل سنت نیز، بسیار زیاد است انسان را به درک مقامات ائمه اطهار راهنمائی می نماید، و بصیرت شخص را به در این گونه مطالب که جزو اصول الدین و بدون آن توحید ناقص است بیشتر می کند. ناگفته نماند ، که تمام این علوم و درجات از فیوضات الهی است که به حضرت رسول اکرم (ص) و آن بزرگواران عنایت شده و است و کسی را حق شرکت در این مقامات و درجات عالیات نیست.

توضیحی در باره خبر سدير

ممکن است به ذهن بعضی از ضعفا خطور کند که : اگر امام عالم به جمیع امور باشد ، پس چرا خود در خبر سدير می فرماید : ما علم غیب نمی دانیم ، و به غیب جز خدا کسی عالم نیست و حتی از مخفیگاه کنیز هم اظهار بی اطلاعی می فرماید ؟

در جواب گوئیم : قسمت اول حدیث با قسمت آخر آن مغایرت دارد، درست است که امام (ع) در صدر حدیث دانستن غیب را از خود نفی می نماید ، ولی در آخر حدیث، عکس این مطلب را ثابت می فرماید از لحن فرمایش امام (ع) پیداست که به سدير می فرماید: «آصف برخیا وصی جناب سلیمان با علم اندکی که از کتاب داشت با نیروی همان علم ناقص خود ، از پس کوهها و دشتهای وسیع و از فاصله بسیار زیاد (بین شهر ، مدین و سبا) تخت بلقیس را که در کدام شهر و در کدام قصر و در کدام اطاق است تشخیص می دهد و در مدت یک چشم بر هم زدن آن را در محضر جناب سلیمان حاضر می نماید . تا چه رسد به امام (ع) که محیط بر همه علوم کتاب است .

در جائی که آصف برخیا با آن علم اندک خود، این عمل خارق العاده و حیرت آور را انجام می دهد و علم غیب و طی الارض خود را در یک لحظه به ثبوت می رساند و قرآن کریم هم به این موضوع با کمال صراحت شهادت می دهد. چگونه وجود نازنین امام (ع) که احاطه بر جمیع علوم کتاب دارد از مخفیگاه کنیز خود در اطاقهای محدود یک خانه عاجز باشد؟

بنابراین قسمت دوم حدیث صراحتاً روشن می نماید که قسمت نخست آن، منظور واقعی امام (ع) نبوده، و امام که علم غیب را در صدر حدیث از خود نفی فرموده، حتماً علتی و حکمتی داشته است .

علمای اعلام شیعه از جمله مرحوم علامه مجلسی (ره) در جلد هفتم بحار الانوار، علت را چنین بیان میکنند:

« چون در آن مجلس عده ای از مخالفین و مأمورین مخفی دستگاه و بنی عباس (که منکر فضائل امام بودند و دستاویزی جهت اذیت و آزار و حتی حبس و قتل امام و شیعیانش جستجو می کردند) و نیز بعضی از ضعفا و حمقای شیعه که تاب تحمل این مقامات را برای ائمه اطهار ندارند حضور داشتند، امام از باب تقیه و مخفی نگاه داشتن اسرار امامت از اغیار و بیگانگان، آن مطالب را در نفی علم غیب از خود ابراز نموده

و بعداً که مجلس خصوصی گشته موضوع را تصحیح کرده و بالاتر از آن را در اثبات علم غیب و احاطه امام بر جمیع علم کتاب که حاوی تمام علوم آسمانها و زمین و گذشته و آینده است بیان فرموده است».

پایان کلام مجلسی (ره)

عرض می کنم: در صدر اول اسلام و مخصوصاً در دوران تیره و تاریک و پر از ظلم و جنایت بنی امیه و بنی عباس که ائمه اطهار و شیعیان وفادارشان تحت کنترل شدید بودند و همیشه از طرف آن جنایتکاران مورد تهدید و اذیت و آزار قرار می گرفتند، مسأله تقیه رواج کامل داشته است و حتی ائمه اطهار (ع) شیعیان خود را به مخفی نگاه داشتن اسرار امامت امر می نمودند و چه بسا که به خواص اصحاب خویش می فرمودند که این اسرار را به چاههای خارج مدینه بگوئید و از اظهار آن به مردم خودداری کنید. تا جان و مال و عرض و ناموستان از دستبرد مأمورین ظالم و سفاک خلفای جور در امان باشد.

چنین روشی حتی در موضوعات ساده فقهی و مسائل شرعی نیز رواج کامل داشته و در کتب مفصل فقه و احادیث مربوط به آن، نظائرش بسیار زیاد به چشم می خورد و در تشخیص روایاتی که از روی تقیه و برخلاف واقع بوده، علمای عالیقدر شیعه، تحقیقاتی بس عمیق نموده و زحمات زیادی را متحمل شده اند. چون ان شاء الله در موضوع علم غیب، بحث های مفصلی خواهیم داشت و یکی از مباحث های آینده را به تحقیق و بررسی این مطلب اختصاص خواهیم داد، حقیر در اینجا فقط به نقل یک روایت که هم موضوع علم غیب امام (ع) و هم مسأله تقیه را به ثبوت می رساند، می پردازم.

علی بن یقطین از شیعیان خاص حضرت موسی بن جعفر (ع) و از درباریان دستگاه بنی عباس بوده و به روایتی منصب وزارت داشته است. و امام (ع) علی بن یقطین را تشویق می نموده که در دربار هارون بماند و در مواقع لزوم حامی حقوق شیعیان باشد، و سرّاً بین امام (ع) و او مکاتبه وجود داشته است. در یکی از نامه ها حضرت موسی بن جعفر به علی بن یقطین می نویسد که: وضو را مطابق روش حنفیان بگیر، به این ترتیب که: سه بار روی خود را بشوی و دستها را از سرانگشتان تا مرفق سه بار شستشوده و تمام سرو ظاهر دو گوش را مسح نما و پاها را نیز تاساق بشوی. چون نامه امام (ع) به علی بن یقطین رسید، تعجب کرد و با خود گفت یقین دارم که وضو گرفتن به این روش طبق مذهب امام (ع) نیست و می دانم که هیچ یک از این اعمال، با عقیده حق مطابقت ندارد، ولی چون امام (ع) مرا به این طریقه امر فرموده، به همین

روش عمل خواهیم کرد تا بعد سرّ آن روشن شود و پس از قرائت نامه همیشه به طریقی که امام (ع) امر فرموده بود رفتار می نمود .

هرون که از سعایت های بی شمار دشمنان علی به تنگ آمده و در عین حال به او بدبین و ظنین شده بود، روزی به یکی از خواص خود گفت، در این باره لازم است چاره ای اندیشید تا حقیقت حال علی بن یقظین بر ما روشن شود و از مذهب و روش او اطلاع حاصل نمائیم، من از ظاهر امر علی تقصیری متوجه او ن می دانم ولی درباریان اصرار دارند که او رافضی و از شیعیان موسی بن جعفر است ، حال به چه چیز می توانیم او را امتحان کنیم تا حقیقت امر بر ما روشن شود ؟ آن شخص به هرون گفت : شیعه و سنی در مسائل بسیاری با هم اختلاف دارند ولی هیچ کدام مانند مسأله وضو روشن و آشکار نیست ، لازم است علی را در موقع وضو گرفتن سرّاً زیر نظر داشت ، اگر کیفیت وضو گرفتن او مطابق طریقه اهل سنت باشد که بی تقصیر است !. ولی اگر به مثل شیعیان وضو بگیرد، گفته درباریان در خصوص او صحیح می باشد.

هرون این پیشنهاد را پسندید، روزی او را طلب کرد، در یکی از خانه ها به او مأموریتی داد که لازم بود شب و روز در آن خانه باشد و به انجام آن مأموریت اشتغال ورزد و به وی دستور داد که تا انجام مأموریت از آن خانه خارج نگردد و غلامی برای خدمت او گماشت .

علی را چنین عادت بود که نماز را در خلوت می خواند، بنابراین چون موقع نماز رسید غلام را مرخص کرد و در آن خلوتگاه به گرفتن وضو مشغول گردید، هارون که از روزنه ای مترصد رفتار علی بود، متوجه شد که او وضو را بر طبق دستور حنفیان و روش اهل سنت می گیرد، با دیدن این موضوع سوءظنش برطرف شد، بلکه علاقه اش نسبت به علی بیشتر گردید و چون علی از نماز فارغ شد ، او را به حضور طلبید و گفت: ای علی هر که تو را از رافضیان می داند در اشتباه است و پس از این، سایت هیچ کس را در باره تو قبول نخواهم کرد .

علی بن یقظین آن روز، سرّ و حکمت امر امام (ع) را در موضوع وضو گرفتن به روش حنفیان فهمید و دانست که فرموده امام از باب تقیه و به جهت این پیش آمد بوده ، که مدت ها قبل آن را تشخیص داده و علی را به مخفی داشتن مذهبش به آن طریق امر فرموده است .

دو روز بعد از این واقعه نامه ای به علی می رسد که در آن امام (ع) علی را امر فرموده بود که از امروز وضویت را طبق مذهب حق بگیر و خطری که تو را تهدید می نمود برطرف شده است.^۱

این روایت و صدها حدیث مثل آن ثابت می نماید که ائمه اطهار و شیعیانسان در زمان خلفای جور مأمور به تقیّه بودند و اسرار را از اغیار حتی از ضعفای شیعه نیز مستور می داشتند و قسمت اول روایت سدید نیز از همین سیاق بوده است .

^۱ این روایت در منتهی الامال قمی از حقیقه الشیعه باب معجزات حضرت موسی بن جعفر نقل شده است.

تفسیر آیه مبارکه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة

و مسئله وساطت کلیه حضرات معصومین (ع) بین خدا و مخلوق

قال الله تبارک و تعالی :

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون

(سورة المائدة) آیه ۳۵

یعنی : ای اهل ایمان از خدا بترسید و (به وسیله اولیاء حق) به سوی او توسّل جوئید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید..

اعظم علما و مفسرین خاصه و عامه اتفاق دارند که مراد از (وسیله) در آیه فوق عترت مقدسه و اولاد اطهار رسول اکرم (ص) ائمه طاهرین می باشند، یعنی وسیله اعظم و واسطه اکمل، بین خدای متعال و مخلوقات، وجود مقدس رسول الله (ص) و ائمه اطهار (ع) است و در این مختصر محض نمونه و مشتی از خروار ، چند حدیث از فریقین نقل می شود.

۱- امام احمد ثعلبی : در تفسیر خود در ذیل این آیه شریفه نقل می نماید که: مراد از « وسیله » در آیه فوق عترت و اهل بیت پیغمبرند.

۲- حافظ ابو نعیم اصفهانی : در نزول القرآن فی علی (ع) در ذیل این آیه شریفه تصریح می کند که مقصود از « وسیله » ، اولاد رسول اکرم (ص) ائمه طاهرین می باشد .

۳- حافظ ابوبکر شیرازی : در ما نزل من القرآن فی علی (ع) صراحته ذکر می کند که مراد از (وسیله) در آیه شریفه، محمد و آل محمد (ص) است .

۴- ابن ابی الحدید معتزلی : شارح نهج البلاغه که از اجله علمای اهل سنت است در جلد چهارم نهج البلاغه، خطبه شریفه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (ع) را در خصوص غصب فدک نقل می نماید و در اول خطبه ، آن بانوی معصومه و مظلومه اشاره به معنای این آیه شریفه می فرماید : و الحمد لله الذی لعظمته و نوره یبتغی من فی السموات والارض الیه الوسیلة و نحن وسیلته فی خلقه.

یعنی: ستایش می‌کنم خدائی را که از پرتو نور عظمتش بندگی می‌کنند، سگان آسمانها و زمین و هدف همگی دسترسی به وسیله به سوی اوست و **مائیم وسیله خدا در بین مخلوقاتش**.

۵- **ینابیع المودة**: حموی با اسنادش از امام محمد باقر (ع) از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین حدیثی در خصوص وسیله بودن ائمه اطهار بین خدا و مخلوق نقل کرده است که خلاصه اش این است:

حضرت رسول اکرم (ص) به من فرمود که بنویسم: یا علی به وسیله ائمه طاهرین از فرزندان تو دعاها مستجاب می‌شود و به وسیله آنها خدا بلا را از مردم دور می‌گرداند و به وسیله آنها رحمت خدا از آسمان نازل می‌شود، و سپس اشاره به امام حسن کرد و فرمود: اولینشان این است و بعد از آن اشاره به امام حسین کرد و فرمود، دومینشان هم این است و سپس فرمود: و ائمه از اولاد حسین اند.

۶- **عیون اخبار الرضا (ع)**: روایت از رسول اکرم (ص) است فرمود ائمه از ذریه حسین (ع) است، هر کس از آنها اطاعت کرد، خدا را اطاعت نموده و هر کس از آنها سرپیچی نمود، از خدا سرپیچی کرده است. آنانند ریسمان محکم خدا، و آنانند وسیله به سوی خدا.

۷- **تفسیر صافی**: در تفسیر آیه شریفه فوق از علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است که مقصود از وسیله در آن آیه، عبارت از وجود مقدس امام (ع) است.

۸- **تفسیر ابوالفتوح رازی**: روایت با اسنادش از رسول اکرم (ص) است آن حضرت فرمود: در بین رحمت و ثواب خدا و بندگانش حجابی وجود دارد که آن حجاب عبارت از علی بن ابیطالب (ع) است، چون بنده به علی توسل جوید و او را به درگاه خدا وسیله آورد آن حجاب برداشته می‌شود.

۹- **تفسیر ابوالفتوح رازی**: روایت با اسنادش از رسول اکرم (ص) است. آن حضرت فرمود: موقعی که خدای ذوالجلال جناب آدم را آفرید و روح در کالبد او دمید، آدم به طرف راست عرش نگاه کرد، پنج شب از نور دید که همگی شبیه او بودند و بعضی در حال رکوع و برخی در حال سجده خدای را عبادت می‌کردند، جناب آدم عرض کردن پروردگارا، آیا قبل از من هم مخلوقاتی را که شبیه من باشند آفریده ای جواب آمد، نه.

جناب آدم عرض کرد: پس این پنج شخص که آنها را شبیه خود می‌بینم کیستند؟ خطاب آمد: اینها پنج نفرند از نسل تو «و لو لا هم ما خلقتک» یعنی اگر اینها نبودند تو را نمی‌آفریدم. من نام های اینها را از

نام خودم انتخاب نموده ام و اگر اینها نبودند : آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و جن و انس را نمی آفریدم .

من محمود و این محمد (ص) است . من عالیم و این علی است . من فاطرم و این فاطمه است . من ذوالاحسانم ، و این حسن است ، من محسنم و این حسین است .

ای آدم ، سوگند به عزت و جلالم ، هر بنده ای که به درگاه من، روی آورد در حالی که به اندازه چند دانه اسپند دشمنی اینها را در دل داشته باشد او را روانه دوزخ کنم.

ای آدم : اینان در بین تمام مخلوقاتم برگزیدگان من هستند . به وسیله اینها بندگانم را نجات می دهم و به وسیله اینها به هلاکت می رسانم.

ای آدم : اگر حاجتی به درگاه من داشته باشی به اینان توسل کن و اینها را به درگاه من وسیله قرار ده. سپس رسول اکرم فرمود : ما کشتی نجات امتیم. هر کس در آن نشیند نجات یابد و هر که از آن روی گرداند هلاکی شود، هر که را از درگاه خدا حاجتی باشد باید به ما توسل کنند و ما را وسیله قرار دهد تا حاجتش روا گردد .

۱۰- تأویل الآیات : حدیث مفصلی از ابوسعید خدری نقل می نماید که خلاصه اش این است :

رسول اکرم (ص) فرمود : اگر از خدای متعال چیزی بخواهید با من (وسیله) بخواهید .

عرض شد یا رسول الله وسیله چیست.

حضرت فرمود : وسیله درجه من در بهشت است . که هزار پایه دارد . در روز رستاخیز آن را بیاورند و در میان درجات پیامبران قرار دهند ، جلوه آن در بین درجات ایشان چون روشنی ماه در میان ستارگان باشد. هیچ پیغمبر و صدیق و شهیدی نماند جز این که آن درجه را آرزو کند و گوید خوشا به حال کسی که این درجه از آن او است ، در این موقع از جانب خدای ذوالجلال ندا آید که: این درجه محمد (ص) است و آنگاه من وارد محشر شوم در حالی که لباسی از نور در بر و تاج کرامت بر سر دارم و علی بن ابیطالب (ع) در مقابلم ایستاده و لوای حمد را به دست گرفته و بر آن نوشته شده است: « لا اله الا الله ، المفلحون هم الفائزون » یعنی نیست خدائی جز پروردگار یکتا ، رستگاران پیروزمندانند.

من و علی بن ابیطالب (ع) چون از برابر صف پیامبران عبور کنیم پیامبران به یکدیگر گویند اینها حتماً دو فرشته مقربند که ما آنها را نمی شناسیم و چون به افواج فرشتگان بگذریم گویند که اینها دو پیغمبر مرسلند .

سپس من به منبر وسیله صعود کنم و بر فراز آن نشینم و علی یک پایه از من پائین تر قرار گیرد . هیچ پیغمبر و صدیق و شهیدی نماند مگر این که از روی تعظیم و تحسین گوید : خوشا به حال این دو بنده جقدر در درگاه الهی عزیز و مکرمند.

در این موقع ، از جانب حق ندائی آید که تمام اهل محشر آن را بشنوند: « هذا حبیبی محمد . و هذا ولیی علی ، طوبی لمن احبهما و ویل لمن ابغضهما »

یعنی این حبیبم محمد(ص) و این ولیم علی (ع) است بهشت برای دوستان و دوزخ جهت دشمنان اینهاست .

سپس فرمود: یا علی تمام دوستان تو از شنیدن این حدیث روحشان آرام و رویشان سفید و دلهایشان شاد گردد و دشمنان تو از شنیدن آن رویشان سیاه و قدم هایشان لرزان شود .

در این موقع از طرف خدای متعال دو فرشته که یکی خازن بهشت و دیگری مالک دوزخ است به طرف ما بیایند و در برابر ما بایستند، ابتدا یکی از آنها پیش آید و گوید : السلام علیک یا احمد(ص) من جواب سلام او دهم و گویم : تو کیستی که چنین روی نکو و عطر خوش داری ؟ جواب دهد من رضوان، خازن بهشت: خدای ذو الجلال کلیدهای بهشت را به خدمت تو فرستاده تا هر که را خواهی روانه بهشت کنی، من کلیدهای بهشت را بگیرم و به برادرم علی بن ابیطالب (ع) دهم ، سپس فرشته دوم آید و سلام کند و من او را جواب دهم و سؤال کنم : تو کیستی که این قدر مهیب و وحشتناکی ؟ جواب دهد: من مالک، مأمور دوزخم ، خدای متعال کلیدهای دوزخ را به پیش تو فرستاده تا هر که را خواهی دارد جهنم نمائی. من آن کلیدها را نیز به برادرم علی بن ابیطالب (ع) بدهم ، و خدای را از این لطف و مرحمتی که به ما فرموده شکر گذارم. علی در حالی که کلیدهای بهشت و دوزخ را در دست دارد متوجه محشر شود چون برکنار دوزخ بایستد ، دوزخ فریاد بر آورد و گوید: یا علی بگذر که نور تو لهیب و شعله ام را خاموش نمود، او گوید ای دوزخ آرام و ساکت باش . سپس شروع به تقسیم کند و به دوزخ فرماید : ای دوزخ این از برای

من و آن از برای تو . آن را بگیر که از دشمنان من است و از این دست بدار که از دوستان من است، سپس رسول اکرم (ص) فرمود ، در آن موقع دوزخ نسبت به علی ابیطالب (ع) مطیع تر از یک غلام نسبت به مولای خودش باشد و هر طور علی اراده فرماید مردم را می گیرد و یا رها می کند. (پایان حدیث وسیله)

در صدر این حدیث که رسول اکرم (ص) می فرماید: وسیله درجه من در بهشت است که هزار پایه دارد، مقصود از این هزار پایه ، مراتب و درجات ولایت محمدی و علوی علیهم السلام است که رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) در درجه اعلائی آن قرار دارند و شیعیان و محبان آنان که عارف به مقامات و عامل به دستورات و من به فضائل و مناقب آن بزرگوارانند هر کدام نسبت به درجه معرفت و محل خود، در مراتب پائین تر قرار دارند و درجه معرفت و محبت هر کس از شیعیان به مقامات ولایت اهل بیت عصمت (ع) بیشتر باشد ، رتبه او نیز بالاتر خواهد بود . یعنی : در این دنیا که دار تکلیف و امتحان است هر کس در اثر تهذیب نفس و اعمال صالح و وسعت صدر بر معرفت و تقرب خود به ولایت حضرات معصومین علیهم السلام بیفزاید ، در آخرت درجات او بالاتر و تقریبش به رحمت الهی بیشتر خواهد شد. و کسی که از نعمت ولایت و محبت ایشان در دنیا محروم است از درجات قرب الهی نیز در آخرت محروم خواهد بود . و آنان که در دنیا نسبت به این بزرگواران عداوت و نفاق ورزیده و مقامات و درجات آنان را انکار نموده اند. در آخرت طعمه آتش جهنم و مغضوب درگاه الهی خواهند شد. و در ذیل حدیث فوق اشاره شد که بهشت جهت موالیان محمد و آل محمد (ص) و دوزخ مخصوص دشمنان و منکران آن بزرگواران است.

۱۱- دعای عرفات : حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین (ع) می فرماید :

رب صل علی اطائب اهل بیتی الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم خزنة حلمک و حفظة دینک و خلفائک فی ارضک و حججک علی عبادک و طهرتهم من الرجس و الدنس تطهیراً بارادتک و جعلتهم الوسيلة الیک و المسلك الی جنتک...

یعنی : خدایا، صلوات بفرست، بر پاکیزگان اهل بیت محمد (ص) (ائمه اطهار علیهم السلام) کسانی که آنان را برای امر خود اختیار فرمودی و آنان را گنجینه های حلم و نگهداران دین و نمایندگان خود در روی زمین و حجت های خویش بر مردم قرار دادی ، و از نجاسات و پلیدی ها پاک و پاکیزه شان گرداندی، و آنان را وسیله به سوی خود و راه به سوی بهشت خویش قرار دادی .

زیارت جامعه کبیره : حضرت امام علی النقی علیه السلام می فرماید : **انتم السبیل الاعظم و الصراط الاقوم و شهداء دارالغناء و شفعاء دار البقاء ...**

یعنی : ای اهل بیت نبوت (ع) شما استوارترین راه ها به سوی خدائید و شمائید شاهدهای مخلوقات در دنیا و شفیع های امت در آخرت...

۱۳- **احتجاج طبرسی:** حضرت رسول اکرم (ص) در خطبه غدیر می فرماید :

معاشر الناس فضلوا علیاً فانه افضل الناس بعدی من ذکر و انثی ، بنا انزل الله الرزق و بقی الخلق . ملعون ملعون، مغضوب مغضوب من رد قولی هذا وان لم یوافقه ...

یعنی: ای مردم، علی را برتری دهید، زیرا پس از من او برترین مردم از زن و مرد است . خدا به وسیله ما بر مردم روزی نازل می فرماید، و بقاء مخلوقات به یمن وجود ماست. ملعون و مغضوب درگاه الهی است کسی که این گفتار مرا رد نماید ، اگر چه خود موافق آن نباشد.

۴- **اصول کافی :** با اسنادش از حضرت امام صادق (ع) ، آن حضرت فرمود: **ابی الله أن یجری الاشیاء الا باسبابها ، فجعل لكل شیء سبباً و جعل لكل سبب شرحاً و جعل لكل شرح علماً و جعل كل علم باباً ناطقاً ، عرفه من عرفه و جهله من جهله . ذاک رسول الله (ص) و نحن...**

یعنی : خداوند اِبا فرموده از این که چیزها را جاری کند مگر به وسیله سبب های آن ، پس برای هر چیزی سببی قرار داده و برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی علمی و برای هر علمی درب ناطقی که خدا را می شناسد ، هر که او را شناسد . و از خدا بی خبر است و هر که از او بی خبر است، و او ، حضرت رسول اکرم (ص) و ما ائمه اطهاریم...

روایات فوق که در تفسیر آیه مبارکه وسیله از حضرات معصومین ، علیهم السلام نقل شد و قسمتی از آنها از علمای اهل سنت است ، وسیله بودن حضرات محمد و آل محمد(ص) را بین خدا و مخلوقات اثبات مینماید اگر چه کلمه وسیله به هر نوع سببی که واسطه تقرب به درگاه خدا باشد اطلاق می شود و به علم و معرفت و عبادت و احسان و دعا صدقه و غیره نیز دلالت دارد و هریک از آنها وسیله ای جهت تقرب به درگاه معبود است ، ولی با در نظر گرفتن آیات و اخبار ، به این نتیجه می رسیم که خدای متعال برای هر چیزی وسیله

ای قرار داده است، ولی سبب اعظم و وسیله کامل به درگاه خدای ذوالجلال، وجود مقدس حضرت رسول اکرم (ص) و اهل بیت اطهارش می باشد و در تمام دائرة تکوین و جهان هستی از بدو خلقت تا عرصات محشر چه از نظر تکوین و چه از نظر تشریع آن بزرگواران بزرگترین وسیله و استوارترین واسطه بین خدا و خلق هستند.

و اذا الرجال توسلوا بوسيلة* فوسيلتي حبي لآل محمد**

الله طهرهم بفضل نبیه* و ابان شيعتهم بطيب المولد**

یعنی : اگر مردم به درگاه خدا وسیله ای آورند .

وسيله من به درگاه خدا محبت و ولایت آل محمد است .

خدای متعال آنان را به فضل و برکت پیغمبرش پاک و پاکیزه گردانده است و شیعیان آنان را از دیگران به طهارت مولد امتیاز بخشیده است.

در خصوص این که حضرات محمد و آل محمد (ص) وسیله اعظم و واسطه اکبر بین خدا و مخلوقاتند گذشته از روایات سابق احادیث بی شمار دیگری داریم که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱۵- فضائل ابن شاذان ، بحار الانوار جلد نهم : روایت از ابن مسعود است ، او می گوید :

روزی به خدمت حضرت رسول اکرم (ص) رسیدم و به آن بزرگوار سلام دادم و عرض کردم، یا رسول الله حق را به من بنمایان تا آن را ببینم .

حضرت فرمود : داخل پستو بشو و حق را ببین .

می گوید : وارد پستو شدم و علی (ع) را در حالت نماز دیدم که در رکوع و سجود خود می گفت :

اللهم بحق محمد عبدک اغفر للخطائين من شيعتی...

یعنی: خدایا تو را به حق بنده خاصت محمد(ص) سوگند می دهم که خطاکاران شیعیان مرا بیامرزی ...

بازگشتم و دیدم حضرت رسول اکرم (ص) در حال نماز است و در رکوع و سجود خود عرض می کند :

اللهم بحق علی عبدک اغفر للخاطئين من أمتی ...

یعنی : خدایا تو را به حق بنده خاصت علی (ع) سوگند می دهم که خطاکاران امت مرا بیامرزی ...
ابن مسعود می گوید: از دیدن این امر وحشت بر من مستولی شد. حضرت رسول اکرم (ص) نماز را مختصر کرده به اتمام رسانید و به من فرمود:

یا بن مسعود اکفر بعد الایمان ؟.....یعنی : ای پسر مسعود ، آیا پس از ایمان کافر می شوی؟.

عرض کردم : یا رسول الله ، حاشا ، هرگز چنین نیست، ولی دیدم علی (ع) خدا را به حق شما قسم میدهد، و شما هم خدا را به حق علی (ع) سوگند می دهید و حیرت من از این است که: ندانستم کدامیک از شما در درگاه الهی مقرب ترید؟..

حضرت فرمود: ای ابن مسعود بنشین و گوش فراده .

می گوید: من نشستم و رسول اکرم (ص) فرمود:

ای ابن مسعود ، خدای متعال دو هزار سال قبل از آفرینش، نور من و علی را آفرید . از نور من آسمان و زمین خلق شد و من از آسمان و زمین رفیع تر و از نور علی عرش و کرسی آفریده شد و علی از عرش و کرسی بالاتر است. و نور حسن را از نور خود به وجود آورد و از آن لوح و قلم را خلق فرمود و حسن از لوح و قلم برتر است . و نور حسین را به وجود آورد و از آن بهشت و حور العین را آفرید، و به خدا سوگند حسین از بهشت و حور العین افضل است.

در این موقع ظلمت سراسر عالم خلقت را فراگرفته بود، فرشتگان از درگاه خدا خواستار شدند که این تاریکی را از برابر آنان بردارد.

خدای متعال کلامی فرمود ، و از آن کلام آوری پدید آمد که آن نور را در عرش خود قرار داد و از تجلیات آن نور ، شرق و غرب عالم روشن گردید ، آن نور فاطمه زهرا (ع) بود. و به همین جهت آن بانوی جلیله را «زهراء» یعنی روشنی بخش آسمان ها نامیده اند .

^۱ مقصود از سال در این روایت و روایتهای نظیر آن سال معمولی نیست.

ای ابن مسعود : در روز رستاخیز ، خدای متعال ، به من و علی (ع) فرماید : که هر کس را خواهید داخل بهشت و هر که را خواهید وارد دوزخ کنید ،

و این است فرموده خدا در قرآن کریم : « **الْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٌ** ». (سوره ق، آیه ۲۴)

یعنی : (در روز رستاخیز خطاب آید) هر کافر معاند را به دوزخ در افکنید.

کافر کسی است که نبوت مرا انکار کند، و عنید آن که ، ولایت علی (ع) و عترت او را منکر شود. و بهشت مخصوص شیعیان و دوستاران علی است.

در این حدیث شریف ، گذشته از این که تصریح شده بر اینکه : زمین و آسمان ، و عرش و کرسی ، و لوح و قلم ، و بهشت و حور العین و سایر انحاء خلقت از طفیل انوار آن بزرگواران آفریده شده است و در واقع سبب اعظم و وسیله اکمل در آفرینش تمام کائنات و جمیع مخلوقات آن پاکان می باشند.

می بینیم، رسول اکرم(ص) که اشرف مخلوقات است، به هنگام دعا، خدا را به حق علی(ع) قسم می دهد . و این شاهد زنده و دلیل محکمی است بر این که آن حضرت ، امیر المؤمنین علی (ع) را وسیله اعظم بین خدا و خلق می دانسته به حدّی که برای اجابت دعای خویش او را به درگاه الهی شفیع می آورده است.

و نیز عملاً به ابن مسعود و مسلمانان طریقه صحیح دعا و توسل به درگاه الهی را آموخته است ، که البته بالاتر از همه توسل به ذات مقدس علی و اولاد علی (ع) است :

طرق به سوی خداوند اگر چه بسیار است***ولی طریق علی شاهراه می باشد

۱۶- اصول کافی ، کتاب التوحید ، جزء دوم : حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: **نحن والله الاسماء**

الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملاً الا بمعرفتنا.

یعنی: سوگند به خدا، اسماء حسناى خدا مائیم، و خدا از بندگان هیچ عملی را بدون معرفت ما قبول نمیکند

و از این روایت هم ثابت می شود که وسیله قبول اعمال و عبادات بندگان در درگاه الهی، معرفت به ولایت محمد و آل محمد است و بدون معرفت و اقرار و اعتراف به ولادت آن بزرگواران هیچ عملی مقبول درگاه الهی نخواهد بود .

۱۷- اصول کافی ، کتاب التوحید ، جزء دوم : روایت از حضرت امام صادق علیه السلام است که فرمود: خدای متعال ما را در نیکوترین صورت آفرینش خلق فرمود ، و ما را دیدگان بینا و زبان گویا و دست مبسوط خود به رحمت و کرامت در میان بندگانش قرار داد و ما را وجه خود که به وسیله آن به سوی خدا روی آورده می شود. و در بهائی که به طرف خدا راهنمایی می کند ، و گنجینه داران رحمتش در آسمانها و زمین معین فرمود . به وسیله ما درختان میوه می دهند و میوه ها به ثمر می رسند و نهرها جاری میشوند. و به وسیله ما باران رحمت خدا از آسمان نازل می شود و گیاهان زمین می روید. و به وسیله ما، خدای متعال عبادت شده است و اگر ما نبودیم خدا را عبادت نمی کردند .

ملاحظه می کنید که در این روایت حضرت امام صادق (ع) اهل بیت عصمت را به عنوان وسیله تکوینی و تشریعی بین حق و خلق معرفی فرموده است، و انکار این عقیده ، در واقع انکار فرمایش امام است، و تکلیف چنین کسی معلوم است...!

البته در این زمینه اثبات وسیله اعظم بودن حضرات محمد و آل محمد (ص) بین خدا و خلق دلائل و روایات بسیار دیگری هم وجود دارد که این کتاب را گنجایش نقل آنها نیست و گمان می کنم برای شخص منصف و با ایمان همین مختصر کفایت نماید . و جاهل عنود نیز چون در قلبش نور هدایت وجود ندارد هر چه دلیل و برهان بیاوری بر جهل و عناد خود خواهد افزود. و لایزید الظالمین الاخسارا ...

تفسیر آیه مبارکه: فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه ...

و توضیح مسأله : کلمات الله

قال الله تبارک و تعالی :

« فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التّواب الرحيم » (سورة بقره، ۳۱)

یعنی : آدم از خدای خود کلماتی آموخت، و به وسیله آن کلمات، توبه او را پذیرفت که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است.

جمهور مفسرین شیعه و سنی از ابن عباس روایت کرده اند:

از رسول اکرم (ص) سؤال شد از کلماتی که آدم از خدای متعال آموخت و به سبب توسل به آن کلمات، خدا توبه او را پذیرفت ؟

حضرت فرمود: آدم از خدا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین درخواست کرد که توبه اش را قبول فرماید . پس خدا به حرمت آن اسماء توبه آدم را قبول فرمود .

در تأیید این تفسیر ذیلاً روایاتی از طریق عامه و خاصه نقل می شود :

۱- **ینابیع المودة** : ابن مغالزی با اسنادش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که از رسول اکرم (ص) از کلماتی که آدم از خدای متعال آموخت و به وسیله آن کلمات به درگاه خدا توبه نمود، سؤال شد حضرت فرمود : از خدا سؤال نمود به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و توبه نمود و خدا توبه او را پذیرفت .

۲- **کتاب ینابیع المودة** : حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی از تفسیر امام حسن عسگری از امام علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی از حضرت امیر المؤمنین (ع) از حضرت رسول اکرم (ص) آن حضرت فرمود:

ای مردم: موقعی که خدای متعال انوار اشباح ما را از ذروه عرش به صلب آدم نقل فرمود. جناب آدم انواری در وجود خود احساس نمود و به درگاه خدا عرض کرد:

خدایا ، این انوار ، چیست ؟

جواب آمد : ای آدم اینها، انوار اشباحی است که از اعلی درجه عرشم به صلب تو نقل نموده ام ، و به خاطر وجود این انوار در صلب تو، به فرشتگانم امر کردم به تو سجده نمایند، چون وجود تو ظرف آن انوار پاک بود.

آدم عرض کرد: خدایا چه خوبست ، صاحبان آن انوار را بر من آشکار نمائی جواب آمد : ای آدم به عرش من نگاه کن.

جناب آدم چون نگاه کرد ، در ذروه عرش خدا ، انوار مقدسی مشاهده کرد و عرض نمود ، این انوار از کیست ؟

خدای متعال فرمود : ای آدم اینها انوار اشباح افضل و اشرف مخلوقات منند.

این محمد است و من محمود . از برای او اسمی از اسم خودم انتخاب کردم . و :

این علی است و من اعلاهم . از برای او اسمی از اسم خودم انتخاب نمودم . و:

این فاطمه است و منم فاطر السموات و الأرض ، از برای او اسمی از اسم خود انتخاب کردم و :

اینها حسن و حسینند و منم محسن و قدیم الاحسان . از برای آنها اسمی از اسم خود انتخاب کردم.

اینها بهترین و گرامی ترین بندگان من هستند ، به واسطه آنها می گیرم و به واسطه آنها عطا می کنم ، به وسیله آنها عقاب می نمایم و به وسیله آنها به ثواب می رسانم. ای آدم در هر مصیبتی آنها را به درگاه من شفیع بیاور. من به ذات خودم سوگند یاد کرده ام ، هرکه ایشان را به درگاه من شفیع آورد او را مأیوس نگردانم .

به همین جهت بود که در موقع صدور خطیئه ، جناب آدم، آن بزرگواران را به درگاه خدا شفیع آورد و خدا توبه اش را قبول فرمود.

این موهبت فقط مخصوص جناب آدم نیست ، بلکه پیغمبران و فرشتگان و سایر مخلوقات نیز، هنگام ابتلا به مصائب و خطرات ، این بزرگواران را به درگاه خدای متعال شفیع آورده به وسیله آنها از درگاه الهی

مسألت نموده اند و به یمن برکت و عزّت این خوبان، مورد عفو الهی قرار گرفته و یا از بلا و مصیبت نجات یافته اند .

جهت مناسب بودن مقام، به شفیع آوردن عده ای از انبیای اولوالعزم، محمد و آل محمد را به درگاه خدای متعال ، اشاره می کنیم :

۱- از آن جمله : جناب نوح پیغمبر عظیم الشان و اولوالعزم است که موقع گرفتاری به طوفان ، محمد و آل محمد را به درگاه خدا شفیع آورد و به آن بزرگواران توسل جست و به یمن برکتشان خدای مهربان او و اصحابش را از خطر طوفان و غرق شدن نجات داد .

در این زمینه روایات و احادیث معتبر و بی شماری داریم ، ولی در این عصر (که عصر اکتشافات و پی بردن به بعضی از اسرار کائنات است) مناسب دیدم به نقل گزارش رسمی و بسیار جالب اداره باستان شناسی دولت شوروی که واقعا غوغائی در محافل علمی و مذهبی جهان پدید آورده و نظر جهانیان را به آن جلب نموده است و در عین حال مؤید موضوع بحث ما است اکتفا نمایم . که :

خوشر آن باشد که سرّ دلبران*** گفته آید در حدیث دیگران

این گزارش را حقیر در سال ۱۳۴۵ از نشریه عربی جمعیت خیریه اسلامیّه کربلاء ترجمه و به صورت جزوه ای مستقل چاپ و منتشر نمودم.

ولی بهتر دیدم که این گزارش را در این کتاب از مجله مکتب اسلام شمار مسلسل ۱۴۲ مورخه آبان ماه ۱۳۵۰ صفحه ۲۶ نقل نمایم.

گزارش بسیار جالب باستان شناسی شوروی درباره کشتی حضرت نوح (ع)

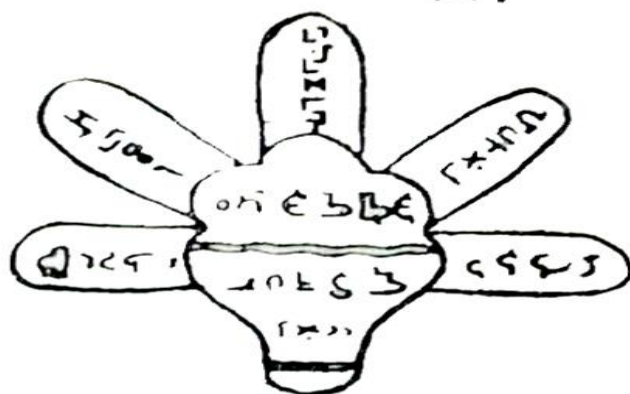
مجله رسمی و پرتیراژ (اتفاد نیزوب) شوروی که بطور ماهانه منتشر می شود گزارش عجیب زیر را که هم از نظر باستان شناسی بسیار ارزنده و جالب است و هم از نظر دینی عالی ترین دلیل بر عظمت قرآن و عقاید دینی ماست درج نموده است و به دنبال آن عده ای از نویسندگان انگلیسی ، مصری ، پاکستانی ، و ... آن مقاله را از روسی به انگلیسی و عربی و اردو ، ترجمه نموده و در مجله ها و روزنامه های محلی خود نقل کرده اند .

ابنک ما خلاصه آن را با توضیح درباره ارزش علمی و دینی آن از نظر خوانندگان ارجمند می گذرانیم :

مجله نامبرده در شماره نشرین دوم ۱۹۵۳ می نویسد:

هنگامی که باستان شناسان روسی در منطقه ای معروف به وادی قاف^۱ مشغول حفاری و جستجوی آثار باستانی بودند در اعماق زمین به چند باره تخته ای قطور و پوسیده برخوردند که بعدا معلوم شد این تخته ها قطعات جدا شده از کشتی نوح بوده و بر اثر تحولات دریائی و زمینی در طول حدود ۵۰۰۰ سال همچنان در دل زمین باقی مانده است برخورد به این تخته ها نظر محققین باستان شناس را آن چنان به خود جلب نمود، که دو سال دیگر به کنجکاوی و تعقیب عملیات حفاری خود پرداخته و بالاخره در همان منطقه به یک قطعه تخته دیگری برخوردند که به صورت لوحی طبق کلیشه زیر چندین سطر کوتاه از کهن ترین و ناشناخته ترین خطوط بر روی آنها منقوش بود.

اما بسیار شگفت آور بود که این تخته لوح بدون این که پوسیده یا متحجر شده باشد آن چنان سالم و دست نخورده باقی مانده که هم اکنون در موزهی آثار باستانی مسکو در معرض دید توریستها و تماشاگران خارجی و داخلی است.



^۱ طبق تصریح قرآن لنگرگاه کشتی نوح بعد از طوفان کوه جودی بوده به ادعای صاحب (مراسد الاطلاع) و منجد العلوم، این کوه در ۴۰ کیلومتری شمال شرقی جزیره ابن عمر ، (شهر کوچکی است در سوریه مشرف به نهر دجله و به سال (۱۶۱) توسط حسن بن عمر بن خطاب ثعلبی بنیان گذاری شده می باشد و بنا به نقل دیگران (از جمله مؤلف بزرگوار تفسیر المیزان) لنگرگاه در آرات از جبال ارمنیه بین ایران و ترکستان روس واقع در دیار بکر از نواحی موصل بوده که البته همه این نظرات باوادی قاف در مسکو محل اکتشاف تختهها سازش دارد چه اگر این محل با نزدیک به این محل نبوده امکان دارد با مرور زمان بر اثر امواج دریا و تحولاتی که در طول چندین هزار سال رخ داده آن تخته ها در منطقه مزبور و در اعماق زمین قرار گرفته باشد

بر اثر این اکتشاف اداره کل باستان شناسی شوروی برای تحقیق از چگونگی این لوح و خواندن آن، هیئتی مرکب از هفت نفر از مهمترین باستان شناسان و اساتید خط شناس و زبان دان روسی و چینی مأمور تحقیق و بررسی نموده که نام آنها بدین گونه است :

۱- پروفیسور سولی نوف ، استاد زبانهای قدیمی و باستانی در دانشکده مسکو.

۲- انیاهان خینو ، دانشمند و استاد زبان شناسی در دانشکده لولوهان چین ،

۳- میشان لوفارنک، مدیر کل آثار باستانی شوروی.

۴- تانمول گورف ، استاد لغات در دانشگاه کیفزو

۵- پروفیسوردی راکن ، استاد باستان شناس در آکادمی علوم لنین.

۶- ایم احمد کولا ، مدیر تحقیقات و اکتشافات عمومی شوروی

۷- میجر کولتوف ، رئیس دانشکده استالین .

این هیئت پس از هشت ماه تحقیق و مطالعه و مقایسه حروف آن با نمونه سایر خطوط و کلمات قدیم متفقاً گزارش زیر را در اختیار باستان شناسی شوروی گذاشت .

۱- این لوح مخطوط چوبی از جنس همان تخته های مربوط به کاوشهای قبلی و کلاً متعلق به کشتی نوح بوده است منتها لوح مزبور مثل سایر تخته ها آن قدر پوسیده نشده و طوری سالم مانده که خواندن خط های آن به آسانی امکان پذیر می باشد.

۲- حروف و کلمات این عبارات به لغت سامانی یا سامی است که در حقیقت ام اللغات (ریشه لغات) و به سام بن نوح منسوب می باشد .

۳- معنای این حروف و کلمات بدین شرح است :

ای خدای من و ای یاور من . و به رحمت و کرم مرا یاری نما . و به پاس خاطر این نفوس مقدسه :

محمد (ص) ، ایلیا (علی) ، شبیر (حسن) ، شبیر (حسین) ، فاطمه.

آنان که همه بزرگان و گرامی اند . جهان به برکت آنها بر پاست . به احترام نام آنها مرا یاری کن .
تنها توئی که می توانی مرا به راه راست راهنمایی کنی.

بعداً دانشمند انگلیسی، این ایف ماکس، استاد زبانهای باستانی در دانشگاه منچستر ترجمه روسی این کلمات را به زبان انگلیسی برگردانید و عیناً در این مجله ها و روزنامه ها نقل و منتشر گردیده است .

۱- مجله هفتگی (ویکلی میرد) لندن شماره مربوط به ۲۸ دسامبر ۱۹۵۳ ، م.

۲- مجله استار انگلیسی لندن مربوط به کانون ۱۹۵۴ ، م.

۳- روزنامه سن لایت منتشره از منچستر شماره مربوط به کانون دوم ، ۱۹۵۴ ، م .

۴- روزنامه (ویکلی میبرد)، تاریخ یکم شباط ، ۱۹۵۴

۵- روزنامه « الهدی » قاهره مصر تاریخ ۳۰ مارس ، ۱۹۵۳ ، م .

سپس دانشمند و محدث عالی مقام پاکستانی حکیم سعید محمود گیلانی که یک موقع مدیر روزنامه (اهل الحدیث) پاکستان و نخست از اهل تسنن بوده و بعداً از روی تحقیق به آئین تشیع گرائیده آن گزارش را به زبان اردو در کتابی به نام « ایللیا مرکز نجات ادیان العالم » ترجمه و نقل کرده است.

آنگاه مجله (بذرة) نجف در شماره های شوال و ذو القعدة ۱۳۸۵ سال اول صفحه ۷۸ الی ۸۱ زیر عنوان نام های مبارکی که حضرت نوح بدان توسل جست از اردو به عربی ترجمه و نقل کرده است^۱.

اکنون لازم می نماید به طور فشرده توجه خوانندگان ارجمند را به نکاتی چند معطوف نمائیم تا بیشتر به ارزش علمی و تاریخی این اکتشاف باستانی معتقد شوند:

۱- آن که اکتشاف این تخته ها و لوح یکی از دلایل بر اصالت و واقعیت داستانهای قرآن مجید و احادیث دینی است که مشروحا حاکی از قضیه کشتی نوح و ماجرای غرق شدن آن است همچنان که مورخان اسلامی و غیر اسلامی نیز نوشته اند.

^۱ کتاب « ایللیا... » به زبان اردو ضمن ۴۵ صفحه به عنوان چهل و دومین نشریه دار المعارف اسلامیة لاهور پاکستان سال ۱۳۸۱ ه به چاپ رسیده است .

۲- آن که معتقدات شیعه در باره اهل بیت از روی تمایلات و اغراض شخصی رهبران شیعی و مؤلفین نیست ، بلکه بر مبنای یک سلسله حقایق علمی و واقعیت های تاریخی است که شیعه خود را ناگزیر از تسلیم در پابند شدن به آن دیده و در نتیجه پیروی اهل بیت را انتخاب کرده است.

بدیهی است استمداد نوح پیامبر، از خاندان رسالت و نقش نام های آنان بر کشتی چندین هزار سال قبل از نزول قرآن و پیدایش اسلام و انشعاب مسلمانان به فربه های مختلف و متعدد شیعه و سنی بوده و جز از روی الهام از مبدأ اعلی و اشاره غیبی به هیچ چیز نمی توان آن را تعبیر کرد درست است. که حضرت نامهای مقدس « محمد، علی، حسن، حسین، و فاطمه » را به عنوان دعا و به عنوان تبرک نقش بر لوح نمود ، اما درحقیقت این یک پیش گوئی عجیب از دوران های خیلی دور و دراز درباره پیدایش خاندان وحی و رسالت بوده است که با فاصله حدود ۵۰۰۰ سال پس از طوفان قدم به عرصه گیتی گذاشتند.

جالب آن که برخورد به یک چنین اثر باستانی در یک کشور غیر دینی و به دست یک عده افراد غیرمسلمان و بالاخره در محیطی اتفاق افتاده که از نیم قرن پیش دین و عقیده به مبدء و معاد و وحی و رسالت را کنار گذارده و تنها از دید محدود مادی گری به جهان و آنچه در آن است می نگرند.

ناگفته معلوم است که ماجرای این لوح به نسبت ارزش و اهمیتی که از دید باستان شناسان دنیای روز دارد نیز از رش دینی و مذهبی برای مسلمانان به ویژه شیعیان داشته و دارد .

تذکر : مطالب این مقاله ترجمه و اقتباس از مجله (بذره) نجف و کتاب قبس من القرآن ، تألیف عبداللطیف خطیب بغدادی چاپ ۱۳۸۹ نجف می باشد.

پایان نقل از مجله مکتب اسلام

۲- **مجالس الصدوق** : (طبع قم صفحه ۱۳۱) از معمر بن راشد از امام صادق (ع) منقول است که آن حضرت فرمود: یک نفر یهودی به خدمت پیغمبر اکرم (ص) رسید و عرض کرد: شما برترید با موسی؟ پیغمبر فرمود : تزکیه نفس قبیح است ، اما توبه آدم به این کیفیت بود:

« اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد الماغفرت لی » .

یعنی : خدایا از تو به حق محمد و آل محمد مسألت می نمایم که مرا بیامرزی .

و همچنین نوح در موقع گرفتاری به طوفان به محمد و آل محمد متوسل شد و ابراهیم برای نجات از آتش و موسی هنگام ترس از اژدها توسل به محمد و آل محمد جستند و نجات یافتند. اگر موسی امروز زنده بود ایمان و نبوتش بدون پیروی از من بهره ای نداشت و عیسی در ظهور مهدی (علیه السلام) که از ذریه من است به زمین می آید و به آن حضرت اقتدا می کند.

۳- این روایت به همین سبک در امالی صدوق نیز نقل شده است .

۴- **قصص راوندی:** از شیخ صدوق : به اسنادش از فضال از پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) ، آن حضرت فرمود :

موقعی که نوح مشرف به غرق شد خدا را به حق ما یاد کرد ، و خدا او را از غرق نجات داد و چون ابراهیم را به آتش انداختند، خدا را به حق ما یاد نمود و به امر الهی آتش برای او گلستان شد. و چون موسی خواست از دریا عبور نماید خدا را به حق ما یاد نمود و به سلامت از دریا عبور کرد. و چون یهود خواستند عیسی را بکشند ، خدا را به حق ما یاد کرد و خدا او را از کشته شدن نجات داد و به آسمانها برد .

۵- **جلد هفتم بحار الانوار**، از کتاب محتضر : نقل می کند که این حدیث به خط مبارک حضرت امام حسن عسکری (ع) به دست آمده است؛ ترجمه حدیث شریف این طور است :

ما (حضرات محمد و آل محمد ص) با قدم نبوت و ولایت به عالی ترین درجات حقیقت صعود نمودیم و طبقات هفتگانه و رفیع تقوی را با راهبردهای خود، نورانی ساختیم . پس مائیم شیران کارزار دلاوری ، و باران های رحمت الهی ، و دشنه های تیز بر پیکر دشمنان .

در این جهان، شمشیر بران جهاد و قلم رسای دانشیم . و در نشئه آخرت پرچمدار حمد ، و ساقی حوض کوثر خواهیم بود. فرزندان ما ، خلفای دین و جانشین پیامبران و چراغهای هدایت ولید گنجینه های کرم اند.

موسی کلیم به آن سبب خلعت نبوت پوشید که معرفت ما را گردن نهاد. و روح القدس در بهشت اعلی ، از میوه های نورس باغ رحمت ما چشید.

پیامبران همه از چراغ دانش ما اقتباس می کردند و دستورات ما را سرمشق روش خود قرار می دادند .

در خاتمه حدیث این طور مرقوم فرموده اند: این حدیث را : حسن بن علی (علیه السلام) در سنه دویست و پنجاه و چهار هجری نوشت.

۶- ارشاد دیلمی: روایت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) است. آن حضرت به سماعه فرمود:

إذا كان لك يا سماعه حاجة الى الله عزوجل فقل اللهم اني اسئلك بحق محمد و علي ، فان لهما عندك شأنًا من الشأن و قدراً من القدر فبحق ذلك القدر و بحق ذلك الشأن أن تصلي علي محمد و آل محمد و ان تفعل بي كذا و كذا ... فإنه اذا كان يوم القيامة لم يبق ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان ، ألا و هو محتاج اليهما في ذلك اليوم.

یعنی : ای سماعه اگر حاجتی از درگاه خدا داشته باشی. بگو خدایا ، تو را به حق محمد و علی ، که از برای آنان در پیشگاه تو، قدر و منزلت مخصوصی است، سوگند می دهم . پس به حق آن قدر و منزلت بر محمد و آلش درود بفرست و حاجت مرا برآور. زیرا در روز رستاخیز هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و بنده ای که قلبش به ایمان آزمایش شده باقی نمی ماند مگر آن که همه آنها محتاج توجه محمد (ص) و علی (ع) خواهند بود.

۷- کتاب تأویل الآيات ، شرف الدین علی حسینی استرآبادی : در تأویل آیه مبارکه :

« و اذكر عبدنا ايوب اذ نادى ربه أنى مسنى الشيطان بنصب و عذاب » (سوره ص) ، آیه ۲۰)

یعنی و ای رسول ما ، یاد کن از بنده (خاص ما) ایوب هنگامی که به درگاه خدا عرض کرد: پروردگارا ، شیطان مرا سخت رنج و درد و عذاب رسانیده (تو از لطف و کرم نجاتم بخش) نقل نموده است :

در کتاب مسائل البلدان به خط شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (قدس سره) روایتی در خصوص داستان جناب ایوب ذکر شده که در اینجا نقل می نمائیم :

او با اسنادش از ابی محمد فضل بن شاذان از جابر بن یزید جعفی از یکی از اصحاب امیر المؤمنین علی(ع) روایت نموده است که :

جناب سلمان بر امیر المؤمنین وارد شد و از مقام آن بزرگوار سؤال نمود ، حضرت فرمود : منم کسی که تمام امت ها را به ولایت خود دعوت نمود پس (عده ای) ایمان نیاوردند و در نتیجه به آتش جهنم سرنگون

شدند . (به اذن خدا) منم خازن دوزخ بر آنها . یا سلمان؛ کسی می تواند به شایستگی ، مقام مرا درک نماید که در ملاء اعلی با من باشد.

سلمان می گوید : در این اثنا امام حسن و امام حسین داخل شدند امیرالمؤمنین فرمود: اینها (اشاره به امام حسن و امام حسین) زینت بخش عرش خدای متعالند و به نور جمال اینها بهشت منور می شود. و مادرشان (فاطمه زهرا) بهترین بانوان است ، خدای متعال پیمان ولایت مرا با همهٔ مردم استوار نمود ، عده ای تصدیق نمودند ، و آنان که تکذیب کردند روانه دوزخ شدند. و منم حجت کامل و کلمه جاویدان خدا، و منم سفیر سفرا.

سلمان عرض کرد: یا امیرالمؤمنین اوصاف تو را در تورات و انجیل نیز این چنین یافتیم. پدر و مادرم فدای تو باد ای شهید کوفه، اگر مردم مرا به کفر نسبت ندهند و واجب القتل ندانند؛ در فضیلت تو سخنی گویم که دلها را به هیجان آورد. یا علی توئی آن حجت بزرگی خدا که آدم به نام تو، نوبه نمود و یوسف به برکت اسم مبارکت از زندان نجات یافت و توئی سرِّ داستان ایوب و سبب تغییر نعمت خدا بر او .

حضرت فرمود : آیا داستان ایوب و سبب تغییر یافتن نعمت خدا را بر او می دانی ؟

سلمان عرض کرد: یا امیر المؤمنین ، خدا و شما بهتر می دانید.

حضرت فرمود: ایوب در موقع مبعوث شدن ، در وسعت سلطنت و ولایت من شک نمود و عرض کرد الهی : این پیش آمدی بزرگ و امری عظیم است . پس از درگاه خدای متعال به او خطاب رسید : ای ایوب آیا در وجودی که من او را آفریده و به این مقام رسانده ام شک می کنی؟ من آدم را به امتحان کشیدم و او را با لطف خود در برابر تسلیم به ولایت علی عفو نمودم و تو حالا می گوئی که : پیشآمدی بزرگ و امری عظیم است ؟ (یعنی در وسعت و عظمت این مقام شک و تردید می نمائی؟)

پس به عزت و جلالم سوگند یا تلخی عذابم را به تو می چشانم و یا این که با اقرار به مقام ولایت علی از این شک و تردید توبه کنی .

حضرت فرمود : سپس سعادت به ایوب روی آورد و با اذعان و اقرار به ولایت من و ذریه ام، توبه اش مقبول درگاه الهی واقع شد.

در این زمینه روایات و اخبار متواتر و بی شمار داریم، که نقل همه آنها از حوصله این مختصر بیرون است و ما به ذکر چند خبر فوق اکتفا نمودیم، ولی از تحقیق در این مبحث چنین نتیجه می گیریم که :

۱- حضرات محمد و آل محمد وسیله اعظم بین خالق و مخلوق می باشند و خدای متعال دعای هیچ مخلوقی را بدون اقرار به ولایت و توسل به آن بزرگواران نمی پذیرد، و البته در این خصوص به طور جداگانه و به تفصیل در فصل سابق بحث کرده ایم .

۲- درجه و مقام چهارده معصوم (ع) برتر از هر مخلوقیست و این بزرگواران بر همه خلائق حتی انبیای سلف و فرشتگان فضیلت و برتری دارند .

۳- قبل از خلقت عالم و آدم، این بزرگواران در عالم ملکوت و جهان انوار وجود داشته اند، و آلا توسل انبیا به اشیاء غیر موجود و معدوم از نظر عقل و منطق صحیح نمی باشد .

۴- در خصوص شک نمودن جناب ایوب در ولایت کلیه و مطلقه حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) که در ذیل روایت هفتم نقل شد، لازم به توضیح است که :

شک در چیزی بر دو قسم است : شک انکار، و شک توقف که به ترک اولی تعبیر می شود .

شک کردن جناب ایوب در خصوص ولایت براساس انکار نبوده، بلکه جنبه توقف و ترک اولی داشته است، و گویا با این توقف خود، از درگاه احدیت در باره ولایت کلیه حضرت صاحب ولایت توفیق و توضیح بیشتری می خواسته است. و آلا هیچ یک از انبیا و اولیای الهی، بلکه مؤمنین خالص الایمان، مانند جناب سلمان و جناب ابوذر و حتی علمای اعلام در مقامات و وسعت ولایت کلیه حضرات معصومین علیهم السلام، و برتری آن بزرگواران بر سایر انحاء وجود حتی انبیای سلف، انکار و امتناعی نکرده اند، بلکه همگی اذعان و اعتراف نموده اند .

ما ذیلاً کلمات علمای اعلام را درباره برتری ائمه اطهار (ع) بر پیامبران سلف نقل می نمائیم .

کلمات علمای اعلام درباره برتری ائمه اطهار بر انبیاء

مرحوم شیخ صدوق در کتاب اعتقادات می گوید: **يجب أن يعتقد أن الله تعالى لم يخلق خلقاً أفضل من النبي و الأئمة ، و انهم احب الخلق الى الله و اكرمهم و اولهم اقراراً به . و يعتقد ان الله خلق جميع ما خلق ، له و لأهل بيته الأئمة عليهم السلام .**

یعنی : بر هر مسلمانی واجب است معتقد باشد، بر آن که: خدای متعال مخلوقی برتر از رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرين نیافریده است .

و این که: آنان محبوب ترین مردم در پیشگاه خدا و بزرگوartترین آنها و پیش قدم تر از همه ، در اقرار به یگانگی خداوند می باشند.

و باید بر این عقیده باشد که حضرت پروردگار تمام جهان هستی را از برای محمد و اهل بیت اطهار او، ائمه طاهرين آفریده است .

مرحوم علامه مجلسی پس از نقل کلام فوق از شیخ صدوق (ره)، در جلد هفتم بحارالانوار ، می فرماید : **اعلم ، ان ما ذكره رضى الله عنه، من فضل نبينا و ائمتنا على جميع المخلوقات و كون ائمتنا افضل عن سائر الأنبياء ، هو الذى لا يرتاب فيه من تتبع اخبارهم على وجه الازعان و اليقين .**

و الأخبار فى ذلك اكثر من أن يحصى و عليه عمدة الإمامية و لا يأتى ذلك إلّا الجاهل بالاعبار .

یعنی : بدان که، آنچه را شیخ صدوق رضوان الله عليه در فضیلت پیامبر عظیم الشأن و امامان بزرگوار ما، بر همه مخلوقات ، و برتری آنان بر انبیا بیان فرموده، حقیقتی است، که متتبع در اخبار شکی در صحت آن نتواند کرد . و دلیل های بی شمار در این خصوص بیش از آن است که شماره شود و عمده شیعیان و پیروان ائمه اطهار بر این عقیده اند . و این واقعیت را ابا و امتناع نمی کند، مگر کسی که به اخبار و احادیث اهل بیت عصمت (ع) جاهل و از آنها بی خبر باشد.

مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه ، در کتاب مقالات می فرماید :

فرقه امامیه در خصوص برتری ائمه اطهار بر انبیاء برسه دسته اند:

دسته ای گویند که ائمه اطهار (ع) از همه پیامبران گذشته برترند.

دسته دوم: انبیای اولوالعزم را بر ائمه اطهار فضیلت می دهند، ولی آن بزرگواران را از پیامبران غیر اولوالعزم برتر می دانند.

دسته سوم: معتقدند که همه انبیا بر ائمه طاهرين برتری دارند. سپس می فرماید :

و لكن جاءت آثار عن النبي(ص) و في القرآن مواضع تقوى العزم على ما قاله الفريق الأول ، من
افضلية الأئمة على جميع الأنبياء السابقة:

یعنی : با وجود اختلاف مزبور ، باید دانست که : نظر به آیات قرآن و احادیث پیغمبر اکرم (ص) ، جای تردیدی باقی نیست که ائمه اطهار (ع) از همه پیغمبران گذشته ، افضل و برترند.

مرحوم سید مرتضی علم الهدی، در کتاب «الرسالة الباهرة في العترة الطاهرة» پس از آن که به طور مفصل و مبسوط فضیلت پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) را بر جمیع انبیا ثابت می نماید. می فرماید :

و ممّا يدل على تقدیمهم و تفضيلهم على البشر ، ان الله دلنا على أن المعرفة بهم كالمعرفة به
تعالی، فی انها ایمان و اسلام و هذه منزلة ليست لأحد من البشر ، إلّا لنبينا و للأئمة من بعده ، لان
المعرفة بنبوّة الانبياء المتقدمين من آدم الى عيسى غير واجبة علينا و لا تعلق لها بشئ من
تكاليفنا .

و استدل ايضاً في ذلك بوجوب الصلوة عليهم ، لا الانبياء ، في التشهد وغيره و استحبابها في
باقى المواضع .

یعنی : و از دلائل افضلیت حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرين (ع) بر تمام افراد بشر این است که :
خداوند متعال ، معرفت ایشان را مانند معرفت خویش بر همه جهانیان واجب فرموده و آن را پایه و اساس
و مبنای اسلام قرار داده است و این منزلتی است که برای احدی از ابناء بشر، به غیر محمد و آل محمد(ص)
نیست. زیرا شناختن مقام انبیای گذشته از جناب آدم تا حضرت عیسی (ع) بر ما واجب نبوده و از وظایف
اعتقادی ما شمرده نمی شود (بلکه تنها اعتراف به نبوت آنان کافی است).

و دلیل دیگر بر این معنی (برتری محمد و آل محمد بر سایر انبیا) این که : در تشهد نماز و پاره ای دیگر
از عبادات، صلوات بر محمد و آل محمد (ص) که عبارت از ائمه اطهار است واجب ، و در بسیاری از مواضع

دیگر مستحب است (یعنی هر جا نام مبارک آنان با سایر انبیا بر زبان آید ، ذکر صلوات مستحب است) و برای هیچ یک از پیامبران گذشته این فضیلت و جلالت نیست.

مرحوم علامه مجلسی ، در کتاب حق یقین می فرماید :

آیه «و انفسنا و انفسکم» دلیل بر افضلیت و برتری امیر المؤمنین (ع) بر تمام انبیای گذشته می باشد . و نیز گوید: اکثر علمای اعلام شیعه ، معتقدند که امامان معصوم بر انبیای گذشته، برتری دارند .

مرحوم سید نعمت الله جزائری ، در کتاب انوار نعمانیه ، فصل مستقلی در خصوص افضلیت ائمه طاهرین بر پیامبران گذشته ذکر می نمایند و در این فصل اخباری نقل می کند که همگی دلیل بر برتری ائمه اطهار از انبیای سلف است .

مرحوم علامه فیض کاشانی در کتاب قرۃ العیون و سائر تألیفات خود به این حقیقت تصریح فرموده است. بلکه تمام مؤلفین کتابهای حدیث و اخبار ، مانند: شیخ کلینی و شیخ مفید و صاحب بصائر الدرجات ، مرحوم شیخ ابی جعفر محمد حسن صفار و ابن شهر آشوب ، صاحب مناقب . و قطب راوندی صاحب خرائج و علامه بحرانی صاحب مدینه المعاجز و سایر علمای اعلام و بزرگان فرقه حقه امامیه رضوان الله علیهم، که احادیث مزبور را در افضلیت و برتری حضرات ائمه اطهار (ع) بر انبیای سلف در کتب خود نقل کرده اند.

و چون آن همه اخبار را در آثار خود نقل کرده و ردّ نکرده اند دلیل است که خود آنها نیز به مضمون آن اخبار معتقد بوده اند. و گرنه پس از نقل، در سند یا دلالت آنها خدشه می کردند . چنان که روش آنان در باره اخبار ضعیف و مجعول همین است .

با اتکاء بر اسانید گذشته از آیات و روایات و سخنان دانشمندان بزرگوار اسلام قطعی و مبرهن گردید ، که پیغمبر و اهل بیت اطهار او از جمیع جهانیان و همه انبیای گذشته افضلند و بر همه آنان ولایت کلیه و مطلقه دارند.

تصاعدت فی مراقی العزبیتهم*** فظن انهم لله اقرآن

فلانقس فضلهم بالانبیاء اجل*** سلمانهم بعد تصغیر سلیمان

یعنی : منزل و جایگاه رفیع ائمه اطهار به اندازه ای ترقی کرد و صعود نمود که پاره ای گمان کردند ، آنان قرین و دوشادوش خدایند .

بنابراین نباید مقامات آن بزرگواران را با انبیا مقایسه نمود. آری این قدر هست که سلمان که از صحابه آنان است پس از تصغیر، «یعنی کوچک شدن» سلیمان خواهد گردید.^۱

^۱ قسمت کلمات اعلام ... اقتباس از کتاب امرای هستی است

تفسیر آیه مبارکه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحد الا من ارتضی من رسول

و توضیح مسأله غیب یا راهی به ناشناخته ها

قال الله تبارک و تعالی :

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحد الا من ارتضی من رسول . (سوره جن ، آیه ۲۷)

یعنی: او (خدا) عالم غیب است و هیچ کس را برغیب خود مطلع نمی سازد مگر پیغمبری را که برگزیده باشد.

۱- اصول کافی ، تفسیر صافی : در تفسیر این آیه مبارکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است ، که آن حضرت فرمود:

حضرت رسول اکرم (محمد ص) از کسانی است که خدای متعال او را برای آگاهی از غیبش برگزیده است .

۲- خرائج قطب راوندی : از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که فرمود:

در پیشگاه خدا ، رسول اکرم (ص) جهت اطلاع از علم غیب برگزیده شده است و ما (ائمه اطهار ، ع) وارث علوم آن پیغمبریم ، که خدا او را بر غیبش آگاه فرموده است، و تمام علوم گذشتگان و خبر آنچه در آینده است تا روز قیامت، در نزد ماست.

آیه مبارکه و دو روایت فوق ، که به عنوان نمونه و مشتی از خروار ذکر شد ، دلالت صریح دارد بر این که: رسول اکرم و ائمه اطهار (ع) اطلاع کامل برغیب دارند و تمام علوم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد آن بزرگواران است .

البته در این زمینه آیات و روایات بی شماری داریم که از حد تواتر گذشته است، و ان شاءالله در محلس بعضی از آنها را نقل خواهیم نمود.

ولی در مقابل ، آیات و روایاتی هم هست که ظاهراً علم غیب را از آن بزرگواران سلب نموده و فقط دانستن غیب را به ذات ذوالجلال اختصاص داده است، و این موضوع موجب اختلاف نظر بین مردم گردیده است ، به طوری که عده ای علم غیب را به ائمه طاهرين نسبت داده و آن بزرگواران را عالم به غیب دانسته اند و

بعضی بکلی حضرات معصومین را از آگاهی به غیب عاجز دانسته و معتقدند که غیب را به جز خدا و کسی نمی داند. آنها عقیده دارند که حتی انبیا و ائمه اطهار را نیز به حریم غیب، راهی نیست.

و حقیر با بضاعت مزجاة خود، آنچه از مطالعات خویش در کلام الهی و گفتار معصومین علیهم السلام در این زمینه به دست آورده ام در این مختصر، به نظر مطالعه کنندگان محترم می رسانم، و امیدوارم که نتیجه درست حاصل شود.

بدیهی است اغلب اختلافاتی که در مباحث گوناگون بین مردم شایع شده در اثر عدم دقت و بررسی در معانی لغات و مفاهیم علمی و اصطلاحی آنها بوده است، استعمال الفاظ مشترک و حقیقت و مجاز در تمام زبانهای جهان مخصوصاً کلام عرب رواج بسیار داشته و دارد، و حتی تدوین قسمتی از علوم بلاغت و اصول فقه برای تحقیق و تشخیص در معانی اینگونه الفاظ بوده است زیرا بدون اطلاع بر آن مباحث، درک معانی قرآن و اخبار و به طور کلی ادبیات عرب امری مشکل بلکه محال است.

این مسأله به اندازه ای دقیق و باریک است که حتی یک اشتباه کوچک در معنی یک کلمه ممکن است معنی یک یا چند جمله را تغییر داده و برعکس جلوه دهد، چنان که این مطلب بر ارباب علم و ادب مخفی نیست.

در این مبحث نیز لازم است، مبنای تحقیقات براساس معنای کلمه «غیب» قرار گیرد، ولی متأسفانه اغلب اشخاصی که در اثبات یا نفی علم غیب نسبت به حضرات معصومین وارد بحث شده اند، به تقسیمات لغوی یا اصطلاحی کلمه «غیب» توجهی نداشته و در این خصوص تحقیقی نکرده اند و به همین جهت این مسأله برای اکثر لاینحل مانده و یا در تحقیق آن، نفی و اثباتهایی ناروا نموده اند. بنابراین قبل از همه به تحقیق معنای غیب از نظر لغت و اصطلاحات قرآن و اخبار می پردازیم:

کلمه غیب از نظر لغوی: به معنی پنهان و مخفی است، و غالباً بر ضدّ حضور و شهود استعمال می شود.

به طور کلی، در قرآن کریم و روایات اهل بیت (ع) معنای «غیب» به دو قسم استعمال شده است:

۱- غیبی که راجع به ذات خدا است.

۲- غیبی که راجع به خلق خدا است.

یعنی : تمام امور مخفی و ناپیدا ، که به کلمه «غیب» تعبیر می شود، یا راجع به مقام قدم و ماورای عالم امکان ، یعنی راجع به ذات و صفات ذاتیه خدای ذو الجلال است. ویا راجع به عالم تکوین و جهان خلقت می باشد.

هرگاه از کلمه «غیب» ذات و ذاتیات خدا را قصد نمائیم ، شایسته است معتقد شویم که: تمام عقلها در راه رسیدن به آن حریم مقدس عاجزاند.

هیچ پیغمبر و امام، و فیلسوف و مکتشفی به آن راه نیافته و حتی رسول اکرم(ص) از وصول به پشت پرده اسرار آمیز این غیب اظهار ناتوانی فرموده و گفته است:

« ما عرفناک حق معرفتک » یعنی : خدایا . تو را آن طور که شایسته مقام توست شناختیم.

و امیر المؤمنین (ع) می فرماید : « الطريق الیه مسدود و الطلب مردود »

یعنی : راه به سوی ذات خدا بسته و طلب وصول به آن حریم مردود است. اگر چه وجود ، و آیات و آثارش برای اولو الالباب روشن و هویدا است ولی که دانش برای همه مبهم و پنهان و ناپیدا است.

به عقل نازی حکیم تا کی*** به فکر این ره نمی شود طی

به کنه ذاتش خرد برد پی*** اگر رسد خس به قعر دریا

بنابراین: اگر مقصودمان از کلمه « غیب » این مفهوم؛ (ذات و ذاتیات خدا) باشد، و بگوئیم به جز خدا ، هیچکس حتی پیامبران و ائمه اطهار(ع) نیز به «غیب» یعنی (به ذات و ذاتیات خدا) راهی ندارند و غیب را فقط خدای داند و بس، سخنی به صواب گفته ایم و عقیده مان در این خصوص با عقل و آیات و روایات معصومین (ع) وفق می دهد ، یعنی که ذات الهی کسی را به جز خدا راهی نیست.

و نتیجه می گیریم : کلمه «غیب»، نسبت به ذات الهی معنی حقیقی است ، و آیات و روایاتی که علم غیب را از همه ، حتی انبیا و اولیاء نفی نموده و فقط برای ذات خدا اثبات کرده نظیر آیه مبارکه : «قل لا یعلم غیب السموات و الارض الا الله» ، و امثال آن را به این معنی یعنی «ذات الهی» و معنی حقیقی آن حمل می نمائیم و بالاتفاق می گوئیم غیبی را که راجع به ذات خداست، احدی جز خدا نمیداند.

و این قسم علم غیب مخصوص ذات مقدس الهی است و هیچ کس را در این علم با او شرکتی نیست و شواهد زیادی در این زمینه داریم که از جمله چند حدیث ذیل نقل می شود :

۱- **بصائر الدرجات** : روایت از عبدالله بن سنان است که از **حضرت امام باقر (ع)** نقل می نماید که آن حضرت فرمود:

خدا را در علم است : یکی علمی است که به جز او کسی نمی داند و دیگری علمی است که به فرشتگان مقرب و پیامبران مرسلش آموخته است و ما آن علم (یعنی علم دوم) را می دانیم.

۲- **بصائر الدرجات** : فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: خدا را علم نیست که جز خودش کسی آن را نمی داند و علم نیست که آن را به فرشتگان و پیامبران آموخته و ما آن را می دانیم ، سپس اشاره به سینه مبارک خود نمود .

۳- **اصول کافی ، کتاب الحجة ، جزء سوم** : بصائر الدرجات ، ابو بصیر از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

خدا را دو علم است : علمی که جز خودش کسی آن را نمی داند ، و علمی که به فرشتگان و پیامبران آموخته است، آن علم را که به فرشتگان و پیامبران آموخته، ما آن علم را می دانیم.

۴- **اصول کافی ، کتاب الحجة ، جزء سوم** : بصائر الدرجات ، سدید نقل می کند : شنیدم که حمران بن اعین این آیه را در خدمت امام باقر علیه السلام تلاوت کرد :

« **عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً** » یعنی : او (خدا دانای غیب جهان است) و هیچ کس بر غیب او آگاه نیست.

حضرت امام باقر (ع) در جواب او ، بقیه آیه را تلاوت فرمود: (**ألا من ارتضى من رسول**)، یعنی مگر آنانی که خدا از رسولان برگزیده است و فرمود : **حضرت محمد(ص)** از کسانی است که خدا او را به علم غیبش برگزیده است.

سپس امام، مفهوم آیه و معنی کلمه غیب را چنین تفسیر فرمود: . خدای متعال به آنچه از مخلوفتش مخفی است، داناست، و آن علومی که در ذات مقدس تقدیر شده ولی هنوز به جهان هستی و عالم امکان، قدم نگذاشته و مقبوض ملائکه نگردیده است، آن همان علمی است که مخصوص و موقوف نزد خداست.

و اما علمی که خدا آن را تقدیر فرموده و آن علم به عرصه امکان و جهان هستی قدم گذاشته، و همان علمی است که به رسول اکرم (ص) رسیده است.

این روایت ها و صدها روایت دیگر در این زمینه که از ناحیه ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده، روشن می نماید که به طور کلی، غیب بردو قسم است:

اول غیبی که در حریم ذات می باشد و دانستن آن هم مخصوص، ذات خداست و هیچ کس را جز خدا، بر آن اطلاعی نیست، و این موضوع خود با موازین فلسفی و قوانین عقلی مطابقت کامل دارد، زیرا در علم فلسفه ثابت شده که بین عالم و معلوم سنخیت و تجانس ذاتی لازم است، و هیچ موجودی را قدرت درک مقام بالاتر از خود نیست، و ممکن الوجود هرگز قدم به درجه واجب نتواند گذاشت، و چون بین ذات مقدس الهی و مخلوقات هیچ نوع سنخیت و تجانس ذاتی وجود ندارد و مخلوق را هرگز به رتبه خالق خود راهی نیست، بلکه اندیشه آن نیز غیرممکن است، نتیجه می گیریم که دانستن علوم مکنون در ذات و حتی تصور و تفکر در آن مقام برای تمام موجودات ولو پیغمبران و اولیاء الله، عقلاً محال و شرعاً ممنوع است.

لاتدرکه الأبصار و هو یدرک الابصار.

و غیبی که در قرآن و احادیث و اخبار به طور انحصار به ذات الهی اختصاص داده شده است، از همین نوع است که غیب الغیوب و غیب، مطلق و غیب حقیقی است.

دوم از اقسام غیب: غیب هائی است که راجع به مخلوقات است یعنی پنهانی های جهان هستی و آنچه به عالم خلقت داخل شده و قلم مشیت و تقدیر بر آن جاری گشته است. و بدیهی است طبق قانون سنخیت و تجانس در اینگونه غیب ها و فهم این قسم اسرار که در دائره خلقت و در محوطه عالم امکان است، عقلاً و شرعاً برای ممکنات ممتنع نیست و به عبارت دیگر، علم رساندن به مخلوق اگر چه مخفی و پنهان و ناشناخته باشد برای مخلوق ممکن است و هیچ نوع امتناع عقلی و فلسفی و شرعی برای آن متصور نیست. عقل از نظر تجانس و سنخیت آن را تأیید می کند و شرع نیز این باب یعنی «باب علوم عقلی» را به روی مخلوقات نبسته است، بلکه قرآن مجید هم مردم را به اندیشه و تفکر و کشف مجهولات جهان هستی و

اسرار عالم خلقت دعوت و تشویق فرموده است . علوم انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام در این زمینه است و آن بزرگواران به تعلیم خدای مهربان به تمام دانش هائی که متعلق به عالم امکان و جهان خلقت است احاطه کامل دارند. نه فقط آنان، بلکه مخصوصاً در این عصر، عملاً ثابت شده است که بشر به نیروی علم هر روز صدها بلکه هزارها از مطالبی را که در نزد پیشینیان حکم غیب را داشته کشف نموده و به مرتبه شهود درآورده است و شایسته، این است که از این نوع غیب ها به ناشناخته و غائب تعبیر شود نه غیب.

در اینجا لازم است به یک نکته اشاره شود ، و آن عبارت از این است که : علم رساندن و آگاهی یافتن به این قسم از علوم ، یعنی غیب هائی که در محدوده مخلوقات است به دو طریق میسر است :

اول: از راه وحی و الهام و تعلیم مستقیم خدا، که معلومات انبیا و ائمه اطهار و فرشتگان (در حدود خودشان) از این قسم است ، یعنی این بزرگواران معلومات خویش را مستقیماً از دارالعلم ازلی کسب نموده و با تأییدات و تعلیمات الهی از رازهای وجود و اسرار هستی و غیوب و پنهانی های جهان خلقت آگاه گشته اند ، بلکه خودشان با افاضات الهی منبع فوران و انتشار علوم می باشند همان طوری که آیات و روایات فراوان این معنی را تأیید می نماید:

۱- « و عَلمَ آدمَ الأسماءَ کلها... » (سوره بقره، آیه ۳۱)

و خدای جهان تمام اسماء (دانش ها) را به آدم بیاموخت ...

۲- « اقرء و ربك الاكرم الذي علم بالقلم ، علم الانسان ما لم يعلم ». (سوره القلم، آیه ۳ و ۴ و ۵)

یعنی : بخوان قرآن را و پروردگار تو کریم ترین کریمان است ، آن خدائی که انسان را با قلم بیاموخت ، و به آدم آنچه نمی دانست (به الهام خود) تعلیم فرمود.

۳- « الرَّحْمَن ، عَلمَ القرآن ، خلق الانسان ». (سوره الرحمن ، آیه ۱ و ۲ و ۳)

خدای مهربان (به رسولش محمد مصطفی (ص)) قرآن را بیاموخت، و انسان را خلق کرد.

۴- « و ما ينطق عن الهوى ، ان هو الا وحى يوحى » (سوره النجم ، آیه ۳ و ۴)

یعنی : و او (رسول اکرم) هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او فقط وحی خداست .

این قسم از علوم ، که به تعلیم مستقیم خداست و استاد آن، ذات ذوالجلال می باشد، عالی ترین درجه علم است و آن را علم لدّنی می گویند. یعنی علمی که مستقیماً از جانب خداست و به استاد و مدرسه و تعلیم و تجربه احتیاجی ندارد.

بنابراین علوم رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) به مغیبات و پنهانیهای جهان هستی ، بلکه تمام دانشهای عالم خلقت، در اثر وحی و الهامات و تأییدات الهی بوده و هست، و هر چه دارند از تعلیمات مکتب ازلی دارند .

و اگر معتقد باشیم که پیغمبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) بالاستقلال و بدون کسب فیض از درگاه لایزال الهی این علوم را فراگرفته اند؛ اندیشه باطلی نموده و راه خطا پیموده ایم و به همین جهت است ، که در بعضی موارد آن بزرگواران ظاهراً دانستن غیب را از خود سلب نموده اند، البته مقصود این نیست که آنها، این علوم را نمی دانند، بلکه مقصود این است که اطلاع آنان به این مسائل بالاستقلال و بدون اخذ از منبع وحی و الهام و سایر تعلیمات و تأییدات ازلی نیست، بلکه آن علوم را با تعلیم الهی می دانند . با توجه به مقدمات بالا نتیجه زیر به دست می آید :

پیغمبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین ، همه غیب های جهان هستی را می دانند (با تعلیم الهی) و البته چون این تعلیم و آموزش اختصاص به مکتب الهی دارد و استاد آن، خدای حکیم ذو الجلال است ، حتماً مانند مدارس معمولی، حرف به حرف و کلمه به کلمه نبوده بلکه به کاملترین وجه ممکن، یک جا و یک مرتبه و به طور تعلیم تکوینی می باشد. یعنی خدای متعال در اول خلقت علم را جزو ذاتیات آن بزرگواران قرارداده و خمیره وجودشان را با جوهر علم عجین نموده است . وسینه مبارکشان را گنجینه و مخزن اسرار و علوم اولین و آخرین قرار داده است؛ برای روشن شدن موضوع متذکر می شویم :

در هر موجودی بعضی اوصاف ، ذاتی و برخی ، عرضی است . و خدای متعال هر مخلوقی را با داشتن عده ای از ذاتیات از سایر انحاء خلقت ممتاز نموده است . مثلاً به قول علمای منطق ، قوه ناطقه (درک کلیات) در انسان ، مابه الامتیاز این نوع از سایر انواع است و چون این نیرو (نطق) در انسان ذاتی است جنبه فعلیت دارد، یعنی انسان کامل در هر حال آمادگی برای نطق (درک کلیات) دارد ، مگر اینکه نقصان و یا یک ضایعه وجودی داشته باشد .

همچنین نور، جزو ذاتیات خورشید و حرارت جزو ذاتیات آتش و چربی جزو ذاتیات روغن و شوری جزو ذاتیات نمک است. و این صفات، همیشه جنبه فعلیت داشته و انفکاک آنها حتی برای یک لحظه هم از موصوفاتشان متصور نیست. بلکه با انتفاء صفت موصوف نیز منتفی است. هر جا آفتاب عالمتاب باشد حتماً نور هم با آن همراه و توأم است، بلکه نورانیت سایر موجودات مادی در روی زمین از خورشید است ولی نورانیت خورشید از خود اوست زیرا خدای متعال این صفت را جزو ذات آن قرار داده است، و به قول مشهور: چربی هر شیء از روغن است ولی چربی روغن از خود اوست.

با کمی تأمل در قرآن کریم و اخبار اسلامی به این نتیجه می‌رسیم که مابه الامتیاز سفرای الهی و حضرات معصومین (ع) با سایر طبقات خلقت به چند چیز است که شریفترین و بارزترین آنها همین صفت علم است. و خدای متعال این سلسله جلیله را با مطلع ساختن بر علوم و اسرار و مغیبات جهان هستی بر سایر افراد برتری بخشیده است.

به طوری که برتری و فضیلت جناب آدم را بر فرشتگان به وسیله علمی که در نهاد او قرار داده بود اثبات فرمود، و آدم در اثر برکت همین علم، خلیفه الله و مسجود ملائکه قرار گرفت و در بین انبیا و برگزیدگان الهی، خاندان با عظمت محمد و آل محمد (ص) بر همه برتری دارند زیرا این اهل بیت محل نزول وحی و گنجینه علوم اولین و آخرین است و با تعلیم لدنی خدای مهربانشان به تمام علوم اولین و آخرین و همه غیوب آسمانها و زمین و کلیه دانش ها و اسرار جهان هستی آگاهی و اطلاع کامل دارند. زیرا علوم آنها از جانب خدا و به طور مستقیم و علمشان لدنی و حضوری و لایزال و همیشگی است. و خدای مهربان آنان را گنجینه علوم و اسرار خود قرار داده و برای همین امر انتخابشان فرموده است، چنانکه در زیارت جامعه کبیره خطاب به آن بزرگواران می‌گوئی: **اصطفاکم بعلمه، و ارتضاکم لغیبه، و اختارکم لسره**

یعنی: خدا شما را برای علمش برگزید، و جهت غیبتش بیپسندید، و برای سرش انتخاب فرمود.

و در این زمینه احادیث و اخبار به قدری زیاد است که یک کتاب و دو کتاب و صد کتاب ... ظرفیت درج آنها را ندارد و ما محض رعایت اختصار به نقل یک قسمت از آنها می‌پردازیم.

در اینجا لازم دیدم که به یک نکته دیگر اشاره نمایم و آن نکته عبارت از این است که: خدای متعال، این علوم و مغیبات را که در وجود نازنین آن بزرگواران قرار داده نه به این معنی است که از خود سلب قدرت فرموده و العیاذ بالله قدرت آن را ندارد که این درجات را از آنها بازگیرد. بلکه آن قادر متعال به همه چیز

تواناست و هیچ امری در برابر قدرت لایزالش غیر ممکن نمی باشد. ولی حکمت بالغه اش ایجاب می کند، مقامی را که به یک بنده شایسته و برگزیده خود عطا فرموده دیگر از او باز نگیرد. و سخا وجود خود را از بنده معصوم و مطیع و برازنده خویش مسترد ندارد .

پس حکمت حق اقتضا می نماید که این علوم و مغیبات همیشه در آن ذوات مقدسات ثابت و جاویدان باشد، بلکه هر لحظه از دریای فیض الهی به آنان مددی جدید برسد، و قل رب زدنی علماً .

اینک به نقل احادیثی که دلالت روشن بر عالم بودن آن حضرات به اسرار و غیوب جهان دارد ، می پردازیم والله ولی التوفیق .

محمد و آل محمد (ص) گنجینه های علم خدایند

۱- اصول کافی ، کتاب الحجة ، جزء سوم ، بصائر الدرجات : با اسنادش روایت از سدید است : می گوید : از امام محمد باقر (ع) سؤال کردم ، فدایت شوم ، درجه و مقام شما چیست ؟

امام فرمود: ما گنجینه های علم، ومفسرین وحی خدائیم، ما حجت کامل خدا بر زیر آسمان و روی زمین هستیم .

۲- بصائر الدرجات : با اسنادش روایت از سورة بن کلیب است، می گوید:

حضرت امام محمد باقر (ع) به من فرمود : ما گنجینه های خدا در آسمانها و زمین هستیم ، نه گنجینه های طلا و نقره ، بلکه گنجینه های علم و دانش خدا هستیم.

۳- اصول کافی ، کتاب الحجة و بصائر الدرجات: روایت با اسنادش از ابن ابی یعفور است ، می گوید :

حضرت امام صادق (ع) به من فرمود : ای ابن ابی یعفور؛ خدای متعال یکی است و در وحدانیت خود یگانه و بی همتا است ، و در امر حکومت خویش بی شریک است ، جمعی را آفرید و امر حکومت را برای آنان تدبیر فرمود ، (یعنی ایشان را خلیفه خود قرارداد) و ما ایشانیم ، ای ابن ابی یعفور، ما حجت های خدا بین بندگان ، و گنجینه های علم، و قائمان بر علم خدا هستیم .

۴- **بصائر الدرجات** : روایت با اسنادش از ابو حمزه ثمالی است ، می گوید : از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می فرمود : ما گنجینه های خدا در آسمانها و زمین هستیم ، نه گنجینه طلا و نقره ، و در روز قیامت حاملان عرش الهی ما هستیم.

۵- **بصائر الدرجات** : روایت با اسنادش از عبدالرحمن بن کثیر است می گوید: از حضرت امام صادق شنیدم که می فرمود: ما صاحبان امر و گنجینه های علم و ظرف های وحی خدائیم .

علوم اولین و آخرین نزد محمد و آل محمد است .

۶- **خرائج راوندی** : حضرت رضا (ع) در تفسیر آیه « **عالم الغیب**..» فرمود: رسول اکرم نزد خدا مرتضی است (یعنی برای دانستن علم غیب برگزیده شده است) و دارای علم غیب است ، و ما نیز وارث علوم آن پیغمبریم و علوم گذشته و آینده را تا روز قیامت می دانیم . «چنانکه این حدیث قبلاً گذشت»

۷- **اصول کافی** ، کتاب الحجة : سیف تمار روایت می کند :

در مسجد الحرام در حجر اسماعیل با گروهی از شیعیان در خدمت حضرت امام صادق (ع) نشسته بودیم. حضرت فرمود: آیا بیگانه ای بر ما گماشته اند؟ ما در طرف راست و چپ جستجو کردیم ، و چون کسی را ندیدیم، عرض کردیم یابن رسول الله بیگانه ای در این حوالی نیست.

حضرت سه مرتبه فرمود : سوگند به خدای کعبه ، و سوگند به پروردگار این بنای شریف ، هرگاه من نزد جناب موسی و خضر می بودم به آنها ثابت می کردم که از آنها اعلم و داناترم ، و به آنان از علوم و دانشهائی خبر می دادم که در دسترسشان نیست، زیرا خدای متعال به جناب موسی و خضر ، فقط علم گذشتگان را عنایت فرموده اما علم بر آنچه حالا اتفاق می افتد و آنچه بعداً به وجود خواهد آمد تا روز قیامت نزد آنان نبود ، ما علم بر گذشته و حال و آینده را تا روز قیامت از پیغمبر اکرم به ارث برده ایم .

۸- **اصول کافی** ، کتاب الجحة: حارث بن مغیره و عده ای از اصحاب چون عبدالاعلی و ابوعبیده و عبدالله بن بشیر الخثعمی از حضرت امام صادق (ع) روایت نموده اند که آن حضرت فرمود :

من ، آن چه در آسمانها و زمین است می دانم ، و آنچه در بهشت و دوزخ است می دانم ، و آنچه تا به امروز به وجود آمده و بعد از این به وجود خواهد آمد می دانم .

امام اندکی صبر فرمود، و متوجه شد این سخن بر شنوندگان گران آمده است.

سپس فرمود: همه این علوم را از کتاب خدا فراگرفته ام، خدای متعال می فرماید: «علم تمام اشیاء در قرآن است».

۹- معانی الاخبار، شیخ صدوق (ره) باب ۳۳، روایت با اسنادش از ابی جارود از حضرت امام باقر(ع) است، آن حضرت فرمود:

چون آیه مبارکه «وکل شیء احصیناه فی امام مبین» یعنی و همه چیز را در امام مبین قرار داده ایم. به حضرت رسول اکرم (ص) نازل شد، ابوبکر و عمر برپا خاستند و عرض کردند: یا رسول الله، آیا مراد از (امام مبین) تورات است؟ حضرت فرمود: خیر، تورات نیست.

عرض کردند آیا انجیل است؟ فرمود: خیر.

عرض کردند: آیا قرآن است؟ فرمود: خیر.

در این اثنا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وارد مجلس شد. حضرت رسول اکرم فرمود: امام مبین این است (و اشاره به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نمود) و این است امامی که خدای متعال تمام علوم را در وجود او قرار داده است.

۱۰- بصائر الدرجات: روایت از ابوبصیر از حضرت امام باقر (ع) است. امام فرمود: از حضرت امیرالمؤمنین، از میزان علم پیغمبر اکرم (ص) سؤال شد. حضرت گفت: علم رسول اکرم (ص) عبارتست از علوم تمام انبیاء و علوم گذشته و علوم آینده تا روز قیامت، و سوگند به خدائی که جان من در دست اوست، من علم پیغمبر اکرم و علوم گذشتگان و علوم آیندگان و تمام علومى که بین من تا روز قیامت است می دانم.

۱۱- مناقب ابن شهر آشوب: صفوان بن یحیی با اسنادش از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل می نماید، آن حضرت فرمود: خدا علوم اولین و آخرین را به ما عنایت فرموده است.

یکی از اصحاب سؤال کرد: فدایت شوم، آیا علم غیب هم نزد شماست؟

امام فرمود: وای بر تو! من آنچه در اصلاص مردان و ارحام زنان است می دانم. وای بر شما! سینه هایتان را وسعت دهید و دیدگانتان را باز کنید، ما حجت خدا در میان مخلوقات هستیم، ولی علوم و درجات ما را

کسی تحمل نمی کند، مگر این که قوت قلبش مانند قدرت کوه های تهامه باشد. به خدا سوگند اگر بخواهم شماره ریگ های کوههای تهامه را به شما بگویم می توانم، و شب و روزی نیست مگر این که سنگریزه ها هم مانند بنی آدم تولید نسل می کنند، به خدا قسم، پس از من (دربارہ مقامات و علم امام(ع)) با یکدیگر خصومت و دشمنی خواهید نمود ... تا آخر حدیث .

۱۲- اصول کافی ، کتاب الحجة : روایت از حضرت امام باقر (ع) است آن حضرت فرمود :

اگر زبان های شما بند داشت (یعنی اگر اختیار زبان هایتان را داشتید و اسرار ما را به بیگانگان نمیگفتید) به شما از آنچه از خیر و شر بر سرتان خواهد آمد، خبر می دادم .

۱۳- بصائر الدرجات : از اسماعیل بن مهران ، می گوید :

من و احمد بن ابی نصر نزد حضرت علی بن موسی الرضا(ع) بودیم صحبت از مقام امام شد . حضرت فرمود : امام به مانند ماه در آسمان است . همه چیز را در هر جا باشد می بیند.

۱۴- کتاب عوالم : ابن بکیر روایت می کند که حضرت امام صادق(ع) به من فرمود:

ای ابن بکیر ، قلب های ما غیر از قلب های دیگر مردم است، ما پاک و پاکیزه و برگزیده درگاه الهی هستیم، ما آنچه را که مردم نمی بینند می بینیم، و آنچه را مردم نمی شنوند می شنویم .

۱۵- کتاب عوالم : روایت از حمران بن اعین است . می گوید ، حضرت امام صادق به من فرمود :

ای حمران؛ تمام دنیا و آسمانها و زمین ها در برابر امام اینطور است ، سپس با انگشت اشاره به کف دستش کرد و فرمود : ظاهر و باطن و خارج و داخل و تر و خشک اینها، همه را می داند .

۱۶- مشارق انوارالیقین : روایت از امیر المؤمنین (ع) است ، حضرت فرمود:

من بالای فردوس اعلی و زیر طبقه هفتم زمین و آنچه در آسمان ها و زمین و در بین آنهاست همه را میدانم، آنها را می دانم به علم احاطه ، نه علم اخبار .

۱۷- بصائر الدرجات : با اسنادش ، علی بن احمد بن محمد از پدرش روایت می کند که من و صفوان در

خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) بودیم ، صحبت از مقام و فضیلت امام شد.

حضرت فرمود: مقام امام در روی زمین به منزله ماه در آسمان است. امام به همه امور اطلاع و احاطه کامل دارد.

۱۸- فضائل ابن شاذان: روایت از عمار یاسر است: می گوید: در یکی از جنگ ها در خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بودم که به بیابانی پر از مورچه عبور نمودیم، من عرض کردم:

یا امیرالمؤمنین آیا از بندگان خدا کسی هست که شماره این مورچگان را بداند؟

امام فرمود: آری، ای عمار، من شخصی را می شناسم که هم شماره این مورچگان را می داند و هم از نر و ماده آنها مطلع است.

عرض کردم: ای مولای من، آن شخص کیست؟

امام فرمود: آیا در سوره یاسین، آیه «و کل شیء احصیناه فی امام مبین» یعنی و علم همه چیز را در امام مبین قرار دادیم. نخوانده ای؟

عرض کردم: خوانده ام.

امام فرمود: منم آن امام مبین که خدا علم تمام امور را در وجود من قرار داده است.

۱۹- کتاب تأویل آیات، از مصباح الانوار، شیخ طوسی(ره) روایت از ابوذر غفاری است. می گوید:

در محضر امیرالمؤمنین طی طریق می کردیم، در این اثنا به بیابانی رسیدیم که پر از مورچگان بود و انبوه مورچگان چون سیل آسمان پهنای دشت را فراگرفته بود. از کثرت آنها به حیرت افتادم و بی اختیار گفتم: «جل محصیه» یعنی بزرگ است خدائی که شماره این مورچگان را می داند.

امام فرمود: این طور مگو، بگو: «جل بادیه» یعنی بزرگ است خدائی که اینها را خلق فرموده است.

سوگند به خدایی که تو را صورت بخشیده است، من «به اذن خدا» شماره این مورچگان را می دانم و نر و ماده آنها را نیز می دانم.

۲۰- **بصائر الدرجات** : روایت از سلمان فارسی ، از امیر المؤمنین (ع) است ، آن حضرت فرمود: از من از تمام اموری که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد و از هر امری که در عهد هر پیغمبری که از طرف خدا مبعوث شده است، بپرسید.

۲۱- **بصائر الدرجات**: حضرت امام صادق (ع) فرمود: از تمام اموری که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد از من سؤال کنید.

۲۲- **بصائر الدرجات** : حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می فرماید : تمام علوم مختلف (علم منایا و بلایا و وصایا و علم انساب و فصل الخطاب و مولد اسلام و مولد کفر) همگی نزد ماست. سپس می فرماید: از ما، از تمام اموری که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد سؤال کنید ، ما همه آنها را می دانیم .

« محمد و آل محمد زمان وفات خود و دیگران را می دانند »

۲۳- **اصول کافی** ، جلد دوم، باب اینکه ائمه اطهار ساعت وفاتشان را می دانند.

روایت از حضرت امام صادق (ع) است که می فرماید: هر مدعی امامت که نداند چه بر سرش می آید و عاقبت امر او چه خواهد شد . او امام و حجت خدا نیست .

۲۴ - **اصول کافی** ، حسن بن محمد بن بشار روایت می کند، که مرا شیخی از قطیعة الربیع از مخالفان بغداد از کسی که به او نقل نموده حکایت کرد :

من بعضی از آنهایی را که از اهل بیت (خاندان پیغمبر اکرم ع) به فضیلتشان قائلید دیده ام ، ولی هیچ کس را در فضیلت و تقوی مثل آن شخص ندیده ام
گفتم : آن شخص کیست و او را چگونه دیده ای؟

گفت : در ایام وزارت سندی بن شاهک هشتاد نفر از اشخاصی که به خیر و صلاح شهرت داشتند از طرف دربار هارون جمع آوری شدیم و ما را به توقیفگاه حضرت موسی بن جعفر(ع) بردند، سپس سندی بن شاهک روی به ما کرد و گفت : ای مردم به این شخص نگاه کنید ، آیا از طرف ما به او آسیبی رسیده است؟ زیرا می شنویم بعضی گمان می کنند که ما به او آسیبی رسانده ایم ، و محلش را ببینید که وسیع و خوابگاهش

راحت و آسوده است، و امیر المؤمنین ! (هارون الرشید) هیچ سوء قصدی درباره او نداشته و منتظر است که امیر المؤمنین! بر او داخل شود تا با وی مناظره نماید و برای روشن شدن موضوع از خودش درباره وضع و حالش سؤال نمائید .

می گوید: ما از شدت هیبت امام، قادر به صحبت نبودیم و فقط به جمال مبارک و فضل و کمالاتش خیره شده بودیم. در این موقع امام فرمود: اما از جهت وسعت منزل و نظائر آن همان طور است که می گوید. ولی به شما خبر می دهم که مرا با هفت دانه خرماى زهرآلود مسموم کرده اند، فردا آماده مرگ می شوم و پس فردا خواهم مرد.

چون امام این سخن فرمود : به سندی بن شاهک نگاه کردم و دیدم که بسیار مضطرب است و چون برگ درخت خرما می لرزد.

« خبر دادن امیر المؤمنین (ع) از شهادت خود »

۲۵ - **الفصول المهمة**: تألیف علی بن محمد بن احمد المالکی المکی، با اسنادش، روایت از جابر بن عبدالله انصاری است، می گوید:

روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) بودم ، در این اثنا عبدالرحمن بن ملجم (لعنه الله) آمد، حضرت او را که دید فرمود : به خدا سوگند ، عاقبت این مرد (اشاره به ابن ملجم) قاتل من است .

۲۶ - **الفصول المهمة**: غنم بن مغیره نقل می کند: حضرت علی بن ابیطالب در ماه رضائی که در آن شهید شد، یک شب در منزل امام حسن و یک شب در منزل امام حسین و یک شب در منزل عبدالله بن جعفر (همسر جناب زینب کبری سلام الله علیها) افطار می کرد و در هر افطار بیش از سه یا چهار لقمه میل نمی فرمود، و می گفت : امر خدا (شهادت) به من خواهد رسید و شب های اندکی برای اتفاق آن حادثه مانده است، می گوید ماه رمضان به آخر نرسید مگر چنان که خود حضرت پیش بینی فرموده بود به شهادت رسید .

۲۷ - **الفصول المهمة**: حسین بن کثیر از پدرش روایت می کند، صبحگاهی که حضرت امیر المؤمنین به شهادت رسید، موقع خارج شدن حضرت از حیاط خانه، مرغابی ها ، به طرف آن حضرت آمدند و صدا به ناله بلند کردند .خواستند آن حیوانات را از برابر امیر المؤمنین دور کنند ، حضرت مانع شد و فرمود آنها را

به حال خود گذارید ، اینها صداهائیکست که در پی نوحه هائی دارد ، می گوید ، و همان روز امیرالمؤمنین را شهید کردند .

۲۸- **عیون اخبار الرضا** : روایت با اسنادش از حضرت امام صادق (ع) است، حضرت فرمود:

پس از مرگ ابوبکر و جلوس عمر ، روزی یک نفر یهودی بر او داخل شد و گفت مسائلی از تو خواهم پرسید که اگر آن مسائل را جواب گوئی مسلمان می شوم ، عمر چون از جواب مسائل عاجز ماند، از حضرت امیر المؤمنین تقاضا نمود که جواب آن یهودی را بدهد (به مناسبت مفصل بودن حدیث، در اینجا فقط به ذکر محل شاهد می پردازم) حضرت تمام سوالات یهودی جواب فرمود :

در آخر، آن مرد یهودی سؤال کرد :

وصی پیغمبر اسلام پس از وفات او چند سال زندگی خواهد

کرد؟ حضرت فرمود: سی سال .

عرض کرد بعد از آن چه می شود؟ آیا می میرد یا او را شهید می کنند؟

امام فرمود: بر سر او ضربت می زنند و محاسنش با خون سرش رنگین می شود و به همان علت به شهادت می رسد.

آن مرد یهودی گفت: به خدا سوگند راست گفتی، این موضوع در آثار یهود به املای حضرت موسی و خط جناب هارون ضبط شده است .

این حدیث با طرق دیگر در کتاب اکمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة ، نقل شده است .

۲۹- **شیخ مفید** در ارشاد، و ابن شهر آشوب در مناقب و سایر مشایخ شیعه در کتابهای خودشان تصریح نموده اند که امیر المؤمنین بارها تاریخ و ساعت وفات خود را به اطرافیان خویش فرموده و قاتل خود را مشخص کرده و حتی چند مرتبه مکرر باصراحت و کنایه این موضوع را به عبدالرحمن بن ملجم مرادی (لعنه الله) گوشزد کرده است.

جهت مناسبت مقام به ذکر مختصری از این واقعه دلخراش می پردازیم:

۳۰- شیخ مفید در ارشاد می نویسد: که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در ماه مبارک رمضان یک شب در خانه امام حسن و یک شب در منزل امام حسین و یک شب در خانه عبدالله بن جعفر طیار (همسر حضرت زینب کبری) سلام الله علیهم افطار می فرمود و بیش از سه لقمه چیزی میل نمی کرد. آن شب (شب نوزدهم رمضان) مهمان دخترش ام کلثوم (جناب زینب) بود. جناب ام کلثوم روایت میکند چون شب نوزدهم ماه رمضان شد، پدرم به منزل من آمد و به نماز ایستاد، موقع افطار که شد، طبقی در برابر پدرم گذاشتم که در آن دو گرده نان جو و یک کاسه شیر و مقداری نمک سوده قرار داده بودم، پدر بزرگوارم همین که از نماز فارغ شد و به آن طبق نگاه کرد، دیدگان مبارکش پر از اشک شد و فرمود: دخترم برای من در یک طبق دو نان و دو قسم خورش قرار می دهی؟ مگر نمی دانی من در همه امور از پسر عمم رسول خدا متابعت می نمایم؟

ای دختر من، بدان، هر که خوراک و پوشاکش در دنیا بهتر است، معطلی او در روز رستاخیز برای حساب در پیشگاه خدای متعال بیشتر خواهد بود. ای دختر من، در حلال مال دنیا حساب و در حرامش عذاب است. سپس پاره ای از مکارم اخلاق حضرت رسول اکرم (ص) را تعریف کرد و بعد فرمود: سوگند به خدا مادامی که یکی از این دو خورش را برنداشته ای افطار نخواهم کرد.

من کاسه شیر را از مقابل پدرم برداشتم، و آن بزرگوار، کمی نان جو با نمک تناول فرمود و حمد و ثنای خدا به جا آورد و دوباره به نماز و عبادت ایستاد: من نگران حال پدرم بودم، می دیدم پیوسته مشغول رکوع و سجود و تضرع و زاری به درگاه خداست.

می دیدم پدرم در آن شب پی در پی از اطاق خارج شده و دوباره داخل می شد و در صحن خانه به کرانه های آسمان و ستارگان نگاه می کرد و اضطراب و تضرع و زاری می نمود و سوره (یاسین) را تلاوت می فرمود، و مکرر می گفت: «اللهم بارک لی الموت» یعنی خدا با مرگ را بر من مبارک گردان،

و بسیار می گفت: «انا لله و انا الیه راجعون و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» و پی در پی صلوات می فرستاد و استغفار می کرد.

پدرم آن شب را تا صبح بیدار بود و برخلاف عادت همیشگی خود برای ادای نماز شب، آن شب را از خانه خارج نشد، و بی نهایت مضطرب بود.

ناچار عرض کردم: ای پدر بزرگوار امشب این شب زنده داری و اضطرابتان از چیست ؟

فرمود : سحرگاه امشب من شهید خواهم شد.

گفتم : پس بهتر است امشب برای ادای نماز جماعت، جعده^۱ را به مسجد بفرستید.

امام فرمود: دخترم ، از قضای الهی نمی توان گریخت و خودش عازم مسجد شد.

روایت کرده اند : که آن شب را امیرالمؤمنین تا صبح بیدار بود. پی در پی از اطاق خارج می شد و به آسمان و ستاره ها نظاره می کرد و می فرمود، به خدا سوگند دروغ نمی گویم و به خدا سوگند به من دروغ گفته نشده است ، امشب همان شبی است که به شهادت خواهم رسید و دوباره به خوابگاه خود باز می گشت.

چون صبح صادق برآمد، امام به قصد مسجد از منزل خارج و وارد حیاط شد. مرغابیانی چند که در خانه بودند، برخلاف عادت همیشگی، به پیش روی امام آمدند در حالی که پرپر می زدند و صدا به فریاد و صیحه بلند کرده بودند ، بعضی خواستند آنها را از پیش روی امام برانند ولی حضرت مانع شد و فرمود: «**دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح**» یعنی آنها را به حال خودگذارید اینها صیحه هائی است که نوحه هائی در پی دارد.

در این موقع عرض کردم : ای پدر بزرگوار چرا فال بد می زنی ؟

امام فرمود: فال بد نمی زنم ولی قلبم گواهی می دهد که امشب شهید خواهم شد.

سپس امام سفارشات در خصوص مرغابی ها کرد و فرمود: ای دخترک من، به حق خودم بر تو که این حیوانات را رها کنی ، زیرا موجوداتی را به بند کشیده ای که زبان بسته هستند و نمی توانند گرسنگی یا تشنگی خود را اظهار دارند، یا آنها را غذا ده و سیراب کن و یا رهایشان نما که آزادانه بروند و از گیاهان زمین استفاده نمایند.

در این موقع پدرم به نزدیک در رسیده بود ، چون خواست از در خانه خارج شود قلاب در به کمر بندش، بند شد و از کمر مبارکش باز کرد .

^۱ جعده فرزند هبیره است و مادرش امانی خواهر امیرالمؤمنین می باشد.

امام کمربندش را بر کمر محکم کرد و چند شعر انشاء فرمود که دو بیت ذیل از آنهاست:

اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لایکاکا***ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا

ولا تغتر بالدهر و أن کان یوافیکاکا***کما اضحکک الدهر کذاک الدهر یبکیکا

یعنی: ای علی کمرت را برای مرگ به بند (آماده مرگ باش) زیرا مرگ به تو روی آورده است* و چون مرگ فرود آمده و تو را به سوی خود می خواند جزع و ناراحتی مکن.

به روزگار دل مبند و مغرور مشو اگرچه به تو روی خوش نشان دهد* همچنان که روزگار، امروز دل تو را خندانده، روزی نیز تو را خواهد گریاند.

سپس امام فرمود: خدایا مرگ را بر من مبارک کن و دیدار خود را بر من خجسته گردان.

جناب ام کلثوم چون این حالات را که همگی دلالت بر شهادت قریب الوقوع پدر داشت مشاهده نمود، فریاد، وا ابتاه و وا غوثاه برکشید و امام حسن در عقب پدر بزرگوارش روانه مسجد شد، ولی امام فرمود: ای فرزندم از تو می خواهم که امشب را به خانه برگردی و به مسجد نیائی.

امام وارد مسجد شد. قندیل های مسجد خاموش بود و تاریکی همه جای مسجد را فرا گرفته بود، امام در مسجد چند رکعت نماز به جا آورد و تعقیبات خواند سپس به بام مسجد شد و ندا به آنان بلند کرد. صدای ملکوتی اذان علی به خانه ها و زوایای کوفه پیچید و مردان حق را آماده نماز صبح کرد. ولی افسوس که این ندای مقدس برای آخرین بار فضای کوفه را به طنین آورد و پس از آن دیگر کسی صدای اذان علی را نشنید.

امام پس از گفتن اذان از بام مسجد پائین آمد و خفتگان را یک یک بیدار می کرد تا رسید بر سر قاتل خود، عبدالرحمن ابن ملجم مرادی (لعنه الله). به رو دراز کشیده بود ولی بیدار بود و در باره امر خطیری که تصمیم به انجام آن گرفته بود فکر می کرد که ناگاه صدای امام را شنید:

امام فرمود: ای ابن ملجم برای ادای نماز برخیز، و هرگز چنین مخواب که این خواب شیاطین است. با به طرف راست بخواب که خواب مؤمنان است و یا به طرف چپ بخواب که خواب حکماست و بر پشت بخواب که خواب پیامبران است.

سپس فرمود : ای ابن ملجم، تصمیم به کاری گرفته ای که نزدیک است از آن تصمیم آسمان ها فرو ریزد و زمین چاک شود و کوهها سرنگون گردد، و اگر بخواهم می توانم بگویم که در زیر لباس چه مخفی کرده ای... تا آخر حدیث .

مطالعه کنندگان محترم، توجه فرمائید ، که مولای متقیان چگونه در چندجا به فرزندان خود و حتی به قاتل خویش، صراحتاً خبر شهادت خود را می دهد.

راجع به این موضوع یک نفر از حضرت رضا (ع) سؤال کرد :

سیدی با اینکه جدّ بزرگوارت امیر المؤمنین به شهادت خود و روز و ساعت شهادت خویش و حتی قاتلش آگاه بود ، چرا به این امر اقدام فرمود ، زیرا چنین اقدامی خود را به هلاکت انداختن است.

حضرت رضا فرمود : جد بزرگوارم همه اینها را می دانست ولی خودش این را اختیار فرمود تا مقدرات خداوند انجام پذیرد و اجرا گردد.

یعنی: چون خدا شهادت آن بزرگوار را در آن شب اراده فرموده بود او نیز دانسته و فهمیده تن به قضای خدا داد.

از مفهوم فرمایش امام روشن می شود ، چون شهادت حضرات معصومین علیهم السلام بستگی مستقیم به اراده خدا دارد . بنابراین شهادت برای آن بزرگواران سعادت است نه هلاکت و به همین جهت است که مرگ را با آغوش باز استقبال می نمودند و حضرت امیرالمؤمنین اولین کلامی که پس از شکافته شدن سر مبارکش بر زبان راند عبارت بود از :

« فزت و رب الکعبه » یعنی : «قسم به خدای کعبه رستگار شدم».

و از اینجا جواب اشخاصی که توهم می کنند اگر ائمه اطهار ، عالم به ساعت مرگی خود بودند چرا اقدام به نوشیدن زهر می کردند و خود را به هلاکت می انداختند، روشن می گردد. چون آنها مقام شامخ امامت را قیاس به خودشان نموده و از این نکته غافل شده اند که مرگ برای آن بزرگواران سعادت است نه هلاکت !

«خبر دادن حضرت رضا (ع) از شهادت خود»

۳۱- ابن شهر آشوب : در مناقب از محمد بن عبدالله افطس روایت می کند : روزی به مأمون وارد شدم، او مرا نزد خود خواند و به من خوش آمد گفت .

سپس گفت: خدا رضا را رحمت کند که چقدر دانا بود . او مرا از امر شگفت انگیزی خبر داد.

در آن زمان مردم تازه به او بیعت کرده بودند ، من به او گفتم فدایت شوم بنظر من بهتر است شما به عراق بروید و من در خراسان نماینده و جانشین شما باشم .

حضرت تبسمی کرده فرمود : به جان خودم قسم، عراق از خراسان بسیار دور است و آرامگاه و جایگاه ابدی من در اینجا خواهد بود، و تا فرارسیدن وفاتم از اینجا دور نخواهم شد و ناچار حشرم نیز از اینجا خواهد بود.

عرض کردم فدایت شوم: علم شما در باره این موضوع چگونه است؟

امام فرمود : علم من درباره جایگاه خودم مانند علم من است درباره جایگاه تو .

عرض کردم: (اصلحک الله) . جایگاه من کجاست؟

امام فرمود : فرق میان من و تو خیلی زیاد است، من در مشرق می میرم و تو در مغرب خواهی مرد...

۳۲- عیون اخبار الرضا (ع) : شیخ صدوق از محول سجستانی روایت می کند ؛

در آن موقع که مأمون، حضرت رضا(ع) را از مدینه به خراسان خواست، حضرت رضا جهت وداع با قبر پیغمبر اکرم به مسجد النبی مشرف شده و چند بار با قبر جد بزرگوارش وداع کرده و بیرون شد.

حضرت در هر مرتبه به نزدیک قبر مطهر رفته و بر می گشت و هر بار صدایش به گریه بلند می شد .

محول می گوید : من به خدمتش رسیدم و سلام و تهنیت گفتم .

امام فرمود : مرا در اینجا سیر ببین که من از جوار جدّم خارج می شوم و در غربت جان می سپارم و بدنم را در کنار قبر هارون دفن می کنند.

حضرت رضا (ع) هنگام خروج از مدینه، خانواده خود را به دور خویش جمع فرمود و از آنها خواست که برایش گریه نمایند و فرمود: من از این سفر بر نمی گردم.

۳۳- ابن شهر آشوب در مناقب از علی وشا روایت کرده است: حضرت رضا (ع) به من فرمود:

موقعی که خواستند مرا از مدینه خارج کنند خانواده خود را گرد آورده و از آنها خواستم برای من گریه کنند، تا من صدای گریه آنها را بشنوم. سپس از آنها جدا شدم و برای مصارفشان مبلغ دوازده هزار دینار گذاشتم.

سپس فرمود: من دیگر به سوی خاندان خود باز نخواهم گشت.

۳۴- مناقب ابن شهر آشوب: حضرت رضا (ع) در سناباد به خانه حمید بن قحطبه وارد شد که بعدها مدفن شریفش در همانجا قرار گرفت.

حضرت پس از ورود به آن منزل در وسط قبه هرون الرشید به دست مبارک خطی کشیده و فرمود: و هذه تربتی و فیها ادفن و سیجعل الله هذا المكان مختلف شیعی و اهل محبتی و الله مایزورنی منهم زائر ولا یسلم علی منهم مسلم الاوجب له غفران الله و رحمته بشفاعتنا اهل البیت ...

یعنی: تربت من که در آنجا دفن می شوم همین جاست، و خدای متعال به زودی اینجا را محل رفت و آمد و تردد شیعیان و محبتان من قرار می دهد. به خدا سوگند، از شیعیان و مخلصان من، کسی مرا زیارت نکند و بر من سلام ندهد مگر این که برای او آمرزش و رحمت خدا به شفاعت ما اهل بیت واجب می شود. سپس حضرت در آن محل رو به قبله فرموده و چند رکعت نماز به جا آورد و چون از نماز فارغ شد سجده ای طولانی نمود که من پانصد تسبیح از آن حضرت شنیدم، سپس برخاسته حرکت فرمود ...

۳۵- عیون اخبار الرضا، کشف الغمه: شیخ صدوق و شیخ مفید از اباضیت روایت می کنند، که او گفت: روزی در خدمت حضرت رضا (ع) ایستاده بودم، حضرت به من فرمود:

در این قبه که به قبر هرون الرشید محیط است برو و از چهار گوشه آن خاک برداشته بیاور، من آنچه فرموده بود انجام دادم و آن خاک را حاضر نمودم. حضرت خاک را از من گرفت و آن را بو کرد و به زمین ریخت و فرمود:

به همین زودی در این محل برای من قبری می کنند، ولی سنگی بزرگی ظاهر می شود که هیچ کس نتواند آن را از جایش بلند کند .

سپس فرمود : از محل دیگری خاک آورم و فرمود:

برای من در این مکان قبری بکنید و لازم است در موقع حفر قبر بگوئی که قبر را به اندازه هفت پله پائین برند و وسط قبر را بشکافند، و اگر به مانعی برخورد نمایند، بگو که لحد را بکنند و لازم است اندازه لحد دو ذراع و یک شبر باشد . و آنجا را خدای مهربان وسعت خواهد داد و به باغی از باغ های بهشت تبدیل خواهد نمود و چون چنین کردند در موقع کندن از جانب سر قبر رطوبتی ظاهر شود ، آنگاه به کلامی که تو را تعلیم می کنم تکلم کن تا آب جوشیده و بالا آمده زیاد گردد، بطوری که لحد پر از آب شود. و در آن آب ماهیهای کوچکی مشاهده خواهی کرد، در آن موقع نانی که به تو می دهم. ریز ریز کن و در آب بریز تا ماهیان آن را بخورند ، سپس ماهی بزرگی هویدا شود و تمام ماهیهای کوچک را برچیند به طوری که چیزی از آنها باقی نماند. بعداً آن ماهی بزرگ هم پنهان گردد ، در آن وقت دست خود را در آب بگذار و به کلامی که به تو آموختم تکلم کن، آب فرو کشیده نابود می شود ، و آنچه گفتم در حضور مأمون انجام دهید.

اباصلت می گوید : فردای آن روز حضرت رضا(ع) در اثر سمی که مأمون به آن حضرت خورانید وفات نمود. مأمون وارد شده و بالای سر حضرت رض (ع) نشست و امر به تجهیز جنازه داد، و دستور داد قبری بکنند من در آنجا حاضر بودم ، و آنچه حضرت رضا (ع) به من فرموده بود مو به مو به وقوع پیوست. مأمون وقتی که آب و ماهیها را دید، گفت: ابوالحسن همان طوری که در حال حیات به ما عجائب و غرائب می نمود حالا نیز چنان می کند.

یکی از نزدیکان مأمون در آنجا حضور داشت ، به او گفت آیا می دانی که این امور اشاره به چیست ؟

مأمون گفت نمی دانم.

او گفت : اشاره به این است که دولت و سلطنت بنی عباس اگرچه مانند این ماهیان کوچک زیاد است و ادامه خواهد یافت ولی پس از این که مدت آن به سر آمد و موقع انقراض آن رسید، مردی از ما بر شما مسلط شود و شما را نابود سازد . مأمون گفته او را تصدیق نمود .

چنان که خبردادن حضرت امیر المؤمنین و حضرت رضا (ع) را که ما محض نمونه نقل کردیم ملاحظه نمودید، سایر ائمه اطهار علیهم السلام و حتی عده بی شماری از شیعیان و موالیان مخلص آن بزرگواران روز و ساعت وفات خود را قبلاً تعیین نموده اند و در این زمینه شواهد و روایات بی شماری نقل شده است که محض رعایت اختصار فقط به نقل چند روایت فوق که نزد عموم مسلم است اکتفا نمودیم، و قضاوت در باره این موضوع را به قلب صاف و ضمیر روشن اهل حقیقت و معنی، آنان که با مقامات عالیات پیشوایان و ائمه بزرگوار خود آشنایی دارند محول نمودیم. و جهت اطمینان خاطر بعضی از ضعفای شیعه که در اینگونه مسائل به قلب خود شک و تردید راه می دهند و از قبول این معنی عاجز مانده اند، خبرذیل را از ضریس کناسی نقل می نمائیم:

۳۶- اصول کافی، کتاب الحجۃ: ضریس کناسی که مردی فاضل و مورد وثوق علمای شیعه است نقل می نماید: در مجلس حضرت امام محمد باقر علیه السلام با جمعی از اصحاب آن بزرگوار حاضر بودم، در این موقع شنیدم که امام به اصحابش فرمود:

خیلی تعجب می کنم از عده ای که ما را دوست دارند و به امامت پیشوائی ما قائلند و اطاعت ما را چون اطاعت رسول اکرم (ص) واجب می دانند، ولی حجت و دلیل خود را (درخصوص مسأله امامت) می شکنند و از روی ضعف قلب و سستی ایمان چیزهائی می گویند که برخلاف اعتقادی است که در باره امامت برای ما ادعا می نمایند.^۱

و حتی به گروهی که خدا نعمت شناسائی ما را به آنان عنایت فرموده (و قلب هایشان را برای شناسائی و اقرار به مقامات ما روشن نموده است) عیبجوئی می کنند.

آیا آن ضعفا چنین گمان می کنند که خداوند متعال اطاعت ما را بر دوستانش واجب فرموده و سپس اخبار و علوم آسمانها و زمین و مواد علم را که قوام دین بر آنها استوار است از ما مخفی و پنهان نموده است؟ و در این موقع حمران که از مقربین اصحاب امام باقر علیه السلام بود، عرض کرد:

^۱ فرق میان شیعه اثنا عشری و مخالفین این است که: به عقیده شیعیان، لازم است امام و حجت الهی از هر لحاظ کامل و به تمام علوم دانا باشد و الا شایستگی امامت را ندارد. ولی مخالفین به امام جاهل و نادان و حتی فاسق هم مانند خلفای جور اقتدا می کنند و آنان را به امامت و پیشوائی قبول دارند. حال اگر بعضی از ضعفای شیعه اعتراف کنند که امام در بعضی موارد (العیاذ بالله) نمیداند، دلیل و حجت خود را در برابر مخالفین شکسته و تپشه به ریشه خود زده اند. و با انکار این اصل مسلم که اساس عقاید شیعه بر آن مبتنی است با مخالفان هم عقیده و هم آهنگ شده اند. مقصود امام از شکستن حجت: اشاره به این موضوع است.

فدایت شوم ، پس سبب چه بود که حضرت امیر المؤمنین (ع) و امام حسن و امام حسین (ع) جهت برپا داشتن امر دین قیام کردند ولی مغلوب و مقتول شیطان صفتان شدند و بالاخره شهید گردیدند؟ (یعنی اگر به شهادت خود یقین داشتند چرا به این امر اقدام نمودند و خود را به هلاکت ! انداختند).

امام فرمود: ای حمران ، خدای متعال این پیش آمدها را با اختیار خودشان برای آنها مقدر و امضا کرده بود و حضرت رسول اکرم (ص) هم از آن وقایع خبر داده بود.

پس حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین دانسته و فهمیده به این امور قیام کردند ، و آن کس از ما که سکوت کرد (و قیام ننمود) آن هم از روی علم (و تقدیر الهی) بوده است .

ای حمران: اگر آن بزرگواران دفع ستم هائی را که از آن شیطان صفتان بر آنان وارد شده است از خدا می خواستند و زوال ملک و سلطنت آنها را از خدا مسألت می نمودند، حتما مورد قبول درگاه الهی واقع میشد. وانقضای ملک وانقراض سلطنتشان زودتر از به نخ کشیدن سلک منظومی (تسبیح) که پاره شده باشد انجام می پذیرفت .

ای حمران : مصائبی که به آن بزرگواران رسیده « العیاذ بالله » در نتیجه معصیت و عقوبت آنها نبوده، بلکه به سبب نیل به مقامات و کراماتی بوده که خدای متعال در برابر تحمل آن مصیبتها به آنان عنایت فرموده است.

ای حمران : آن چنان که بداندیشان در اینگونه موارد، افکار باطل به خود راه می دهند تو میندیش و با آن توهمات فکر خود را آلوده مکن.

با ذکر این دلیل واضح و روشن که با اسناد قوی از ناحیه امام باقر (ع) صادر شده و صدها دلائل عقلی و نقلی دیگر ، کمال جسارت و بد اندیشی است که سعادت شهادت و نیل به درجات عالیات آن بزرگواران را که مقام و منزلت آن را فقط خدا می داند ، گستاخانه به هلاکت ! حمل نمود .

« خبر دادن ائمه اطهار (ع) از ساعت مرگ دیگران »

۳۷- بصائر الدرجات : روایت از اصبع بن نباته است ، می گوید:

وقتی شخصی در برابر امیر المؤمنین علی (ع) می ایستاد ، حضرت می فرمود :

ای فلان، آماده مرگ باش و آنچه برای خود می خواهی مهیا کن، تو در فلان روز و فلان ساعت بیمار می شوی و علت بیماریت فلان مرض است، و در فلان ماه و فلان روز و فلان ساعت می میری...

۳۸ - عیون اخبار الرضا، بصائر الدرجات : محمد بن داود روایت می کند که :

من و برادرم در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا بودیم . در این موقع یک نفر آمد و گفت چانه محمد بن جعفر الصادق را بستند (یعنی او مرد). حضرت متوجه منزل او شد و ما هم در خدمتش بودیم ، چون داخل منزل شدیم ، دیدیم که چانه محمد را بسته اند و برادرش اسحق بن جعفر الصادق و فرزندانش و گروهی از آل ابیطالب جمع شده اند و گریه و زاری می نمایند. حضرت رضا (ع) در طرف سر محمد نشست و روی او را باز کرد و به رویش نگاه نمود و تبسم کرد، اهل مجلس را از تبسم امام خوش نیامد و بعضی گفتند این تبسم از راه شماتت است، سپس امام برخاست و بیرون آمد تا در مسجد نماز بخواند. ما به حضرت عرض کردیم :

فدایت شویم، هنگامی که شما تبسم فرمودید بعضی از آنها سخنانی در باره شما گفتند که ما را خوش نیامد. حضرت فرمود تعجب من از گریه اسحق بود، به خدا سوگند، اسحق پیش از محمد می میرد و محمد بر او گریه خواهد کرد.

روای گوید : محمد از بیماری شفا یافت و چندی نگذشت که اسحق مرد، و محمد بر او گریست و پیش-بینی امام (ع) مصداق پیدا کرد.

۳۹- مناقب ابن شهر آشوب : حسن بن علی و شا روایت می کند که : روزی مولایم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در شهر مرو مرا احضار کرد و فرمود:

ای حسن ، امروز علی بن ابی حمزه بطائنی مرد و در همین ساعت او را داخل قبرش کردند و نکیر و منکر بر او داخل شدند و از او پرسیدند که پروردگارت کیست ؟ او گفت الله تعالی ، سپس گفتند پیغمبر تو کیست؟ جواب داد حضرت محمد(ص). بعد گفتند ولی تو کیست؟ گفت: علی بن ابیطالب (ع) گفتند پس از او کیست؟ او گفت امام حسن (ع) سپس یک یک ائمه اطهار (ع) را نام برد تا رسید به حضرت موسی بن جعفر(ع). سپس پرسیدند: پس از موسی کیست ؟ او سخن در دهان گردانید و جواب نگفت، نکیرین او را

زجر دادند و سؤال خود را تکرار نمودند، او باز هم سکوت کرد، بالاخره با عمودی از آتش بر او زدند و قبرش تا روز قیامت آتش گرفت.

حسن بن علی می گوید: من از محضر امام خارج شدم و تاریخ آن روز را یادداشت کردم، پس از مدتی نامه هائی از کوفه رسید که حاکی از وفات علی بن ابی حمزه بطائنی بود، چون تاریخ مرگ او را که در نامه ها ذکر شده بود با تاریخی که از حضرت رضا (ع) راجع به وفات او شنیده و یادداشت کرده بودم، مقابله نمودم، دیدم بطائنی در همان روزی که امام به من فرموده بود وفات کرده و در همان ساعت او را دفن نموده اند.

۴۰- **منتهی الامال:** ابو بصیر روایت می کند :

در خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) بودم ، شنیدم از مردی که اهل آفریقا بود سؤال کرد که : حال راشد چطور است ؟

آن مرد عرض کرد: وقتی که من از وطنم بیرون آمدم حالش خوب و تندرست بود و به خدمت شما سلام فرستاد، حضرت فرمود: خدا او را رحمت کند .

آن مرد عرض کرد: مگر راشد مرد؟ حضرت فرمود ، آری .

آن مرد سؤال کرد : چه وقت؟

حضرت فرمود : دو روز پس از خروج تو .

عرض کرد به خدا سوگند که مرض و علتی نداشت .

حضرت فرمود: مگر هر کس بمیرد به علت مرض و بیماری می میرد؟

ابو بصیر می گوید از امام سؤال کردم : راشد کیست ؟

حضرت فرمود: او مردی از موالیان و محبان ما بود ، سپس فرمود: اگر چنین تصور کنید که چشم های ما ناظر بر شما نیست و گوشهای ما صداهای شما را نمی شنود. گمان بدی کرده اید . به خدا سوگند هیچ عملی از اعمال شما بر ما پوشیده نیست، ما را بر اعمال خود حاضر بدانید و خودتان را عادت به خیر دهید و اهل خیر باشید و به خیر مشهور گردید . من اولاد و شیعیانم را به این مطلب امر می کنم. .

۴۱- عیون اخبار الرضا : محمد بن موسی بن متوکل با اسنادش از سعید بن سعد روایت کرده ، او می گوید : روزی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به شخصی که در برابرش بود نگاه کرد و فرمود: ای بنده خدا وصیتت را بکن و آماده مرگ باش.

می گوید : سه روز نگذشته بود که آن مرد به طوری که حضرت فرموده بود وفات کرد .

۴۲- عیون اخبار الرضا : محمد بن موسی بن متوکل با اسنادش از حسن بن علی الوشاء ، از مسافر ، روایت می کند که:

در منا در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بودم . در این موقع یحیی بن خالد برمکی با عده ای از برمکیان از پیش ما عبور کردند. حضرت چون آنها را دید فرمود : بیچارگان نمی دانند که امسال چه بلایی بر سرشان خواهد آمد.

سپس فرمود : خیلی عجب است از این امر ، من و هارون مثل این دو انگشت خواهیم بود ، و دو انگشت مبارکش را به طور موازی در مقابل هم نگه داشت .

می گوید: به خدا سوگند، معنای فرمایش امام را آن روز درک نکردم. تا روزی که امام را در جنب قبر هارون دفن کردیم .

و پیش بینی امام درباره برامکه، اشاره به قتل عام کردن هرون الرشید است آنان را ، که در همان سال اتفاق افتاد.

خبر دادن امیر المؤمنین (ع) از مغیبات

۴۳- نهج البلاغه، خطبه ۹۲ : حضرت امیرالمؤمنین در ضمن این خطبه می فرماید :

فاستلونی قبل أن تفقدونی، فوالذی نفسی بیده لاتستلونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعة و لا عن فئة تهدی ماءً و تضل ماءً، ألا انبأکم بناعقها و قائدها و سائقها و مناخ رکابها و محط رحالها و من یقتل من اهلها قتلاً و من یموت منهم موتاً. و لو قد فقدتمونی و نزلت بکم کرائه الامور و حواذب الخطوب لأطرق کثیر من السائلین و فشل کثیر من المؤمنین .

یعنی : ای مردم، از من بپرسید پیش از این که مرا نیابید،(البته نزد عَقلا ثابت است که کسی را جز امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام که محرمان حریم اسرار الهی و وارثان علوم حضرت رسول اکرم(ص) می باشند ، جرأت این نیست که در بالای منبر و در پیش انبوهی از مردم چنین ادعائی کند و بگوید : هرچه می خواهید از من سؤال کنید ، و این کلام، خود از معجزات علمی امیرالمؤمنین (ع) است و احاطه آن بزرگوار را بر تمام امور غیب و اسرار جهان هستی ثابت می نماید) .

سپس امام فرمود: سوگند به آن وجودی که جان من در دست قدرت اوست ، از حالا تا روز قیامت ، چیزی از من سؤال نمی کنید ، و همچنین از گروهی که صدکس را هدایت نمایند و صدکس را گمراه سازند، پرسش نمی نمائید ، مگر آن که از آنها شما را خبر می دهم.

پیش گوئی می کنم : از خواننده و جلودار و راننده آن گروه ، و از جای فرود آمدن و بارگیری ایشان، و از کسی که از آنان کشته می شود و از آن که از آنها می میرد . و اگر مرا نیابید و پیش آمدهای بد، و کارهای دشوار بر شما فرود آید. بسیاری از سؤال کنندگان سر در پیش خواهند افکند ، و بسیاری از جواب دهندگان عاجز خواهند ماند.

۴۴- مناقب خوارزمی : حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در مجالس عمومی مکرر می فرمود: « سلونی قبل أن تفقدونی » یعنی : از من سؤال کنید قبل از این که مرا از دست بدهید .

و سپس می فرمود : از من، از علوم و اسرار آسمان ها سؤال کنید، که من آسمانها را کوچه به کوچه و ملک به ملک می شناسم.

در این موقع یکی از حاضرین مجلس عرض کرد: ای پسر ابوطالب، حال که چنین ادعائی کردی ، بگو السّاعه جبرئیل در کجاست. امام اندکی به تفکر فرو رفت و سپس فرمود:

من اکنون هفت آسمان را سیر کردم و جبرئیل را در جائی ندیدم و یقین دارم که تو خود جبرئیلی.

آن شخص عرض کرد : ای پسر ابوطالب افتخار باد بر تو، کیست نظیر تو در عالم ، خدای متعال به وجود تو بر فرشتگان مباحثات می کن دو سپس از چشم اهل مجلس غائب شد. و همه دانستند که او جبرئیل بود.

این خبر که از طریق اهل سنت نقل شد، گذشته از این که جلالت مقام حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را در پیشگاه خدای متعال می رساند، این نکته را نیز ثابت می نماید که آن وجود مبارک تسلط و

احاطه کامل بر آسمانها دارد و در حالی که در مجلس خود نشسته (به اذن الهی) قادر است در یک چشم به هم زدن تمام آسمانها را سیر نماید و بر زوایا و اسرار عالم ملکوت اطلاع یابد بلکه هرگز این امور از دیده جهان بین او مخفی نیست،

و عجیب تر این که پس از امیر المؤمنین، به جز ائمه طاهرين احدی نتوانسته این کلمه را بر زبان راند و: (سلونی قبل أن تفقدونی) بگوید، بلکه هر کس چنین ادعائی کرده با ذلت فراوان رسوا شده است.

۴۵- شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در احتجاج و ابن شهر آشوب در مناقب، و سایرین مانند ابن قولویه و شیخ صدوقی، با اسناد معتبر از اصبع بن نباته و دیگران نقل کرده اند:

روزی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در منبر کوفه خطبه می خواند، در اثنای کلام فرمود:

« سلونی قبل أن تفقدونی »

یعنی: از من بپرسید قبل از این که مرا از دست بدهید. به خدا سوگند هر چه از اخبار گذشته و آینده از من سؤال کنید به شما جواب خواهم داد.

سعد وقاص در بین انبوه مردم به پا خواست و گفت: با امیر المؤمنین، به من خبر ده که در سر و ریش من چند دانه مو هست؟

امام فرمود: خلیل من رسول اکرم (ص) به من خبر داده بود که تو این سؤال را از من خواهی کرد و خبر داده بود که در سر و ریش تو چند دانه مو هست و در بین هر مویت شیطانی منزل کرده که تو را گمراه می کند و در منزل تو پسرکی هست که فرزند من حسین را شهید خواهد کرد، من می توانم که تو را از عدد موهای سر و ریش خبر دهم، ولی مرا تصدیق نخواهی کرد (چون شمارش آن مشکل بلکه محال است) ولی به آن خبری که از فرزندت دادم حقیقت گفتار من روشن خواهد شد.

^۱ گویا سعد وقاص با این سوال نامربوط خود قصد استهزا یا خجل نمودن امام (ع) را داشته زیرا سعد وقاص و همدوشان او منکر فضائل و مقامات امام بودند، و اگر هم بارها کرامات و خارق العادات آن بزرگواران را می دیدند. از باب (يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها) و از روی عناد، اعتراف نمی کردند و همان طوری که ریزه خوران خوان آنها نیز در هر عصر و زمان با وجودی که فضائل اهل بیت عصمت، مشرق و مغرب عالم را پر کرده و از درجه علم الیقین به عین الیقین رسیده، هنوز حاضر نیستند عقاید سخیف اسلاف خود را در انکار مقامات امام از دست بدهند.

۴۶- حضرت امیر المؤمنین (ع) پس از فرمودن «سلونی قبل أن تفقدونی» بارها گفته بود: «لایقولها بعدی الا مدع کذاب» یعنی: احدی پس از من این ادعا را نکند، مگر این که دروغگو باشد.^۱

و همان طور که امام پیش بینی کرده بود، هرکس پس از امیر المؤمنین (ع) این کلام را بر زبان راند، با ذلت و خواری رسوا شد و کذب گفتارش در همان مجلس بر همه ثابت گردید، و این خود دلیل بر اطلاع و احاطه آن بزرگوار به احوال آیندگان است، و امروز که در حدود چهارده قرن از تاریخ آن گفتار می گذرد و عصر علم و دانش و سفاین فضاپیما و تسخیر آسمان هاست هنوز مضمون کلام علی به قوت خود باقیست و تا این تاریخ در بین دانشمندان شرق و غرب احدی نتوانسته است ادعای این مقام را برای خود بنماید، و این کلام را بر زبان راند.

جهت مثال، داستان معروف ابن جوزی را که از روی غرور و نخوت این ادعا را نمود و فی المجلس به وسیله بانوئی از بانوان شیعه مفتضح و رسوا شد نقل می نمایم:

ابن جوزی از دانشمندان عصر خود بود و در حدیث و صنعت گفتار مقامی بس رفیع داشت.

۴۷- مرحوم علامه مجلسی در جلد هشتم بحارالانوار نقل نموده است که روزی ابن جوزی، در میان انبوه مردم به منبر رفت و از روی کبر و غرور قدم از حد و مقام خویش فراتر گذاشته و با جسارت تمام ادعا نمود: «سلونی قبل ان تفقدونی» یعنی از من بپرسید قبل از این که مرا از دست بدهید.

چون چنین ادعائی نمود، زئی از صف بانوان برخاست و از وی سؤال کرد:

آیا این روایت که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام موقع وفات جناب سلمان برای تغسیل و تکفین وی از مدینه به مدائن آمد و امر تجهیز او را خود مباشرت نمود، به عقیده تو صحیح است؟

ابن جوزی گفت: صحیح است.

آن بانو گفت: در این حدیث چه گوئی که مسلمانان نعش عثمان را پس از کشتن او، سه روز در بقیع افکندند و هیچ کس برای تجهیز او اقدامی نکرد

^۱ بدیهی است که حضرات ائمه اطهار (ع) از این موضوع مستثنی هستند، زیرا آن بزرگوران وارث علوم پیغمبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) می باشند.

ابن جوزی گفت : این هم صحیح است .

آن زن گفت ، حالا این سؤال پیش می آید: یا صحابه در این امر خطاکار بوده اند و یا عثمان در خطا بوده است .

ابن جوزی از جواب به این سؤال عاجز ماند و برای خلط مبحث گفت : ای زن اگر بدون اجازه شوهرت قدم از خانه بیرون گذاشته ای، خدا تو را لعنت کند و اگر با اجازه او اینجا آمده ای خدا او را لعنت کند .

آن بانو گفت : هان ای شیخ ؛ مرا آگاه ساز، آیا عایشه از پیغمبر خدا اجازه گرفته بود که در جنگ جمل حاضر شود و با علی به مخالفت و دشمنی پردازد و با خودسرانه به این عمل ناشایست اقدام کرده بود؟

ابن جوزی از این جواب دندان شکن رسوا شد و مات و متحیر از ادامه صحبت عاجز ماند.

۴۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴ : حضرت امیر المؤمنین (ع) در ضمن این خطبه می فرماید :

والله لو شئت أن أخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شأنه لفعلت، و لكن أخاف أن تكفروا في رسول الله، صلى الله عليه و آله ، ألا و أنني مفيضة الى الخاصة ممن يؤمن ذلك منه...
یعنی : به خدا سوگند، هرگاه بخواهم که خبر دهم هر مردی از شما را که از کجا آمده و به کجا می رود ، و جمیع احوال او را بیان کنم، می توانم. ولی می ترسم در باره من به رسول خدا کافر شوید (یعنی مرا بر او برتری دهید). آگاه باشید : من به خواص اصحاب خود ، (که قدرت تحمل اسرار را دارند این اخبار را خواهم آموخت.

حضرت امیر المومنین (ع) حکومت بنی امیه و بنی عباس و بعضی از خصائص آنان را این طور پیش بینی می فرماید :

۴۹- مناقب ابن شهر آشوب ، باب اخبار امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از مغیبات و فتن و ملاحم .

امام می فرماید :

وای به حال این امت، شجره ملعونه ای که خدا در قرآن خبر داده، از مردان این امت است. « مقصود امام از شجره ملعونه، بنی امیه است». اولین آنها و بزرگترینشان (معاویه) و آخرین آنان ، شکست یافته شان (مروان حمار) می باشد .

سپس امر امت محمد را مردانی به عهده می گیرند (بنی العباس) که: مهربان ترین آنها اولین شان (سفاح)، و خونریزترین و مکارترین آنها دومینشان (منصور)، و بزرگترین آنها پنجمینشان (هرون)، و داناترین آنها هفتمینشان (مأمون)، و کافرترین آنها دهمینشان (متوکل) است که مقرب ترین اطرافیانش او را می کشد. و یازدهمینشان (معتد) مصیبتش از همه بیشتر (به جهت مشغول بودنش به جنگ با صاحب الزنج) و بهره اش از همه کمتر است. شانزدهمین آنها (المعتضد) اداکننده ترین آنهاست دینی را که برگردن داشت و صله رحم کننده ترین آنهاست (چون در اثر خوابی که در آن امیر المؤمنین (ع) را رؤیا کرده بود حقوق علویین را ادا نمود، و با آنها مهربانی کرد). و هیجدهمین آنها (مقتدر) را، گویا با دیدگانم می بینم که در خونش آغشته شده و لشکریانش بر او خروج کرده اند. از فرزندان او سه نفر (راضی، متقی، مطیع) که هر سه روش اهل ضلال دارند به حکومت می رسند.

در آخر خطبه به کشته شدن آخرین خلیفه عباسی (مستعصم) اشاره کرده می فرماید :

مثل اینکه مستعصم را می بینم که در اثر ستم هائی که کرده است بر جسر بغداد کشته اند، و خدا به بندگان خود ظلم روا نمی دارد.

در این خطبه امیرالمؤمنین صدها سال قبل از این که این وقایع اتفاق افتد با کمال دقت از آنها پیش بینی می فرماید و می گوید : مثل این که این امور را با دیدگانم می بینم. و این خود گذشته از این که علم امام را به مغیبات اثبات می نماید، روشن می کند که علم آن حضرت به علوم غیب حضوری است. و برای احدی جای شبهه یا ایراد باقی نمی گذارد.

در تأیید این مطلب، شیخ مفید اعلی الله مقامه در کتاب ارشاد. در باب اخبار امیر المؤمنین علیه السلام از مغیبات می فرماید : و آنچه که امیر المؤمنین (ع) از این جنس (یعنی از علم و احاطه اش بر مغیبات) دارا بود، از اموری است که احدی قدرت انکار آن را ندارد، مگر این که کودن و جاهل و معاند بوده باشد، آیا در این باره اخبار متواتره و آثار منتشره را نمی بینی که چگونه جمهور علماء از آن حضرت نقل کرده اند ؟ که از آن جمله است :

۵۰ - پس از این که مسلمانان با امیر المؤمنین (ع) بیعت کردند. حضرت فرمود : مأموریت یافته ام که با ناکشین (اصحاب جمل) و قاسطین (اصحاب صفین) و مارقین (خوارج) جهاد نمایم، و همانطور که پیش بینی فرموده بود، هر سه اتفاق افتاد.

۵۱ - موقعی که طلحه و زبیر از امیرالمؤمنین اجازه خواستند که آنها را برای انجام حج عمره رخصت فرماید ، امام فرمود:

به خدا سوگند که مقصود شما عمره نیست بلکه بصره است. و به طوری که امام پیش بینی فرموده بود آنها به بصره رفتند و مقدمات جنگ جمل را بر علیه امام فراهم کردند .

۵۲ - پس از این که امام به طلحه و زبیر اجازه داد ، به ابن عباس فرمود: من به آنها اجازه دادم در حالی که مکر و حيله آنان را در این موضوع می دانم. ولی خدا کید آن ها را به خودشان بر می گرداند و مرا بر آنان پیروز می کند.

و به قسمی که امام پیش بینی فرموده بود مسأله همان طور شد و آن دو درجنگ جمل مغلوب و امام بر ایشان غالب و پیروز شد.

۵۳ - موقعی که امام برای گرفتن بیعت از مردم نشست بود، فرمود: از طرف کوفه، یک هزار مرد که عده آنها یکنفر هم بیشتر و یا کمتر از هزار نیست می آیند و با من تا پای جان بیعت می کنند .

ابن عباس می گوید : از فرمایش امام کمی مضطرب شدم و بیم داشتم مبدا یکنفر بر آن عده زیادتیر یا کمتر شود، و کار خراب گردد،

می گوید: در این موقع عده ای که امیرالمؤمنین (ع) خبر داده بود آمدند من آن ها را شمردم درست نهصد و نود و نه نفر بودند. خیلی پریشان شدم و در این موضوع متفکر و مهموم بودم که دیدم یکنفر پیدا شد چون پیش آمد دیدم مردی است که قبائی پشمی در بردارد و شمشیر و سپری حمایل کرده است. او به نزد امام آمد و عرض کرد: دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم.

حضرت فرمود : برچه بیعت می کنی ؟

او گفت : بر گوش کردن به اوامرتان و اطاعت از آن ها و فداکاری در راه شما تا پای جان و دم مرگ ، یا کشته شوم و یا شما پیروز گردید .

امام فرمود : اسمت چیست ؟

عرض کرد: اویس .

حضرت فرمود: تو اوپس قرنی هستی ؟

عرض کرد : آری.

امام فرمود : الله اکبر ، حبیبم رسول خدا به من خبر داد که : مردی از امت او را که اوپس قرنی نامیده می شود خواهم دید، او از حزب خداست و شهید می شود و داخل در شفاعت پیغمبر خدا می گردد .

(حدیث ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ ، از ارشاد شیخ مفید نقل شد) .

۵۴ - ارشاد مفید : روایت با اسنادش از جویریہ بن مسهر العبدی است، می گوید: در آن موقع که در خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) متوجه صفین بودیم در اثنای راه، گذر مان به کناره های کربلا رسید . حضرت در قسمتی از لشکرگاه ایستاد. سپس به طرف راست و چپ نظاره کرد و دیدگانش پراز اشک گردید و فرمود :

به خدا سوگند اینجا خوابگاه شتران آنهاست و اینجا محل شهادت آنهاست .

از حضرت سؤال شد که اینجا کجاست ؟ حضرت فرمود : اینجا کربلاست ، در اینجا گروهی به شهادت می رسند که جای آنها بدون حساب در بهشت است. سپس به راه خود ادامه داد. در آن روز کسی معنای فرمایش امام را درک نکرد ، تا روزی که حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) روز عاشورا در آن محل به شهادت رسید و در آن روز آن هائی که گفتار امام را شنیده بودند متوجه منظور حضرت گردیدند .

شیخ مفید در ذیل این روایت می فرماید : این خبر نیز از جمله علوم غیب و خبر دادن به امری قبل از به وجود آمدن آن است.

۵۵ - مناقب ابن شهر آشوب : روایت از اعمش از مردی از قبیله همدان است، می گوید: در جنگ صفین در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم ، شامیان به ناحیه راست لشکر کوفه حمله کردند و آنها را هزیمت دادند ، در این موقع مالک اشتر برای دفع شامیان به جانب آنها حمله ور شد، و امیرالمؤمنین در این وقت سه مرتبه با صدای بلند گفت : ای ابومسلم شامیان را بگیر. مالک اشتر به حضرت عرض کرد : ابومسلم در بین لشکریان نیست .

امام فرمود : منظورم ابومسلم خولانی نیست ، بلکه منظورم مردیست که از ناحیه مشرق قیام می کند و خدا به دست او اهل شام راهلاک و سلطنت بنی امیه را بر می اندازد. مقصود ، ابومسلم خراسانی است که حضرت امیرالمؤمنین سالها قبل از این که نطفه او در رحم مادرش منعقد شود، قیام و غلبه او را بر بنی امیه پیش بینی فرموده است و این خود اخبار از غیب است .

۵۶ - مناقب ابن شهر آشوب : ابن بطه در ابانه و ابوداود در سنن از ابی مجلد روایت کرده اند، که حضرت امیر المؤمنین (ع) در جنگ نهروان موقعی که با خوارج روبرو شدند ، قبل از شروع جنگ به اصحاب خود فرمود :

در خاتمه جنگ از خوارج کمتر از ده نفر باقی می ماند (یعنی بقیه یکی هلاک می شوند) و از ما هم کمتر از ده نفر به شهادت می رسند .

پس از پایان جنگ و سرشماری بازماندگان، معلوم شد ، که عیناً طبق پیش بینی حضرت از تمام لشکر خوارج فقط نه نفر باقیمانده و بقیه کشته شده اند و از لشکر امام فقط نه نفر به درجه شهادت رسیده اند. و این نیز از باب اخبار از غیب و راه به ناشناخته ها است که فریقین آن را نقل کرده اند.

اصحاب امیر المؤمنین از غیب خبر می دهند

۵۷- جلاء العیون : علامه مجلسی : با اسنادش روایت از شیخ کشی است : جناب میثم تمار که از بزرگان اصحاب امیر المؤمنین و از صاحبان اسرار آن بزرگوار است ، روزی بر مجمعی که بنی اسد در آن گرد آمده بودند می گذشت ، در این اثنا ، با جناب حبیب بن مظاهر صحابی کبیر و سرباز رشید حضرت سیدالشهداء(ع) رو برو شد، هر دو ایستادند و با یکدیگر سخنان بسیار گفتند .

در این موقع جناب حبیب به میثم گفت : مثل این که می بینم مردی را که جلو سرش، مو ندارد و دارای شکم فربهی است و خرما و خربزه می فروشد. می گیرند و در راه محبت اهل بیت به دار می کشند و شکمش را بر سر دار می درند.(مقصود حبیب بن مظاهر، همان میثم تمار بود)..

میثم گفت : من نیز مردی را می شناسم که سرخ رو و دارای دو گیسو است، او را در راه یاری به فرزند پیغمبر می کشند و سرش را در کوچه های کوفه می گردانند. حبیب و میثم این سخن هارا با یکدیگر گفتند و از هم جدا شدند .

جمعی که در آنجا گرد آمده بودند چون سخنان ایشان را شنیدند. تعجب کردند و گفتند: ما گزافه گوتر از این دو مرد ندیده ایم .

در این اثنا جناب رشید هجری که او نیز از محرمان اسرار امیرالمؤمنین (ع) بود رسید ، و از آن جمع میثم و حبیب را جويا شد، آنها گفتند که کمی قبل در اینجا بودند و با یکدیگر چنین و چنان گفتند.

رشید گفت : خدا میثم را رحمت کند . فراموش کرد این را هم بگویند که : به کسی که سر حبیب را به کوفه آورد صد درهم بیشتر از دیگران جایزه خواهند داد.

چون رشید رفت، آن کوتاه نظران گفتند: که رشید از آن دو نفر هم گزافه گو تر است ولی پس از مدتی معلوم شد که میثم و حبیب و رشیدگزاره نگفته اند، بلکه فهم و درک آنها قاصر بوده است و همانطور هم شد. یعنی میثم را به دار کشیدند و حبیب بن مظاهر هم در واقعه کربلا در رکاب حضرت سیدالشهداء به درجه شهادت نائل شد و سر مبارکش را با سایر رؤوس شهدا به کوفه بردند.

البته ناگفته نماند آنچه از مغیبات که از زبان اصحاب رسول اکرم (ص) و یاران ائمه طاهرين جاری شده ، به تعلیم آن بزرگواران و همه علومی که درسینه آنها قرار داشته در اثر تعلیمات آن مکتب مقدس بوده است، و ائمه اطهار علیهم السلام چون چنین افراد برجسته را قابل درک معارف و حقایق می دیدند بعضی از اسرار و مغیبات را به آنها می آموختند و در بعضی از غیوب آنها را مطلع می ساختند و راهی به ناشناخته ها برای آنها باز می نمودند به طوری که نظائر آن در کتب اخبار بسیار زیاد است. از آن جمله داستان رشید هجری است :

۵۸- **ارشاد شیخ مفید:** روایت از زیاد بن نضر حارثی است. می گوید: در مجلس زیاد بن ابیه نشسته بودم، ناگاه دیدم جناب رشید هجری را آوردند.

زیاد به او گفت : علی در باره تو چه پیش بینی کرده است که ما آن را درباره تو اجرا نمائیم ؟

رشید گفت : آقام علی فرموده است که مرا به دار می زنند و دست و پایم را هم قطع می کنند .

زیاد گفت: به خدا سوگند دروغ علی را در این سخن به ثبوت خواهم رساند، او را رها کنید که برود، ولی موقعی که رشید می خواست از مجلس خارج شود ، زیاد گفت : به خدا ، چیزی بیشتر از پیش گوئی علی،

رشید را زجر نخواهد داد، او را به دار کشید و دست و پایش را قطع کنید. رشید گفت ولی چیز دیگری مانده که از آن هم مولایم امیر المؤمنین (ع) به من خبر داده است .

زیاد گفت : زبانش را هم قطع کنید. .

رشید گفت: اکنون تمام آنچه آقایم علی پیش بینی فرموده بود به وقوع پیوست و صدق گفتار مولایم ثابت شد.

۵۹ - ارشاد شیخ مفید : روزی حجاج بن یوسف به اطرافیانش گفت: دوست دارم که یکی از اصحاب علی(ع) را بکشم و بدان سبب به درگاه خدا تقرب جویم .

یکی از حضار گفت: بهتر از همه قنبر غلام علی است، زیرا مداومت او در خدمت علی بیش از همه بوده است . پس یک نفر را فرستادند و قنبر را احضار نمودند .

حجاج گفت : تو قنبر هستی ؟

قنبر گفت : آری .

حجاج گفت : از قبیله همدانی ؟

قنبر گفت : آری.

حجاج گفت : علی مالک توست؟

محرم قنبر گفت : مالکم خدا ، و ولی نعمتم علی است .

حجاج گفت : از دین علی دست بکش .

قنبر گفت : اگر از دین علی دست بکشم ، آیا تو می توانی که مرا به دین بهتر از آن راهنمایی کنی ؟

حجاج گفت : من تو را خواهم کشت هر نوع مرگی را که ترجیح می دهی برای خود انتخاب کن .

قنبر گفت : من این انتخاب را به خودت واگذار کردم.

حجاج گفت : پس خودت چرا اختیار نمی کنی ؟

قنبر گفت: چون هر نوع مرا بکشی به همان کیفیت به قتل خواهی رسید ، مولایم علی سال ها قبل، خبر داده که از روی ظلم و ستم سر از تنم جدا خواهند کرد.

سپس حجاج فرمان داد، تا سر از تنش جدا کنند، و صدق پیش بینی امیر المؤمنین علیه السلام ثابت شد.

« راهی به ناشناخته ها »

گفتیم، غیبی که راجع به مخلوقات است و در حوزه عالم تکوین وجود دارد ، بر دو قسم است :

اول غیب هائی که با وحی و الهام و سایر تعلیمات مستقیم الهی به افراد برگزیده خلقت یعنی سلسله جلیله انبیا و اولیا مخصوصا حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین تعلیم داده شده و احتیاجی به مدرسه و مکتب و تجربه و به طور کلی آموزش از دیگران نداشته و این نوع دانش را که مخصوص سفرا و خلفای الهی است به علم لدنی و ذاتی و حضوری تعبیر نموده اند که ما در خصوص آن به اندازه کافی با ذکر دلائل عقلی و نقل آیات قرآن و روایات مطالبی نوشتیم و امید است جای شبهه و اشکالی باقی نمانده باشد .

قسمت دوم : غیب هائی است که مردم عادی در اثر اکتسابات مختلف به دست می آورند .

این قسم از غیب جنبه نسبی دارد ، یعنی وضع آن از نظر زمان و مکان و اشخاص و شرائط مختلف تغییر می کند . ممکن است موضوعی در زمانی غیب و در زمانی دیگر شهود، و یا در مکانی غیب و در مکان دیگر شهود و همچنین نسبت به شخصی غیب و نسبت به شخصی دیگر شهود و همین طور در شرایط مخصوصی غیب و در شرائط دیگری شهود باشد.

بنابراین ناشناخته هائی که به اراده خدای ذو الجلال در لای طبقات زمانی و مکانی عالم تکوین وجود دارند و ما آنها را به مناسبت مخفی بودنشان از نظر خودمان به غیب تعبیر می نمائیم . غیب مطلق و ابدی نیستند، بلکه همه آنها در مدار وجودی خود و در جایگاه تکوینی خویش و اموری ثابت و روشن و مشهود و محسوس می باشند.

و این ما هستیم که به مناسبت ضعف حواس و ناتوانی علمی محدودیت دایره دید خود، از درک آنها عاجزیم و هنوز به آنها دسترسی نیافته ایم و بجای این که متوجه نقص خود باشیم و به ضعف دایره دید و تشخیص خویش اعتراف کنیم، امور مشهود را به غیب تعبیر کرده ایم.

حال به فرض صحت این تعبیر، یعنی فرض کنیم که اطلاق کلمه غیب بر مشهوداتی که ما از درک آنان عاجزیم صحیح باشد. باز هم این یک تعبیر نسبی و مجازی خواهد بود و در تمام افراد، صادق نیست، و استثنای بی شماری در بر خواهد داشت. تا جایی که در اغلب مصادیق، شهود جای غیب را خواهد گرفت. و موضوع یا مفهومی که روزگاری برای اکثر مردم در حکم غیب بوده، چنان به عرصه شهود می آید و به قدری نمایان و روشن می شود و به نحوی جلوه گری می نماید، که از نام غیبی که سابقین به او گذاشته بودند، جز یک لفظ موهوم و یا تصویری مردود، چیز دیگری باقی نمی ماند.

برخلاف، غیبی که به حریم ذات مقدس الهی نسبت می دهیم که همیشگی و جاویدان و برای تمام زمانها و کلیه مکانها و همه اشخاص و جمله شرائط، و نسبت به همه چیز و همه کس و همه جا، غیب مطلق است و غیرقابل تصور و درک و تشخیص می باشد، و در هیچ موردی استثنا ندارد. عقل و فلسفه درک آنرا محال و شرع نیز ممتنع می داند.

فقط می دانیم که هست، موجود است، ولی چگونه هست و چه رازهایی در پس پرده این غیب مطلق قرار دارد؟ مسأله ایست که حل نشده و حل نخواهد شد الا ما شاء الله.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) می فرماید:

الطریق الیه مسدود و الطلب مردود، دلیله آیاته، وجوده اثباته:

راه به سوی او بسته و طلب ها مردود است، از او جز وجود و هستی چیزی نمی دانیم و دلیل بر وجودش آیات و مخلوقات او می باشند.

و این آیات هم بجز اثبات یک موجود از هر لحاظ کامل و قادر که دارای صفات ثبوتیه و منزه از صفات سلبیه است پرده دیگری را نمی تواند از پیش چشم ما بردارند و سری اگرچه بسیار ناچیز باشد از آن نهانخانه راز برای مافاش نمایند.

ولی قبلاً نیز گفتیم که ناشناخته هائی که در محدوده عالم خلقت است، چون غیب مطلق که راجع به ذات است، غیر قابل درک نیست. سفرای الهی به طوری که مشروح گذشت مستقیماً آن علوم را از مکتب ازلی آموخته اند، و برای بشر عادی هم راه درک آن باز است و با تجربه نیز ثابت شده که بشر در اثر نیروی عقل که خدای ذوالجلال در نهادش قرار داده به قدرت علم توانسته است در مرتبه خویش پرده های غیب را

برکنار کند و رازهای زیادی از پس پرده غیب و جهان ناشناخته ها بیرون آورد، و به عبارت دیگر در نظر خود، غیب ها را تبدیل به شهود نماید، اینک ما، و تحقیق این موضوع:

آنجا که غیبها تبدیل به شهود می شوند

۱- فرض کنیم شخصی که صدها سال قبل فوت نموده، امروز زنده شود و قدم به اجتماع ما گذارد، مشاهده خواهیم کرد، بسیاری از موضوعاتی که برای آن شخص در زمان خودش حکم غیب را داشته، امروز به قدری آشکار و روشن شده که حتی یک طفل ممیز هم آنها را جزو مسائل بدیهی می داند.

ارسطو دانشمند عالی مقام یونانی و مبتکر علم منطق و معلّم اول فلاسفه، با آن همه علم و دانش اگر امروز سر از تیره خاک بردارد و به اجتماع قرن بیستم قدم گذارد و معلومات او با یک طفل مبتدی مقایسه شود، ملاحظه خواهیم کرد که در بسیاری از رشته ها معلومات آن طفل برای او کاملاً تازگی داشته و در یک جلسه آن بچه خرد سال مسائل زیادی را که برای ارسطو ناشناخته بوده فاش خواهد نمود و آن مرد دانشمند را غرق تعجب و تحسین خواهد کرد. حتی گردش ارسطو در کوچه ها و خیابانهای جهان امروز وی را در برابر اموری عجیب و خارق العاده قرار خواهد داد حرکت سریع اتومبیلها و قطار ها و پرواز حیرت انگیز هواپیماها و سفائن فضاپیما، و انتشار صوت از رادیوها و تصویر از تلویزیون ها و مکالمه تلفنی با دوردست ترین نقاط جهان، و نور افشانی چراغ برقها در خیابانها و صدها و هزارها موضوعات دقیق و خارق العاده دیگر او را به وحشت و تعجب و دهشت رادار خواهد نمود. و بالمشاهده خواهد دید که مسائل بی شماری که روزی برای او جنبه غیب داشته و حتی فکرش را هم نمی توانسته بکند امروز جنبه شهود پیدا نموده است و اموری که آن روز برای او و معاصرینش در حکم خارق العاده بوده، امروز به قدری طبیعی و معمولی شده که از کوچه و بازار و زمین و آسمان در برابر دیدگانش غیب می بارد و غیب ها با سرعتی فراوان برای او حکم شهود پیدا می کنند.

البته علت اصلی این تغییر، نقصان گذشتگان و کمال معاصرین ما می باشد و همچنین اموری که امروز برای ما جنبه غیب دارد حتماً برای آیندگان در حکم شهود خواهد بود.

بنابراین غیب های دیروز برای امروزها و غیبهای امروز برای آیندگان، شهود خواهد بود، غیب ها تغییر شکل و ماهیت نداده اند و همانند که قبلاً نیز بوده اند. این ما هستیم که تکامل یافته ایم و با نیروی علم

مسئله شده و دایره دید خود را قوی تر و وسیع تر کرده ایم . و به عبارت دیگر، این مائیم که ضعف درک خود را ترمیم نموده و به قدم به جلو تر برداشته ایم.

بک مثال ساده می زنم : فرض کنیم یک نفر بینا با یک نفر کور در مقابل تابلویی زیبا ایستاده اند ، آن تابلو و مناظر بدیع و نقش و نگار زیبایش برای شخص بینا شهود و لذت آور و برای شخص کور نامرئی و در حکم غیب است ، حال به بینیم که آیا آن تابلو خودش مخفی و پنهان است یا آن شخص کور به مناسبت فقدان بینائی از درک آن عاجز است. ر البته واضح است که شق دوم صحیح است و عقل سلیم قضاوت می کند که آن تابلو در کمال وضوح و روشنی در جای خود جلوه گری و خودنمایی می نماید ولی آن شخص به مناسبت فقدان چشم از درک آن عاجز است حال اگر آن نابینا در اثر یک عمل جراحی با معجزه ، دیدگان خود را باز یابد و بینا شود بدون این که در تابلو تغییری حاصل شود فوراً برای آن کور هم حکم شهود را خواهد یافت. در این صورت می بینیم که آن تابلو تغییری نکرده بلکه آن کور به مناسبت فقدان بینائی نمی توانسته آن تابلو را ببیند و آن تابلوی آشکار و روشن را غائب و مخفی می دانسته، حال که در خودش تغییری حاصل شده و قدم به کمال گذاشته و نابینائی خویش را ترمیم نموده و بینا شده است ، متوجه اشتباه خود گردیده و حالا اقرار می نماید نه فقط آن تابلو بلکه در پهنای جهان هستی مناظر و مشاهد دلپذیر یا دلخراشی وجود داشته که همه آنها مرئی و مشهود بوده اند ولی او به مناسبت فقدان عضو بینائی آنها را غیب می انگاشته است . همچنین ضعف عضوی نیز شخص را از دیدن و شنیدن و در خیلی از مناظر عالم خلقت که خدای جهانیان در نظام طبیعت قرار داده محروم می نماید و طبق آیه مبارکه :

« خلق الانسان ضعيفاً »، آدمی با ضعف اعضایش از درک مناظر نامتناهی جهان آفرینش عاجز خواهد بود. خواه این ضعف برای او امری طبیعی باشد و یا از نقصان علم و اطلاعات او ناشی گردد . و در هر دو حال ، علت واقعی از مخفی بودن پاره ای از موجودات محدودیت دایره بینش آدمی است نه استتار مطلق مظاهر خلقت .

بنابراین، این نقصان و کمبود باید ترمیم شود، در خصوص سفرای الهی و اشرف مخلوقات حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین ثابت گردید که چون مؤید من عندالله هستند و شاگرد مکتب ازلی و دارای علم لدنی می باشند، اصلاً نقصی وجود ندارد که تکمیل گردد، زیرا خدای جهانیان، آن بزرگواران را در حد اعلای کمال ممکن آفریده است، و به طوری که آیات و روایات زیادی نقل نمودیم علوم اولین و آخرین و پنهانیهای

عالم تکوین و ناشناخته های جهان هستی از آنها مخفی نیست و به تعلیم و تأیید الهی از همه آنها بالفعل و به طور حضور اطلاع کامل دارند .

و اما برای سایر بشر نیز خدای متعال راه تحصیل علم و کسب کمال را مسدود نکرده بلکه حکمت بالغه اش اقتضا نموده که انسان در اثر تقوی و کوشش، قوای مکنونه در نهاد خود را از قوه به فعل آورد و هرچه بیشتر در اقطار سماوات و ارض نفون علمی نماید و آنچه را که نمی داند بداند.

خدای متعال می فرماید : « یا معشر الجن و الإنس ان استطعتم أن تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان». (سورة الرحمن ، آیه ۳۳)

یعنی : ای گروه جن و انس اگر مایلید بدانید که در آسمانها و زمین چه هست ، پس بدانید (یعنی امکان و اجازه فهم و درک اسرار آفرینش در آسمانها و زمین برای شما داده شده است ولی سرسری و بدون تحمل زحمت به این آرزو نخواهید رسید و مظاهر) را بدون نیروی علم و سلطان دانش درک نخواهید کرد .

و در آیه دیگر می فرماید : «سنريهم آياتنا في الافاق و في انفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق».

سورة فصلت ، آیه ۵۳ یعنی : ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می گردانیم تا در خلقت شگفت انگیز آفاق و انفس نظر کنند و خداشناس شوند.

مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید :

دواءک فیک و ما تبصر*** و داءک منک و ما تشعر

وانت الکتاب المبین الذی*** بأحرفه یظهر المضمّر

و تزعم انک جرم صغیر*** و فیک انطوی العالم الاکبر

یعنی : داروی درد تو در خودت است ولی تو آن را نمی بینی ، و دردهای تو نیز از خودت است ولی تو آن را درک نمی کنی.

تو آن کتاب آشکار و آن مجموعه کاملی هستی که با اعضای وجودت اسرار و پنهانیهای جهان هستی روشن و آشکار می شود .

تو گمان می کنی که موجود کوچکی هستی؟ در حالی که جهان بزرگ و عالم اکبر در وجود صغیر تو جمع آمده است .

ملاحظه فرمائید که خدای متعال در آیات قرآن ، و پیشوایان بزرگوار ما با کلمات حکمت آمیز خود ما را به تحصیل علم و تقوی و درک حقایق جهان هستی دعوت می نمایند .

عقل و تجربه بلکه رؤیت و شهود به ما ثابت نموده که هر کس در این راه قدم برداشته بالاخره به قدر سعی و کوشش ولیاقت و شایستگی خود به نتیجه رسیده و موفق شده و به رازهای نهانی دست یافته است در اینجا به ذکر شواهدی می پردازیم :

۱- برای پیشینیان که از میکروسکوپ اطلاع نداشتند، کوچکترین موجودات ، همان هائی بودند که در حدود میزان دید عادی آنها بود و غالباً از موجوداتی به کوچکی مورچه یا پشه و خزه ها تجاوز نمی کرد و موجودات ریزتر مانند میکرب ها برای آنان حکم غیب را داشت .

آنها گمان می کردند که کوچکترین مخلوقات الهی همین ها هستند و چون دیدگانی ناتوان داشتند نمی توانستند قدم از آن حدود جلوتر گذاشته و با موجودات ریزتری که زمین و آسمان را پر نموده است آشنا شوند، پس از این که بشر موفق به اختراع میکروسکوپ شد و این ناتوانی را تا اندازه های ترمیم نمود و تا حدودی نیروی دید بیشتر خود را از قوه به فعل آورد. ناگهان با دنیای دیگری آشنا شد که پر از عجایب و موجودات ناشناخته و شگفت انگیز است. و در این دنیای جدید میلیونها و میلیاردها موجودات زنده را که همه مخلوق خدای متعالند و تا آن روز از درک آنها عاجز بود و برای او جنبه غیب داشت ، مشاهده کرد . و متوجه شد ، چه دانستنیهای زیادی در نظام جهان هستی وجود داشته که او از آشنائی با آنها غفلت می ورزیده است . اینها همان حیوانات و نباتات تک باخته ای می باشند که بشر دیروز از آن بی اطلاع ولی انسان امروز در اثر پیش برد خود و بینش بیشتر نه تنها آنها را شناخته، بلکه به طوری با آنها خودمانی گردیده و به اندازه ای در محدوده آنان نفوذ نموده که حتی یک یک خانواده ها و اقسام آنان را نیز شناخته و به طرز زیست و اجتماع و خواص آنها پی برده است . امروز جهان میکرب ها و حتی تیره های زیادی از ویروسها برای بشر مخفی و نامشهود نیست و بشر به قدری در دنیای وسیع و اسرار آمیز آنها نفوذ کرده که توانسته است این نوع از موجودات را که شماره آنها میلیونها برابر افراد انسانی است. و روزگاری بشر عادی حتی از وجود یک فرد آنها بی اطلاع بوده به خوبی بشناسد و حتی انواع مختلف آنها را تقسیم بندی کند

و هر دسته از آنها را در رده مخصوصی قرار دهد و کیفیت زیست و طرز تغذیه و تولید مثل و منافع و مضار آنها را به طرزی بسیار وسیع و روشن بیان نماید .

امروز طبقات هفت گانه موجودات ریز و ذره بینی که به نامهای: پروتوزنرها ، الگها ، آشکومیست ها ، باکتری ها ، ریکنریاها ، پی پی لوها ، ویروسها ؛ ورد هر زبانی است و کتابهای عصر جدید با نام و اقسام و خواص آنها پر است و حتی نونهالان مدارس هم با آنها آشنایی کامل دارد ، چند سال قبل گویا اصلاً وجود نداشته اند و حتی نامی هم از آنها در کتابهای علمی یا معاجم مختلف به چشم نمی خورد ، و حتماً خدای متعال تعداد بی شمار دیگری از موجودات ناشناخته را در ضمن طبیعت آفریده است که امروز برای ما در حکم غیب است ولی فردا بشر با آنها هم آشنا خواهد شد .

۲- همان طوری که بشر تا چند صباح قبل ، از وجود میکرب بی اطلاع بود و با این مخلوقات اسرار آمیز خدا آشنائی نداشت ولی امروز به وجود آنها پی برده و با آنها آشنا گشته است. همچنین خدای ذوالجلال درمان دردهای ما را نیز در لابلای صفحات کتاب مبین خلقت قرار داده است: «دواءک فیک وما تبصر» ولی به کسی حق داده از اسرار این کتاب آگاه شود که اطلاعات علمی داشته باشد و در این میدان مسابقه و مبارزه ، شرقی و غربی و مسلمان و غیر مسلمان مطرح نیست . هر که بیشتر اخلاص و فعالیت نشان دهد گوی سبقت را زودتر از دیگران خواهد ربود مثلاً در خصوص بیماریها و داروهای شفا بخش آن، می بینیم که امروز نام داروهائی به چشم می خورد و بشر به درمانهائی دست یافته که سابقاً از وجود آن بی اطلاع بوده و در موقع ابتلا به بعضی از بیماریها چاره ای جز مرگ یا ناقص شدن اعضا نداشته است .

آبله : یکی از امراض خانمان براندازی بود که سالها قبل به هر شهر و کشوری رو می آورد و اطفال بی گناه و مردم بینوا را چون داس کشاورزی درو میکرد و در هر روز هزارها از افراد انسان را یا ناقص و کور و معیوب می کرد و یا به دیار عدم و وادی مرگ می فرستاد ، انسان آن روز در اثر کمی اطلاعات و محدودیت دایره علم خود از علاج این بیماری که اتفاقاً بسیار روشن و ساده است خبری نداشت و این جهل باعث شده بود که در برابر بیماری آبله سر تسلیم فرود آورد ، یا ناقص شود و یا بمیرد ولی امروز در اثر کشف داروی این بیماری و پیشرفت اطلاعات پزشکی ثابت شده که خدای متعال درد داده درمانش را هم عطا فرموده و این وظیفه انسان است که از تنبلی و سرگردانی دست بردارد و داروی بیماری های خود را که خدا در طبیعت قرار داده پیدا کند و با آنها در برابر خطرات امراض مسلح و مجهز شود .

حالا که سخن به اینجا کشید بهتر است داستان کشف واکسن آبله را برای مطالعه کنندگان محترم نقل نمایم . تا شاهد دیگری بر مطلب ما باشد.

« و تعزّ من تشاء »

۳- ژنر ، شاگرد مدرسه طب بود ، آن روز صبح در درمانگاه، چشمش به دختر جوانی افتاد ، که طفل غرق در آبله ای را بغل کرده و برای درمان به آنجا مراجعه نموده است. ژنر جلو رفت و به دخترک گفت:

این بچه غرق در آبله است، آن را این طور به خود نچسبان این بیماری ، مسری است و ممکن است به تو هم سرایت کند و تو را نیز گرفتار نماید .

دختر خندید و گفت : خیالت آسوده باشد ، من به این بیماری مبتلا نمی شوم .

ژنر پرسید : چطور ؟

دختر جواب داد . خیلی کوچک بودم ، گاو را می دوشیدم ، روی دستم تاولهایی زد و خوب شد ، من مصون شدم و دیگر گرفتار آبله نخواهم شد .

در این گفتگوی ساده حس کنجکاوی ژنر جوان را برانگیخت، آنچه استادانش نفهمیده بودند و درک نکرده بودند ، آنچه دانشمندان و محققین طبابت در طول قرنهای بر آن دست نیافته بودند و از دایره دید و ادراک آنها برکنار مانده بود و به فکر ژنر جوان الهام شده بود .

ژنر جوان ادعا می کرد : من درمان بیماری آبله را یافته ام، من می توانم با اکسیری که از گنجینه اسرار خلقت به دست آورده ام و با دارویی که از جهان ناشناخته ها یافته ام چنان کنم که دیگر کسی به آبله مبتلا نشود و این بیماری خطرناک این قدر کشت و کشتار ندهد . ولی ...

ولی آنهایی که پدر طب شناخته شده بودند و کیا، بیائی داشتند ، تمام سازمانهای پزشکی را بر علیه ژنر برانگیختند « المرء عدو لما جهله »...

همگی با او به ضدیت و دشمنی پرداختند و گفتند: چقدر احمق است این جوان از خودراضی که می خواهد با آب جوشهای تن گاو انسان را معالجه کند ، حتی زنی را واداشتند که بگوید : دخترم که مایه کوبی شده

صدای گاو می دهد و از تنش مثل گاو، مو درآمدہ است. و این است روش جہال و شکست خوردگان ، یعنی افترا و بہتان، ...

مردم عوام و نفہم را بر علیہ او تحریک کردند اما تمام این فعالیتہا بی نتیجہ ماند ، و محال بود علم مقہور و مغلوب جہل گردد. آری ، چنین مقدر شدہ بود مسئلہ ای بہ این مہمی کہ برای دانشمندان آن روز و زمانہای قبل جنبہ ناشناختہ و غیب را داشت ، بہ وسیلہ ژنر جوان بہ عالم شہود کشیدہ شود و جزو شناختہ ہا گردد و بالاخرہ افسانہ لاعلاج بودن بیماری آبلہ محکوم شود. در نتیجہ معاندینش ہمہ روسیاء شدند و معلوم شد کہ آنہا احمق و جاہل بودہ اند و ژنر کہ خداوند ارادہ فرمودہ بود در اثر تیزبینی و تحقیقش نام پرافتخار و جاودان کسب نماید و این عزت را بہ او بخشیدہ بود، سر بلند و ہمیشگی ماند، « این است عاقبت خدمتگزاران و پژوهشگران صدیق اجتماع... یعنی موفقیت و پیروزی »

۴- بیماری فلج اطفال و سرخک در جہان ما غوغائی برپا کردہ بودہ و اطفال ما را تہدید بہ مرگ و نقص وجود می نمود . بشر از درمان آن، کہ خدای مہربان در عالم طبیعت قرار دادہ بود بی خبر بود. آن دارو، ناشناختنی نبود، بلکہ این بشر بود کہ آن را درک نمی کرد، بہ جای این کہ با عقل و منطق قضاوت کند و معتقد شود کہ خدای حکیم و پروردگار مہربان ہرگز دردی را بدون درمان نگذاشتہ است (و فقط مرگ است کہ علاجی ندارد) در اثر محدودیت دید خود، برعکس معتقد شد کہ سرخک دوائی ندارد و حتی این افسانہ را ہم بہ آن افزود، کہ ہر کس در حال حیات بہ بیماری سرخک مبتلا نشود ، حتما پس از مرگ و در بستر قبر بہ آن مبتلا خواہد شد!...

ولی امروز می بینیم کہ این بیماری مسری کہ روزگاری حتمی- الوقوع بود و با حملہ خود، عوارض خطرناکی چون ذات الریہ و تورم مغز برای بیمار بہ بار می آورد، و درمان آن برای اطباء آن روز یکی از مسائل پیچیدہ غیب بود ، امروز جنبہ شہود یافتہ و با تزریق یک واکسن سادہ حتی برای یکبار در عمر، بہ کلی پیشگیری می شود . و این دشمن سرسخت بشریت کم کم دارد از اجتماع بشری طرد و بہ تدریج ریشہ کن می شود .

آنتی بیوتیک ہا ، کہ بزرگترین مدافعان و سربازان مبارز و فاتح بشری در برابر صفوف خطرناک میکروب ہا و بیماریہای عفونی و مسری می باشند و امروز در میدان مبارزہ با امراض خانمانسوز چون سربازان دلیری مبارزہ می کنند و فکر بشر را از خطر حملہ جبہہ ہای مرگ آور بسیاری آسودہ نمودہ اند ، سالہا قبل ،

آماده خدمت به بشر بودند، و خدای مهربان این خدمتگزاران صدیق را از همان بدو آفرینش برای محارست انسان آفریده بوده. ولی ما از وجود خدمتگزاران رشید خود بی اطلاع بودیم، و چون نمی توانستیم از آنها استفاده کنیم و وظیفه ای را که خدا برای آنان مقرر کرده بود به نظام پزشکی به کشیم و امراض خطرناکی چون ذات الریه و دمل ها و عفونت های استخوان و نسوج نرم و باد سرخ و مخملک و بیماریهای آمیزشی. از این بی اطلاعی ما سوءاستفاده نموده و در جهان ما کولاک می کردند و هر روز و هر سال تعداد بیشمار از نفوس بشری را، نابهنگام به کام مرگ می فرستادند و ابتلا به این بیماریها با مردن و نیستی مساوی بود، ولی چون امروز انسان عالم به این نیروی خداداد دست یافته است، خدمتگزاران صدیق و مبارزی را که خدای مهربان برای مساعدت بشر خلق فرموده به نظام پزشکی کشیده و دیگر از آن کشت و کشتارها خبری نیست، دیگر طفلی که ذات الریه کرد و یا مخملک گرفت نمی میرد (مگر اینکه استثنائاً خدای متعال اراده فرماید)

امروز آنتی بیوتیک ها که سردسته و فرد بارز آنها ماده پنی سیلین است انسان را به امر خدا حمایت می نماید و در برابر بیماریها مسیح وش حیات می بخشد.

یک دانشمند انگلیسی بنام فلمینگ (Fleming) در سال ۱۹۲۹ میلادی این ماده زندگی بخش را کشف کرد و در سال ۱۹۴۰ دانشمند دیگری بنام فلوری (Florey) در درمان بیماریها از آن استفاده نمود.

پنی سیلین از قارچی به نام پنی سیلیوم نوتاتوم *Penicillium notatum* ترشح می شود و این ترشحات حاوی موجودات بسیار ریزی است که دشمن سرسخت میکروب های بیماریهای عفونی است و نکته جالب این کشف عبارت از این است که، انسان با استفاده از موجوداتی بسیار ریز و ذره بینی برای از بین بردن موجودات زیر و ذره بینی دیگر که ایجاد بیماری می نمایند استفاده نموده است، و صحنه مبارزه و میدان جنگی به وجود آورده که برای پیشینیان در پس پرده استتار و غیب بوده است. ولی نیروی علم، نقطه دید انسان را وسیع تر نموده و او را قادر به رؤیت این حقایق آشکار کرد، و راهی به ناشناخته ها برای او باز نمود.

بیماری سل، یعنی مرضی که چند سال قبل به هر خانه ای داخل شد تا همه افراد آن خانه را به گورستان نفرستاد دست نکشید و مخصوصاً در طبقه جوان چنان کشتاری به راه انداخت که حتی شنیدن نام این بیماری لرزه بر اندام آدمی می انداخت.

و طبیب ها و پزشک های حاذق هم از درمان آن ابراز عجز می نمودند و بیمار مسلول را محکوم به مرگ می دانستند. آنان می دیدند که لخته های جگر مبتلایان به این مرض قطعه قطعه به خارج می ریزد ، ولی نمی دانستند چرا؟

تا این که ، گُخ ، دانشمند آلمانی علت آن را کشف کرد و دشمنی ناشناخته را شناخت و میکرب سل را به جهانیان نشان داد و اثبات کرد که دشمن جگرخوار انسان ، این میکرب ریز است که سالها در زیر سنگر اندام کوچک خود پنهان و بشرهم به علت ضعف نیروی دید خود از شناخت آن عاجز بوده است .

چندی نگذشت که انسان با سرباز رشید دیگری که نابود کننده این دشمن سرسخت جگرخوار بود آشنا گردید و او را نیز در جبهه دفاع خود جای داد و با استخدام آن، بیماری سل هم تدریج از جامعه انسانی رخت بریست تا جایی که امروز سل مانند یک سرماخوردگی ساده قابل درمان است. و کشف آنتی بیوتیک مؤثری چون استربتومیسین (Streptomycin) و استفاده از آن این دشمن سرسخت دیرینه را نیز از میدان مبارزه بیرون رانده و جامعه انسانی را از خطرات آن ایمنی بخشیده است

۶- بیماری جذام که از خانمان براندازترین امراض انسانی است و روزگاری مبتلایان به آن بیماری را نفی بلد می کردند ، هم اکنون با کشف داروهای اختصاصی بنام سولفون (sulfone) کاملاً قابل معالجه و مداوا شده است.

دیگر بیمار جذامی را از جامعه طرد نکرده و او را آواره کوه و بیابان نمی کنند، بلکه به طور سرپائی او را تحت درمان قرار داده اجازه دهند که در شهر خود و در کنار خانواده و فرزندان خویش زندگی نماید.

مشاهده می کنیم که بشر تا چند سال قبل از این، از دسته بزرگی از موجودات زنده که در جهان ما ، در شهر و خانه ما حتی در داخل بدن ما زندگی می نمایند به کلی بی اطلاع بوده و از این همسایگان مزاحم یا خدمتگزار، کوچکترین خبری نداشته است، ولی امروز با کسب دانش و بصیرت بیشتر با آنها آشنا گشته و حتی طرز پرورش و یا مبارزه با آنها را نیز به خوبی آموخته است همه اینها غیب و ناشناخته بوده ولی امروز برای ما شهود و شناخته شده است .

خدای مهربان همانطوری که این موجودات را در نظام طبیعت خلق فرموده، برخلاف تصور بعضی از کوتاه فکران به همه حق وصول و کشف این موجودات اسرار آمیز را داده است و عملاً هم می بینیم که هر کس

برای درک این قسم غیبها پیشقدم شده و فعالیت بیشتری نموده ، در حدود سعی و تلاش خود موفقیت زیادتری به دست آورده است .

منتها بشر معمولی با کسب علم و سعی و کوشش و اخذ تجربه به این جهان ناشناخته راه یافته ، ولی سفرای الهی چون دارای علم لدنی و معارف ازلی هستند از همان قرنهای پیش به آنچه ما غیب می گفتیم آشنائی کامل داشتند و به این اسرار ضمن بیاناتشان اشاره هائی فرموده اند و از این غیوب خبرهایی داده اند که امروز راز بیانات علمی آن بزرگواران برای ما معلوم می شود . برای مثال چند روایت در این زمینه نقل می نمائیم .

الف، **وسائل الشیعة** : روایت از رسول اکرم (ص) است ، حضرت فرمود: زباله و کثافات را در داخل خانه جا ندهید، آنچه که در شب جمع می شود روز خارج سازید، زیرا زباله نشیمنگاه و مسکن شیطان است.

ب، **وسائل الشیعة**: امیر المؤمنین از رسول اکرم (ص) نقل می فرماید: آن حضرت فرمود: دستمال گوشت را در اطاق خود جا ندهید ، که آن خوابگاه و آغل شیطان است. و خاک و خاکروبه را پشت در اطاق « یا در خانه» نریزید که آن پناهگاه شیطان است.

ج ، **وسائل الشیعة**: امیر المؤمنین (ع) می فرماید : خانه شیاطین در منزل شما ، لانه عنکبوت است.

د: **مستدرک** : امیر المؤمنین (ع) می فرماید : در آب ساکنینی هست آنها را با بول و غائط آزار نرسانید..

ه، **وسائل الشیعة**: حضرت امام محمد باقر (ع) می فرماید : از محل شکستگی لب ظرف و از طرف دسته آن آب نخورید ، زیرا آنجاها نشیمنگاه شیطان است.

و، **وسائل الشیعة**: حضرت امام صادق (ع) می فرماید : ظروف خود را بدون پوشش نگذارید، زیرا وقتی ظرف پوشیده نباشد ، شیطان تف در آن افکنده و آنچه بخواهد برمی دارد.

مطالعه این چند حدیث و صدها بلکه هزارها احادیث نظیر آن که کتابهای ما را پر نموده است ، به ما ثابت می کند که پیشوایان مقدس و بزرگوار ما ، با دانش نامحدودی که از جانب خدای ذوالجلال داشتند، آنچه را که بشر متریقی امروز با میکروسکپ و سایر وسائل جدید می بیند آن بزرگواران قرنهای پیش با دیدگان مبارک خود مشاهده می فرمودند ، به کاسه آب یا تل خاکروبه و یا تار عنکبوت و یا سایر چیزها نگاه می

کردند و موجوداتی را که در آنها بود می دیدند و برای مردم منتها درخور حدود دانش و اندیشه آنان بازگو می کردند.

مثلاً به اعراب جاهل آن روز با زبان آنان و درجه دانش و فهمشان گفتگو می کردند. در چند حدیث فوق اگر لفظ شیطان را برداشته و به جای آن کلمه میکروب را قرار دهیم، می بینیم تغییری در مفهوم مطلب حاصل نمی شود. مخصوصاً اگر در توضیحات و تشبیهات آنها دقت بیشتری کنیم لطف و استحکام کلام آن بزرگواران را بیشتر در خواهیم یافت.

مثلاً در حدیث دوم دستمال گوشت را (مربض شیطان) معرفی نموده اند و (مربض) در لغت عرب به معنی محل خواب و خوراک چارپایان است که همانجا فضله می ریزند. و در حدیث اول مزبله را به جایگاه و در آخر حدیث دوم، خاک پشت در، را به پناهگاه شیطان تعبیر فرموده اند.

واقعاً چقدر با واقع و حقیقت تطبیق می نماید. زیرا میکروب در دستمال چرب گوشت لانه می کند، غذا می خورد و آفات میریزد، دستمال گوشت محل خواب و خوراک اوست. در صورتیکه مزبله، اقامتگاه و محل سکنا میکروب می باشد، ولی تل خاک پشت در، برای او نه مطبخ است نه مسکن و فقط در مقابل اشعه خورشید و یا باران و هوا و غیره برای او پناهگاه خوبی می باشد.

اینها نمونه هائی از کلمات پیشوایان بزرگوار ماست که چهارده قرن قبل از این، عجائبی را که بشر امروز بر آن دست یافته با کلماتی روشن و مستدل بیان فرموده اند. واحاطه خود را به جهان ناشناخته ها و عیوب آسمانها و زمین ثابت کرده اند، چه دلیلی روشن تر از این می توان یافت که فرمایشات آن بزرگواران با آخرین اکتشافات علمی دانشمندان مطابقت کامل دارد، بلکه بشر هنوز باید خیلی سعی کند و تلاش نماید تا بتواند خود را به کنار دریای علوم آن استادان ازلی برساند.

۷- سالها قبل از این مردم تصور می کردند که نیروی شنوائی بستگی به پرده گوش آدمی دارد و چنان می پنداشتند که اگر پرده گوش کسی پاره شود، قدرت شنوائی را از دست خواهد داد. ولی با ترقیات روز افزون علم، مخصوصاً در باره تشریح و علم وظایف الاعضاء امروز ثابت گردیده که امواج صوتی که از مجرای گوش خارجی به پرده صماخ برخورد می کنند و این پرده را به ارتعاش می آورند. سپس این ارتعاش به وسیله سه عدد استخوانهای کوچکی که در گوش میانی قرار دارند و به نامهای چکشی و سندان و رکابی نامیده می شوند از پنجره بیضی به گوش میانی به شکل تقویت یافته منتقل می گردد و انسان قادر به

تشخیص امواج صوتی می شود. در مواردی که به علت عفونت و چرک کردن ، این استخوانها ضایعه دیده و عمل خود را از دست بدهند ، گوش قدرت شنوایی خود را تمام یا به طور نسبی از دست می دهد، در چنین مواردی آزمایش نشان داده که امکان شنوایی مختصر وجود دارد و ثابت شده است که این اصوات هم به وسیله استخوانهای مجامه سر منتقل می گردند.

بنابراین، در نتیجه تفحصات و آزمایشهای علمی و دقیقی که امروز به عمل آمده آنچه برای مردمان نسل قبل حکم غیب را داشته به شهود آمده و ثابت گردیده که عمل شنوایی با استخوانهای ریزی که در گوش میانی قرار دارند انجام می گیرند .

این موضوع برای گذشتگان غیب و جزو امور ناشناخته بود ولی برای مردم امروز شهود و جزو بدیهیات می باشد . ولی آیا اولیای الهی نیز از این راز بی خبر بودند؟ جواب آن را نهج البلاغه برای ماروشن می کند...

امیر المؤمنین در نهج البلاغه چنین می فرماید: **اعجبوا لهذا الانسان، ينظر بشحم ، ويتكلم بلحم، ويسمع بعظم.** (نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام ص ۱۰۸) .

یعنی : در آفرینش این انسان به شگفت آئید : با پیه ای می بیند، با گوشتی سخن می گوید ، و با استخوان می شنود. آری این راز هم مانند صدها هزار، از اسرار دیگر آفرینش برای ولی درگاه الهی مخفی نبوده و آنچه را که امروزها با علم تشریح و به وسیله میکروسکپ و غیره درک می کنند علی با دیدگان جهان بین و ملکوتی خود درک می کرد و می دید و همین جهان بینی علی بود که امروز دانشمندان بزرگ عالم را در برابر علم او به خضوع در آورده است . راجع به همین موضوع شاهزاده فرهاد میرزا در سفر نامه حج خود داستانی می نویسد که خوبست برای مطالعه کنندگان گرامی نقل شود .

وی می گوید : موقعی که به اسلامبول وارد شدیم در سفارت روس یکی از اطبای بزرگی صحبت می کرد که در تشریح گوش اخیراً کشف کرده ایم که خدای متعال با استخوان به شکل رکاب و یک استخوان به هیئت سندان و یک استخوان هم به صورت چکش آفریده است که تا آن استخوانها صدمه نخورد شنوایی گوش عیبی نمی کند.

شاهزاده می گوید: که من پس از شنیدن این مطلب فرمایش حضرت امیر المؤمنین(ع) **اعجبوا لهذا الانسان** را برای او خواندم و ترجمه کردم .

آن طبیب با تعجب گفت سابق بر این که مردم تشریح نمی دانستند؟ و باور نمی کرد که این کلام امیرالمؤمنین (ع) باشد. گفتم این کلام در کتاب نهج البلاغه که قریب هشتصد سال قبل جمع آوری شده موجود است، بر تعجبش افزوده شد و گفت این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین را برای من بنویس تا در نزد خود نگهدارم و به دانشمندان فرنگستان نشان دهم، و تا مدتی درباره این موضوع و خبر دادن حضرت امیرالمؤمنین از این امر عجیب متفکر بود.

۸- این یک امر بدیهی است که فرزندان، در اغلب صفات و مزایای خلقتی غالباً شبیه پدر و مادرند، و این شباهت به قدری مهم است که حتی افراد یک خانواده را از ترکیب صورت با شکل بینی و برآمدگی و انحناى پیشانی در یک دیدگان و وضع انگشتان آنها می توان شناخت، حتی بعضی از مزایای درونی و یا بیماریها از پدران و مادران به فرزندان می رسد، سابق در عین حالی که متوجه این شباهت بین والدین و فرزندان بودند از علت اصلی آن خبر نداشتند و علت واقعی این تشابه و توارث برای آنان مبهم و مخفی و حکم غیب را داشت، ولی امروز که بشر دایره درک و تشخیص خود را وسعت داده پی به بعضی از این اسرار برده و یک ورق دیگر از کتاب مبین آفرینش را مطالعه نموده و عجائبی از خلقت حضرت خدای متعال را در لابلای سطور این کتاب انفسی بالمشاهده خوانده است، آری چون در اثر تجسس و کوشش در صفحات این مجموعه، یک صفحه از آن را ورق زده، دانستنیهای بسیاری را که قبلاً از آنها بی خبر بوده، دانسته و دیدنی های بی شماری را که از مشاهده آنها عاجز بوده دیده و به عبارت دیگر مناظر و مشاهد زیادی را که آن روز در اثر کوتاهی توانش به نام غیب می خوانده امروز بر پیشانی آن غیب خط سرخ کشیده و به جای آن اسم شهود نوشته است. امروز ثابت شده است که هر موجود اعم از نبات یا حیوان یا انسان به امر و اراده خدای متعال زندگی را از یک سلول آغاز می کند، و زندگی انسان نیز از یک تخم بارور شده بسیار ریز که درشتی آن در حدود ۰/۰۰۲ سانتی متر است شروع می شود. این تخم از اتحاد سلول نطفه ای مادر که در تخمدان پرورش یافته با سلول نطفه ای پدر که در بیضه رشد کرده تشکیل شده است و در محیط محصورى که عبارت از رحم مادر باشد حمایت شده و به دو و چهار و هشت و شانزده و سی و دو و شصت و چهار و همین طور تا میلیونها و میلیاردها تقسیم می شود و با این که کلیه این سلولهای تقسیم شده از یک سلول بارور شده به وجود آمده اند، به طور مختلف رشد کرده و عده ای سلولهای عضلانی و برخی سلولهای غده ای و دستهای سلولهای عصبی و غیره را به وجود می آورد.

هر یک از این سلولها که شماره آنها از میلیون و میلیارد تجاوز می کند دارای یک هسته کوچک است که از لحاظ ساختمان شیمیائی و فیزیولوژیکی با سایر قسمتهای بدن سلول فرق دارد.

در هسته هر سلول رشته هائی دیده می شود که به آنها «کروموزوم» می گویند و عده این کروموزوم ها در تمام سلولهای یک فرد و در تمام افراد یک نوع مساوی و ثابت و لایتغیر است ، اساس شباهت بین اولاد و والدین و به اصطلاح علت اصلی توارث مربوط به این کروموزومهاست.

امروز در اثر تحقیق دانشمندان ثابت شده است که این کروموزومها حاوی دانه های بسیار ریز موسوم به «ژن» هستند که از شدت ریزی حتی در زیر میکروسکوپهای معمولی هم قابل مشاهده نیستند ، عده ژنهای که در کروموزومهای انسان است بسیار و تعداد آنها از هزار بیشتر است و به طور غیرمساوی در کروموزومها تقسیم شده اند . ژنها نیز مانند کروموزومها به صورت زوج زوج هستند که یک فرد از آنها از طرف پدر و فرد دیگر از طرف مادر آمده است و چنین احتمال داده اند که ژنهای هر کروموزوم به صورت دو رشته موازی پهلوی هم و مانند دانه های تسبیح زوج زوج در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند.

برای انتقال هر صفت ارثی چندین زوج از ژنها باید شرکت جویند و صفات مستقل ، نتیجه ترکیب مختلف ژنها می باشد ، منظور از صفات مستقل : یعنی یک دسته از صفات موجود که به طور کامل به فرزند منتقل می شود به طوری که وقتی در نسل بعد ظاهر شد عیناً مانند صفات یا صفت نسل قبل است نه این که قسمتی از آن صفت باشد.

باری ، منظور حقیر در این مختصر بحث در عوامل توارث و تحقیق قوانین ژنتیک نیست زیرا این خود بحث جداگانه ایست و استادان مربوطه در تحقیقات و تألیفات خود در باره آن قلم فرسائی ها نموده اند . فقط قصد من در اینجا اشاره به این موضوع است که وجود سلول و کروموزوم و ژن و تأثیر آنها در رشد و توریث افراد از مسائلی است که امروز به کمال وضوح و شهود رسیده در صورتی که قبلاً برای افلاطون ها و ارسطوها هم حکم غیب را داشته است ، حالا می بینیم که خدای متعال و آفریدگار جهان این امور را در وجود خود ما قرار داده و اگر روزی برای عده ای حکم غیب را داشته دلیل نمی شود که این غیب باید تا آخر ازمئه امکان در پرده استتار باقی بماند و هرگز برای انسان روشن نشود و بجز خدا کسی آن را نداند .

بلکه خدای متعال همان طوری که این بدایع را در وجود ما و در جهان ما قرار داده است همین طور به ما اجازه فرموده بلکه تشویق کرده و امر نموده که همیشه قدم به جلو گذاریم و قوای خود را از قوه به فعل

آوریم و دایره درک خود را وسعت دهیم و همه چیز را ببینیم و بشناسیم و با شناخت آنها بر معرفت و توحید خود بیفزائیم. و بدین منوال آنچه در دایره خلقت و جهان هستی از پنهانی ها موجود است و ما به سبب نقصان دایره بینش خود آنها را غیب می دانیم، همگی شهود و مرئی و مدرک (بفتح راء) هستند، این مائیم که باید زحمت بکشیم و قدم به پیش گذاریم و بر افقهای دوردست خلقت چه در وجود خودمان و چه در آسمانها و زمین نظاره نمائیم و ناشناخته ها را بشناسیم و پرده های چهل را از روی مشاهد زیبای خلقت بالازنیم و آنچه را که نهان است به عیان آوریم و با قدرت نمائی های خالق قادر متعال خود بیشتر آشنا گردیم، نه این که با کسالت و تنبلی و یأس و ناامیدی و فقط با تبعیت از موهوم بافی های بی خبران، به گوشه ای بخزیم و خود را از درک حقایق عاجز دانیم. بلکه جسارت را به جایی برسانیم که محرمان اسرار الهی و سفرای درگاه خدائی یعنی حضرات محمد و آل محمد(ص) را نیز از در این ناشناخته ها عاجز تصور کنیم ...

۹- خدای مهربان، غذا یعنی ماده حیات و زندگی ما را در زیرزمین به امانت سپرده و این مخزن عجیب و گنجینه نعمت با آن همه ذخائر بیشمار و حیات بخشش ظاهراً از حواس ما مخفی است و جنبه غیب دارد، ولی خدای متعال به ما حق داده که با سعی و کوشش و صرف نیرو و قدرت این گنجینه های مخفی را از عالم غیب به دنیای شهود آوریم و از آنها استفاده نمائیم، لذا می بینیم که به هنگام بهار مرد کشاورز با تراکتور و گاوآهن به سوی زمین می رود و سینه اسرار آمیز! خاک را می شکافد و در آن بذر می افشاند، این بذر را مانند مأمورین آگاهی و موظفین وصول برای کشف و اخذ حق خود، به زیر خاک می فرستد، و این مأموران درستکار و امین نیز، خود را در راه این مأموریت فدا می کنند و به صورت ریشه های ظریف درمی آیند و آن خزینه های مخفی و گنجینه های پرارزش را که زمانی پنهان و مستور بودند و حکم غیب را داشتند به صورت سنبله های منظم به عالم شهود آورده به صاحبان خود تقدیم می دارند.

همچنین آفریدگار جهانیان در دل کوهها و در شکم سنگها رازهای نهفته ای قرار داده و گنجینه های ذیقیمتی به نام معدن برای رفاه و آسایش بشر به ودیعت نهاده است. و به حکم آیه (خلق لکم ما فی الارض جمعياً) همه این معادن را برای ما خلق فرموده و حق مخصوص بشر قرار داده است. ولی صدها بلکه هزارها سال، بشر در اثر ضعف در اکه و محدودیت دایره دیده بود، از این ذخائر پرارزش و گنجینه های رایگان الهی که برای استفاده او خلق شده بود اطلاعی نداشت و همه اینها برای او در حکم غیب بود، ولی کم کم که بشر گام هائی به سوی علم و صنعت برداشت و با کمک آتش و مواد منفجره خود را مجهز نمود

و بدین وسیله دائره دید و احساس خویش را بیشتر کرد، و میدان شهود خود را وسعت داد و در نتیجه به برداشت و استفاده از منابعی که خدای مهربان در ضمن طبیعت برای او خلق فرموده بود همت گماشت و به هر نسبتی که قدرت علمی و عملی او بیشتر شد تعداد غیبهائی که در برابر او حکم شهود پیدا کردند افزونتر گردید .

نیروی برق و الکتریسته، موجود تازه و مخلوق جدید خدا نیست ، از اول، این سر شگفت و غیب عجیب و موجود نافع در طبیعت وجود داشت، ولی چون بشر جاهل و ضعیف، توان دید آن را نداشت، چون نوعروسی چهره در حجاب کشیده بود و نمی خواست ، در برابر دیدگان هر نامحرم و نالایق خودنمایی کند ولی پس از اینکه بشر قدرت علمی یافت و چون، ادیسون فرزندان شایسته ای (از نظر علم و صنعت) به جامعه تحویل داد. این عروس زیبا خود به خود نقاب از چهره برداشت و با سیمای چون آفتاب خود جهان و جهانیان را روشنی بخشید، حال می بینیم که این نیروی شگفت انگیز نه اینکه خودش غیب نیست بلکه صدها از تاریکیها و غیوب به وسیله اشعه تابناکش ، برای ما روشن و مشهود می شود.

نیروی اتم، که چند صباحی است در دست بشر جسور و عالم قرار گرفته و در برابر او خودنمایی می نماید، از بدو آفرینش در ذره وجود داشت و تمام صحنه خلقت را با وجود خود پر نموده بود . ولی انسان ناقص با اینکه سالها در جوار او قرار داشت از وجود او بی اطلاع بود ، و به سبب عدم صلاحیت و نداشتن سرمایه علمی ، قدرت آشنائی و استفاده از آن را نداشت، امروز که تا حدی به رشد و بلوغ علمی رسیده است با این نیروی دیر آشنا نیز آشنا گردیده و آن را به استخدام خود آورده و در منظر و مرآی خویش قرار داده است .

و شاید ملیونها از این قبیل نعمت ها را خدای متعال در آفاق و انفس و برای ما قرار داده که هنوز به علت نقصان دید و محدودیت احساس خود، از درک آنها عاجزیم و البته هر قدر دائره دید و حوزه احساس خود را وسعت دهیم با موجودات ناشناخته و غرائب و عجائب بیشتری آشنا خواهیم شد و به ناشناخته هائی راه خواهیم یافت که امروز حتی تصور آنها را هم نمی توانیم بکنیم .

باز هم ثابت می شود که اسرار نهانی عالم طبیعت و غیوب جهان هستی برای ما ناشناختنی نیست و ما می توانیم همه آن اسرار را درک کنیم و بر همه رموز دائره خلقت و غیبهائی آن اطلاع یابیم، ولی چنان که خدای ذوالجلال فرموده ، نیل به این مقام موقعی امکان پذیر است که بشر با تمام امکانات موجود، مجهز به دو نیروی علم و اخلاص شود.

بنابراین: تمام ناشناخته های جهان هستی برای شخص نادان غیب. و جهت عالم و دانشمند شهود است و جهالی که از درک این ناشناخته ها به جهت و ضعف ادراکاتشان عاجزاند حق ندارند که دایره دانش جهانی را به حوزه درک و فهم کوچک و ناقص خود محدود نمایند و مدعی شوند که آنچه را خودشان نمی دانند، هیچ کس را حق دانستن و درک آن نیست، تا آنجا که جسارت را به جایی رسانند که حتی انبیا و ائمه طاهرین را که پرورش یافتگان مکتب الهی هستند به خودشان قیاس نموده و از درک حقایق و اسرار دائره خلقت عاجز دانند، و بزرگورانی را که خدای ذوالجلال به نیروی علم الدنی بر اسرار جهان و جهانیان آگاه فرموده از مقام والای خودشان تنزل دهند و دانستن ناشناخته های عالم را از آنان سلب نمایند.

گذشته و حال واستقبال یک موضوع نسبی است

۱۰- شبی تاریک است و ابرهای سیاه و متراکم فضای آسمان را پر کرده است، نور خیره کننده برق و صدای وحشتناک رعد، دیدگان را خیره و پرده گوشها را به لرزه می آورد. بدون تردید می دانید که خدای متعال در وجود ابر یکی از بدایع خلقت را قرار داده است، و دو ابر باران زا دارای بار الکتریسته مثبت و منفی (مخالف) می باشند و طبق قوانین فیزیک این دو ابر با نزدیک شدن بهم مانند دو سیم برق تولید جرقه الکتریکی می کنند، البته جرقه ای بس عظیم تر باصدائی بسیار قوی و گوشخراش .

می دانیم با نزدیک شدن دو ابر به یکدیگر این دو عکس العمل یعنی تولید جرقه الکتریکی (برق) و صدا (رعد) در یک لحظه و توأم باهم به وجود می آیند. ولی ما که در زمین ناظر این حادثه جوی هستیم، ابتدا نور برق را مشاهده می کنیم و سپس لحظاتی بعد صدای رعد به گوشمان می رسد.

برای اشخاصی که در این موضوعات مطالعاتی دارند علت این امر هم واضح است و حتماً می دانند که چون سرعت نور بیشتر از سرعت صوت است ، بدین جهت درخشش برق زودتر از صدای رعد به ما می رسد و در نتیجه نور را زودتر از صدا درک می کنیم.

البته فاصله ابر از زمین بسیار کم است و جهت روشن شدن موضوع این فرض را در فاصله ای دورتر می کنیم. مثلاً کره خورشید را در نظر می گیریم:

نوری که از کره خورشید می تابد ، از لحظه ای که از آن کره جدا می شود تا لحظه ای که به ما می رسد تقریباً ۸ دقیقه برای طی، ، ۰۰۰ ، ۱۵۰،۰۰۰ کیلومتر راه (فاصله تقریبی خورشید تا زمین) با سرعت

۳۰۰،۰۰۰ کیلومتر در ثانیه وقت خواهد گرفت. یعنی واقعه ای که در کره خورشید اتفاق می افتد ۸/۵ دقیقه پس از اتفاق، به چشم ساکنین زمین می رسد، و موضوعی که در کره خورشید جنبه حال و شهود دارد برای ما تامدت ۸/۵ دقیقه در حکم استقبال و غیب خواهد بود.

مثالی روشن تر :

می دانیم پروردگار جهانیان با قدرت کامله خود در فضای نامتناهی آسمان، کرات بی شماری خلق فرموده که هر کدام از آنها صدها و هزارها بلکه میلیونها مرتبه از کره خاکی ما بزرگترند. ما این کرات عظیم را ثوابت می نامیم ، و طبق روایاتی که از حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام به ما رسیده است در محدوده اغلب آنها ساکنینی وجود دارند که در آنجا مشغول زندگی و عبادت معبود خویش می باشند . برخی از این ستارگان به قدری از حدود زمین دورند که میلیونها سال نوری وقت لازم است که یکی از افراد بشر با سرعتی برابر سرعت نور طی طریق نموده و خود را به آنجا برساند. و یا حادثه ای که در آنجا اتفاق می افتد اثرش به زمین برسد.

حال یکی از این ستارگان را که فرضاً ۲۳ سال نوری باز مین فاصله دارد و ما در این فرضیه آن را به نام (ستاره الف) می نامیم در نظر بگیرید، و تصور کنید این ستاره ساکنانی دارد که مردمی متمدن اند و با سرنشینان کره زمین ارتباط دارند . بدین ترتیب که ساکنان آنجا چشمان مسلحی دارند که می توانند هر لحظه مترصد اتفاقات زمین باشند و کوچکترین حوادثی را که در اینجا اتفاق می افتد به وسیله چشمان مسلح خود در کمال وضوح ببینند.

حال طبق محاسبه فوق اگر امروز حادثه ای در روی زمین اتفاق افتد، ساکنین ستاره (الف) این حادثه را ۲۳ سال دیگر مشاهده خواهند کرد و در این مدت وقوع این حادثه برای آنان حکم غیب را خواهد داشت. و همچنین حادثه ای که ۲۳ سال قبل در کره زمین اتفاق افتاده تازه امروز به چشم آنان خواهد رسید و آنان این واقعه کهنه و گذشته را به عنوان خبر روز و حادثه ای جدید و مربوط به زمان حالشان تلقی خواهند نمود . مثلاً ساکنین ستاره (الف) که فرض کردیم مترصد زمین و ناظر حوادث اینجا می باشند . آتشفشان عظیمی را که در نوامبر سال ۱۹۵۰ در کوه آنا اتفاق افتاد ، هم اکنون که سال ۱۹۷۳ است و مدت ۲۳ سال از تاریخ آن حادثه گذشته است می بینند.

فرض کنیم بعضی از دانشمندان ستاره (الف) به وسیله یک ارتباط سریع علمی توانسته اند آن و در همان لحظه وقوع آتشفشان خبر آن را از زمین کسب نمایند ، حال آنها می توانند در باره این حادثه که در نظر ساکنین آن کره بعد به وقوع خواهد پیوست پیشگوئی کنند و خبر آتشفشانی کوه آتنا را ۲۳ سال قبل از این که به چشمان مردم آنجا برسد اطلاع دهند و به عبارت دیگر درباره این حادثه غیب گوئی نمایند. پس از گذشت ۲۳ سال، تازه مردم ستاره (الف) وقوع آتشفشان را در کره زمین می بینند و این حادثه برای آنان اتفاق جدید خواهد بود. در صورتیکه در کره زمین از تاریخ وقوع آن ۲۳ سال گذشته و شاید خرابیهای ناشی از آن نیز ترمیم شده است. بنابراین حادثه ای که در کره زمین حکم ماضی و گذشته را دارد، در ستاره (الف) جنبه حال را خواهد داشت.

حال فرض کنیم کره دیگری در آنطرف ستاره (الف) وجود دارد که ما آن را ستاره (ب) می نامیم و ۲۳ سال نوری با ستاره (الف) و ۴۶ سال نوری با کره زمین فاصله دارد . در این صورت حالا که مردم ستاره (الف) واقعه آتشفشان کوه آتنا را تماشا می کنند و به عنوان یک خبر تازه از آن گفتگو می نمایند ۲۳ سال از زمان (اتفاق آن در کره زمین) گذشته و ۲۳ سال دیگر به چشم مردم ستاره (ب) خواهد رسید . پس این حادثه برای مردم کره زمین حکم گذشته و برای مردم ستاره (الف) حکم حال و جهت ساکنین ستاره (ب) حکم استقبال را خواهد داشت ، در صورتیکه یک حادثه بیشتر نیست .

نتیجه می گیریم که : **گذشته و حال و آینده یک موضوع نسبی است .** و برای کسانی که مقید به قید زمان و مکان هستند مفهوم دارد . ولی اگر فرض کنیم ، شخصی بر هر سه کره (یعنی کره زمین و ستاره (الف) و ستاره (ب)) مسلط باشد و هر سه کره را در یک جا و در یک لحظه به بیند ، برای او فرق نمی کند و او می تواند گذشته و حال و آینده آن سه کره را در یک لحظه درک نماید . یعنی او می تواند در عین حالی که اتفاقات زمان حال ستاره (الف) را می بیند از وقایع ۲۳ سال قبل کره زمین خبر دهد و حوادث ۲۳ سال دیگر ستاره (ب) را پیشگوئی نماید و علم او بر هر سه زمان یکنواخت باشد.

تمام حوادث عالم اکبر و جهان هستی بدین منوال است . یعنی آنچه برای ما حکم حال را دارد نسبت به دسته ای در حکم گذشته و نسبت به گروهی در حکم آینده خواهد بود و علتش این است که ادراکات ما طبق آیه مبارکه (خلق الانسان ضعیفاً) ناتوان است و علم و احاطه ما بسیار ناچیز است (و ما اوتیتم من العلم الا قليلاً). ما هنوز این قدرت و نیرو را نداریم که در حال حاضر حوادث آینده ای را که حتی

مربوط به خودمان است و در جایگاه خود و در فضای وقتی و در مسیر زمان موجود می باشد مشاهده و درک نمائیم.

آیا از نظر علمی نمی توانیم فکر کنیم که روزی بشر با نیروی دانش و جهش های علم ، خود را به آستانه این ادراکات برساند ؟ و با اختراع دستگاههایی منظم و قوی حوادثی را که ما امروز آنها را غیب و مربوط به آینده می دانیم، در حال حاضر مجسم نموده و از آنها پیشگوئی کند، و چون یک هواشناس که وضع جوی منطقه ای را روزها قبل معین می نماید و یا منجمی که واقعه خسوف و کسوفی را سالها قبل پیش بینی می کند و غالباً هم با واقع تطبیق می نماید، سایر مسائل مربوط به دنیای خود را ببیند یا پیشگوئی کند ؟ آیا وقوع چنین امری ممکن نیست ؟ و آیا عقل و یا شرع آن را محال می داند ؟

آیا می توانیم بگوئیم که کاشف دستگاههای حیرت انگیز رادیو و تلویزیون روزی به کشف این راز هم موفق شود ؟ یا نمی توانیم ؟

حقیر قضاوت در این موضوع را به عهده مطالعه کنندگان محترم می گذارم ، ... ؟ ولی به عرض خوانندگان گرامی می رسانم:

آیا خدای ذوالجلال قادر است مخلوقی بیافریند که موضوع گذشته و حال و آینده برای او حل شده باشد و به امر آفریدگار جهان نیروی درک و دائره دید او مانند ما ضعیف و ناتوان نبوده و همه چیز را در همه جای عالم اکبر در محل خود و در فضای وقتی و مسیر زمان خویش مشاهده نماید ؟ آیا چنین امری برای قادر متعالی که این جهان حیرت انگیز را به وجود آورده ممکن است ؟ یا محال است !

البته بدیهی است که هیچ عاقل خداشناسی جواب نفی نخواهد داد، یعنی جواب حتما مثبت است. و خدای ذوالجلال بر همه چیز قادر و تواناست، (انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون)

پس خدای متعال ، بر همه چیز و به خلق چنین موجود کامل و شریفی هم قادر است.

حال سؤال می کنیم، خدای ذوالجلالی که به آفرینش چنین موجود کاملی قادر است آیا ولو برای نمونه و قدرت نمائی خود، چنین مخلوقی که دارای مزایای کمال ممکن باشد آفریده است یا نه ؟

قرآن و اخبار می گویند ، خدا چنین بندگان کامل و شایسته ای آفریده است . می دانیم رسول اکرم از طرف خدای متعال برای همه جهانیان برگزیده شده است :

« وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ». سورة انبیاء، آیه ۱۰۷ .

یعنی و ای رسول، ما تو را نفرستادیم مگر رحمت برای جهانیان باشی.

و می دانیم که خدا آن موجود نازنین را برای جهانیان که حوزه مأموریت اوست شاهد و ناظر قرار داده است :

« انا ارسلناک شاهداً ومبشراً و نذیراً ». سورة فتح ، آیه ۷ یعنی ما شخص تو را به عالم فرستادیم تا شاهد مخلوقات باشی و مخلوقات را (به لطف و رحمت حق) بشارت دهی (و از قهر و عذاب او) بترسانی، و در اینجا فرمایش آن وجود نازنین بر ما روشن می شود که فرمود:

در شب معراج اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ مشاهده نمودم. در حالی که اغلب آنها هنوز قدم به زمین نگذاشته بودند و از مادر متولد نشده بودند و از این جاست که راز گفتار ائمه طاهرین بر ما مکشوف می گردد، که فرمودند : علوم گذشته و حال و آینده (ما کان و ما هو کان و ما یکون) در نزد ما یکسان است و ما آنها را می دانیم به طوری که به کف دستمان نگاه میکنیم . و صدها و هزارها از این گونه احادیث که در کتابهای ما وجود دارد و ما قبلاً بعضی از آنها را با ذکر مأخذشان در این مجموعه نقل نمودیم و این برای نمونه به ذکر چند حدیث در این زمینه می پردازیم. مولانا جلال الدین می فرماید:

در مکانی که در او نور خداست*** ماضی و مستقبل و حالش کجاست؟

ماضی و مستقبلش نسبت به توست*** هر دو یک چیزند پنداری درست

۱- مشارق انوار الیقین: امیر المؤمنین(ع) فرمود : من بالای فردوس اعلی و زیر طبقه هفتم زمین و آنچه در آسمانها و زمین و در بین آنهاست همه را می دانم ، آنها را می دانم به علم احاطه ، نه علم اخبار .

۲- کتاب عوالم : روایت از حمران بن اعین است ، می گوید ، امام صادق (ع) به من فرمود : ای حمران تمام دنیا و آسمانها و زمین ها در برابر نظر امام اینطور است. سپس با انگشت اشاره به کف دستش کرد و فرمود : ظاهر و باطن و خارج و داخل و تر و خشکی اینها، همه را می داند.

۳- **کتاب عوالم** : روایت از ابن بکیر است، می گوید : امام صادق (ع) به من فرمود: ای ابن بکیر ، قلب های ما غیر از قلب های دیگر مردم است . ما پاک و پاکیزه و برگزیده درگاه الهی هستیم ، ما آنچه را که مردم نمی بینند می بینیم و آنچه را که مردم نمی شنوند می شنویم .

۴- **بصائر الدرجات** : اسماعیل بن مهران گوید : من و احمد بن ابی نصر نزد حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بودیم، صحبت از مقام امام شد. حضرت فرمود امام به مانند ماه در آسمان است ، همه چیز را در همه جا می بیند.

۵- **احتجاج طبرسی ص ۱۹۴** : روایت از حضرت امام صادق (ع) است، آن حضرت فرمود : **غابر** ، و **مزبور**، و **نکت فی القلوب**، و **نقر فی الاسماع** ، را می دانیم ، و **جفر احمر**، و **جفر ابیض**، و **مصحف فاطمه**، و **جامعه** نزد ماست . از حضرت معنی و تفسیر این کلمات را سؤال کردند . حضرت فرمود:

غابر : دانستن تمام اموریست که بعدا به وجود می آید (تاروز قیامت).

مزبور : دانستن تمام اموری است که در زمانهای گذشته به وجود آمده است (از اول خلقت).

نکت فی القلوب : الهام خدا در قلب های ما است .

نقر فی الاسماع : صدای فرشتگان است که ما آن را می شنویم .

جفر احمر : دعائی است که سلاح حضرت رسول اکرم (ص) در آن است و نزدما است، و تا زمان ظهور حضرت قائم ما اهل بیت، بیرون نمی آید.

جفر ابیض : دعائی است که تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و تمام کتابهای آسمانی که از طرف خدا بر پیغمبران نازل شده است در اوست .

مصحف فاطمه : کتابی است که تمام حوادثی که تا روز قیامت واقع خواهد شد و از جمله نام های تمام پادشاهان در اوست .

جامعه : کتابی است که حضرت رسول اکرم (ص) آن را بیان فرموده و حضرت امیر المؤمنین (ع) به دست مبارک خودش نوشته است و تمام اموری که تا روز قیامت مردم به آن نیازمندند در آن کتاب است .

با ذکر دلائل عقلی و نقلی فوق ثابت می شود که خدای ذوالجلال پیشوایان بزرگوار ما ، حضرات محمد و آل محمد(ص) را از هر لحاظ کامل و مسلط بر جهان آفرینش خلق فرموده است، و اخبار گذشته و حال و آینده در برابر دیدگان عین الهی آن بزرگواران همیشه مجسم ومشهود است و آنان به امر وتعیین الهی شاهد و ناظر بر احوال مردم می باشند.

حال اگر منصفانه قضاوت نمائیم. هرگاه این گنجینه های علمی که در حدیث پنجم از حضرت امام صادق(ع) نقل گردید. نزد ، یک دانشمند معمولی باشد .کافی است که با استفاده از آنها تمام علوم اولین و آخرین را بداند ، تا چه رسد به وجود مقدس رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) که خودشان خزائن علوم و منابع اسرار و دانشجویان کامل و شایسته مکتب ازلی می باشند و با تأییدات الهی تمام معارف و علوم زمین و آسمان و جهانیان را در همه حال می دانند و اگر این گنجینه های ظاهری هم نبود، باز هم به مقام شامخ علمی آنان رخنه ای وارد نمی شد، زیرا خدای ذوالجلال قلب مبارکشان را مرکز تمام علوم و معارف جهان خلقت قرار داده است ، و آنان را از همان روز اول به جهان ناشناخته ها آشنافرموده و محرم حریم راز خود قرار داده است .

السلام علی محال معرفة الله و مساكن بركة الله و معادن حکمة الله و حفظة سر الله و حملة کتاب الله و ذریة رسول الله و رحمة الله و برکاته . (زیارت جامعه کبیره)

یعنی : سلام بر محل های شناسائی خدا و مسکن های برکت خدا و حفظ کنندگان راز خدا و حمل کنندگان کتاب خدا و جانشینان رسول خدا ورحمت و برکت خدا بر آنان باد.

بحثی درباره علوم خمس

ممکن است بعضی از کوتاه نظران ایراد کنند : که اگر حضرات معصومین عالم به غیوبند ، پس چرا خدای متعال علم اشیاء خمس را در آیه مبارکه به خود اختصاص داده و فرموده است : « ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ماتدری نفس ماذا تکسب غداً و ماتدری نفس بأی أرض تموت ان الله علیم خبیر » سورة لقمان ، آیه ۳۴

یعنی : علم ساعت (قیامت) نزد خداست و او باران را نازل می کند و از آنچه در رحم مادران است می داند و هیچکس نمی داند فردا چه خواهد کرد و هیچکس نمی داند در کدام سرزمین خواهد مرد. و خدا بر همه چیز دانا و آگاه است .

در جواب گوئیم: این توهّم از قصور افکار و کمی ممارستشان با آثار ائمه اطهار علیهم السلام است .

زیرا مقصود از آیه مبارکه این است که: خدای ذوالجلال در آگاهی بر این علوم استقلال دارد و لازمه اش این نیست که این علوم را به دیگران نیاموخته باشد، بلکه آیات و اخبار صریح و بی شماری که نمونه هائی از آنها قبلاً نقل شده در دست داریم که همگی دلالت دارند بر اینکه خدای مهربان این علوم را به سفرای درگاه خود مخصوصاً حضرات معصومین چهارده گانه علیهم السلام آموخته است .

مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه در جلد هفتم بحارالانوار در ذیل این آیه شریفه می فرماید: « در مباحث قبل بارها به ثبوت رسید و دانستی که معنای نفی علم غیب در بعضی از آیات و اخبار از ائمه معصومین علیهم السلام، این است که آن بزرگواران غیب را بالاستقلال نمی دانند ولی با تعلیمات و تأییدات الهی عالم به جمیع غیوب می باشند. بلکه قسمت مهم معجزات انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام و همچنین یکی از وجوه اعجاز قرآن از قبیل اخبار از غیب است . حتی ما نیز اغلب غیوب را با تعلیم خدای متعال و و رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین می دانیم. از جمله وقوع قیامت واحوال آن، و بهشت و دوزخ و رجعت و قیام قائم(ع) و نزول جناب عیسی (ع) و شرائط ساعت و عرش و کرسی و فرشتگان و امثال آن.» پایان کلام مجلسی (ره)

پس به این نتیجه می رسیم که علم خدا به این امور بالاستقلال و علم آل محمد(ص) با تعلیمات و تأییدات الهی است.

بنابراین اگر ظاهر آیه مبارکه را در نظر بگیریم لازم می آید که آیات و روایات متواتری را که در این زمینه نقل شده و همگی صراحت کامل بر عالم بودن آن بزرگواران به مغیبات از جمله علوم خمس را دارد به کلی طرح نمائیم و حتی مشاهدات خود را نیز در خبر دادن بعضی از مردم به برخی از غیوب انکار کنیم .

ولی روش علما در این گونه آیات، ردّ متشابهات بر محکّمات است، نه ردّ محکّمات بر متشابهات . قرآن کریم و ائمه طاهرین توصیه فرموده اند که اگر با آیه متشابهی مواجه شدید آن را بر محکّمات آیات رد

نمائید، و با استمداد از علوم و معارف آل محمد (ص) به تفسیر آن اقدام کنید، ولی اگر خودسرانه و بدون رهبری اساتید منصوص الهی (محمد و آل محمد) به تفسیر این آیات بپردازید هلاک خواهید شد و جمعی را نیز به هلاکت خواهید کشید.

پس، باوجود آیات صریح و روایات متواتری که در این زمینه داریم و همگی بالاتفاق احاطه حضرات معصومین را بر غیوب به طور شهود اثبات می نماید. وظیفه ما این است که با تبعیت از فرموده قرآن و ائمه اطهار علیهم السلام و روش علمای اعلام این آیه مبارکه را نیز بر آن آیات و روایات صریح دیگر رد نمائیم و معنی صحیح آن را که مطابق با سایر آیات و تفسیر آل محمد (ص) است در نظر بگیریم.

در تفسیر آیه مبارکه فوق و چند آیه نظیر آن از ائمه طاهرین (ع) روایاتی داریم که چند روایت از آنها ذیلاً نقل می شود.

۱- عالم علام مرحوم میرزا محمد تقی حجة الاسلام (اعلی الله مقامه) در کتاب صحیفة الابرار از کتاب سرور الموالی با اسنادش از معلى بن خنیس حدیث مفصلی نقل فرموده که در این جا به طور اختصار محل حاجت از آن نقل می شود:

معلى بن خنیس می گوید: به خدمت حضرت امام صادق (ع) رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول الله (ص) در کوفه با بعضی از فقها رو به رو شدم که اول و ثانی را مدح می کردند. من نیز شمه ای از مقامات و فضائل شما و این که عالم به غیب و علوم گذشته و آینده هستی به آنان بازگو کردم، ولی آنها این مقامات را برای شما جداً انکار کردند و مرا تکفیر نمودند و گفتند دانستن علم غیب مخصوص خداست و آیاتی نیز از قرآن برای خود شاهد آوردند و از جمله این آیات را تلاوت کردند: **وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ... و، أن الله عنده علم الساعة وینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام وما تدری نفس بأی ارض تموت ... و، عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً ...**

امام از شنیدن گفته های من تبسمی کرد و فرمود: ای ابن خنیس ای کاش آنان را نزد من حاضر می کردی تا به آنها ثابت می کردم که خودشان به کفر اولی ترند و تو و اصحابت بر عقیده حق و راه صوابید و آنان ظالم و ستمگرند.

سپس فرمود: ای ابن خنیس این همه اینها را برای تو شرح و تفسیر می کنم، تا بدانی آنها در عقیده شان راه باطل می روند و هر کس به عقیده آنان باشد کافر است.

به استدلال آنان در این آیه: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً» توجه کن آنها چرا آیه را ناقص می خوانند و بقیه آیه را تلاوت نمی کنند؟

مگر نه این است که خدای متعال بلافاصله فرموده است: «ألا من ارتضى من رسوله»

یعنی: خدا دانای غیب جهان است و کسی را بر غیبش آگاه نمی کند مگر آنهایی را که از رسولان برگزیده است.

به خدا سوگند کسانی که خدای متعال آنان را برای دانستن علم غیبش برگزیده است ما هستیم و توضیح این مطلب این که:

پروردگار جهان، حضرت محمد(ص) را به پیامبری برگزید و علم کتاب(قرآن) را به او آموخت و علوم گذشته و آینده تا روز قیامت در قرآن است و به رسول اکرم(ص) امر فرمود تا آن علوم را به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(ع) بیاموزد. ولی بعضی از مردم نسبت به مقامی که خدای ذو الجلال به امیر المؤمنین(ع) عنایت فرموده است حسد ورزیدند، و در این خصوص این آیه مبارکه نازل شد:

«ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة...»

یعنی: آیا به مردم در خصوص مقامی که خدا از فضلش به آنان عنایت فرموده است حسد می ورزند، ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت را عطا فرمودیم.....

و مراد از آل ابراهیم ما هستیم. چون خدای متعال ما را از شک و شبهه نگه داشته و پاک و پاکیزه مان فرموده و حتی لحظه ای هم بت پرستی نکرده ایم.

ولی آنهایی که از فرزندان ابراهیم بت پرستیده اند و به پلیدیهای جاهلیت آلوده شده اند چون معصوم و پاک نیستند شایستگی این مقامات را ندارند و به همین جهت خدای ذو الجلال علم کتاب را به رسول اکرم(ص) عنایت فرمود، و علم تمام امور در کتاب است.

خدای متعال می فرماید: «ما فرطنا فی الکتاب من شیء» سوره انعام، آیه ۳۸

یعنی : ما در قرآن از هیچ چیز فروگذار نکرده ایم . و در همین از قرآن که خدا بر رسولش نازل فرموده است علوم اولین و آخرین و علوم گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت موجود است . و خدا این علوم را به انبیا و اوصیاءش آموخته است...

تا آنجا که می فرماید : ای ابن خنیس چرا دلیل آنها را بر خودشان برنگرداندی و با دلیل خودشان آنان را محکوم نکردی؟

عرض کردم : چطور یابن رسول الله ؟

فرمود : یا این آیه :

« و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو و يعلم ما في البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا يعلمها و لاحبة في ظلمات الارض و لارطب و لا يابس الا في كتاب مبين » سورة انعام آیه ۵۹

یعنی ؛ و نزد خداست کلیدهای غیب که نمی داند آنها را جز او ، و می داند هرچه را که در بیابان و دریاست ، و نمی افتد برگی مگر این که آن را می داند و نیست دانه ای در تاریکیهای زیر زمین و نیست هیچ تر و و خشکی مگر این که علم آن در کتاب روشن خدا (قرآن) است .

امام فرمود : آیا خدا علم تمام این امور را به کتاب رد نکرده و نفرموده که علم همه آنها در کتاب مبین یعنی قرآن کریم است ؟

این همان کتابی است که خدا علم آن را بما عنایت فرموده و گفته است:

« فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة ... » یعنی : به آل ابراهیم کتاب و حکمت را عطا فرمودیم ، و به خدا سوگند آل ابراهیم ما هستیم ، و همه علم کتاب را می دانیم .

عرض کردم: یا بن رسول الله . گویا تا به امروز این آیه را نخوانده بودم ...،

تا آنجا که امام می فرماید : ای ابن خنیس ببین در قرآن جناب عیسی به بنی اسرائیل چه می گوید :
انی قد جئتکم بأية من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهيئۃ الطیر فأنفخ فیہ فیکون طیراً بأذن الله وأبریئ الأکمه والابرص و أحي الموتی بأذن الله و انبئکم بما تأکلون و ما ندخرون فی بیوتکم
ان فی ذلک لآية لکم ان کنتم مؤمنین » سورة آل عمران ، آیه ۴۹

یعنی : من از طرف خدا آیه ای آورده ام و آن این است که از گل مجسمه مرغی ساخته و بر آن می دمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلا به مرض برص را (که هر طبیبی از علاج آن عاجز است) به امر خدا شفا می دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و به شما از غیب خبر می دهم که در خانه هایتان چه میخورید و چه ذخیره می کنید ، این معجزات برای شما حجت و نشانه حقانیت من است اگر اهل ایمان باشید.

سپس امام فرمود: آیا اینها همه علم غیب نیست ؟ آیا می توانند آیه به این واضحی را انکار نمایند ؟ و یا آن را نادیده بگیرند ؟

عرض کردم : سیدی ، همه اینها برای من روشن و آشکار گردید .

امام فرمود : تا اینجا آنچه برای تو گفتم همه دلائل ظاهری بود چگونه است اگر یک دلیل باطنی و معنوی بشنوی ؟

عرض کردم: ای مولای من، با فرمودن یک دلیل باطنی بر من منت گذار .

امام فرمود ممکن است تحمل آن را نکنی .

عرض کردم : اگر خدا توفیق ثبات و استقامت عنایت فرماید آن را تحمل خواهم کرد. از شما هم تقاضا می نمایم که مرا دعا فرمائید تا از عهده تحمل آن برآیم.

امام فرمود : چون تو از دوستان مائی من از خدا می خواهم که به تو این توفیق را عنایت فرماید. سپس فرمود: ای ابن خنیس این آیه را بخوان :

و عنده مفاتيح الغیب.....و لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین.

آیا میدانی کتاب مبین چیست ؟

عرض کردم : سیدی ، قرآن است .

امام فرمود : اندازه درک تو از علم کتاب این است ؟

ای ابن خنیس قرآن چیست ؟

عرض کردم قرآن امام من است.^۱

امام فرمود: آری خدا آفریدگار تو، محمد (ص) پیغمبر تو، و قرآن امام توست.

عرض کردم: آری.

فرمود: سوگند به خدائی که: دانه را شکافت و نفوس را آفرید و کعبه را قبله قرار داد، به امام علمی مرحمت شده که به هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقربی عطا نگردیده است، آیا برای تودلیلی از قرآن بیاورم؟

عرض کردم: آری یابن رسول الله.

امام فرمود: داستان سلیمان بن داود را به یاد آور، خدای متعال در قرآن کریم اشاره به این داستان می فرماید: «یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء».

سوره نمل، آیه ۱۶ یعنی: ای مردم ما را زبان مرغان آموختند و از هر چیزی عطا کردند.

سپس فرمود: ای ابن خنیس آیا معنی این آیه را فهمیدی؟ خدای متعال بعضی از علوم را به سلیمان عطا فرموده زیرا مضمون آیه چنین است: «و علمنا من کل شیء» و (من در قواعد ادبیات عرب به معنی بعض است) و اگر منظور تمام علوم بود می فرمود: و علمنا کل شیئی و حرف (من تبعیضیه) را نمی آورد.

عرض کردم: چنین است.

امام فرمود: ای ابن خنیس داستان عیسی را بخوان.

عرض کردم: کدام داستان را؟

فرمود آیه را: «و لأبیین لکم بعض الذی تختلفون فیه». سوره زخرف، آیه ۶۳

یعنی: تا برای شما بعضی از احکام را که در آن اختلاف دارید بیان سازم.

در اینجا نیز جناب عیسی از بعضی از احکام اطلاع می داد، نه از همه آنها.

^۱ اشاره به روایات زیادی است که دلالت دارند بر اینکه امام شریک قرآن و ناطق قرآن و معنی قرآن است.
^۲ بدیهی است که وجود اقدس حضرت خاتم انبیاء (ص) مستثنی است بلکه آن بزرگوار استاد ائمه طاهرین است.

عرض کردم : چنین است.

فرمود : حالا داستان امام را بخوان .

عرض کردم ، کدام داستان امام (ع) را بخوانم؟

فرمود : روشن ترین و واضح ترین داستانها را .

این آیه مبارکه را : « اَنَا نَحْنُ نَحْيِي الْمَوْتَى وَنُكَتِبُ مَا قَدَمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ

مَبِينٍ » سورة یاسین ، آیه ۱۲

ما مردگان را باز زنده می داریم و کردار گذشته و آثار وجودی آینده شان همه را در نامه اعمال آنها ثبت خواهیم کرد و همه چیز را در امام مبین قرار داده ایم .

ای ابن خنیس توجه کن، در این جا می فرماید: «وکل شیء» همه چیز را ، ونمی گوید : «وبعض شیء» یعنی بعضی چیزها را. آیا می دانی تحقیق این موضوع در کجای قرآن است ؟

عرض کردم : خیر ، نمی دانم.

امام فرمود : در این آیه مبارکه است : « وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَبِينٍ ».

امام فرمود: بنا به مدلول این آیه، علم هر چه در آسمانها و زمین است نزد امام (ع) می باشد. و به همین جهت خدای متعال می فرماید : «وکل شیء احصیناه فی امام مبین» زیرا، امام حجت خدا در روی زمین است و شایسته نیست که سؤالی از او کنند و بگویند : نمی دانم !.

عرض کردم : همین طور است ، یابن رسول الله (ص) .

فرمود : آیا می دانی چرا امام باید این طور باشد ؟ (یعنی عالم به همه علوم باشد) .

عرض کردم : خیر.

امام فرمود : چون امام خلیفه خدا در روی زمین است و شایسته نیست که ناقص باشد . آیا خدای متعال در قرآن کریم نمی فرماید: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهْدِيكُمْ أَجْمَعِينَ».

سوره انعام ، آیه ۱۴۹ یعنی : (ای رسول ما) بگو که حجت کامل مخصوص خداست و اگر اراده فرماید همه شما را هدایت می کند.

مقصود خدای ذو الجلال در آیه مبارکه این است که: اگر خدا اراده فرماید شما را به علمش راهنمائی می کند . ولی برای نیل به این رتبه و مقام بزرگ و دانستن جمیع علوم فقط خلیفه و امام و حجت خود را تخصیص داده است .

سپس فرمود: ای ابن خنیس، سرت را بلند کن و آنچه را که خدا درباره امام (ع) فرموده است بشنو :

امام (ع) از روح خداست و آن همان روحی است که در کالبد آدم قرار داد و فرمود:

« فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین». (سوره ص ، آیه ۷۲) یعنی : پس چون آدم را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در آن بدمیدم همه برای او به سجده در افتید.

و درباره عیسی فرمود: «انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه». سوره نساء، آیه ۱۷۱

یعنی در حق مسیح عیسی بن مریم جز این شاید گفت که او رسول خدا و کلمه الهی، و روحی از عالم الوهیت است که به مریم فرستاد.

عرض کردم: ای مولای من، از امر روح مرا خبر ده که چیست؟

امام فرمود : روح اقسام زیادی دارد : یکی از آنها روح رحمت است که خدا در قرآن می فرماید : «اولئک

کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه». سوره مجادله ، آیه ۲۲

یعنی : آناند که خدا بر دلهاشان نور ایمان نگاشته و به روح رحمت خود آنان را تأیید فرموده است .

دوم : جبرئیل است ، و خدای متعال در این باره می فرماید:

« نزل به الروح الامین» سوره شعراء ، آیه ۱۹۳ . یعنی : آن را جبرئیل روح الامین نازل گردانید.

سوم فرشته ای از فرشتگان است که در آسمان هفتم مکان دارد، و از بزرگترین مخلوقات الهی و نگهدار فرشتگان دیگر است، در روز رستاخیز در یک صف آن فرشته به تنهائی می ایستد و در صف دوم سایر

فرشتگان قرار می گیرند و خدای متعال در این خصوص می فرماید : « یوم يقوم الروح و الملائكة صفاً لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صواباً » سوره نباء ، آیه ۳۸

یعنی : روزی که روح و فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند و هیچ کس سخن نگوید، جز آن کس که خدای مهربانش اذن دهد و سخن به صواب گوید.

چهارم : روح من امر الله است ، که خدای متعال می فرماید :

« و يسألونك عن الروح ، قل الروح من أمر ربي ... » سوره اسرائیل ، آیه ۸۵

یعنی : (ای رسول ما) تو را از حقیقت روح می پرسند، جواب ده روح از امر خداست .

و نیز می فرماید : « و كذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا ... » سوره شوری . آیه ۵۲
و همچنین روحی از امر خود به سوی تو وحی نمودیم ...

و باز می فرماید : « تنزل الملائكة و الروح فيها بأذن ربهم من كل أمر ... » سوره قدر ، آیه ۴

یعنی : در این شب فرشتگان و روح به اذن خدا از هر فرمان نازل کرد ...

پنجم : روح مخصوصی است که خدا آن را در وجود اشخاص برگزیده (یعنی حضرات معصومین) قرار داده است . و امام (ع) با این روح علم آسمانها و زمین را می داند. و به آسمانها عروج می نماید و دوباره به سوی زمین برمی گردد و با آن علم غیب را می داند و اگر در جهت مغرب باشد و اراده کند که به سوی مشرق آید در یک لحظه و در کمتر از یک چشم بر هم زدن می آید .

عرض کردم : ای مولای من ، سینه ام را شفا بخشیدی.

امام فرمود: ای ابن خنیس، علوم ما شفای دلها و هدایت و رحمت برای مؤمنان است. و **لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم** .

۲- **بصائر الدرجات** : روایت با اسنادش از حضرت امام صادق از أمير المؤمنين (ع) است که آن حضرت فرمود: به خدا سوگند ، خدای متعال به من نه امتیاز عنایت فرموده که قبل از من به غیر از رسول اکرم (ص) آن امتیازها را به هیچ کس نداده است.

تمام راه ها برای من باز است ، و علم انساب را میدانم ، و ابرها به خاطر من در جریان است و ساعت مرگها و مصیبتها را می دانم، و علم داوری ها و قضاوتها نزد من است. و به فرمان خدای متعال به ملکوت آسمانها نظاره میکنم و هیچ امری از گذشته و آینده برای من غائب و مستور نیست و به وسیله ولایت من خدای ذوالجلال برای این امت دین را کامل و نعمت را تمام گردانید و راضی شد که اسلام دین آنها شود. در جائیکه در روز ولایت (روز غدیر) به رسول اکرم (ص) فرمان داد: ای محمد (ص) به مردم برسان که امروز دین را برای آنها کامل و نعمت را اتمام نمودم و راضی شدم که اسلام آئین آنها باشد. و تمام اینها عنایاتی است که خدای متعال با آنها بر من منت گذاشته است و او را سپاس و شکر می گویم.

۳- **عیون اخبار الرضا:** حسین بن احمد بن ادریس با اسنادش از حسین بن موسی نقل می کند که : روزی در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به قصد یکی از املاک حضرت از شهر خارج شدیم، روزی آفتابی بود ، امام فرمود آیا چتر با خودتان برداشته اید؟

عرض کردیم خیر. احتیاجی به چتر نیست چون آسمان صاف است و ابری وجود ندارد و از آمدن باران ترسی نداریم .

امام فرمود : ولی من چتر برداشته ام . امروز باران می بارد .

می گوید : اندکی راه پیموده بودیم که دیدیم ابرهائی در آسمان پدید آمد، و سپس باران شدیدی بارید به طوری که همه ما را خیس کرد...

۴- **عیون اخبار الرضا :** روایت با اسنادش از حضرت امام جواد (ع) است ، آن حضرت فرمود :

بعد از اینکه مأمون پدر بزرگوارم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را به مقام ولایت عهدی برگزید. باران قطع گردید، بعضی از اطرافیان مأمون که با حضرت رضا عناد و تعصب داشتند، این موضوع را بهانه قرار داده و گفتند : ببینید از وقتی که حضرت رضا (ع) به ولایتعهدی برگزیده شده دیگر باران هم نمی بارد ! و خدا رحمتش را از ما قطع کرده است. دارند و چون این خبر به مأمون رسید، به حضرت عرض کرد که باران قطع گردیده ، از خدا بخواه تا رحمتش را بر مردم نازل فرماید.

حضرت قبول کرد.

مأمون عرض کرد: چه وقت این کار را انجام خواهید داد ، و آن روز ، روز جمعه بود .

حضرت فرمود: روز دوشنبه . دیشب جدم رسول اکرم (ص) را در رؤیا دیدم و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نیز در خدمت او بود . جد بزرگوارم فرمود: ای فرزند ، روز دوشنبه به صحرا خارج شو و از درگاه الهی طلب نزول باران کن، خدا رحمتش را بر مردم نازل می فرماید . و نیز قسمتی از علوم و مقاماتی را که خدا به تو عنایت فرموده و نیز از حالاتشان که آنها از آن بی خبراند. به آنان خبر ده تا بصیرت و معرفتشان به فضل و مقام و منزلت تو در پیشگاه خدا افزون گردد .

حضرت مطابق وعده ای که داده بود صبح دوشنبه به خارج شهر بیرون شد و انبوه مردم نیز با حضرت به بیرون شهر روی آوردند:

سپس امام به منبر صعود فرمود و ابتدا حمد و سپاس خدا را به جا آورد و به درگاه الهی عرض کرد: ای خدای بزرگ ، تو حق ما اهل بیت را بزرگ داشتی، و بطوریکه امر فرموده ای، این مردم، ما را به درگاه تو وسیله آورده و به وسیله ما امید رحمت تو را دارند و متوقع احسان و نعمت تو هستند. خدایا .. آنها را بارانی مفید و فوری و بی ضرر عنایت فرما و موقعی باران را برای آنان نازل فرما که از اینجا مراجعت نموده و داخل منزلهای خودشان شده باشند .

می گوید: سوگند به خدائی که محمد (ص) را به حق مبعوث فرمود: همین که دعای امام (ع) به اتمام رسید بادها و ابرها به حرکت در آمدند و رعد و برق در آسمان نمودار گردید مردم که چنین دیدند به حرکت در آمدند و به جانب شهر روی آوردند و گویا می خواستند باران آنها را نگیرد .

حضرت فرمود: ای مردم آهسته تر ، این ابر برای شما نیست و مخصوص فلان شهر است، سپس مردم دیدند ابرها از بالای سرشان عبور کردند و به طرف شهری که حضرت فرموده بود روانه شدند . بعداً ابر دیگری با رعد و برق نمایان شد، باز مردم برای عزیمت به طرف شهر به حرکت درآمدند، ولی این بار نیز امام فرمود: ای مردم آرام تر این ابر هم مال شما نیست و مخصوص فلان شهر است . سپس پی در پی ابرهایی ظاهر می شد و هر دفعه مردم به حرکت می آمدند و حضرت می فرمود این ابر هم از برای شما نیست . تا این که ده قطعه ابر از بالای سر آنان عبور کردند و هرکدام به طرف شهری که حضرت می فرمود روانه شدند. ابر یازدهم که رسید حضرت فرمود: این ابر را خدای مهربان برای شما فرستاده است . خدا را به خاطر فضل و رحمتی که به شما نموده سپاس گوئید و به طرف خانه های خود بروید وان شاء الله از این ابر، خیر و برکتی که شایسته کرم خدا باشد بر شما خواهد رسید.

سپس امام از منبر فرود آمد و مردم به سوی خانه های خویش روانه شدند. و چون نزدیک منزلهای خود رسیدند ابرها شروع به باریدن کرد و باران شدیدی بارید، به طوری که بیابانها و حوضها و چشمه سارها را از آب پر نمود و مردم می گفتند : گوارا باد این کرامات و معجزات برای فرزند رسول اکرم (ص) .

این اخبار و روایات ثابت می کند نه فقط حضرات معصومین علیهم السلام ساعت و وقت باریدن باران را می دانند بلکه اصلاً خدای مهربان باران رحمتش را به خاطر آن بزرگواران بر مردم نازل می فرماید:

بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الأرض.....
(زیارت جامعه کبیره)

یعنی : (ای اهل بیت رسول الله) خدا، (آفرینش و رحمتها و فیضها را) با وجود شما آغاز کرد و با شما ختم خواهد نمود و به سبب شما باران رحمتش را بر زمین فرستد و به سبب شما آسمان را (در مدار) خود نگهدارد تا سقوط نکند ...

« علم ما فی الارحام و الاصلاب »

در خصوص ما فی الارحام و الاصلاب « آنچه در رحم مادران و صلب پدران قرار دارد » روایات و اخبار صراحت دارند که حضرات معصومین علیهم السلام این علم را نیز مانند سایر علوم دارا بودند و خدای متعال آن بزرگواران را به این فضیلت نیز مفتخر فرموده بود . و در اینجا برای مثال به چند روایت اشاره می شود .

۱- مناقب ابن شهر آشوب : صفوان بن یحیی نقل می کند: یکی از اصحاب امام صادق (ع) از آن بزرگوار سؤال کرد : فدایت شوم، آیا علم غیب هم نزد شما است ؟

امام فرمود: وای بر شما ! من آنچه در اصلاب مردان و ارحام زنان است می دانم... (این روایت را به طور کامل در صفحه ۲۷۱ ضمن روایت شماره ۱۱ نقل کرده ایم).

۲- در صفحه ۳۱۰ ضمن حدیث ۵۵ نقل نمودیم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین از قیام ابومسلم خراسانی و برچیده شدن دستگاه بنی امیه به دست او سالها قبل از این که نطفه اش منعقد شود خبر داد .

و همچنین در صفحات سابق همین کتاب نقل شد که حضرت امیر المؤمنین (ع) به یک یک خلفای بنی العباس و بعضی از خصائص اخلاقی آنها و چگونگی مرگشان قبل از این که به وجود آیند خبر داد . حتی در باره مستعصم می فرماید:

مثل این که مستعصم را می بینم که در اثر ستم هائی که کرده است بر جسر بغداد کشته اند ...

که البته این هم اخبار از ما فی الأرحام و الاصلاح و هم اخبار از مرگ و کیفیت آن است .

۳- اصول کافی : کتاب الحجة ، باب مولد الحسن علیه السلام : حضرت امام مجتبی علیه السلام سالی با پای پیاده قصد زیارت خانه خدا را فرمود : در اثنای راه در اثر پیاده روی قدمهای مبارکش ورم کرد. یکی از غلامان حضرت عرض کرد : ای آقای من ، اگر سواره طی طریق فرمائی از درد پا می رهی .

حضرت فرمود: هرگز چنین کاری نخواهم کرد! ولی وقتی که به منزل رسیدیم غلام سیاهی با تو روبرو می شود که با او روغنی است، مقداری از آن روغن خریداری کن و در قیمتش با او سختگیری مکن.

غلام عرض کرد : پدر و مادرم فدایت باد : منزلی که در آن کسی دارو بفروشد در این راه سابقه ندارد .

حضرت فرمود : آری ، در همین اولین منزل است .

می گوید ، در حدود یک میل طی طریق کرده بودیم که غلام سیاه نمایان شد.

حضرت به غلام خود فرمود : به پیش او برو و روغن را بخر و قیمتش را بپرداز .

آن مرد به غلام گفت : این روغن را برای که می خواهی ؟

غلام جواب داد : برای حضرت حسن بن علی (ع) .

آن مرد گفت : مرا نزد آن حضرت هدایت کن .

غلام می گوید: او را به محضر امام بردم. چون به خدمتش رسید عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد . نمی دانستیم که این روغن را برای شما می خواهد و آلا قیمتی برای آن نمی گرفتم. من غلام شما هستم. درموقع

^۱ حضرت امام حسن مجتبی با وجود داشتن امکانات، اغلب سفر حج را پیاده انجام می دادند.

آمدنم، همسر حامله و وضع حملش نزدیک بود، از خدای متعال بخواهید که برای من پسری سالم که دوستدار شما خاندان رسول باشد عنایت فرماید.

حضرت فرمود: به منزلت باز گرد خدا برای تو پسری سالم عنایت فرموده که از شیعیان ما خواهد بود.

و در این زمینه روایات بی شماری داریم که حضرات معصومین علیهم السلام به کرات از ما فی الأرحام والاصلاب خبر داده اند، و نیز آیات و روایاتی داریم که حتی غیر معصومین بلکه از مردم عادی و حتی مشرک هم از مافی الأرحام و الاصلاب خبر داده اند . و ما برای نمونه به چند فقره از آنها اشاره می کنیم .

۴- **عیون اخبار الرضا:** احمد بن هارون قاضی با اسنادش از موسی بن عمر بن بزیع روایت میکند، میگوید:

دو کنیز در خانه داشتم که هر دو حامله بودند ، به خدمت حضرت رضا (ع) عریضه ای نوشتم و حال کنیزانم را در آن نامه بازگو کردم و از حضرت خواستار شدم که به درگاه الهی دعا نماید تا خدا از آن کنیزان دو فرزند پسر به من عنایت فرماید .

امام در جواب من نوشت : بسم الله الرحمن الرحيم ، خدا به ما و شما در دنیا و آخرت عافیت عنایت فرماید، امور مردم به دست خداست و هر طور اراده فرماید تقدیر می کند ، ولی برای تو پسری و دختری از کنیزانت متولد می شوند که نام پسر را محمد و نام دختر را فاطمه بگذار.

می گوید : همانطوری که امام پیش بینی فرموده بود، پس از مدتی از آن دو کنیز یک پسر و یک دختر برای من متولد شد.

۵- **عیون اخبار الرضا :** احمد بن زیاد بن جعفر همدانی با اسنادش از عبدالله بن محمد هاشمی روایت

می کند ، می گوید: روزی بر مأمون وارد شدم، مأمون مرا در نزد خودش نشانید و کسانی را که نزد او بودند از مجلس خارج کرد، سپس امر کرد طعام آوردند، از آن طعام تناول کردیم، سپس امر کرد کله ای نصب کردند، و به من فرمود تو را به خدا ، در مرثیه بزرگواری که در طوس مدفون است شعری بخوان (مقصود حضرت رضا (ع) است) . می گوید: من این بیت را خواندم :

سقیاً بطوس و من اضحی بها قطناً *** من عترة المصطفی أبقى لنا حزناً

یعنی : آبادی باشد برای طوس و کسی که از اهل بیت رسول اکرم در آنجا ماندگار شد و برای ما غم و غصه جای گذارد.

مأمون چون این بیت را شنید گریه کرد و گفت :

ای عبدالله بنی عباس از اینکه حضرت علی بن موسی الرضا را به ولایتعهدی برگزیدم ملامتم می کنند .
ولی سوگند به خدا برای تو داستانی از آن بزرگوار نقل کنم که از شنیدن آن تعجب زیاد کنی .

روزی به خدمتش رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم پدران بزرگوارت حضرت موسی بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علی و علی بن الحسین (ع) از تمام علوم گذشته و آینده تا روز قیامت اطلاع داشتند و شما وصی و وارث علوم آن بزرگواران هستی . و امروز من حاجتی از شما دارم .

حضرت فرمود: حاجتت را بگو .

عرض کردم: کنیزکی دارم که نزد من عزیز است . چند مرتبه حامله شده ولی فرزندش را قبل از تولد سقط کرده است. حالا نیز حامله است و می ترسم این جنین را هم سقط نماید از شما می خواهم برای معالجه او مرا راهنمایی فرمائید تا این بار سقط جنین نکند.

امام فرمود: باک مدار این دفعه آن کنیز بدون خطر پسری می آورد که شبیه ترین مردم به مادرش خواهد بود . در دست راستش یک انگشت زاید و در پای چپش نیز یک انگشت زاید خواهد داشت .

مأمون می گوید : چیزی نگذشت به طوری که حضرت رضا (ع) خبر داده بود آن کنیز پسری به دنیا آورد که از هر لحاظ شبیه مادرش بود، و یک انگشت زاید در دست راست و یک انگشت زاید در پای چپش داشت و آنچه را که امام پیش بینی فرموده بود به ظهور رسید. مأمون پس از نقل این داستان به من گفت: پس چگونه مرا در بزرگداشت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) ملامت می کنند ...

واقعاً جای بسی تأسف است که بعضی از ضعفا که ادعای تشیع دارند، عقیده شان در خصوص امام (ع) حتی از عقیده مأمون نیز ناقص تر است و آنچه که مأمون با افتخار در فضائل امام نقل نموده و به آن اقرار می کند حاضر نیستند قبول کنند.

کاهنان دربار نمرود و فرعون از ما فی الارحام - والاصلاب خبر می دهند -

اخبار و احادیث مذهبی داستان تولد شگفت انگیز جناب ابراهیم و جناب موسی و پیشگوئی کاهنان و منجمین دربار نمرود و فرعون را از این دو مولود مقدس با تفصیل بیان کرده اند و در قرآن کریم نیز اجمالاً اشاراتی به آن شده است.

اما آنچه که مسلم است این کاهنان سالها قبل از تولد جناب ابراهیم، و جناب موسی خبر به دنیا آمدن آن دو مرد الهی را به نمرود و فرعون داده اند و حتی تصریح کرده اند که حکومت و سلطنت آنان به دست این دو بزرگوار منقرض و به جای قوانین دیکتاتوری و ظالمانه آنها آئین عادلانه الهی حکمفرما خواهد شد. و به مناسبت اعتقاد راسخی که نمرود و فرعون و درباریانشان به پیش گوئیهای کاهنان خود داشتند (و شاید این اعتقاد بیشتر از اعتقاد بعضی از ضعفای شیعه نما نسبت به ائمه اطهار بود). شروع به قتل عام ظالمانه زنان باردار و کودکان نوزاد نمودند، تا شاید در ضمن این کشتارهای بی رحمانه آن دو کودک موعود را از بین ببرند.

شگفت انگیز اینکه: کاهنان دربار نمرود و فرعون مردمی بت پرست بودند و حتماً با دستگاه الهی نیز رابطه ای نداشتند و از درس توحید و یگانه پرستی هم بی بهره بودند، ولی خدای مهربان چون راه دانش و تحصیل علم را به روی همه بندگان خود باز فرموده و به همه اجازه کشف مجهولات و رسیدن به ناشناخته ها را داده است. آن کاهنان نیز، با وسائلی که در دست داشتند از بعضی رازها خبر می دادند و راههایی از ناشناخته ها به روی نمرود و فرعون می گشودند و آنان را از ما فی الارحام و الاصلاب و رویدادهای آینده مطلع می کردند.

حال، آنان با چه وسائلی به این رازها دست یافته بودند و با کدام نیرو پرده از روی این غیوب برمی داشتند؟ مربوط به بحث ما نیست. و آنچه مهم است و هدف اصلی بحث ما است، این است که به شهادت تاریخ و تصریح قرآن آن کاهنان از خدا بی خبر!... به اموری نظیر مافی الارحام والاصلاب که به آن غیب می گویند آشنائی داشتند. و خدای مهربان فهم این نوع مطالب را برای آنان بلکه برای هیچ جوینده ای، غیر ممکن و محال قرار نداده است.

راستی در جائیکه این راه برای کاهنان فرعون و نمرود و دکترهای قرن بیستم باز است، چگونه برای ائمه طاهرین ما که محرم اسرار الهی و گنجینه علوم و مهبط وحی خدایند بسته باشد؟

و چقدر ستمگرند کونه فکرائی که اولیای الهی را از رتبه و منزلت ملکوتی شان به اندازه ای تنزل میدهند که حاضر نیستند محرمان عرش الهی را حتی با کاهنان دربار فرعون و نمرود هم طراز بدانند.

زهی ستمگری و زهی بداندیشی! ... «و سیعلم الذین ظلموا آی منقلب ینقلبون» .

ما برای روشن شدن مطلب خلاصه این دو رویداد شگفت انگیز تاریخی را از داستانهای مذهبی بطور اختصار نقل می نمائیم. تا این نیز دلیلی روشن و آبهای واضح برای خواستار ان حقیقت باشد. و بی فرهنگانی که می خواهند مردم را تا روز قیامت در تاریکی های جهل نگاه داشته و از جهان علوم و اسرار بی بهره نمایند. متوجه شوند که خدای متعال راههای دانش و بینش را نه فقط به روی دوستان بلکه برای دشمنان نیز باز کرده است . و تحصیل علم و راه به ناشناخته ها برای همه باز و آزاد است ، و واقعا اگر وسوسه های این راه زنان بی فرهنگی نبود ، و دانش پژوهان بشر را با سفسطه های خود، مأیوس نمی کردند. امروز قاطبه بشر و به خصوص ملت مسلمان، رازهای بی شماری را کشف و با ناشناخته های زیادی آشنا گردیده و از نعمت های بی منتهای خدای مهربان بهره مند شده بودند .

ناگفته نماند که : صراط مستقیم و شاهراه وصول به حقایق و علوم همان طریقی است که قرآن و پیشوایان مذهبی ما انتخاب فرموده اند، و این نزدیک ترین و بی خطرترین راه هاست ، و آلا در لابلای صفحات تاریخ به بدکیشانی نیز می خوریم که از کوره راه های غیرمذهبی و ریاضت های باطل به بعضی از اسرار و غیوب پی برده اند . داستان کاهنان دربار نمرود و فرعون نیز از این قبیل می باشد که خلاصه اش این است :

در حدود سه هزار سال بعد از هبوط جناب آدم در دشت سرسبز و پر برکت بین النهرین شهر زیبا و با عظمتی به نام (بابل) با کاخ های مجلل و باغ های مصفا و بازارها و میادین و خیابان های زیبا وجود داشت که شخصی به نام « نی نیاس » یا نمرود ثانی بر آن حکومت می کرد و دامنه سلطنتش بر اکثر کشورهای آن زمان کشیده شده بود .

مردم این شهر، بت پرست بودند و برای ستایش خدایان خود بت خانه های مجلل و عظیمی داشتند. نمرود ثانی برای مردم شهر و کشورش جنبه خدائی داشت و اهالی تصاویر و مجسمه های او را در بتکده های خود آویخته و و به انحای مختلف پرستش و سجده می نمودند.

وی با استبدادی وحشیانه و به عنوان خدای برگ و رب الاربات بر آنان سلطنت می کرد.

در دربار نمرود ثانی کاهنان و ستاره شناسانی بودند که نمرود را از اوضاع آینده و پیش آمدهای مهم خبر می دادند و غالباً پیش گوئی های آنان با واقع مطابقت می نمود .

روزی، بزرگ کاهنان که در بعضی از تواریخ او را (خلید) نامیده اند و مورد توجه خاص نمرود بود، با وضعی نگران وارد کاخ باعظمت نمرود شد و از او خواست که مجلس را خلوت نماید. تا وی از رویدادی مهم با او صحبت کند. به امر نمرود مجلس خلوت شد و نمرود با کاهن پیر، تنها ماندند . خلید پس از تعارفات متداول باوضعی اندوهبار گفت :

اما امروز در حال رصد ستارگان شاهد امر عجیبی شده ام که برای شاه جهان نحوست و خطرات زیادی به بار خواهد آورد.

نمرود با سابقه ای که از پیش گوئی های خلید داشت و به صحت گفته های او مطمئن بود، از این خبر به شدت ناراحت شد و با رنگ پریده و بدنی لرزان در برابر کاهن قرار گرفت و گفت:

چه خواهد شد ؟ بی پروا هرچه می دانی بگو، شاید چاره ای بیندیشیم و رفع نحوست کنیم.

خلید گفت : اقتران دسته ای از ستارگان به ما خبر می دهند ، که امسال نطفه طفلی از صلب پدر به رحم مادر منتقل می شود ، که آن طفل پس از تولد و رسیدن به حد بلوغ موجب آشفتگی امور و پریشانی تو و درباریان خواهد شد ، خطر بزرگ این نوزاد بیش از همه متوجه شخص شماسست، زیرا طفل متولد نشده امروز و مرد چندین سال بعد، مردم را بر ضدّ شما می شوراند و با آوردن قانون های جدیدی تمام رسوم و آداب کهن و سنن و مناسک مقدس! این مرز و بوم را تغییر می دهد. وی عزیزان را خوار و بزرگان را پست می کند و ثروتمندان را به دریوزگی می کشد و بالاخره بتخانه ها خراب و رسم بت پرستی برانداخته می شود و از همه مهمتر اینکه : سلطنت و حکومت تو منقرض می گردد .

خلید که نگرانی شدید نمرود را دید، پس از سکوتی کوتاه دوباره به سخن آمده و گفت : حالا خیلی نگران نباشید ... هنوز فرصت باقی است ... چون به طوری که من می بینم هنوز نطفه آن طفل در صلب پدر است و به رحم مادر منتقل نشده است، و شما می توانید برای جلوگیری از انعقاد این نطفه خطرناک دستور دهید، که تا مدتی مردان با همسران خویش ؛ هم بالین نشوند، تا این اقتران نحس منتفی گردد و این نطفه نامیمون! در صلب پدر ضایع شود ...

بالاخره تصمیم بر این شد، تا مدتی که اقتران دو کوکب مرتفع نشده و کاهنان اجازه نداده اند، هیچ مردی با زنش هم بستر نشود و هر جا زنی حامله یافته شد بی رحمانه شکمش دریده و جنینش زیر پا لگدمال گردد.

پیرو این تصمیم نمرود مقرر داشت که مردان بین پانزده تا هفتادسال را از شهر خارج نموده و تمام دروازه ها را زیر نظر دارند تا هیچ مردی داخل شهر نگردد، طبق امر نمرود احتیاط های لازم با شدتی عجیب اجرا گردید، حتی پرنده ای هم قادر به پرواز از روی دروازه های شهر نبود ...

همه این کارها برای آن بود که نطفه ابراهیم خلیل الرحمن منعقد نشود

ولی خواست خدا غیر از این بود. خدای قادر متعال اراده فرموده بود که خلیل خود را به وجود آورد و با نور جمالش جهان را روشن و زوایای تاریک شرک و بت پرستی را با نور توحید روشنی و صفا بخشد. و روی همین اصل، تاریخ پدر ابراهیم . با حمایت خدا و دور از دیده بانان نمرود وارد منزل خود شد و همان شب نطفه ابراهیم منعقد گردید.

شگفت آور اینکه : پس از این واقعه ، خلیل کاهن با رنگی پریده و سر و روئی آشفته که نشانه چندین روز ترصد و زیج نشینی بود از چاه رصد خانه خارج شده و راه قصر نمرود را در پیش گرفت و به خدمت نمرود رسید و گفت :

قربان ! اقتران برطرف شده ولی متأسفانه نطفه مورد بحث وارد رحم مادر طفل گردیده و جنین تشکیل شده است. آنچه من می بینم این است که از قرار معلوم مأموران، وظیفه خویش را به خوبی انجام نداده و یک زن و شوهر جوان هم بالین شده اند .

البته این داستان حقیقی که در اغلب تاریخ های مذهبی نقل شده است بسیار مفصل است ، ما با پایان داستان کاری نداریم و هدفمان از نقل این قسمت از تاریخ این بود که، کاهن نمرود که خود بت پرستی بیش نبود، چگونه به این راز عجیب پی برد و حتی انتقال نطفه ابراهیم را از صلب پدر به رحم مادر اطلاع داد ... آیا این پیشگوئی، خبر دادن از مافی الارحام والاصلاب نیست؟ و آیا جواب آنهایی که این مقام ودانستن این علوم را حتی برای پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام که محرمان درگاه خدایند محال می پندارند، و قبول نمی کنند ، در برابر این دلیل روشن چیست؟ ..

حال که سخن به اینجا کشید، بهتر است برای تأیید مطلب و اتمام حجت، و انتباه بعضی غافلان کم حوصله، که از این مراحل خیلی پرت شده اند. گوشه ای از تولد شگفت انگیز جناب موسی را که مورد تأیید قرآن کریم است نقل شود :

جناب موسی، فرزند عمران بن قهاث بن لیوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الرحمن (ع) است، و مادرش از طایفه (بنی لیوی) و یوکبد نام داشت.

جناب موسی، در زمان فرعون، دیکتاتور خونخوار و متکبر مصر که داعیه الهیت و خدائی داشت و قبطیان او را پرستش می نمودند، متولدشد.

سان فرعون، شبی در خواب دید که از طرف شام آتشی برافروخته شد و دامنه آن وسعت یافت و بالاخره به مصر و خانه قبطیان رسید و تمام کاخهای سلطنتی و خانه و منازل در باران و بزرگان مصر را در بر گرفت و آنها را سوزانیده و به خاکستر مبدل ساخت.

فرعون وحشت زده از خواب بیدار شد و از شدت ترس و هراس آن شب را خوابید و تا صبح در اندیشه عاقبت این خواب وحشتناک بود.

بامدادان معبرین و کاهنان دربار را احضار و خواب شب خود را با آنها بازگو کرد.

ایشان گفتند: که خواب حضرت فرعون دلالت دارد براینکه: نوزادی در خاندان بنی اسرائیل متولد خواهد شد که سلطنت و حکومت قبطیان را منقرض خواهد کرد.

و حتی شب انعقاد نطفه و روز تولد آن مولود را دقیقاً معین کردند.

فرعون با اعتمادی که به پیشگوئی کاهنان دربار خود داشت، از این موضوع بی نهایت آشفته و برای دفع این خطر بزرگ، فرمان داد تا هیچ مردی با زن خود همبستر نشود و هر جا نوزاد پسری از زنان بنی اسرائیل متولد شود از بین ببرند و عده ای را نیز مامور کرد تا هر جا فرزند پسری از بنی اسرائیل سراغ گیرند بیرحمانه به قتل رسانند. و دختران بنی اسرائیل را برای کنیزی و خدمت قبطیان نگهدارند، و در قرآن کریم به همین موضوع اشاره شده است :

« یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم » .سوره بقره، آیه ۴۹

یعنی: پسرهای شما (بنی اسرائیل را می کشتند و زنانتان را برای کنیزی می گذاشتند و این بلا و امتحانی از طرف خدا برای شما بود.

فرعون می خواست با این بیدادگریها با اراده خدا بجنگد و مانع به وجود آمدن جناب موسی شود، و بالاخره آنچه شدنی بود شد، و یوکبد، مادر موسی در حریم فرعون از عمران حامله شد و نطفه موسی در شبی که فرعون همه مردان را از هم بستری از زنان منع نموده بود، منعقد گردید.

فردای آن روز کاهنان دربار فرعون با حالی پر از اضطراب و تشویش به نزد فرعون آمدند و خبر انعقاد نطفه موسی را به او دادند ...

به طوری که می بینم کاهنان دربار فرعون نیز تولد جناب موسی و حتی انعقاد نطفه و روز تولد او را پیش بینی کردند. نظائر این پیشگوئی ها و خبر دادن ها از مافی الارحام والاصلاب در تاریخ زیاد است و هیچکس نمی تواند این واقعیتهای تاریخی را انکار نماید. و کسی چه می داند، شاید آنها حساب و کتاب و مقیاس و میزانی داشتند که به وسیله آن از آینده و حوادث آن آگاه می شدند. در کلمات ائمه اطهار علیهم السلام از این نوع پیشگوئیها به «ریاضت باطله» تعبیر شده است و البته این طریقه از نظر شرع مقدس اسلام حرام است. امروز نیز مرتاضان هند و علمای ارواح اروپا با همین ریاضت ها بسیاری از اسرار را فاش می کنند و از حوادث آینده خبر می دهند .

یک نوع از آن نیز نجوم است که ستاره شناسان از این راه، پیش گوئیهای می نمایند و با محاسبات نجومی از وقایع آینده خبر می دهند. مثلاً تاریخ دقیق خسوف و کسوف را سالها قبل از اتفاق آن تعیین می کنند و در همان تاریخ و همان ساعت آن واقعه نیز اتفاق می افتد . مرحوم مصباح سالهاست که وفات کرده ولی تقویم او که در حال حیات خود، آن را تنظیم نموده است هر ساله چاپ می شود و پیش گوئیهای او نیز مخصوصاً درباره خسوف و کسوف همانطوری که قبل از وفات خود تعیین کرده است با واقع مطابقت می نماید.

اگرچه این نوع پیش گوئی ها هنوز ارزش واقعی علمی پیدا نکرده و نمی توان صددرصد به آنها اطمینان نمود. ولی آوردن این مثالها و واقعیتهای تاریخ برای آن بود که ثابت شود دانستن این نوع غیوب و ناشناخته ها که در دایره عالم امکان و راجع به مخلوقات است، محال و غیر ممکن نیست. بلکه می توان با محاسبات دقیق علمی آنها را درک نمود و تشخیص داد، پیشگوئی کرد و نتیجه مثبت گرفت، و بالاخره متوجه شد

که خدای مهربان راه هایی به سوی ناشناخته ها در پیش بشر قرار داده، وانسان دانشمند و بصیر می تواند از آن راهها برود و به ناشناخته های جهان هستی برسد و بالاخره افسانه این نوع غیبها به حقیقت و شهود بپیوندد. اگر تاریخ علوم را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. مشاهده خواهیم کرد که در همین سالهای اخیر صدها هزار موضوع که روزی برای بشر حکم غیب را داشت امروز به طوری روشن شده که در رده بدیهیات و امور عادی قرار گرفته است .

نظام پزشکی جدید چه می گوید ؟

همه می دانیم که در عصر اخیر علم طب و نظام پزشکی جهان تحول عجیبی پیدا کرده و مخصوصاً در اکتشاف دردها و درمانهای ناشناخته و علم تشریح قدم های بزرگی برداشته است. از جمله: پیشگوئی جنس جنین (دختر یا پسر بودن طفل قبل از تولد) می باشد.

حقیر بدون اینکه خودم در این خصوص اظهار نظری نمایم، این موضوع شگفت انگیز را با ذکر منابع علمیش برای علاقمندان آن نقل نموده و قضاوت را بعهد اهل تحقیق واگذار می نمایم، اگرچه آینده خود نقاد و داور عادل و هوشیاری است ، و در مسیر تمدن بشری ناشناخته ها یکی پس از دیگری خودنمایی نموده و حقایق بی پرده روشن خواهد شد....

پس از اکتشافات BARR دانشمند بزرگ ، پیش گوئی نوع جنین قبل از تولد و موقعی که در رحم مادر است، امکان پذیر گردیده است .

پس از چهار ماهگی جنین ، نمونه مایع ، آمینوتیک موجود در کیسه جنین را از طریق شکم بدست آورده و یاخته هائی را که از جنین به داخل این مایع ریخته شده است جمع آوری می کنند و به روش مخصوصی رنگ آمیزی می نمایند. در صورتی که جنین از جنس دختر باشد در پاره ای از یاخته ها، بی فاصله در زیر غشاء هسته و چسبیده به آن غشاء جسم کوچکی به اندازه یک هزارم میلیمتر بنام جسم BARR (نام کاشف آن) دیده می شود و در صورتیکه جنین پسر باشد این جسم هرگز دیده نخواهد شد !

منابع

*Eartman And Hellman Obstetrics - 1966 ' ACC

* Novak

Textbook Of Gyhecolegy 1970

The Eilliams And Wslkins Comzany

*Climial Olistetsic And Gyneielog1 1972

تفسیر آیه مبارکه:

أَنتُمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ...

و توضیح مسأله طهارت اهل بیت عصمت (ع)

قال الله تبارك و نالی :

أَنتُمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ...

سوره احزاب ، آیه ۳۳

یعنی : خدا چنین اراده فرموده که هر ناپاکی و آلایش را از شما خانواده نبوت دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند .

شأن نزول آیه:

به اجماع مفسرین خاصه و عامه این آیه مبارکه در شأن حضرت رسول اکرم و مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و صدیقه طاهره فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است و در آخر این مبحث روایاتی از فریقین در این زمینه نقل خواهیم کرد.

« تحقیق در معنی رجس »

در قرآن کریم و لغت، کلمه رجس به معانی ذیل استعمال شده است:

۱- به معنی نجاست : « قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِيتَةً أَوْ

دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ » . سوره انعام، آیه ۱۴۴

یعنی: ای رسول ما، بگو: در احکامی که به من وحی شده چیزی که برای خوردندگان طعام، حرام باشد

نمی یابم، جز اینکه میته (حیوان مرده) یا خون ریخته شده یا خوک باشد ، که نجس اند ...

در این آیه کلمه رجس به معنای نجس استعمال شده است .

الف : شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه به همین معنی تصریح کرده و گفته است : «فانه رجس ای نجس». یعنی : پس آن رجس است ، یعنی نجس است .

ب : مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب فرموده است: «الرجس هو النجس بلا خلاف». یعنی رجس بدون خلاف به معنی نجس است .

ج : فاضل طریحی در مجمع البحرین رجس را به نجس معنی کرده است .

د: در قاموس رجس به معنی نجس و مردار آمده است . .

۲- به معنی لعنت و عذاب در دنیا و آخرت : «كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون» سوره انعام، آیه ۱۲۵ . یعنی: خدا لعنت و عذاب دنیا و آخرت را بر آنان که ایمان نمی آورند قرار می دهد .

۳- به معنی کفر: «فزادتهم رجساً الى رجسهم» . سوره توبه، آیه ۲۶

یعنی : بر کفر آنان کفری افزود .

۴- به معنی عمل قبیح و پلیدی: «انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان

فاجتنبوه». سوره مائده ، آیه ۹۰

یعنی : شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گرو بندی (رسمی بود در زمان جاهلیت) همه اینها پلید و از عمل شیطان است، از آن البنه دوری کنید .

بطور کلی رجس چهار مرتبه دارد:

الف : آنچه از نظر طبع پلید و مورد نفرت باشد. مانند: نجاسات .

ب: آنچه از نظر عقل پلید و منفور باشد. مانند : شرک و شک.

ج: آنچه از نظر شرع پلید و منفور باشد. مانند : شراب و قمار و گوشت خوک .

د: آنچه از همه جهات منفور باشد. مانند: میتة(مرده) که از نظر طبع و عقل و شرع بلید و مورد نفرت است .

در آیه مبارکه تطهیر کلمه رجس به طور مطلق استعمال شده است و طبق قواعد بر تمام اقسام و مراتب آن حمل می شود .

تحقیق در معنی طهارت

طهارت : در لغت به معنی ، ضد نجاست و پاکی و پاکیزگی و نظافت استعمال شده است .

و طاهر : یعنی غیر نجس (پاک) و پاکیزه و نظیف .

در اصطلاح فقهاء: طهارت یعنی عملی که برای رفع حدث و خبث به طریق شرعی انجام می گردد .

در قرآن کریم به چند معنی ذیل آمده است .

۱- به معنی پاکی وجود از نجاست و تهذیب اخلاق : « فیه رجال یحبون أن یتطهروا والله یحب

المطهرین » سوره توبه، آیه ۱۱۰

یعنی : در آن مسجد (مسجد قبا) مردانی که مشتاق پاکی وجود و تهذیب نفسهای خودند درآیند، و خدا مردم پاک و مهذب را دوست دارد.

۲- به معنی انقطاع خون حیض زنان و غسل کردن آنان با آب است: « فاعتزلوا النساء فی المحیض

ولانقربوهن حتی یطهرن » . سوره بقره، آیه ۲۲۲

یعنی : در حال حیض از مباشرت زنان دوری کنید تا آنگاه که پاک شوند .

۳- به معنی : پاکیزگی از گناه و پاکی از حدث و خبث . « و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم

لعلکم تشکرون » سوره مائده ، آیه ۹

یعنی: اما، خدا می خواهد شما را پاکیزه گرداند و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او به جا آورید .

۴- به معنی پاکیزگی از باطل و دروغ و زور و انحراف . «رسول من الله یتلو صحفه مطهرة».

سوره بینه، آیه ۲

یعنی : رسولی از جانب خدا فرستاده شد تا کتب آسمانی پاک و منزّه را بر آنها تلاوت کند .

۵- به معنی ، پاکی از حیض و نفاس و حدث و پلیدی طبع و بدی اخلاق : « و ازواج مطهره » .
سوره آل عمران ، آیه ۱۳ یعنی: و زوجه های پاکیزه (مقصود حوریهای بهشتی است) .

۶- به معنی ، پاک (غیر نجس) و گوارا : « و سقاهم ربهم شراباً طهوراً » . سوره دهر ، آیه ۲۱
یعنی : و خدایشان به آنان شرابی پاک و گوارا بنوشانند (در بهشت).

۷- « و ثيابك فطهر » . سوره مدثر ، آیه ۴ یعنی: و لباس از هر عیب و آلایش پاک و پاکیزه دار .
علمای تفسیر کلمه « فطهر » را در این آیه به چند طریق معنی نموده اند:

الف : به معنی اصلاح عمل : و ثيابك فطهر : ای عملك فأصلح .

ب: به معنی عدم کبر و مفاخرت. چون یکی از رسوم عهد جاهلیت که متأسفانه امروز نیز در بین بعضی از طبقات مردم متداول است کبر و مفاخرت برای مال و زینت های دنیوی است .

ج: به معنی شستن لباس ها و کثافات و نجاسات و نظیف و پاکیزه داشتن آنها است .

د: به معنی کوتاه کردن . یعنی لباسهای را کوتاه کن تا در موقع راه رفتن به زمین کشیده نشود .

ممکن است هر چهار معنی در آیه فوق منظور و صحیح باشد و از ائمه اطهار (ع) روایاتی در تأیید معانی فوق وارد شده است .

ناگفته نماند که در این آیه مبارکه، اگرچه ظاهراً خطاب به رسول اکرم (ص) است ولی مخاطب، تمام ملت مسلمان می باشد و نظیر این خطابات در قرآن کریم و سخن فصیحی عرب بسیار فراوان است که اینجا محل بحث آن نیست و ان شاءالله این مبحث را در محلهش به تفصیل بیان خواهیم کرد.

از تحقیق بالا نتیجه می گیریم که : کلمه طهارت در قرآن کریم به معانی : پاکی از نجاست . اصلاح عمل . عدم کبر و مفاخرت ، شستشو از کثافات ، تهذیب نفس ، پاکی از حدث و خبث، پاکیزگی از گناه و باطل و دروغ و زور و انحراف و زوال عقل استعمال شده است .

و چون سیاق آیه مطلق است تمام ممانی فوق از آن منظور است ، که شواهد زیادی از کلمات معصومین آن را تأیید می نماید .

بنابراین ، معنی آیه تطهیر چنین می شود :

خدای متعال چنین اراده فرموده که هر گونه نجاست ظاهری و باطنی را در تمام مراتب وجود و در تمام حالات از شما خانواده نبوت دور کند و شمار از همه ناپاکی ها پاک و پاکیزه گرداند .

چند توضیح درباره آیه تطهیر

۱- در آیه مبارکه : کلمه «یطهرکم» را با کلمه «تطهیراً»، تأکید فرموده است و چون تأکید جهت افادهٔ مشمول بودن تمام است. دلالت دارد بر حصول طهارت در آن بزرگواران به اکمل واضح وجه به جمیع مراتب و انواعش از طهارت ظاهری و باطنی .

۲- استعمال لفظ اراده با ادات حصر و مقدم داشتن آن «انما یرید الله» بر اذهاب رجس دلالت دارد بر پاکی آن بزرگواران از هرچه به احتمال و فرض آید. از نجاست و حدث و خبث و چرک و نقص و نسیان و سهو و تقصیر و قصور و جهل و شرک و شک و تردید و انکار و سایر معانی رجس .

۳- این آیه مبارکه با سبک خاص خود : از استعمال کلمه حصر و لفظ اراده و تأکیدات متعدده ، دلالت دارد بر غائی ترین درجات طهارت که به فکر گنجند و هیچ استثنائی در بر ندارد، بنابراین، تمام اقسام رجس از آن بزرگواران دور و به همه پاکی ها آراسته اند .

۴- در تابید تفسیر آیه مبارکه تطهیر . فقره ذیل را از زیارت جامعهٔ ائمهٔ المؤمنین که مرحوم سید بن طاووس در مصباح الزائر از ائمه معصومین علیهم السلام نقل کرده، و مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان آورده است ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی، می رساند تا جای شک و شبهه باقی نماند .

«عالم بأن الله قد طهرکم من الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و من کل ريبة و نجاسة و دنیه و رجاسة ...»

یعنی: با علم یقین می دانم که خدا شما را از همه امور قبیح ظاهری و باطنی و از هر شک و نجاست و پستی و پلیدی پاک و پاکیزه گردانیده است.

و همچنین روایات و اخبار زیادی بر طهارت ظاهری و باطنی معصومین چهارده گانه (ع) نقل شده است که ان شاء الله در آخر این مبحث به بعضی از آنها اشاره خواهد شد.

قسمتی از اسناد شأن نزول آیه تطهیر از طریق عامّه.

۱- در صحیح مسلم روایت از عایشه است :

پیغمبر اکرم (ص) عبای سیاهی به روی خود کشیده بود ، امام حسن و امام حسین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت علی بن ابیطالب علیهم السلام را نیز به زیر آن عبا داخل نمود . و سپس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود: « انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً »

۲- در سنن ترمذی، روایت از عمر بن ابی سلمه ربیب پیغمبر اکرم (ص) است، او گفت: آیه تطهیر در خانه ام سلمه نازل شده است. پیغمبر اکرم علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را در زیر عبای خود داخل کرده سپس گفت :

خدایا اینها اهل بیت من هستند هر ناپاکی و پلیدی را از آنها دور کرده و پاک و پاکیزه شان گردان .

در این موقع ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله؛ آیا من هم از آنها هستم ؟

حضرت فرمود: تو به جای خود باش تو، به خیر هستی .

۳- ایضا در سنن ترمذی روایت از ام سلمه است :

رسول اکرم (ص) بر روی علی و فاطمه و حسن و حسین عبائی کشید و گفت :

خدایا اینها اهل بیت و خاصگان منند ، از آنها هر ناپاکی و پلیدی را دور کرده و پاک و پاکیزه شان گردان .

ام سلمه می گوید : عرض کردم یا رسول الله آیا من هم با آنها هستم؟

پیغمبر فرمود: به جای خود باش تو، به خیری .

۴- در کتاب شرح کبریت احمر، تألیف شیخ علاء الدوله سمنانی . بیهقی و طبرانی و ابن جریر و ابن

منذر ، همگی از ام سلمه روایت کرده اند:

ام سلمه می گوید: آیه تطهیر در منزل من نازل شد: فاطمه زهرا غذائی برای پیغمبر اکرم (ص) مهیا نمود و حضرت فرمود : علی و حسن و حسین را نیز حاضر کنید . پس همگی مشغول تناول آن غذا شدند و در

این موقع آیه تطهیر نازل شد . پیغمبر عبای خیبری خود را به روی علی و فاطمه و حسن و حسین کشید و گفت :

خدایا . اینها اهل بیت و خاصگان منند ، هر ناپاکی و پلیدی را از آنها دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان ، و این کلام را سه بار تکرار کرد.

۵- **احمد بن حنبل** و ابن ابی شیبہ از انس بن مالک روایت کرده اند : رسول اکرم (ص) هر روز صبحگاه که جهت ادای نماز به مسجد تشریف می برد. در مقابل خانه فاطمه می ایستاد و می فرمود :

ای خاندان نبوت ، خدا شما را رحمت کند ، هنگام نماز است . و این کلام را سه مرتبه تکرار می فرمود و این شیوه را مدت شش ماه ادامه داد.

۶- در کتاب **جواهر العقدین**، احمد در مناقب و ابن جریر و طبرانی از ابی سعید خدری روایت کرده اند که: آیه تطهیر در شأن پنج نفر نازل شده است : رسول اکرم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام .

قسمتی از اسناد شأن نزول آیه تطهیر از طریق خاصه

۱- در **تفسیر صافی** از کتاب خصال صدوق نقل شده است : حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در مقام احتجاج به ابوبکر فرمود :

آیا آیه تطهیر در شأن من و اهل بیتم نازل شده است یا درباره تو و خانواده ات ؟
ابوبکر عرض کرد : آیه تطهیر درباره تو و اهل بیت شما نازل شده است.

سپس علی به ابوبکر فرمود : تو را به خدا سوگند می دهم، آیا رسول اکرم در باره من و اهل بیتم دعا فرمود و گفت:

خدایا اینها اهل بیت منند به سوی تو، نه به سوی آتش، یا درباره تو؟

ابوبکر عرض کرد: بلکه پیغمبر اکرم (ص) در باره شما و اهل بیت شما این دعا را کرد .

۲- **احتجاج طبرسی** : حضرت امیر المؤمنین (ع) در روز شوری چنین احتجاج فرمود : شما را به خدا . آیا در میان شما کسی هست که خدا درباره او آیه تطهیر نازل فرموده باشد ؟ سپس فرمود :

رسول اکرم (ص) مرا و فاطمه و حسن و حسین را در زیر عبای خیبری اش قرار داد و گفت :
ای خدای من. اینها اهل بیت منند پس هر ناپاکی و پلیدی را از آنها دور کن ، و پاک و پاکیزه شان گردان .

۳- در تفسیر صافی از زید بن علی بن الحسین چنین(ع) روایت است که:

بعضی از بی خردان تصور می کنند که آیه تطهیر در شأن زنان پیغمبر نازل شده است، در حالی که آنها دروغ می گویند و مرتکب گناه می شوند، چون اگر مقصود، زنان پیغمبر بود، لازم بود آیه مبارکه به این سبک نازل شود: « انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیراً »، و می بایست سیاق کلام مؤنث باشد، بطوریکه در « و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن. ولا تبرجن...و لستن كأحد من النساء...» به سیاق مؤنث آمده است.

۴- شیخ طبرسی، در تفسیر مجمع البیان از ابوسعید خدری و انس بن مالک و وائله بن اسقع و عایشه نقل کرده است: آیه تطهیر مخصوص پنج نفر است : رسول اکرم (ص) ، علی ، فاطمه ، حسن و حسین (ع) .

۵- تفسیر صافی : از عیاشی از امام باقر (ع) روایت است :

هیچ چیز مانند تفسیر قرآن از عقل های مردم دور نیست، زیرا گاهی اول آیه در خصوص یک امر و وسطش در باره امر دیگر و آخرش در خصوص شیء دیگر می باشد .

۶- در کتاب اکمال الدین ، روایت از امیر المؤمنین علیه السلام است: امیر المؤمنین (ع) در زمان خلافت عثمان در بین انبوهی از مهاجرین و انصار فرمود :

ای مردم: خدای متعال آیه « انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً » را نازل فرمود: رسول اکرم (ص) من و فاطمه و فرزندانم حسن و حسین (ع) را جمع کرد و عبائی بر روی ما کشید و گفت :

بارالها ، اینها اهل بیت و خاصگان منند. آنچه اینها را غمناک می کند مرا به غم می آورد و آنچه قلب آنها را جریحه دار می کند دل مرا دردناک می کند . خدایا هر ناپاکی و پلیدی را از اینها دور و پاک و پاکیزه شان گردان . سپس ، ام سلمه عرض کرد:

یا رسول الله آیا من هم از آنها هستم ؟

حضرت فرمود: تو، به خیر هستی. این آیه فقط در باره من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین نازل شده است و دیگری در این فضیلت شریک ما نیست .

پس همه مهاجرین و انصار که در آن مجمع بودند یک صدا جواب دادند: همگی شهادت می دهیم که ام سلمه این روایت را از رسول اکرم برای ما نقل کرده است ، و ما دوباره از خود رسول اکرم سؤال نمودیم ، آن بزرگوار نیز همچنان که ام سلمه نقل نموده بود این حدیث را به ما بازگو کرد .

۷- در کتاب **علل الشرایع** ، روایت از حضرت امام صادق علیه السلام است . آن بزرگوار فرمود :آیه مبارکه تطهیر درباره پیغمبر اکرم (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است. پس از رحلت رسول اکرم(ص)، امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بودند ، سپس تأویل آیه اولوالأرحام، حضرت علی بن الحسین و ائمه معصومین را مشمول این آیه مبارکه قرار داد . پس اطاعت ایشان اطاعت خدا و نافرمانی از آنها نافرمانی از خدا است.

در اختصاص آیه مبارکه تطهیر به پنج تن آل عبا (رسول اکرم ، امیر المؤمنین فاطمه زهرا امام حسن و امام حسین) و یا به طور کلی به حضرات چهارده معصوم علیهم السلام روایات و احادیث معتبر از فریقین بسیار زیاد است و اگر بخواهم همه آنها را نقل نمایم لازم است کتابی جداگانه در این خصوص جمع آوری نمایم . ولی در این مختصر به ذکر چند روایت فوق از طریق عامه و خاصه اکتفا نمودم. و امیدوارم برای اهل علم و انصاف کافی باشد و ذیلاً حدیث مبارک کساء را از باب تیمن و تبرک نقل می نمایم.

« حدیث کساء »

در منتخب کبیر روایت از حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (ع) است:

آن بانوی گرامی فرمود: روزی پدر بزرگوارم حضرت رسول خدا (ص) به منزل آمد و فرمود: ای فاطمه امروز ، در خود احساس ضعف می کنم.

عرض کردم: ای پدر بزرگوار از ضعف وجود تو به خدا پناه می برم.

حضرت فرمود : دخترم فاطمه ، عبایم را بیاور و مرا با آن بپوشان ، من هم عبا را آوردم و پدر گرامی ام را با آن پوشاندم .

در این حال به روی پدرم نگاه کردم و دیدم روی مبارکش چون ماه شب چهارده می درخشد و نور افشانی می کند.

ساعتی نگذشته بود که فرزندم حسن آمد و گفت : ای مادر عزیز سلام بر تو باد .

گفتم : و سلام بر تو باد ای فرزند عزیزم ، ای نور دیده ام ، ای میوه قلبم .

او گفت: ای مادر، در نزد تو عطر خوشی استشمام می کنم . به گمانم عطر جد بزرگواریم رسول اکرم است. گفتم : آری فرزند. جدّ گرامیت در زیر عبا استراحت کرده است.

حسن متوجه عبا شد و عرض کرد : سلام بر تو باد ای جد بزرگوار، سلام بر تو باد ای رسول خدا ، سلام بر تو باد ای برگزیده الهی . آیا اجازه می فرمائی تا من هم در زیر عبا با شما باشم ؟

رسول اکرم ، پس از جواب سلام . فرمود : اجازه دادم . فرزندم حسن به زیر عبا داخل شد.

هنوز ساعتی نشده بود که نور دیده ام حسین آمد و گفت: ای مادر عزیز سلام بر تو باد، ای دختر رسول الله سلام بر تو باد.

گفتم: و سلام بر تو باد ، ای فرزند عزیزم، ای نور چشم گرامیم، ای میوه قلبم .

او گفت : ای مادر : در نزد تو بوی خوشی احساس می کنم، گویا عطر جد بزرگواریم رسول اکرم است .

گفتم : آری ای فرزند، جدّ بزرگوارت و برادرت در زیر عبا آرمیده اند ،

حسین متوجه عبا شد و عرض کرد: سلام بر تو باد ای جد بزرگوار ، سلام بر تو باد ای رسول خدا. سلام بر تو باد ای برگزیده الهی. آیا اجازه می فرمائی در زیر عبا من هم با شما باشم ؟

رسول اکرم جواب سلام حسین را داده و فرمود: آری به تو اجازه دادم.

فرزندم حسین هم با آنها در زیر عبا قرار گرفت ، ساعتی نگذشته بود که پدر بزرگوار حسنین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) تشریف آورد و گفت : سلام بر تو با ای دختر رسول خدا .

گفتم : سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای ابوالحسن.

فرمود: در پیش تو بوی خوشی استشمام می کنم، گویا عطر برادر و پسر عمویم رسول اکرم (ص) است.

گفتم: آری اوست و با دو فرزندمان در زیر عبا استراحت کرده اند.

پس علی متوجه عبا شد و گفت: سلام بر تو باد ای رسول خدا، سلام بر تو باد ای برگزیده الهی، آیا اجازه می فرمائی من هم با شما در زیر عبا باشم؟

حضرت جواب سلام علی را رد کرده و فرمود: اجازه دادم.

پس علی هم به نزد آنها و در زیر عبا قرار گرفت.

در این موقع من هم متوجه عبا شدم و گفتم: سلام بر تو باد ای پدر بزرگوار، سلام بر تو باد ای رسول خدا، سلام بر تو باد ای برگزیده الهی. آیا مرا هم اجازه می فرمائی که در زیر عبا باشم؟

حضرت پس از جواب سلام، فرمود: اجازه دادم.

پس من هم داخل در زیر عبا شدم،

و چون تکمیل شدند از درگاه خدای متعال خطاب رسید. ای فرشتگانم و ای ساکنان آسمانهایم: بدانید که من آسمانهای افراشته و زمین فرش شده و ماه تابان، و خورشید رخشان، و افلاک گردان، و دریاها با جریان و کشتی های سیار را نیافریده ام مگر به خاطر این پنج تن.

جبرئیل امین عرض کرد: ای خدای من، در زیر این عبا کیانند؟

خدای متعال فرمود: اینها اهل بیت نبوت و محل رسالتند. اینها عبارتند از: فاطمه و پدرش و همسرش و دو فرزندش.

جبرئیل عرض کرد: خدایا، آیا اجازه می فرمائی من هم به روی زمین روم و ششمین آنها باشم؟

از درگاه الهی خطاب رسید، ای جبرئیل به تو هم اجازه دادم.

جبرئیل به روی زمین فرود آمد و عرض کرد: سلام بر تو باد، ای رسول خدا سلام بر تو باد، ای برگزیده الهی، علی اعلی، به تو سلام می فرستد و تو را به درود و کرامت اختصاص می دهد

و می فرماید : سوگند به عزت و جلالم ، من آسمان های افراشته و زمین های فرش شده و ماه تابان و خورشید رخشان و افلاک گردان و دریا های جاری و کشتی های سیار را نیافریده ام ، مگر برای خاطر شما و در راه محبت شما و به من اجازت فرمود که به زمین آیم و ششمین شما باشم . ای رسول خدا آیا شما هم اجازه می دهید ؟

رسول اکرم فرمود : من هم به تو اجازه دادم .

پس جبرئیل هم به زیر عبا رفت و عرض کرد : خدا به شما وحی فرستاده می فرماید :

(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً) .

یعنی : خدا اراده فرموده که هر ناپاکی و آلایش را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند .

در این موقع حضرت علی بن ابیطالب عرض کرد:

یا رسول الله : در پیشگاه خدا ، اجتماع ما در زیر این عبا چه فضل و کرامتی دارد ؟

رسول اکرم (ص) فرمود: سوگند به خدائی که مرا به حق برگزید و به رسالتم انتخاب فرمود ، این حدیث ما در هیچ مجلسی از مجالس روی زمین که جمعی از شیعیان و محبان ما در آن جمع آمده باشند ذکر نشود، مگر اینکه رحمت خدا بر آنان نازل شود و فرشتگان در پیرامون آنها جمع کردند و برای آنان از درگاه الهی طلب آمرزش کنند تا موقعی که پراکنده شوند .

حضرت امیر المؤمنین عرض کرد: سوگند به خدای کعبه، ما و شیعیان ما نیک بخت و رستگار شدیم .

سپس رسول اکرم فرمود : سوگند به خدائی که مرا به حق برگزید و به رسالتم انتخاب فرمود: این حدیث ما ، در هیچ مجلسی از مجالس روی زمین که جمعی از شیعیان و محبان ما در آن گرد آمده باشند ذکر نشود . مگر اینکه : اگر در آن مجلس مهمومی باشد خدا اندوه او را برطرف کند و اگر غم زده ای باشد ، خدا غصه او را زائل گرداند. و اگر حاجت مندی باشد خدا حاجت او را روا نماید .

در این موقع حضرت علی بن ابیطالب (ع) گفت: پس به خدا سوگند ما و شیعیانمان در دنیا و آخرت نیکبخت و سعادتمند شدیم .

«چند دلیل در تأیید طهارت معصومین (ع)»

بدیهی است که طبق قواعد شرعیه وارد شدن شخص نجس که نجاست مسری داشته باشد و مخصوصاً کسانی که به گردن غسل جنابت یا حیض و یا نفاس داشته باشند به معابد و مساجد الهی ممنوع و حرام است. مخصوصاً در مسجدین اعظمین (مسجدالحرام و مسجد النبی (ص)) این موضوع مؤکد است به طوری که حتی به عنوان عبور نیز جائز نیست و نیز معلوم است اولین بقعه ای که به عنوان معبد خدا در روی زمین بنا کردید، همین کعبه اسلام بود و صریح آیه مبارکه :

«ان اوّل بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً و هدی للعالمین». سورة آل عمران ، آیه ۹۶

یعنی : اولین خانه ای که به جهت عبادت مردم بنا شده همان خانه مکه است که در آن برکت و هدایت برای خلایق است . این معنی را تأکید می نماید. و طبق صریح آیه مبارکه: (و اذیرفع ابراهیم القواعد من البیت واسماعيل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم) سورة بقره، آیه ۱۲۷

یعنی : و وقتی که ابراهیم و اسماعیل دیوارهای خانه کعبه را برافراشتند و گفتند ، خدایا این خدمت از ما قبول فرما که تو اجابت کننده دعای خلق و به اسرار همه دانا و شنوائی.

جناب ابراهیم خلیل الرحمن به دستیاری فرزندش اسماعیل این معبد مقدس را تجدید بنا نمود.

بنابراین ، مسجد الحرام و مخصوصاً خانه کعبه از اول مسجد و معبد و قبله اهل ایمان بوده و هست، و داخل شدن هر نوع نجاست و ناپاکی و ایجاد هر قسم حدث در آن مقام پاک شرعاً ممنوع است . و کسی را اجازه ورود به آن حریم مقدس است ، که پاک و پاکیزه از تمام ارجاس و ناپاکی ها باشد.

حال نمی دانم چه شد ؟ آن خدائی که خطاب به جناب ابراهیم و اسماعیل می نماید و با تأکیدات بلیغ به آنها امر می کند که : « و عهدنا الی ابراهیم واسماعيل أن طهرا بیتی للطائفین و هاتفین والركع السجود » سورة بقره، آیه ۲۵

یعنی : به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم و از آنها عهد و پیمان گرفتیم که خانه خدا را از هر ناپاکی و پلیدی پاک و پاکیزه دارید ، و آن را برای طواف و اعتکاف و نماز مؤمنین آماده بنمائید .

ناگهان بانویی را برای وضع حمل به آن خانه مقدس دعوت می نماید. نه اینکه در کعبه را به روی او باز می کند. بلکه از شدت اهمیت موضوع دیوار آن معبد پاک را می شکافد و هاتفی از جانب خدا، آن بانوی گرامی را دعوت می نماید که : داخل شو و طفلت را در این حرم قدس دنیا آور ؟

چه شد ؟ که خانه پاک خدا ، قبله مقدس اهل ایمان . زادگاه این طفل شد ؟ مگر خدا قادر نبود که محل دیگری را برای این امر تعیین فرماید و همانطوری که با مادر حضرت عیسی چنین کرد.

آیا می توانیم بگوئیم که «العیاذ بالله» خدای متعال قانون مقدسی را که خود وضع نموده بود در اینجا شکست و نقض قانون نمود؟

آیا می توانیم بگوئیم که «العیاذ بالله» خدا چاره ای نداشت جز این که خانه مقدسش را برای زنی زایشگاه قرار دهد ؟ و قادر نبود طریق دیگری را انتخاب فرماید که توهین به حریم کعبه نشود ؟

کمی تأمل فرمائید . خانه مقدس خدا ، قبله اسلام ، وزادگاه ؟ !! در اینجا چه جواب باید داد؟

ما که نمی توانیم بگوئیم خدای متعال نقض قانون فرموده .

ما که نمی توانیم خدا را به عدم قدرت و عجز و لاعلاجی نسبت دهیم. نه ، هیچ مفری نداریم ، نسبت دادن این امور به خدا انحراف است کفر است زندقه است .

آیا می توانیم این واقعه را انکار کنیم و بگوئیم که چنین موضوعی اصلاً حقیقت ندارد ، اصلاً طفلی در خانه خدا متولد نشده است؟ این هم نه!

تعجب نکنید، این موضوع افسانه نیست، این واقعه ای است که همه به آن اقرار دارند. این حقیقتی است که از همان لحظه اتفاق ، از همان صدر اول اسلام، باخط درشت بر صفحات تاریخ نوشته شده است و در این خصوص علمای اسلام کتابها نوشته و بحث ها کرده و تحقیقاتی دامنه دار نموده اند، شعرا و فصحای عرب خطابه ها نوشته وقصائدی غرا سروده اند .

این داستان حیرت انگیز تولد علیست. همه میدانند که خانه خدا، زادگاه علی و علی خانه زاد خداست. این موضوع از حد تواتر هم گذشته و به مرتبه علم الیقین بلکه عین الیقین رسیده است.

حال که نام علی به میان آمد، موضوع خود بخود حل می شود و این معمای مشکل با نام علی حل میگردد

آری علی حلال همه مشکلات است.

آری ما در اینجا می گوئیم : آیا مگر آیه تطهیر در باره علی نازل نشده است؟ مگر این واقعه خود دلیل روشن دیگری بر طهارت آن ذات پاک نیست ؟

چه دلیلی بزرگتر از این که ، خانه پاک خدا ، زادگاه علی شد. این اراده خدا بود که چنین بشود . با این اقدام غیر عادی و حیرت انگیز از همان روز نخست افکار جهانیان را به این نکته باریک معطوف دارد و به همه اثبات کند که : ساحت مقدس سفیران خدا ، اولیای خدا ، با هیچ مخلوقی قابل مقایسه نیست .

کار پاکان را قیاس از خود مگیر*** گر چه باشد در نوشتن شیر شیر

آن یکی شیر است اندر بادیه*** و آن دگر شیر است اندر بادیه

آن یکی شیریست کادم می خورد*** وان دگر شیر ست کادم می درد

چاره ای نداریم ، باید اعتراف کنیم ، اذعان نمائیم ، که مقام علی در پیشگاه خدا غیر از دیگران است ، این یک شخصیت استثنائی و خارق العاده است، همانطوری که پیغمبر عظیم الشان اسلام نیز یک شخصیت استثنائی و ملکوتی بود ، همان طوری که سایر انبیا و اوصیای گذشته هم هر کدام در عصر و زمان خود استثنائی بودند .

آری: ...

وجود نازنین علی، تولد شگفت انگیز علی، عبادت‌های طاقت فرسای علی ، شجاعت و شهامت شیرافکن علی، صبر و بردباری علی ، فصاحت و بلاغت گفتار علی، وفا و صفای ملکوتی علی وفات شورانگیز علی، و... و بالاخره همه اوصاف علی ، به اراده خدای علی «که چنین بنده ممتازی آفریده» همگی استثنائی و حیرت انگیز و مافوق تصور و نامتناهی است .

خدای جهانیان ، آفریدگار زمین و آسمان ، چنین اراده فرمودند که بعد از پیغمبر عظیم الشان اسلام که افضل و اکمل و اشرف مخلوقات است برای جانشینی او ، وجودی بیافریند که از هر جهت و از همه حیث خارق العاده و معجز آسا باشد. و از همان بدو تولد بلکه قبل از آنهم اقتار جهانیان را ، به وجود حیرت انگیز خود ، معطوف دارد.

این است که : آن وجود مقدس را پاک به وجود آورد، و بالاترین بقعه روی زمین یعنی کعبه اسلام را زادگاه او قرار داد .

حال که سخن به اینجا کشیده شد. مناسب دیدم ، داستان میلاد مسعود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را به طوری که علمای خاصه و عامه در کتابهای خود آورده اند ، نقل نمایم و صفحات کتابم را با این واقعه شیرین و شورانگیز تاریخی و مذهبی ، زینت دهم .

« ولادت امیر المؤمنین (ع) »

۱- صحیفه الابرار مرحوم حجت الاسلام تبریزی (اعلی اله مقامه) از امالی جناب شیخ اجل مرحوم شیخ طوسی (قدس الله روحه) باذکر اسناد، از حضرت امام جعفر صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت است، آن حضرت فرمود :

جناب عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعنب در بین جمعی از بنی هاشم و بنی عبدالعزی در جنب خانه کعبه نشسته بودند . در این اثنا جناب فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام که به آن حضرت حامله بود، نمودار شد و در مقابل خانه کعبه ایستاد ، ناگاه آثار وضع حمل در او نمودار شد. وی چون این اثر در خود مشاهده نمود ، روی به طرف آسمان نموده عرض کرد:

ای خدای بزرگ : من به وجود تو و آنچه رسولان از جانب تو آورده اند و به تمام پیامبران گذشته و به تمام کتاب هائی که از جانب تو، به آنان نازل شده است ایمان دارم ، و گفتار جدم ابراهیم خلیل را و این که خانه کعبه را او بنا نموده است تصدیق می نمایم .

خدایا : تو را به این خانه مقدس و به حق این طفلی که در جنین دارم و گاه و بیگاه با من صحبت می دارد و مونس من می شود و می دانم که یکی از آیات عظام و نشانه های بزرگ توست، سوگند می دهم که: ولادت این فرزند را بر من آسان گردانی .

عباس ابن عبدالمطلب و یزید بن قعنب می گویند: همین که جناب فاطمه بنت اسد این کلمات را بر زبان راند و دعایش در درگاه خدا به اتمام رسید، ناگهان دیوار خانه کعبه از عقب شکافته شد و فاطمه از آن شکاف وارد خانه کعبه گردید و از دیدگانمان ناپدید شد. و دیوار دوباره بحالت اولیه اش برگشت.

چون چنین دیدیم همگی با حیرت و شگفت به پا خواستیم و روی به درب خانه کعبه آوردیم و اقدام به گشودن آن نمودیم. تا شاید چند نفر از بانوان مکه را نزد فاطمه بفرستیم تا در این موقع حساس کمک و دستیار او باشند ، ولی با کمال تعجب هر چه تلاش کردیم و تقلا نمودیم در باز نشد، در اینجا احساس نمودیم که حتما در این موضوع یک اراده معنوی که مافوق خواسته های ماست دخالت دارد و به انتظار عاقبت امر نشستیم.

فاطمه سه روز در خانه کعبه ماند . و در این مدت در تمام خانه ها و کوچه و بازار شهر مکه صحبت از این پیش آمد عجیب و حیرت انگیز بود . امری که تا آن روز و در هیچ عصر و هیچ تاریخی سابقه نداشته است.

پس از سه روز، فاطمه از همان محلی که داخل خانه کعبه شده بود و به همان ترتیب خارج شد، در حالی که قنداقه علی را به روی دست داشت. سپس روی به انبوه مردم که در آنجا برای مشاهده عاقبت کار فاطمه جمع شده بودند آورد و گفت ، ای مردم : خدای مهربان مرا از بین بندگان خود انتخاب فرمود و بر همه برگزیدگان بانوان جهان برتری داد . خدا آسیه بنت مزاحم را برگزید: و او در خانه ای که دوست نداشتند خدا در آنجا عبادت شود ، سرأ خدا را عبادت نمی نمود .

خدا مریم را برگزید: او درخت خرمای خشک را به فرمان خدا به حرکت در آورد ، و برای او از آن درخت خشک ، رطب تر و تازه فرو ریخت.

خدای متعال مرا برگزید و مرا بر آن دو و بر همه زنانی که قبل از من در جهان بودند، برتری داد ، زیرا من در خانه او که قبله جهانیان است فرزندم را به دنیا آوردم و در آنجا سه روز ماندم و در این مدت از غذاها و میوه های بهشتی تناول نمودم . و چون خواستم از کعبه خارج شوم و قنداقه فرزندم را به روی دست داشتم هاتفی از جانب خدا مرا مخاطب قرار داده فرمود:

ای فاطمه، او را علی بنام ، و **من هم علی اعلايم** . من او را از نور کبریا و قدرت و عدالتم آفریدم و اسمش را از نام خود مشتق نمودم و او را با آداب ملکوت اعلی آشنا کردم ، او اول کسی است که بر بام خانه کعبه اذان خواهد گفت ، و بت ها را خواهد شکست، او کسی است که در همه حال مرا تعلیم و تمجید و تهلیل می کند .

وصی و جانشین حبیب و پیغمبر و برگزیده ام، حضرت محمد، اوست و پس از او امام و پیشوای جهانیان علی خواهد بود. خوشا به حال کسی که او را دوست داشته باشد و کمک و باور او باشد، و وای به حال بینوائی که او را نافرمانی نماید و از او امرش سرپیچی کند و حق او را انکار نماید.

چون ابوطالب فرزند دلبندهش را در آغوش مادر دید، بسیار خوشحال شد و در این حال، علی گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پدر.

سپس حضرت رسول اکرم (ص) داخل شد و چون علی او را دید در آغوش مادر به جنب و جوش آمد و خنده شیرینی به روی پیغمبر نمود و عرض کرد: **السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله و برکاته**.

سپس به اذن خدا و اجازه رسول اکرم (ص) شروع به تلاوت کتب آسمانی و آیات قرآنی نمود و از قرآن کریم چنین خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم، قد افلح المؤمنون. الذين هم في صلوٰتهم خاشعون. .سوره مؤمنون، آیه ۱
یعنی: همانا رستگار و پیروز شدند مؤمنان، آنهایی که در نمازشان خاضع و خاشعند.

پیغمبر اکرم، فرمود: یا علی مؤمنان با ولایت تو رستگار شدند.

سپس امیر المؤمنین آیات را پی در پی تلاوت نمود تا رسید به این آیه:

اولئک هم الوارثون. الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون. .سوره مؤمنون، آیه ۱۰ و ۱۱
یعنی: وارثان بهشت اینها هستند، که فردوس برین جایگاه آن خوبان و منزلگاه ابدی آن پاکان است.

چون علی، این آیه را تلاوت کرد. پیغمبر اکرم فرمود:

یا علی، به خدا سوگند، تو امیر و سرور آنهایی، و از دریای علومت آنها را سیراب خواهی کرد. و تو راهنمای آنان به سوی بهشت هستی و به وسیله تو، به بهشت راه خواهند یافت... تا آخر حدیث.

۲- این حدیث را در کتاب **مناقب**، شافعی ابن مغازلی به نحو دیگری نقلی نموده و به تولد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خانه کعبه در آن حدیث نیز تصریح شده است.

۳- در فضائل شاذان بن جبرئیل نیز این حدیث به نحو مفصل تری نقل شده و در آن به تولد امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کعبه مقدس تصریح گردیده است .

۴- محمد جواد مغنیه، در کتاب « الشیعة و التشیع » به تولد امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه کعبه تصریح می نماید .

۵- تجارب السلف : تألیف هندوشاه بن عبدالله صاحبی که در قرن هفتم و هشتم هجری می زیسته و گویا از اهل سنت است در همان کتاب، تولد امام را در کعبه ذکر می نماید.

۶- حبیب السیر فی اخبار افراد بشر : تألیف غیاث الدین بن همام الدین حسینی مشهور به خواندمیر در جلد اول به این مطلب (ولادت علی (ع) در خانه کعبه) تصریح می نماید .

خواندمیر ، از مورخان قرن دهم هجری است و شاید سنی مذهب باشد و اگر شیعه هم باشد سیاق گفتارش در تاریخ خود به سنی ها شبیه تر است و حتی عین آنهاست .

۷- حاکم در المستدرک ، و این حاکم از اهل سنت است و کتابش مأخذ و آبشخور آنهاست ، در جلد سوم صراحت ولادت امام را در کعبه ذکر می نماید .

۸- مروج الذهب : مسعودی نیز که از اعظام علما و مورخین اهل سنت است تولد امیرالمؤمنین را در خانه کعبه ذکر می نماید .

۹- الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة (ع) : علی بن محمد مالکی مشهور به ابن صباغ مالکی متوفی در سال ۸۵۵ در همان کتاب که از مشهورترین کتب عامه است مولد امام را در بیت الله الحرام و کعبه ذکر می نماید و در آخر بحث خود تصریح می کند که در مورد تولد امام در خانه کعبه از طرف شیعه و سنی تواتر وجود دارد .

این علی بن محمد خودش از اهل سنت و دارای مذهب مالکی و از اجله علما و مورخین عامه می باشد.

۱۰- کشف الغمة : اربکی هم که از علمای سنت است مولد امام را در کتاب خود کعبه ذکر کرده است.

۱۱- صوت العدالة الانسانية : تألیف جورج جرداق مسیحی، تولد امام، در خانه کعبه ذکر شده است .

۱۲- **جنة المأوى** : علامه کبیر و دانشمند شهیر مرحوم آیت الله کاشف الغطاء اعلی اله مقامه: مولد امام را در کعبه مقدس ذکر نموده است.

این عقیده که مولای متقیان امیر المؤمنین (ع) در خانه کعبه متولد شده از جمله مسائلی است که در تمام قرون گذشته های اسلامی مورد تصدیق و قبول عموم علمای خاصه و عامه بوده و هست. چنانکه از علی بن محمد مالکی نقل نمودیم به حد تواتر رسیده است و حتی سخنوران و گویندگان بزرگ اسلامی قصائدی غراً در شرح تولد مولای ما امیرالمومنین علی علیه السلام در خانه کعبه سروده اند، مانند سید حمیری که در قرن دوم هجری می زیسته این واقعه شور انگیز را در ضمن قصیده ای شیرین و شیوا چنین نقل می نماید :

ولدته فی حرم الاله و آمنه* والبیت حیث فنانه و المسجد**

بیضاء طاهرة الثیاب تقیة* طابت وطاب ولیدها و المولد**

فی لیلة غابت نحوس نجومها* و بدت مع القمر المنیر الأسعد**

مالف فی خرق القوابل مثله* الا ابن آمنة النبی محمد (ص)**

یعنی : مادر علی (ع) او را در حرم امن خدا به دنیا آورد .

در خانه کعبه ، آنجا که حریم خدا و عبادتگاه بندگان خداست .

- بانوئی پاکدامن و پرهیزکار و پاکیزه پیراهن ، که هم خودش پاک بود و هم فرزندش و زادگاه او، هر سه پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر بودند .

در شبی که ستاره های نحس خاموش بودند . و ماه تابان باطلعت سعد خود می درخشید .

هرگز کودکی به میمنت و شرافت او بادست قابله ها در قنذاق پیچیده نشد مگر فرزند آمنه ، یعنی رسول اکرم محمد مصطفی (ص).

و حجت الاسلام شیرازی در یک رباعی از ولادت این مولود عزیز در خانه کعبه باد می کند و در ضمن، لطیفه ای بس شیرین و دلچسب در رد یهود و نصاری بیان می نماید :

لو یکن یجعل لله البنون*** و تعالی الله عما یصفون

لاعزیر، لا، و لابن مریم*** فولید البیت احری ان یکون

یعنی : اگر بنا باشد به ذات مقدس خدا ، پسرى نسبت داده شود* درحالیکه ذات اقدس او والاتر از این است که پدر باشد.

(عزیر) و (مسیح) که به عقیده یهود و نصاری پسران خدایند، هیچ کدام شایستگی این مقام را ندارند ، بلکه* تنها خانه زاد خدا ، سزاوار است که پسر خدا باشد .

فتبارک الله عما یقولون علواً کبیراً

حکیم بزرگوار و محقق والاعتبار مرحوم میرداماد، هم این واقعه را چنین بیان می کند :

در کعبه « قل تعالوا »، از مام که زاد؟*** از بازوی چیره، باب خیبر که گشاد

برناقۀ « لایؤدی الّا »، که نشست؟*** بر دوش شرف پای گرامی، که نهاد؟

مقصود میرداماد از « قل تعالوا » آیه مبارکه مباهله می باشد که به موجب آن آیه امیر المؤمنین علی ابیطالب (ع) به منزله نفس پیغمبر اکرم (ص) است .

و مقصود از « لایؤدی » ، قضیه قرائت سوره براءت بر مشرکین است در مکه مکرمه ، که ابتدا این مأموریت را ابوبکر عهده دار شده بود ، ولی سپس پیغمبر اکرم او را عزل و امیر المؤمنین علی (ع) را برای انجام این امر خطیر روانه مکه کرد و فرمود : خدای متعال به من فرمان داده که این سوره را با خودم و یا شخصی که به منزله نفس خودم است . بر مشرکین قرائت نماید ، بنابراین شایسته این مقام فقط وجود نازنین علی (ع) است : اوحی الله إلی ان لایؤدیها عن الّا انت او رجل منک .

باز هم میرداماد می سراید :

در مرحله علی نه چون است و نه چند*** در خانه حق زاده به جانش سوگند

بی فرزندی که خانه زادی دارد*** شک نیست که باشدش به جای فرزند

و حکیم کبریائی مرحوم حجت الاسلام (نیر) تبریزی در این باب می گوید :

ای آن که حریم کعبه کاشانه توست *** بطحا صدف گوهر یک دانه توست

گر مولد تو به کعبه آمد چه عجب *** ای نجل خلیل، خانه خود، خانه توست

ابن ابی الحدید معتزلی که از اجله علمای اهل سنت است تولد علی را در خانه کعبه این طور نقل می

کند : **هو الذی کان بیت الله مولده *** فطهر البیت من ارجاس او ثان**

یعنی : علی کسی است که خانه کعبه زادگاه او بود، پس آن بیت مقدس را از پلیدی بتها پاک و پاکیزه نمود

یک خبر شگفت انگیز دیگر

از اخبار دیگری که بین خاصه و عامه مسلم است و دلالت صریح بر طهارت حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت نبوت دارد ، خبریست که با اسناد معتبر و به طور تواتر از فریقین رسیده است ، از جمله :

۱- **ابن مغازلی** شافعی از اسید الغفاری روایت کرده که ماخلاصه آن روایت را در اینجا نقل می کنیم : او چنین روایت کرده است؛

پس از هجرت رسول اکرم به مدینه منوره عده ای از اصحاب که در مدینه خانه ای نداشتند در مسجد منزل کردند، ولی پیغمبر اکرم مانع آنها شد و فرمود: مانند شماها در مسجد جائز نیست چون ممکن است به هنگام خواب محتلم شوید.

بنابراین آنها از مسجد خارج شدند و منزل هائی در اطراف مسجد برای خود بنا نمودند که درهای آن منزلها به محوطه مسجد باز می شد. ولی رسول اکرم معاذ بن جبل را مأموریت داد که آنها را وادار به بستن درهایشان از طرف مسجد بنماید . و معبر دیگری غیر از مسجد برای خود معین نمایند .

معاذ همه آنها، از جمله ابوبکر و عمر و عثمان و حمزه را مخاطب قرار داده گفت :

پیغمبر فرموده است که درب هایتان را که به طرف مسجد باز می شود ببندید و مسجد را معبر خود قرار ندهید . آنها نیز اطاعت نمودند و همگی درهایشان را بستند ، در این موقع علی متردد بود که آیا او هم باید در خانه اش را به بندد یا نه ؟

ولی پیغمبر به علی فرمود: یا علی؛ تو پاک و پاکیزه هستی: (طاهراً مطهراً)

شخصی از اصحاب این موضوع را شنید و به عنوان اعتراض به رسول اکرم (ص) عرض کرد: یا رسول الله درب خانه های ما را به طرف مسجد بستی ولی درب خانه علی را به حال خود گذاشتی؟

پیغمبر فرمود: این کار به دست من نیست، به خدا سوگند، این امتیاز را خدای ذوالجلال به علی عنایت فرموده است.

۲- احمد بن حنبل از عمر بن خطاب و عبدالله بن عمر، و همچنین ابوذرکریا منده حافظ اصفهانی در مسانید مأمون از ابراهیم بن سعید جوهری از رشید از مأمون از هارون الرشید از مهدی از منصور از ابوعبدالله بن عباس نقل کرده اند که رسول اکرم به علی فرمود:

یا علی؛ تو وارث من هستی. یا علی؛ موسی از خدا تقاضا نمود که مسجدی پاک و پاکیزه جهت سکنای او و برادرش هارون و فرزندان هارون معین فرماید. و من هم از خدای متعال درخواست نمودم که برای سکونت تو و ذریه ات مسجدم را پاک دارد.

سپس اشخاصی را که درهای خانه شان به محوطه مسجد بود از جمله ابوبکر و عمر را طلبید و فرمود که درهای خانه شان را مسدود کنند، آنها هم اطاعت کردند.

سپس بر منبر صعود کرده فرمود: ای مردم من درهای شما را نبستم و در علی را باز نگذاشتم، ولی خدای متعال در شما را مسدود کرد و اجازه داد در خانه علی به مسجد باز باشد.

۳- کتاب مناقب، از ابی طفیل از حذیفه بن اسید غفاری: او روایت می کنند که روزی پیغمبر اکرم به منبر صعود کرد و فرمود: ای مردم بعضی گمان می کنند که من به علی اجازه سکنی در مسجد را دادم و آنها را از مسجد اخراج نمودم ولی به خدا سوگند من علی را سکنی ندادم و آنها را اخراج ننمودم، بلکه خدای متعال علی را در مسجد سکنی داد و آنها را اخراج نمود.

خدای ذوالجلال به موسی وحی نمود که در مصر برای قوم خود خانه هائی بسازد و خانه خودش را قبله مردم قرار دهد و نماز را به پا دارند. سپس به موسی فرمود که در مسجدش بجز هارون و ذریه اش کسی حق ندارد سکنی کند و نکاح نماید و جنب شود. و علی نسبت به من مثل هارون است نسبت به موسی و علی برادر من است، کسی را جز علی و فرزندان حق نکاح در مسجد من نیست.

۴- **امالی صدوق** : با اسنادش روایت از محمد بن علی تمیمی از پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا(ع) از پدران بزرگوارش از رسول اکرم است؛ آن حضرت فرمود : کسی را بجز من و علی و ذریه طاهره اش حق جنب شدن در مسجد نیست .

۵- و با همین اسناد روایت از رسول اکرم است : که فرمود : همه درهائی را که به مسجد باز می شود ، بجز در خانه علی ببندید .

اینها و صدها روایت دیگر در این زمینه، طهارت علی و خاندان نبوت را اثبات می نماید. و کسی جز جاهل معاند موضوع به این روشنی را انکار نخواهد کرد.
خدای متعال می فرماید :

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً .

و در این جا ، جلد اول این کتاب را که شامل فضائل و مقامات اهل بیت عصمت، حضرات محمد و آل محمد (ع) است پایان می دهم و از خدای ذوالجلال توفیق طبع و نشر مجلدات دیگر این کتاب را مسئلت می نمایم . **والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین .**

هفدهم فروردین ماه سال ۱۳۵۲ مطابق دوم ربیع المولود سال ۱۳۹۳ .

و انا الاحقر : خادم الشریعة الغراء ، حاج میرزا عبدالرسول احقاقی